كتاب مفردات بديعي في الطب

~~كتاب اختيارات بديعي موضوعات في الطب~~

~~اختيارات بديعي~~ مفردات

كتاب مفردات بديعي في الطب

صاحبه السلطان [illegible] محمد خان خلد ملكه

قد وقف هذا الكتاب سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتعلم وتعليم [illegible] حرره الفقير أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين عفي عنهما

ولذکر الله اعلی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر
ورقی از اوراق و شجری از اشجار بصد وضوح پیدا است و بر هر ثمری از
اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته بیت

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

بی امر کن فکان هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکر خندهٔ نشو و نما نتواند گشاید
بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر هیچ برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید
تا عجایب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش
بر صفحات اوراق ظاهر نگشت تا حمد شنید خلعتش کلاه الوان بر جمیع
نباتات و حیوانات نکشید تو عروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود شعر

وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد

درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین
موجودات وجود مبارک او بوده و موجب طلوع آفرینش طفیل وی او
علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شعر

یا ایها الراجون منه شفاعة صلوا علیه وسلموا تسلیما

اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز
از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر
چیز را خاصیت منفعتی و وجودی مصلحتی مضرتی مزاجی صفتی و هر چند معرفت
ادویه تماما بغیر از حق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در کیفیت اختراع و ابداع
خالق که راه تواند یافت اما بعضی که کاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت
آن بعضی از حق خفا و حجاب ستر نموده بالهامه تعالی اولیا علامه مدرس
بوده و نیز هر کس از علما موافق ادویه بحسب تجربه خود خلافی کرده و غش و بعضی
از کلیه بکر جدا انداخته اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی
العطار درین قسم بحسب المقدور والامکان شروعی نموده میخواست تا قول
صحیح و تجربهٔ ارجح باز نماید تا حاذقی که [illegible] اشتیاق این علم داشته باشند
بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و اتباع کنند و نیز هر کس مهمات
تا جمع همت مصروف و عنان همت معطوف آن بود که بوسیلهٔ خویشتن را
از تیه بداقی بعرصهٔ شهرستان تمنی طالبی رساند و دیدهٔ بخت را از خواب
خود را از نوبت للغافلین بیدار کند و آن میسر نیست الا بسبب بذل اشفاق
و رحمت و توسل با ستان الطاف و مرحمت صاحب قرانی گفت خال درگاه
او کیمیای مس و صدای بارگاه او جوهر بخش هر صاحب هنر تواند بود تا فرقد
وجد انچه عقل دور بین و فهم دوراندیش در عرصهٔ امکان فرض آن تواند کرد
بعید از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان
ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان بیت

آنک در مهد جلالش دهر را نابود دست وانک بر در عافش بانوانا بود داه
با وجود دوربانش عفت او آفتاب کی تواند کرد اندر سایه حرمش نگاه
روز نه زهراء دولت اختر برج شرف شمسه گردون عفت سایه لطف اله

عصمة الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها وابد آثار صدقاتها بیت
نیاورده و قانون کلی سعادت خویش و ذخیره اوان دولت خود بجز از نظر کیمیا
خاصیت آن حاجت نوان که خاک درگاه او شفای انواع حوادث ومنبع اسباب
کامرانی و دافع علامات نیک طالعی و منهاج طرق اقبال وجامع منزلت
جلالت نتوانست ساخت امیدوار است که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب
بصیرت واصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق بدانکه این کتاب مشتمل
بر دو مقاله است اول در ادویه مفرده واسامی بلغات طایفه و ابدال
واصلاح ومنفعت ومضرت آن ومقاله دوم در مرکبات مستعمل واین کتاب را
اختیارات بدیعی نام نهاده و بالله التوفیق

فصل

باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی بود اما نباتی مستعمل
از وی بزر بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صموغ
یا لحا یا جان بود و جمله وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود
همچو سداب و مازریون و تنبول وامثال آن واجب بود که وقتی گیرند که
در حجم خود تمام شده باشند و بنهایت خود رسیده بود پیش از تغیر لون واگر
بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون وامثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج
مستحکم شده باشند و نفاخه و مائیه از وی منتفی شده باشد واگر اصول بود

مانند ماهو فرحا و جنطیانا و بهمنین وامثال آن وقتی گیرند که اوراق آن افتادن
گیرد واگر ازهار بود همچو بنفشه ونرگس واقحوان وامثال آن بعد از تفتح تمام
پیش از تبدل گیرند واگر قضبان بود همچو زرنب واسطوخودوس وحاشا وامثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت واگر ثمار بود مانند قاقله و نیل
وبلادر وامثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت واگر
جمله وی مستعمل بود مانند اذخر وقنطوریون وقیصوم وامثال آن پیش از
تبدل وبعد از ادراک تخم گیرند واگر تخم آورده و در ادویه که در اصل تلخ و تند و قابض
ذبول ممکن بود و در مرور امتلا و سمن و در نواکه آکنده و ذات پیش بود بعضی
ونحو آن بود و وقت ادویه نباتی در صحرای صافی اولیتر از کمین در هوا متعفن
یا از دیگر مواضع وبری از نباتات قوی تر از بستانی بود ونباتات جبلی اقوی
بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود اسبع بود وبطعم اظهر ورائحه
اذکی در باب خود اقوی بود واکثر قوت عقاقیر بعد از دو سال تا سه سال
ضعیف شود الا وقت زدن صموغ همچو بارزد واشق وجاوشیر وحلتیث ومانند
آن بعد از انعقاد پیش از ذهاب جفاف گیرند وبیشتر صموغ را قوت بعد از
سه سال باطل شود خاصه فرفیون الا که زدن لحا همچو شیطرج ومازریون
وبلیله وامثال آن وقت رسیدن تخم وی پیش از انفصال گیرند ووقت عصارات
مثل اقاقیا وافیون وحضض ومانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند
الا آنچه اقوی بود از موطن نشف تجارب وی پیشتر که وقتی که لبن تازه
وقوی باید نهاد اول آن بود که ضعیف جنس نوع را بجای وی جمع کنند والا باید انکه.

وی را بدل کنند امّا حیوانی مانند قندز و مرارات و اکباد واجب آن بود که
از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از دستینه تر و آنچه
از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از ایشان
ادویه نگیرند امّا معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زاج و امثال آن
اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند چون توتیای کرمانی بود
و در لون تفاوت نبود و در بستان علم مخصوص بود امّا نگاه داشتن قوی ادویه
به پنج وجه بود اوّل جمع آوردن اجزاء آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در
سایه خشک کردن مجموع دار صینی دوم خلط آن دارو و با چیزی که حافظ وی بود
بخاصیت همچو خلط کافور با خشخاش یا فلفل با جو و خلط فربیون با سلت
یا باقلی یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید با باقلا و امثال آن
بسبب قوة اجزا سیوم مظروف ظاهر یعنی ادویه را واجب بود که در ظرفی کنند
که مزوی شکل بود و مسام بهم پیوسته نداد کند تا قوت وی بتأثیر هوا تحلیل
نیابد مانند مشک و کافور و عنبر و مشک اول آن بود که در ظرفی ارزیز کنند
و کار بافت نشود و در ربه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم و آدند
مانند بذور و اوراق و بعضی در انبار کنند مانند خربق و بند و امثال
امثال آن و بعضی را لبنه کرده کافی بود مانند اقاقیا و بوش و عصارات
چهارم آنجا که آن جای نهادن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
و برودت و خالی از رطوبت و در موضعی که تنگ کشاده بود و همه ریاح و دخانی
بود نهند پنجم نهادن ادویه لازم بود دیگری را بجای خود نیمی نگاه دارند تا

تا ادویه حادّه مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج
و امثال آن در جامت ادویه سست استعداد قبول آن نباید داشته باشد بسبب
آن چار قوت بجی ساقط کند مانند بنفشه و نیلوفر و امثال آن پنجم جمعی از
مقرر شد که ادویه این سه قسم بیرون نیست و مجموع سه قسم بیرون است
از ادویه نیست و قوت کلی که دوا از غیر تمیز کنند بباید دانست اکنون که
آنچه مأکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق یا دواء
مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی یا سم و آنچه خورده شود پیش
سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و آنرا بدل ما یتحلل
سازد آن غذای مطلق بود مانند نان و گوشت یا چنان بود که اول
بدن وی را تغییر کند باز وی بدن را این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل
و دار فلفل و سنبل و امثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تأثیر کند تأثیر ظاهر
باز بدن در وی اثر کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد این را غذای دوائی گویند
چون برگ و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غالب بود آنرا دوای
غذائی گویند مانند کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا چنان بود که قوت وی
ثابت بود و دائما کیفیت وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند
مانند بیش و شوکران و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد
روی بمفردات آریم تا بیان مرکبات که التمام العام لعله شود والله الموفق والمعین

باب الالف

آطریلال باتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود بزرگتر و

وبقطع نزف بود و بغایت تلخ بود و اندکی قبض وقدری ازآن بزدانش بود آن را تخم
خلال‌ساخان گویند و آن آطریلال است بغیر معرفت و تخم لبلب گویند یعنی اطریلال
مصری بود و نجیبش در ارجل الطیر و رجل الغراب خوانند و حزالشیاطین
نیز گویند و گفته شود آطریلال گرم و خشک بود آخر درجه دوم و در مداوات بهق
و برص بغایت سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یک درم ازآن با دانگی
عاقرقرحا بیامیزند و بعسل سرشته ولعوق کنند و یک ساعت یا دوساعت درآفتاب
بنشیند چندانکه عرق بکند و گاه باشد که مستعمل آن آبله بزند و گاه باشد که
روز دیگر یا شبانه آبله بزند و بعد ازآن آب زرد بیاید ازآن معالجه شود بقدرت
حق جل و علا و لون آن موضع باز لون اندام گردد خاصه این نعت در صفی
گوشت مند باشد روز تر و اصلش جز این گفته وابن جزیت و گرانست جامع
این کتاب گفته است وابن دری مجلست گفتا بشرط آنکه تنقیه کرده باشد
بعد ازآن این دو استعمال کند و باید که در تابستان باشند وقتی که آفتاب در
غایت گرمی باشد و بعضی گویند یک جزو تخم آطریلال و پوست مازیک جزو
و ورق سذاب یک جزو مجموع کوفته و بیخته پنج درم و روز سه درم با شراب انگوری بیاشامد
از برص شفا یابد باذن الله تعالی خاصه در آفتاب سر روز نشیند چندانکه
عرق کند و لا بباید آطریلال تنها و بعسل کوفته سرشته و روز دو مثقال
با آب گرم بیاشامد [illegible] برص [illegible] باذن الله تعالی
مثل اطریلال کوفته و بیخته [illegible] اذرغیس بزبان اهل
دمشق و مصر [illegible] خوانند و آن [illegible] اصل [illegible] بادیس است بپارسی پوست بیخ [illegible]

خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست
چون بجوشانند و بدان مضمضه کنند قلاع [illegible] درد [illegible] باشند و قروح
قلاع زایل شود و بغایت مجربست [illegible] در کتاب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] خشک [illegible] سودمند بود جهت تقویت [illegible]
پیش از درد چشم استعمال کند جهت چشم نگاه دارد و از طبیخ آن احتقان کنند
سودمند بود جهت ریشهای روده و اگر بشراب یا بسرکه بجوشانند و بیاشامند
بغایت نافع بود جهت درد جگر و ورم آن [illegible] و صاحب جامع گوید اطبای مصر
در داروهای چشم بدل مامیران صینی و مامیران [illegible] اذرغیس [illegible] اباد
آنک عرق است بپارسی [illegible] سوخته گویند [illegible] تا [illegible] آبی و اریب
بر [illegible] تا به [illegible] وقدری [illegible] ازآن [illegible] سوده [illegible]
[illegible] کنند [illegible] تا آن زمان که سوخته گفته بر دارد و استعمال
کنند و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم و منفعت وی آنست که چون حشو کنند
نشف ریشها جهت [illegible] و سودمند بود جهت ریشها [illegible]
و خصیه چون بر آن موضع [illegible] کنند و همچنین [illegible]
و بدل آن [illegible] ابن اکبر [illegible] و بزبان ایشان [illegible]
[illegible] نام دارد [illegible] گفته شود اسم و طبیعت آن و منفعت آن ابلون [illegible]
است و لباب الفوم و لباب البزنی گویند و [illegible] لباب الحنطات [illegible]
[illegible] گویند و بپارسی نشاسته و [illegible] گفته شود ابوخلسا [illegible] گفته شود
[illegible] و [illegible] و شجرة الدم و رجل الحمامه و [illegible]

و هو فیلوس کشنعاد و کحلا و اقلیا گویند و بسریانی حانوما و بلغت دیگر بالعس
و کاهو خر نیز و این جمله اسم تنجاد است بپارسی تشکا گویند و هوجکا گویند و بهترین
آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بیخ آن ستبر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول درجه دوم منفعت وی آنست چون با سرکه بر بهق طلا
کنند زایل گرداند و سبوس را نافع بود و جگر را پاک کند چون ببرند بود خوردن و خوردن
ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و چون با پیه بز بپزند تحلیل یابد
و درشتی را نافع بود و در سم [illegible] سوختگی را نافع بود و شقاق مقعد و چون ورق آن
بریان کنند با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بخایند و بر زخمها اندازند آن
زخم ببندد و بیخ آن چون [illegible] بخورد کرم [illegible] بیندازد و ورم صلب در رحم بود تحلیل دهد
بخود [illegible] و در آب نشستن و حیض براند [illegible] و مقدار مستعمل از وی دو درم بود
و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود پاکیزه ابریشم نیکوترین
آن بود که کال و نیلو بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
در اول و خوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه کند و قوت بدن
بدهد و حزن زایل کند و ذهن تیز کند و روشنایی چشم بیفزاید و چون در معاجین
بکار کنند [illegible] آن [illegible] مجامعت را زیادت کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید
در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض و صفت سوختن وی
مانند سوختن صوف بود و در صادقت شود و اگر مقرض بود لطیف‌تر بود از بهر آنکه
قوت وی زیادت بود و چون سوخته بیاشامند مقرض تمام بود و جهت تقویت
دل و نباتت نیکو بود و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی یک درم بود و چون

٧

بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی معین نبود
مانند بنبه بلک معتدل بود و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و مصلح وی [illegible] بود
خصوص خشن وی و مصلح وی رب ریباس و اترج بود ابهل جوز الاهل گویند
و ثمر العرعر گویند و بمصر غبیرا نیز خوانند و آن ثمر سرو کوهی است بپارسی تخم [illegible]
گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و جالینوس گوید در سوم و بهترین
آن سیاه رنگ بود فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود منفعت وی آنست که
با روغن بجوشانند [illegible] در ظرف آهنی تا سیاه شود و در گوش چکانند [illegible] زایل گرداند
و چون بکوبند و بپزند و بر آبله افشانند نافع بود و گویند [illegible] درم [illegible] سازند
مجموع [illegible] و اگر بیاشامند یا بعسل بسرشند سه درم و لعوق کنند حیض براند و بچه
[illegible] بیندازد و گر ثمره ابهل [illegible] درم سحق کنند و [illegible] درم [illegible]
عسل بام بسرشند و لعوق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند و با [illegible] داء الثعلب
طلا کنند زایل [illegible] و اگر زن بخور [illegible] بکنند بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر
و مصلح آن [illegible] است یا [illegible] و بدل آن جوز السرو است و دارچینی
مساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن دارچینی است و گویند بدل آن بوزن
آن سلیخه و بوزن آن جوز السرو است آملج دو نوع است سیاه و [illegible] و درخت آن
بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو روند و بهترین آن سیاه فربه
املس و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و چون حل کنی با آب [illegible] چشم
و [illegible] زایل کند و سودمند است جهت سوختگی آتش [illegible]
[illegible] تا چون [illegible] و بشویند [illegible] غسل کنند [illegible] نافع بود جهت

در چشم که از پوست بود و جهت خارش چشم و نشاره آن می بعیانند و کل
پاشامنه خشک کند و خشانه بیرو اند و کلا نشاره آن عرق کند نهایت دیر و نشیا
رشت افقانه خشک کند و جامع این کتاب گوید در خشک بندها که از زخم
کارد و شمشیر بکار برند هیچ مجرب تر از نشاره آبنوس نیست و گویند بدل وی چوب
کنار است و مصلح آن صمغ عربی یا شاهسفرم بود ابرکاکیا و ابرکاکیاب نیز گویند
و آن نسج العنکبوت است بپارسی کارتنه گویند و بشیرازی کیتنه منفعت وی آنست
که چون بر جراحت بندند خون باز دارد و دوا کنند که آن جراحت ورم کند و چون
مرکب بدان حجامت کنند و بر دمل بندند در ابتداء آن و دوا کنند تا خشک کند و سود مند بود
و دوا کند تا دمل بزرگ شود و باز [illegible] و اگر [illegible] بدندان بمالند جلا تمام بدهد و اگر
گویند که [illegible] بستان باشند و کنیف و سفید بود بر پوست نهند و در بازوی کسی که او را
تب ربع بود ببندند زایل شود ابروان حی العالم است و گفته شود و معنی ابروان
ابی ابدا یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه سبز بود و در زرد و در جا گفته شود ابر الخلد
م حی العالم است و گفته شود ابلی تا قلة الصنادات [illegible] از خلاف [illegible] کند
لایی خوانند و خلاف او [illegible] باشد و آن دو نوع است یک نوع مقدار جوز [illegible]
مثلث [illegible] و یک نوع مانند استخوان [illegible] شکل بود [illegible] دقیق
[illegible] بود و هر دو نوع [illegible] کوچک است و [illegible] دمال و غیره [illegible]
[illegible] نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم
و بهترین وی آن بود که [illegible] منفعت وی [illegible] مانند
[illegible] است جهت معده [illegible] باز دارد و گویند لطیف تر

از ما قلة بزرگ است ابست تخم اترج است بپارسی گوشت ترنج خوانند
و پیه بالنک خوانند و بهترین آن گوشت بالنک [illegible] است آن را با تو خوانند
و در میان آن از امرکب خوانند و طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول و بسیار
خوردن دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که با
[illegible] بولس بپارسی [illegible] گویند و آن انواع است و در باب [illegible] گفته شود
ان شاء الله ابن عرس بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی [illegible] پاک کنند و خشک
کنند سود مند بود جهت گزیدن جانوران [illegible] و اگر [illegible] کنند و خشک
کنند دو مثقال از آن دفع ضرر باد سموم کند و اگر دماغ وی با گوشت [illegible]
بخورند صرع را سود مند بود و اگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر
خشک کنند و با شراب بیاشامند [illegible] را نافع بود و اگر بسوزانند درد [illegible]
[illegible] و خاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سود مند بود و اگر خون وی
بر خنازیر بمالند سود مند بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند نافع بود
و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن
نشود و رازی گوید [illegible] زهر باشد و ابن عرس [illegible] و باد کند [illegible]
وی راست بایستد ابرهیه آشیست مانند زیره باج [illegible] عوض سرکه آب غوره
کنند یا سرکه مصعد و قند زیاده باشد و چون [illegible] آن با قدری عود در گلاب [illegible]
و در [illegible] و قند و بادام بگلاب حل کنند و در آن ریزند و طبیعت آن
معتدل باشد و مانند زیره باج در خاصیت بود و موافق معده و جگر باشد
و مفرح و مقوی قلب ابان [illegible] است و نیز [illegible] جهت مسلول بغایت نافع بود

اترج

بادبی تیغ خوانند و پوست زرد آن گرم و خشکست در درجهٔ دوم و گوشت آن
گرم و ترست در درجهٔ اول و تخم آن گرمست و در وی اندکی رطوبت هست و ترشی آن
سرد و خشکست در درجهٔ دوم منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند
و خفقان که از حرارت بود خوردن سود دهد و صفرا بنشاند و اشتهای طعام باز دهد
کند و ما لیخولیا که از صفرا سوخته باشد سود مند بود و قوت دل بدهد و دفع خمار
بکند و در وی تریاقیه هست و نافع بود جهت گزندگی مار و جانوران و گزندگان موذی
و جهت یرقان نافع بود لیکن سینه و عصبها را زیان دهد مصلح آن شراب خشخاش بود
و بدل آن آب لیمو و بوییدن آن دفع عفونت هوا و وبا بکند لیکن دماغ گرم را زیان
دارد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن از ادویهٔ قلبی است و مفرح و تریاقیه در وی هست
و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر در
طعام کنند قوت هضم بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی افعی و اگر
مجان ضماد کنند مبتن عمل کند و اگر در جامه اندازند نگذارد که رشک کند و گوشت
وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود
لیکن دانه وی سود مند بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال نقش کنند و آب
نیم گرم یا شاشند و شراب نخند و اگر بکوبند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و ورمها را
تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نپوسد و جامه را نگاه دارد از خوردن و بید و
بوید دانه وی جزوی با دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن یا شاشند در حال
بچه بنهد از دو بخور کنند بی بو ابیرو نافع بود لیکن و ورق آن معنف و محلل بود
طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سدها بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی

9

معده و احشا و منفعت وی نزدیکست بعنب لیکن ورق فعاح وی لطیف تر از قرنست
اترار ابد باد بیرانست و انرا لیتن خوانند و لیمو بادین نیز گویند و آن زنگست
بپارسی پرشکل خوانند و ذابح لونها و فت شود اشق کحل اصفهانی است بپارسی
سرمهٔ اصفهانی و آن معدنی بود و بهترین آن بود که شفاف و بی نمک بود آنرا
بروغن گاو چرب کنند و بسوزانند تا از کل نقیلی سیاه که بران باشد بسوزد پس
بسایند و بکار برند طبیعت آن سردست در درجهٔ اول و خشکست در دوم و گویند
سرد و خشکست در دوم منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم
باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیادت نخورد و اگر با پیه و موم حل آتش
طلا کنند نافع بود و اگر منجان سوخته بر جراحتهای بد اکنند خوب مند بود نهایت
لیکن چون نیک شود اثر سیاهی نماند و همچنین دیش قضیب و اعضایی که
مزاج وی خشکی گرایند و دولمی گوید... با اطبیا و مثل کل زفت زیبق در
چشم کشند صداع را زایل کند با وی در جانب صدع کشند و اگر زن نخوشین
برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمند خونی که از غشای دماغ آید باز
دارد و بدل وی ایارانست و بی مضر بود بشش و مصلح وی سکر و کثیرایی د
اترار اترار است و گفته شد اشق اشقیلاست و سیبان و سرهاد و اعین
السراطین و سنکلیبویه و سنجسبویه و اعین و حب العقد و طامع و قطاموس
و ذوخشنه او داق این جمله اسم فیجنیت و فجلیت و بخنکت و نجنجت
نیز گویند بپارسی فلفل بری خوانند و بیشتر از تخم دل آشوب گویند و در
کار دارند بار و ببا و تخم آن گرم و خشکست در درجهٔ سیم و چوب وی باید که

استعمال کنند ومنفعت وی در باب دال در ذرو خمسه اوراق گفته شود اثل
نوعی از طرفا است ودر طا گفته شود اجاص دو نوع است سیاه وسفید واز آن
سیاه جیون الیقر خوانند واز آن سفید شاه لوج وصفت آن گفته شود واز آن سیاه
بپارسی آلو سیاه خوانند وبهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد وبزرگ
وشیرین بود وطبیعت آن سرد است در اول درجه دوم وتر است در آخر آن منفعت
وی آنست که طبع را براند خاصه که آب وی حاصل کنند ونبات وترنجبین در آن
حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود وتشنگی ساکن کند وحرارت دل بنشاند
اما مرخی معده بود ومولد خلطی مایی بود ودفع مضرت وی بگلقند کنند وگویند
مضر است به سر ومصلح وی عناب است وصاحب تقویم گوید مرخی معده بود ومبرد آن
ومصلح آن کلنگبین بود با عسل وگویند بدل وی تمر هندی است اجزاء البری
اقحوان است وبهار ومراد ومن البقر ومیثبها [illegible] عین البقر [illegible] وکافوری
نیز گویند بپارسی بابونه گاو خوانند ودر اقحوان منفعت وطبیعت وی گفته شود
اخریص بهم بهمان است وخربع وعصفر وعریق ونقد نیز گویند ودر عین
در صفت عصفر منفعت وطبیعت آن وانواع آن اجلب دبا [illegible] شرم است گفته شود
اخیون راس الافعی خوانند وان ثمر نباتیست مشابه براس الافعی وبیخ ان ارکنت
باریک تر بود ورنگ سیاه بود منفعت وی آنست که چون با شراب بیاشامند
از گزندگی مجموع جانوران نافع بود واگر پیش از گزندگی بیاشامند اگر بگزد هیچ مضرت
بوی نرسد وبیخ آن نیز همچنین ودر جمیع این خاصیت دارد وکلیه آن با شراب بیاشامند
درد پشت ساکن گرداند اخیوس اخیردس گویند وآنرا خرد به وخود رگویند

وبعضی گویند ان گندم ناکشته است که در صحراها روید آنچه محقق است نابت
نزدیک آبهاء روان وآبهاء ایستاده روید وتخمی سیاه کوچک دارد وگلی
سفید ودانه وی در داروی چشم وگوش استعمال کنند وگل دانه وی مقدار دو درم
با جهار درم عسل بیامیزند ودر چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم کند
وگل عصاره وی با گوگرد ونطرون بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش ساکن کند
ادادها انجنص است گفته شود ادرک نبسوق است بپارسی [illegible]
والوحلی والوکشته نیز گویند وطبیعت آن سرد وتر است در درجه اول مسکن
حرارت بود ومسهل صفرا اما مرخی معده بود مصلح وی قند است ابراریقی
دوائی هندی است واز جمله سموم است ودر طلاها استعمال کنند مانند [illegible]
وجرب وقوبا وگلابر عرق النسا ضماد کنند نافع بود وبعضی در [illegible] استعمال
وطبیعت آن بغایت گرمست وسم جمیع حیوانات است که دنبال داشته
باشند وآنرا بپارسی وهندی [illegible] خوانند وکسی که بخورد مداواة آن [illegible]
وشیر تازه وروغن بادام کنند ومرق اسفیدباج جرب ولعابات با روغن
گل نافع بود وجهت قلقنه اسب مفید بود اذربایس ثافسیا است وتنسیا
نیز خوانند واهل مغرب دریاس خوانند وگفته شود در ثا انشاالله اذان الجبل
گیاهیست بعربی اذان الجبل گویند وبرومی موقسطیداس وباصفهانی [illegible]
وان لحیة التیس است بتازی بپارسی اسپلغ گویند ودر لحیة التیس منفعت
وطبیعت آن گفته شود اذربو آذربویه گویند وآن بیخ خاریست وگلی زرد دارد
وآن بیخ از اولاد وبلاد وقلاد وکلم شوی وقصب [illegible] گویند وآن بیخ [illegible]

وفیلاس بیز گویند و سطرنیون هم خوانند بشیرازی جوک اشنان خوانند
و بخور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست
که چون با سرکه بیاشامند وبداء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق
النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ابن ماسویه گوید
سودمند بود جهت قوباء کشنده خاصه زندگی جانوران چون با مثلث یا
با شراب بیاشامند و اگر زن که آبستن نشود چون بخود برگیرد آبستن شود و رازی
گوید در دوالی را سود دهد و منقی سلخ مصفات بود و فواق زایل کند و وی
آن نباتیست معطس بود و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود که
بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بوزن آن
حب اترج است و مسطرد کف وزن آن لبن التین و نیم وزن آن باذآورد
اذان الفار اما علم است و سمسق و سیسبون و ریحان داود و شمشرا و علیتب
و عنقر و مرزنجوش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزنجوش نیز گویند و بپارسی
مرزنگوش گویند و بیونانی ... اتولی یعنی آن اذان الفار بود و حبق الفنا
نیز خوانند و طبیعت خشک آن گرم و خشک است در دوم و گویند در درجه سیم
و صاحب ... گوید ... در اول و ... آنست که ...
وجهت ... نباتات نافع بود جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره
آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و جهت وجعها که از سردی ... بود و صداع
هم از آن باشد و سخن معده ... و محلل نفخ ... ادرار بول کند

نباتات و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند
و تسخین کند و تقویت ... آب وی و اکحال عسل غرغره کند و چوب وی چون بر
عضوی نهند که خاری در آن باشد بیرون آورد و وی مضر مثانه بود و مصلح
وی بزر خرفه باشد و قطونا بود اذخر خلال مامونی گویند و بسریانی ...
خوانند و بیونانی ... و بلغتی دیگر ... و ... نیز گویند و ...
... گویند بپارسی گورگیا خوانند و بهترین آن
... بود سرخ رنگ با رنگ خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک است در
درجه اول و در ... باشد و ... طبیعت نوع
اعرابی گرمست در اول و گویند در دوم خشکست در اول و اسحق گوید گرم
و خشکست در دوم منفعت وی آنست که ... و ... برنیاند و منضج
و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود فقاع وی سودمند
بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و ... و جگر و کلیه و اختناق رحم
را نافع بود و در بعضی معاجین مستعمل بود لکن اذخر جهت ورم صلب که در جگر
و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم نافع بود
و اگر با شراب بجوشانند بول براند و سخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفخها بود
که در بدن پیدا شود لکن بسحوق خوردن فعل او زیادت از مشروب ... لکن
نخ وی سودمند بود ... جهت مفاصل سرد ... و جهت تبهای بلغمی با
سکنجبین و آشامیدن ... نشیند موافق بود و دردهای گرم
... زنان بود و ... قبض ... از فقاع بود لکن در فقاع تسخین زیاده

لا قبض موجود است در سه اجزای وی وبدل وی قصب الذریره است
وگویند مضر بود بگرده ومصلح آن کلابست وگویند مصدع بود ومصلح ان صندل
وگلاب بود با عرق نیلوفر اذان الفیل فیلگوش است وگفته شود اذان الجدی
لسان الحمل است وگفته شود اذان الارنب آذان الشاه گویند واذان الغزال
نیز گویند وآن نوعی از لسان الحمل است وگفته شود انواع ان در باب لام
اذان العبد واذان القنفذ نیز خوانند وآن مرماد الراعی است وگفته
شود اذان الدب بیونانی قومس گویند وان بوصیر است وگفته شود واین
اسم بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی است آذان الفار نوعی از کف
دریا است ودر زبد البحر گفته شود انواع آن وصفت آن اذریون اذرگون
خوانند واردم گویند وبیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
وگل اقحوان زرد بود وسرخ بود واین خلاف است گل اقحوان زرد وسفید بود
ومسکو گویند نبات آن بلند ارش که زیاده باشد ومؤلف گوید نبات اقحوان
یک گز باشد لیکن نبات اذریون از یک وجب زیاده نباشد وبرگ ان برگ
اقحوان ماند مطلق لیکن گل وی بغایت سرخ رنگ بود مانند آتش ومیان گل
وی سیاه رنگ بود وازگل اقحوان کوچکتر بود لیکن گل اقحوان میان وی
زرد بود وبرگها گرد وی سفید واذرگون گرد سرخ بود ومیان سیاه واین
نوعی از شقایق است تحقیق وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون با روغن بیامیزند وبر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد
وسودمند بود جهت درد دل که از غم تنگ باشند وبکلف طلا کنند نافع بود

درد وی قوت تریاقیه هست وجالینوس گوید عرق النسا وقرحه
وورد مفاصل ولقوه را نافع بود وديسقوريدوس گوید گزندگی جانوران گزنده
جانوران را نافع بود ودبشهای شش وجگر ومعده را وچون سحق کنند وبا
روغن گل بسرشند وبر مقعد طلا کنند بواسیر وشقاق را نافع بود وفولس گوید
بینی بیفزاید وچون سحق کنند با سرکه وبر داء الثعلب طلا کنند سود دهد ومقدار
شربت از وی یک درم باشد ومضر بود بسپرز ومصلح وی عسل بود وبدل آن اذان
اذان القسیس توطلیدون است وآن نوعی از حی العالم است وگفته شود
درجا انشاء الله [illegible] درخت [illegible] است وکاوین نیز گویند وگفته شود اذانال
جوزی است خوشبوی وامال نیز خوانند ومانند قرنفل است وبهترین آن بود
که بوی آن بغایت [illegible] ماند وطبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم وخشک
در اول واصحاب گویند در وی قبض وتجفیف بود منفعت وی آنست که بوی دهان
خوش کند وقوت دل ودماغ دهد ودرد طحال را نافع بود وتقویت دندان بدهد و
اعصاب را قوت دهد وگل بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود ومضرت آن [illegible]
نافع بود دستکم بغداد ومصلح آن جلاب با بزرقطونا بود وبدل آن [illegible] د
[illegible] اربطیسا گویند وآن اطیبا است ولحاسف وربخاسف گویند
وگفته شود [illegible] است وگفته شود [illegible] درخت صنوبر است
که وی [illegible] واز وی زفت سازند ودر زمین [illegible] بسیار بود وطبیعت آن گرم وخشک
[illegible] بپارسی بدیع گویند طبیعت آن سرد وخشک است در دوم وگویند معتدل است
وگویند گرمست در اول وخشک در دوم بهترین [illegible] بود بعد از ان خوارزمی

بعد از آن کیلان منفعت می آنست که تخم بنهند بستنی باعتدال لکا برنج
سرخ شکم را محکم بندد لکا برنج که بالی چون بتو بپزد و با روغن بادام یا دنبه یا
روغن گاو بپزد سود مند بود جهت که زندگی معده و گلاب خشک دانه بپزند
سلف تدلکنند و طبیعت را نرم داند و گلاب نه برنج سرخ زردی جو شانیده باشند
و با بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهت سحج روده نافع بود لکا برنج سفید
لون رو را صافی کند و بدن را فربه کند لکا مضر بود باصحاب قولنج و مصلح
آن شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ است
و جالینوس گوید تخم ببلد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و در سقوزه
گوید برنج فارسی نافع بود جهت تکم خون رفتن و علت ... قطا نه اختناق
رحم و ترخردا بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن ... است ارزن
دوایی است مانند ... شکافته ... لرسیستان خیزد منفعت می آنست که
چون بر بهابس طلا کنند نافع بود و گلا پاشا مند خون حیض براند تقوم ارغا
مستعمل است و طلال ... و ... علک رومی است و گفته بیخ خوانند و گفته شود
ارتبنک ... الوزاست و گفته شود اردم اذبون است و گفته شود ارسطاطیخیا
داوند طویل است و ... اسم مشتق از ارسطو است و گفته شود ... ارذفانی
نباتیست سواب و در طلا بکار برند جهت که ... نوان خاصه ... جهت درد چشم
طلاکه ان نافع بود ... قشا ... احادات و گفته شود ارغیا ... گوید و ان ... است
و گفته شود ارغان ... است و ... و ایقان و ...
جد اسم ... است و ... گفته شود ... است و گفته شود

اردشیران نوعی از مرواست و گفته شود در هم انواع آن ... دریائی است و آنرا
جراد البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ ماهی میگ دریائی خوانند و ماهی
ربان خوانند ... صاحب جامع یک قول آورده است ... اصل تمام نوعی از ماهی
است و قولی دیگر آورده است که ان جماد است و هر دو قول خلاف آنچه محقق است
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند تر است بهترین آن تازه بود
منفعت می آنست که باه را زیادت کند و طبع را نرم دارد و گویند غذای صالح
دهد و اما لمع آنست که خلطی غلیظ ... ازوی حاصل شود و ... آن ... بود
بود و مصلح آن روغن بادام بود بدل آن ... ارجان لوز البربراست و گفته شود
ارجوان ... است ... ارغوان خوانند و ان ... می خوردند
و طبیعت ان ... خشک است و پوست بیخ آن ... آبستان ...
... تمام آورند و این ...
وابنوع کرده اند و گلا از ... سازند ... نافع بود ... تخمیست
سیاه مدور شکل نباتیست صلب و در میان ... می باشد پارسی ... گویند
گویند منفعت می آنست که چون اردوی ... آب ...
... آفتاب ... بعد از آن آب ...
نرم کرده اند و ... ارجیعنه نباتیست ... خوانند و گفته شود
ارمنین ... گوید ... است و گفته شود ... آن ... لاغورس
ولاعرش ولاعوس خوانند پارسی ... گویند بهترین آنست که لون ان
بسیار ... و ... بود ... باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم

بجهل کرم بود وبه بهق وکلف طلا کنند زایل کند وچون خون وی بریان کنند دفع سموم
کند وسیح را نافع بود وجلاء چشم بدهد ودماغ وی بریان کرده جهت رعشه
که بعد از مرض حادث شود بغایت مفید بود وچون ضماد کنند دماغ وی بجای
دندان زود برآید ودر خواص آورده اند که پای وی چون بر بدن تعلیق کنند آبستن
نشود تا دام که با وی باشند وبقراط گوید سر وی چون بسوزانند وبا پیه خوک با هم
طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود وزهره وی چون با مشک یا با زعفران یا
با عسل حل کنند وبا سرکه پاشامند صرع را نافع بود واگر زن بعد از طهر سه روز
پاشامند بامر منع آبستنی کند واز زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر
بخویشتن برگیرد بخویشتن برگیرد آبستن گردد وآن باد زهر مجموع زهرها
کشنده است باذن الله تعالی خاصه زهر افعی وگویند چون بدن از موی
وی بخور کنند ... از بق زنبور ... گوشت بی خون خلط ازوی حاصل
نشود ومرق آن در نقرس ومفاصل نزدیکست بفعل مرق ثعلب ودر ابتدای ...
گوشت وی اول آن بود که با روغنها بپزند مثل زیت وکرد بریان کنند ضماد
کب بهتر بود ودوی ... آورد ومصلح وی ابا زیر بود ... بحری حیوانیست
دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنگ ودر میان وی سنگ پاره است اگر وی را
بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهت داء الثعلب خاصه ... طلا
کنند البته موی بر رویاند واگر در چشم کشند آن خاکستر جلا دهد واز جمله
سموم قتال است وخون وی گرم بر بهق وکلف چون طلا کنند زایل کند
وخاکستر آن چون سنون سازند دندان را جلا دهد وعلامت سوختن آن

ضیق النفس وسرخی چشم وخرد خشک ودشواری بول وتقشیر ورود
معده ودرد کرده ولون بول بنفشی بود وشش را ریش کند واز آن جماعت
که کشنده بود معالجه آن بعلاجات ... باذان شیر وشیر زنان و
وجاری ... کنند چون بیابند اوسیا بیقون نوعی زند است وگفته شود
در صفت زرانج ... اطا است وگفته شود ... نباتیست که
سنبل مانند شاخهاش ریز بود ولون نزدیک شقایق النعمان وورد با تعدد
ورق کمتر از شقایق ومولف گوید بشیرازی آن را ماشیا سرخ خوانند
منفعت وی آنست که ریشهاء چشم را اکال کرده ورق آن چون ضماد کنند
بر چشم ورم آن ساکن گرداند ودروی قوت جلا وتحلیل بود آزاذدرخت درختیست
در کوهکان وبر ادرخت زنب خوانند ودر شهر ری درخت جلاد ودر طبرستان
طاغک بشیرازی درخت طلک خوانند وبتازی طاق گویند بهترین آن
بستانی بود که بیابانی نامرغوب بود طبیعت آن گرمست در سوم وگویند
در دوم وخشکست در آخر درجه اول وورق آن اگر بجای ... بپزند وچوب وی
نیز همین فعل دارد وعصاره وی نافع بود جهت دفع سم چون با عسل بیاشامند
وجهت قولنج نافع بود ومقدار ماخذ ازوی سه مثقال بود
وثمره وی ... گویند جهت سرفه بلغمی نافع بود کلم صاحب منهاج وصاحب
جامع آورده اند کشنده است اما چند امتحان کرده شد خلاف آن وورق وی
جبی را دراز گرداند ... وبدل آن در دراز کردن جبی ورق ...
است انوره چند قوی است وگفته شود اسفیداج بپارسی سپیداب خوانند

وبهترین آن پاک سپید خوش بوی بود وطبیعت آن سرد در دوم خشک در دوم
گویند خشک در سوم و جالینوس گوید در سیم وسعفه وشره وداء الثعلب
وداء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس گوید
سرد جراحتهای بد که در غایت بد باشند چون در مرهم رفته استعمال کنند
و ملین اورام بود و داروهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر اندکی عقرب
بحری و تیتن بحری بمالند نافع بود و جهت شقاق نافع بود اسفیداج ارزیزی
جهت درد چشم چون با ادویها خلط کنند نافع بود و دیگر آنکه الم
و سکن ورم نرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوات وی قی
و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل کنند صاحب
تقویم گوید اصلاح وی تقلیه و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص
بود اسفنج و برا ابر الطین گویند و ابر مرده گویند که گویند حیوانی دریائی است
بدان سبب چون دست بروی نهی خود را درکشد وقتی که بجز آب و یا بر حال
اندازد گویند نباتی دریائی است و این محقق است بازی خلاف [illegible] بهترین
وی آنست که تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت تر باشد خشک
بند کند نافع بود و کلریا تا مند خون رفتن باز دارد و مخفف اورام بلغمی و ریشها
بود و کلا خاکستر وی بشویند جهت درد چشم سودمند بود و جلای تمام بدهد
و تیغ البحر گویند چون از ذفت بسوزانند قطع نفث دم بکند و تازه وی مضر بود
باحشا و مصلح وی رب غوره بود با ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که لا شراب

با آب ممزوج بود وی را اگر از اندر آبها جاله برکنند و [illegible] خواهند که بیجان مستعمل کنند
متواضع پاره کنند بها وهن نتوان کوفت و سنگ و [illegible] باشد و بخانه زنبورها مانند
بلغت عرب مرشفه خوانند بپارسی نشکرد کمانذان و در مصر کا زنان آزاد
آب بی نهند و آب بر میگیرند و نگاه میدارند اسطوخودوس معنی آن موقف
الارواح است و آن جزیره که از آنجا خیزد نام آن جزیره سطا در است و آنرا اسنوم
رومی خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم و بهترین آن بود
که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی تلخی و حرارت بود منفعت وی
آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود و سدد گشاید و
مرضهای عصبانی سودمند بود و مرض سودا و بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود
و مطبوخ وی مسهل خلط سوداوی بود خاصه اذن و مفتح و مقوی دل بود و جمیع
اعضا باطن و همه بدن است و در تقویه دل و تندیه بغایت و تریاق از
مقدار سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مغص را
نافع بود جهت زهری که خورده باشند و گزندگی جانوران سود مند بود دگر
طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند اندر [illegible] و [illegible] اسطوخودوس
و یک جزو پوست [illegible] کرفس کوفته و بپزند با عسل بسرشند و استعمال کنند
جهت مرض معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن زوفا و [illegible] بوزن
آن گویند بدل آن بوزن آن مرو [illegible] بدل آن افتیمون است و وی
مضر است بشش و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی [illegible]
گویند بادزد و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ با کثیرا بود اسفناخ از نوع [illegible] است

منفعت ودارو گفته شود در زا اسبوس گویند نمک صینی است وآن شکلیست بیک
که زود در زبان شود ولازم ورا نمکی بعینه بی بنده وآنرا زرم اسبوس خوانند جالینوس
گوید نیکی منفعت است فما مثل سنگهای دیگر صلب نیست وسفید رنگ لطیف ونوعی
بدوی نیز بود چون زنجبیل زبان بود زبان را گزد منفعت وی آنست که چون آرد
باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود وجهت ورم سپرز چون با کلس وسرکه طلا کنند بغایت
نافع بود وجهت دبر شش با عسل لعوق کنند سودمند بود وقوت زهروی از
جمله زیاده بود ونیکی تر از وی بود چشم را قوت دهد وجلا بخشد وسفیدی که در چشم بود
بقول از الجه چون در چشم کشد اسطوخودوس اسطوخودوس خوانند وآن نوعی از تربت
ودر چهار گفته شود انواع آن اسفیداج اسفیداج سلیقون گویند واصل معرب [illegible] خوانند
وبیونانی [illegible] وآن سرخ است ودر سین گفته شود اسقولوقندریون بیخست
که آنرا [illegible] کند وان از اسمامی است گفته شود گویند نوعی از [illegible] است
سقلبه [illegible] قعر الیهود است وگفته شود اشقیقون شقیقون است
ومستقیم نیز گویند گفته شود اسود [illegible] حیة السودا است وآن نوعی از
[illegible] ماهی [illegible] خوانند [illegible] بصل الفار خوانند وبصل الفیل وآن
بصل العنصل است وبصل الفار از بهر آن گویند که موش را بکشد پیاز ریحی
پیاز دشتی خوانند ودرباب نرگس را بسیار بود چون از زمین برکشند چنین
باید که معالج [illegible] وی با [illegible] چنین که [illegible] است [illegible]
[illegible] از بن کشند وطبع [illegible] کنند [illegible] کنند و[illegible]
وشوی کردن [illegible] است در [illegible] وبعد از آن [illegible] کرده شود [illegible]

حی نهند تا نخست شود آنگاه پوست بیاز کنند یکبار دیگر بر دهان کنند
ودر رستنی که آن کشند جای که از بلاد گردد باشد ودر صابه سپاهی دیده آنرا خشک کرده
وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم همچنین گویند در سوم بغایت بود آنکه
بغایت خوش رسیده بود وسرد که نرسیده بود ودر طعم وی تیزی بود با تیزی
وتلخی وگرمی منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت
نافع بود وعجب داروی گویند جهت صرع ومالیخولیا سودمند بود وخوردن
وی تیزی چشم زیادت کند وجهت ربو وسعال مزمن وصلابت سپرز وعرق النسا
ویرقان واستسقا بغایت مفید بود وشریف گوید که چون بریان کنند ویا
[illegible] چندان نمک خلط کنند ودو مثقال از آن ناشتا با شامند مسهل
اخلاط غلیظ بود وگر مقدار [illegible] از [illegible] بی با شامند قی معتدل آورد
بی مغص ومشقت وچون پنج درم از وی با [illegible] درم روغن زیت بجوشانند تا [illegible]
گرد بعد از آن صافی کنند وبردارند وچون خواهند که استعمال کنند در [illegible]
کف پای بمالند ودر جامه خواب روند وبخسبند نفع تمام آورد [illegible] باید که پای
بر زمین ننهد ومضرت او چنین گویند که قوتی تمام [illegible] وی متوی معده بود و
بول براند وصاحب منهاج گوید مضر بود بعصب [illegible] ومصلح وی [illegible] و
صاحب تقویم گوید مصدع بود ودوار آورد ومصلح آن سکنجبین سکری بود وباید
که مشوی کرده استعمال کنند وغیر مشوی قطعا استعمال نکنند [illegible]
ومصلح آن [illegible] است. بعد از آن [illegible] گویند مضرت بشغل ومصلح
آن [illegible] است [illegible] منفعت آن [illegible]

وتخم وی جهت قولنج که سخت بود ودوای آن نبود نافع بود چون بکوبند خرد وبا
شراب بسرشتند وبجا ماند تریاک مقدار نخودی وکتب جنانک استعمال کنند
ولذعت آن آب کم کند بود اربعی قرآن جوشانیده باشند پالایند واز خواص ورق
آن یکی آنست که کلاکل بر دبی بی بایستد ودکان فندک کند وکفته اند باشد
که بجوید قبا کل الله لحن الکاسبین وبدل آن بلوس است وکوا استوردیون وکویند
لعف کویند قو ما ما دوج آس خطبه قیطس خوانند وحاکویند واسعار ودنه
نیز خوانند پارسی مورد کویند وبجتبت ان حنوانی بود تام وطبیعت آن سرد
است در اول وخشکست در دوم ومنفعت وی آنست که تسلیم بکند وعرق معون
که از جملهٔ اعضا رود باز دارد وتسکین اعضا نطول کردن نافع بود وچون بسوزانند
بوی بدن خوش کند وجهت قرحهای نرم نافع بود وطبخ آن چون بران پاشند
نباتات سوخته وجهت ورم جگر کرم ومقوی دل ومعده بود وخفقان زایل
کند وتخم وی سرفه را نافع بود وشکم ببندد وجهت زندگی عقرب ورتیلا سودمند
بود وبوییدن مورد نافع بود جهت بخار کرم تر وکل اعصار وی در چشم کشند قوت چشم
بدهد وآب زدن چشم زایل کند وچون بجوشانند ودر ان نشینند جهت بیرون آمدن
مقعد وورم نباتات نافع بود وخون رفتن رحم باز دارد وموی را برویاند خاصه
[illegible] وقوت موی بدهد ولون آن سیاه کند وکل تخم وی بجوشانند وپیش
از شراب خوردن قدری باشامند منع خمار کند وکلاذن مورد را در شیب خود
[illegible] کند خون رفتن رحم باز دارد وتخم وی تشنگی بنشاند وقی را باز دارد وبدل آن
ورق توت است وکویند عصارهٔ [illegible] وی طبیعت ببندد و [illegible] آورد

ومصلح آن بنفشه تمام بود آس بری مورد اسفرم است ودرهیم لغت شود افا الله
اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند وبخیت الطحال نیز کویند ودر
مصر بلغت الناس خوانند وجند اسم دیگر دارد ودر حسین کفته شود که اسقولوقندریون لغت
یونان کادیت در دریا وقدریون آزا خوانند طحال بود بسبب تاثیر این دارو
که لذرا ایدن بیز رایان را نام نهاده اند وکویند یج کر ادویست وکویند نوعی باز
استبل است وان هر دو قول خلافست آنچه محقق است نباتیست حجری بنزازی
آزا زکی دارو خوانند ودر حسین منفعت وطبیعت آن کفته شود اسقوردیون
سقوردیون خوانند وثوم الحیه نیز کویند وان ثوم بریست بادیبی سیر خوانند
وطبیعت آن کرم وخشکست در درجهٔ چهارم ومنفعت وی آنست که حیض براند واز
ادویه ترکیل فاروق است ومنفعت وی در باب تا در صنعت ثوم الحیه کفته شود انشاالله
بدل آن ثوم الاکراث وکویند عنصل کوچک اسفیداج سفید خردل سفیدات
وحرف سپید نیز کویند ودر حاشیه شود اسارون بیخ کیاهیست برک آن مانند
برک نبات لاذن خرد تر وشکوفهٔ وی ارغوان رنگ بود وعلاق تخم وی
مانند علاق تخم بنج بود وبعضی شکوفهٔ وی بنفش رنگ بود وتخم وی مانند خشک
دانه بود ودر کوهها روم ودر مصر ودر همدان نیز باشد وان دو نوع بود غلیظ
ودقیق واز یک بیخ وی شاخهای بسیار بود وشکل ناردین لا رستنی ناردین باشد
باشد ورنک ناردین خرد بود مانند ما میران لا اسارون آنچه در میان باریکی
وسطبری بود نیکو تر بود وطبیعت آن کرم وخشکست در درجهٔ دوم وکویند اسارون
بیخ سنبل رومی است وان خلافست ناردین بیخ سنبل رومی است وکفته شود

لامنفعت اما روغن سودمند بود جهت درد گوش اندرونی و ملطف و مسخن
و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل
نافع بود و سده جگر بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در معده و [illegible] جمع شده باشند
و باه و ادرار بادرت کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب
و حبه نافع بود و مقوی معده بود و بسیاری از امراض دماغی را سود دهد و [illegible]
ازوی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض براند
و سودمند بود جهت صلابت سپرز و خناق را قوت دهد و [illegible] در خواص آورده اند
که چون بکوبند و با [illegible] تازه بسرشند و ضماد کنند درد ورک پا را ببرد اکثر و [illegible]
تمام آورده و تجربت کرده‌اند مضر است بشش و مجفف اعصاب بود و مصلح
آن میویزج است و گویند مصلح آن میویز است در روغن با ادام خوسایند باشند
و بدل آن [illegible] وزن نیم درم و دارفلفل وزن آن حماما و جالینوس گوید بدل آن
زنجبیل است اسطوخودس - مردو اسم از است و گفته شد اسفیون بشولیون است
و بدغوش نیز گویند و یونانی فسلیون و آن بزر قطونا است و گفته شد اسفاناخ
بپارسی اسفاناخ گویند طبیعت آن سرد و تر است در اول و گویند معتدل است
میان حرارت و برودت ملین بود و سرفه و سینه را سودمند بود و در وی
قوت جلائی بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و درد پشت دموی را نافع بود
و درد سینه و پشت که از [illegible] بود سود دهد و مضر بود [illegible] و مصلح وی
مری و فلفل و دارچینی بود اسطوخودوس [illegible] و گفته شد اسطفلین
اصطفلین است و اسطون نیز گویند و آن جزرات و گفته شد اسطوطون

اسطفلین است و گفته شد اسد الارض گویند ماذریون است و صاحب جامع
تحقیق کرده ان حرباست و خامالاون ماذریون است و این سهو [illegible]
و مسیح صاحب جامع گوید بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست یونانی
خامالاون ماکن گویند و معنی آن ماذریون سیاه است و صفت ماذریون و حربا
هر دو گفته شود اسقوانح بیونانی اوسیون گویند و آن توزی است و گفته شود
اشکیل حشیم [illegible] است و گفته شود اشنه شبه البوز خوانند و گاه
ما بغدادی گویند بپارسی دوالک گویند و دوال [illegible] دوالملک نیز خوانند و آن بر درخت
صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن پیچد سوده و بهترین آن سفید خوش بوی بود و آن
نوع مصری و آنچه سیاه بود بد بود و آن هندی است و اشنه [illegible]
تا زود گفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدل است
و در وی قبضی اندک هست و [illegible] گوید گرم بود در اول و خشک بود در دوم منفعت وی
آنست که سودمند بود بخوردی جهت صرع و اختناق رحم و گر بجوشانند و در آن
آب نشینند حیض را [illegible] و وجع رحم را نافع بود و وی قی را ببندد و معده را قوت
دهد و خفقان را سود دهد و قوت دل بدهد و سده رحم بگشاید و [illegible]
رحم حلال کند [illegible] و تحلیل صلابت مفاصل کند و [illegible] ضعیف را
سودمند بود و تحلیل اخلاط [illegible] بود که در عروق جمع شده باشند و شهوت باه زیادت
کند [illegible] و قوت [illegible] زیادت کند و چون [illegible]
[illegible] جلا بدهد و گر در شراب بریزند و آن شراب بیاشامند سودمند بود جهت
زندگی جانوران و از جمله مفرحات بود و گر نیز در شراب [illegible] کنند مقدار [illegible]

بابونیدان اشخیص فرحت دق است و آن نوعی از زرنباد است و آنرا
خالاون لوقس گویند و بعضی لوقس سپید بود و بعضی اقیثا خوانند و در
کوهستان شیراز بسیار بود و آن ابی سود اند و بشیرازی ویرا بابونی تلخ خوانند
و با هیزم آورند و خالاون مالس و تفسیر مالس سیاه بود و در ما از دون صفت مرده
گفته شود اشق اشج خوانند و کلیانی نیز گویند و آن زاق الذهب است
و صفت زاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب جامع گوید صمغ طرثوث است
و صاحب منهاج گوید صمغ طرثوث است و لکن کتاب گوید صمغ نباتیست
که آن را بشیرازی بدران خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک
در اول و ابن جزله گوید گرم و خشک در دوم و بهترین وی آنست که سفید بود و از قشر تهی بود
سفوره وی گوید مفتح سدد جگر بود و ضیق نفس بریزاند و تحلیل صلابة سپرز بکند
چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر با عسل
خلط کنند و لعوق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را نافع
سود مند بود و ورم بکشد و اگر با آب النشیر خلط کنند و با شیاف دبورا و دشخوازی
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود
و استسقا را نافع بود و مسهل بلغم لزج بود غلیظ چون با ادویه خلط کنند و باز حیض
براند و اگر در چشم بدان بمالند جرب چشم و سفیدی چشم [illegible] زایل کند و جهت
و بثورهای بد نعاجت سود مند بود و جهت خناق که از بلغم و از مرار سودا بود نافع بود
و بچه مرده و دفنه بیرون آورد و اگر بخورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر دردها
بلغمی صلب و خنازیر و سلعه و امثال آن طلا کند تحلیل کند و چون با زیت

با دو درم مویز عمل کند لکن اشد مضر بود و مصلح آن انیسون است و بدل آن
دو مثقال اشنان بونس دار شیشعان است و در دال گفته شود اشترغاز زنجبیل
الکلاب خوانند و تفسیر اشترغاز شوکة الجمال است و آن بیخ انجدان خراسانی است
و آن نوعی از انداز است و انجدان از بابان مرو و از بلاد روم خیزد بهترین آن
رومی است و صفت انجدان گفته شود و طبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر
درجه سوم و ابو حنا گوید گرم و خشک است در دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از آنکه
در سرکه پرورده باشند استعمال کنند و بیخ الزنبی گوید سرکه وی جهت معده نافع بود
و قوت وی بدهد و اشتها بیاورد و هضم را قوت دهد و اشترغاز دمشقی معده بود
و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم سوخته بود نافع بخاصیت
و مضر بود نزدیک باشد بسرکه عسل و بدل آن انجدان است دولس گوید جرم
وی مقی بود و مصلح وی شراب خون و بیا مروفه شناوه داروی دوغا خشک است
و گفته شود سیسامه اسیمات و گفته شد اشقاقل شقاقل و شقاقل و شقاقل
و شقیقل و شقیقل نیز گویند و آن جزر الفکیلی است بپارسی زردک البر گویند
و بهترین وی سطبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن
جالینوس گوید گرم است در سوم و گویند گرم و خشک است و گویند گرم است در سوم
و خشک است در دوم منفعت وی آنست که باه را زیادت کند و تقویت باه قوت دهد
و ادرار بول بکند و بشر نان بیاتفت کند و اگر در نان بخورد بهر کند بچه بیندازد
آن را گویند و اصلب یا میزند و بر وی خود [illegible] باک له انس لا شاقل
شرنیس اندی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح آن [illegible] و بدل آن جلوز است

بشکنند و برطوبت و بهق بمالند نافع بود و چون با آب حل کنند و بدان غرغره کنند
دماغ را پاک کند و حلق را از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت
و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا است و بدل آن وزن و نیم
انجدان است و گویند بدل آن سکبینج است و گویند خردل سفید. اشراس اصل
الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که اصل الخنثی است و سهو کرده است
قول صاحب منهاج و صاحب تقویم درین معتبر است بپارسی سریشم گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم سودمند
بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خرد کرده با شاشه بول و حیض مانند
کلف و برص نافع بود و مصلح وی کتیرا بود و بر فوق طلا کردن و بر دردهای بلغمی
نافع بود و مقدار شربتی از وی پنج درم بود. اشنان حرض گویند
و آن انواع است و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن با ترش است سبز مایل
و با زرق و صحیح است نزدیک وی و لطیف ترین آن سفید بود و طبیعت آن گرمست
در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشک است در دوم و محرق بود منفعت وی آنست که
منقی معده بود و منقی گوشت زیادتی بخورد و نیم درم از وی عسر البول را بگشاید
و یک درم از وی حیض براند و سه درم مسهل مائیه مستسقی بود و پنج درم از وی
بچه مرده از زهدان بیفکند و ده درم از وی تمام کاری بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
مثل است یا حل کتیرا و گویند مصلح وی مزرتم خوردن است و از عجایب او قرمز است
[illegible] عصاره ماینشا است و گفته شد. اصابع صفر پنج نباتیست
مانند لوف الحیة است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید پنج انگشت است

و آن خلافست و نوعی هست در زرد بود تیره رنگ یا سفیدی و آنرا کف عابد و کف
مریم نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم علاج فضلها علی الخصوص بود جهت
سمها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون نفاثیت خشک بود و عصبها را کل
که اند از آفتاب و ... گوید اعضای عصبانی را نافع بود و دردهای آن
حالی که اند و جنون و وسواس سوداوی را نافع بود و درد مفاصل
و عرق النسا را سودمند بود و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن فرنجمشک
و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بآلات بول و مصلح آن حب الآس با ... بود
اصابع هرمس فقاح سورنجان است و زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید
شنبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع محقق است که شکوفه سورنجان است
و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و شیخ گوید در سوم درد مفاصل را سود دهد
و نقرس و کلف را نافع بود نقرس را ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید تریاق درد
مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت مانند سورنجان
بود و گویند آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ بود بشکند و مضر آن
بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و وزن و فودنج. اصابع الفتیات
از جنگل است و گفته شود. اصل السوس اصل الملک است بپارسی بیخ مهک گویند
و با صفاهانی آنرا طبیعت آن معتدل است در سردی و تری و خشکی نافع بود جهت
خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و درد پشت و ... گویند چون عصاره
وی دقیق ترباشند و در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت دشواری زادن و خروج ...
و اختلاج و وجع عصب و گویند مهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان

خاصیت عصاره دارد و ناخنه و گوشت زیادتی ببرد و عصاره وی جهت درد پشت
و جگر و جرب مثانه و سرفه کهن نافع بود و بیخ وی و طبیخ وی انواع سرفه را و جوع نافع
بود و بدل بیخ وی نیم وزن آن رب السوس است اصل الطوق دوماقونیطس
خوانند و آن بیخ ... تر است و بیونانی داقیطون گویند و طبیعت آن گرم و خشک است
در درجه سوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید اندرون جگر و سپرز و کلیه و جهت
ریشهای بد نافع بود و گلاب ... طلا کنند مفید بود اصل المرجان
بسداست و گفته شود اصل الخنثی بپارسی بیخ ... خوانند و در وی قوت جاذبه
جاذبه است ... گویند و بر عضوی که آهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق
کنند و با سرکه بسرشند و بر داء الثعلب طلا کنند سودمند بود و اگر با زرنیخ
برکلف طلا کنند زایل کند و اگر خاکستر آن با سمن ... بسرشند و بر سر نهند
و بر ... موی را قوت دهد و بروید اصل الزنبق بیخ زنبق است و ترکان
آنرا ... گویند و آن نوعی از قلونیس است و در باب زا در صفت زنبق گفته شود
اصل النیلوفر ... است و ... خوانند و گفته شود اصل السوسن
بیخ سوسن سفید است و در دوم ... و با طراف ... مشهور است
بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است و در باب قاف خاصیت وی گفته شود
اصل السوسن الاسمانجونی ابرسا است و گفته شود اصل ... بیخ است
بپارسی ... خوانند و گفته شود در باب ... و انواع آن ...
اصل ... علویه است و گفته شود اصل ... اسارون است و گفته شد
اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند و منفعت آن در باب کاف گفته شود اصل الهندبا

بپارسی بیخ کاشنی گویند و در باب کاف گفته شود منفعت وی و غیرها اصل الکبر
بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن ... گویند گرم و خشک است در سوم منفعت وی آنست
که ... زرد طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و جرب را نافع بود و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان بنشاند و اگر با سرکه بسایند و بر ... طحال ...
طلا کنند نافع بود و جهت سپرز ... سودمند بود و خوردن با سرکه و با انگبین
و عسل طلا کردن اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و درد ...
را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و اگر بر
ریشهای بد پاشند گوشت ... یا ضماد کند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند
و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی ... وزن وی
یک درم حلیت یا سکنجبین بود اصل اسطفلین اسطفلین است گفته شد اصل
الحرشف ... از ... است و گفته شد اصل الانجدان ... انجدان است
و گفته شد اصل ... اصل الکبر است و گفته شد اصل ... سطرکا گویند
و این صمغیست ... بیارسی ... بغایت ...
رنگ دیسقوریدوس گوید نوعی از ... است و گویند صمغیست که از درخت
... حاصل می شود ... دیگر ... زیتون است و ... قائم مقام
دخان کند ... و آنچه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت وی
گرم است در سوم و خشک در اول و ... گرم و خشک در دوم منفعت
وی آنست که جهت سعال و نزله ... سودمند بود و حیض براند و صلابت رحم را
سود دهد چون ... و صاحب منهاج گوید مصدع بود و مصلح

دارچینی است و شربتی از وی یک درم تا یک درم و نیم باشد و صاحب تقویم گوید
ولا سبات و صداع بود و مصلح وی جبر منفشه یا شراب بنفشه بود و بدل آن گویند
چند پند شراب است [illegible] بسفایج است و گفته شود اطمیشا تعموم است
و گفته شود ابطرید بپارسی رشته خوانند و از آرد فطیر سازند طبیعت آن گرم و تر است
دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و شش چون قند و روغن بادام اضافه
کنند با نمک و لا با علة الحفا بپزند با لسان الحمل سودمند بود جهت نفث دم
و منفخ و بطئ الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فوتنج بود و بعد از ان ملت
با عسل یا جلیب خورند [illegible] درخت غرب است گفته شود [illegible]
خاطب و نبید نیز خوانند و ان سجستانی است و گفته شود اظفار الطیب ناخن بویا
گویند و ناخن صدف گویند و ناخن بویا بشیرازی ناخن دیو خوانند طبیعت
گرم و خشک است در دوم و ماسرجویه گوید در سیوم منفعت وی آنست که چون
در تپیب خود بخور کنند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد
معده و جگر و رحم را سودمند بود و [illegible] با سرکه یا با [illegible] مانند ملم مرهم کنند و
بسیار بی بیخ آید و مصلح وی گل مختوم یا قرص بود و بدل ان قصب الذریره
[illegible] سنبلسوره است گفته شود اعفرس جوز دیرا است و گفته شود
[illegible] انقیرا است و گفته شود اعرس طمر [illegible] ثیل است و گفته شود اغلیمن بزبان
یونانی منجنیج گویند بپارسی منچوش منفعت آن در مرکبات گفته شود افاموس
دهن النخل است و در مرکبات گفته شود افلاطون [illegible] مقل است و گفته شود
افرنجمشک فرنجمشک و ملنگشک و فلنگشک و بلنگشک و پرنجمشک

نیز خوانند و بشیرازی بادکلو خود رو خوانند و در بستانها نیز روید و در کنار آب روان
بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم بوئیدن آن سده دماغ را بگشاید
و جهت خفقان که از بلغم و سودا بود نافع بود و جهت بواسیر بغایت سود دهد
دیگر و دل ضعیف و سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند
و دندان سخت کند و بوییدن آن مضر بود به دماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و بدل آن
قرنفل است افتیمون [illegible] است و گفته شود افسنتین خترق خوانند
و آن انواع است خراسانی و رومی و دشتی و طرسوسی و نبطی و سوری گویند
نوعی از درمنه است و بعضی گویند نوعی از برنجاسف است و گل وی به شکل
اقحوان بود کوچکتر و بغایت تلخ بود و گل اقحوان سفیدی دارد و ان ندارد و بهترین
آن رومی بود و طبیعت آن گرمست در اول و خشک است در دوم در [illegible]
سود دهد و جهت معده سرد بغایت مفید بود و مسهل صفرا از معده بود و قوت بدن
بدهد [illegible] و آن در ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند
چون با عسل بخورند و [illegible] و جهت گزیدگی عقرب بغایت سودمند بود و در تقویت
معده و جگر نافع بود و جهت [illegible] و شقاق مقعد و صلابات [illegible]
ضماد کردن و آشامیدن نافع بود و درد [illegible] ثعلب و [illegible] لکن جهت معده گرم
مضر بود و صداع و مصلح وی انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی بود
و در تقویت معده اسارون با نیم وزن آن [illegible] صاحب جامع آورده است که
مقوی معده گرم بود [illegible] که [illegible] اخلاط حاد و جهت مفاصل بغایت نافع بود
چون [illegible] و چون با سرکه بپزند و در بینی ضماد کنند نافع بود و [illegible]

بادام بپزند و انجیل زوفا بر اطفا کنند بعد از آن در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش
را پاک کند از جراحت و نافع بود جهت ربو افیون شیر حلب است و گفته شود
افیون عصاره خشخاش سیاه مصری است و آنرا لبن الخشخاش خوانند باید که در آب
گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش بود ابا کند
و درست بماند و غش می‌کنند با میشا و لبن خس بری کنند و آنچه نباتی است [illegible] بود غش
آن صمغ میکنند اما طبیعت وی سرد است در درجه چهارم و خشک است در سیوم و بعضی گویند
سرد و خشک است در چهارم منفعت وی آنست که مخدر بود و مسکن [illegible] و جهت جرح طلا کنند
و اگر با شامند و شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیاده کنند بدنرا [illegible]
کند و منع [illegible] بود جهت درد [illegible] گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا
کنند درد ساکن کند و خواب آورد و اگر [illegible] [illegible] دهند و اگر با روغن
گل و زعفران در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر با شیر زنان در چشم کشند
درد چشم ساکن کند و اگر با روغن گل در سر طلا کنند صداع زایل کند و جهت [illegible] حابس
اسهال نافع بود و مضر است [illegible] بود مصلح وی فلفل است و دارچینی و
جند بیدستر و [illegible] و بعد از آن [illegible] و شراب کهن بیاشامد و بعد از آن حمام
و بعد از حمام [illegible] صاحب تقویم گوید مصلح وی عسل [illegible] بود با [illegible]
و بدل آن [illegible] بزر البنج و [illegible] آن تخم کاهو است افتیمون آن بزری
[illegible] خرد است و بهترین آن اقریطی بود یا مقدسی تخم وی [illegible] بود
و تازه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت صرع و تشنج امتلائی
و مسهل سودا و بلغم بود و جهت [illegible] نافع بود اگر با افسنتین

باشامند با شیرا و با آنکه مطبوخ بسیار نجوشانند که قوت وی باطل شود و غثیان و قی
آورد و شربتی از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شاید و گویند تا ده درم و صاحب
منهاج آورده است که شربتی از یک درم تا دو درم بود و رازی گوید از چهار درم تا
شش درم و محتاج مصلح نیست و صاحب منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند
آنگاه استعمال می‌کنند در مطبوخ و ابن ماسویه گوید مصلح وی آنست که پیش از آن
روغن بادام استعمال کنند و اگر [illegible] خشک استعمال خواهند که شربتی از یک درم
تا دو درم اگر نقوع خواهند که از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل سودا
بوزن آن [illegible] و دو دانگ [illegible] گویند بدل آن یک وزن و نیم حاشا است و گویند
بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مصلح آن کتیرا و صاحب تقویم گوید مصلح آن
شراب صندل بود یا رب سیب اقحوان [illegible] خوانند و گفته شده و در مصر
[illegible] خوانند و بیونانی [illegible] و در مصر [illegible] الکافور [illegible] گاو چشم خوانند
و بعربی [illegible] البقر و بشیرازی بابونه گاو خوانند و بهترین وی آنست که گل وی سبز بود
و برون گل وی سفید بود و اندرون زرد و در طعم وی تلخی [illegible] است [illegible]
طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و بعضی گویند گرم است در سیوم و خشک است در دوم
منفعت وی آنست که [illegible] جگر بود و محلل رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و
سنگ گرده بریزاند و عرق بر آرد و محلل [illegible] بود و [illegible] رافع [illegible]
[illegible] چون زن در طبخ آن بنشیند و زنی را که حیض بسته بود [illegible] از وی
[illegible] برگیرد [illegible] و اگر [illegible] خشک [illegible] و با سکنجبین [illegible] باشامند مسهل
بلغم و [illegible] سودا بود و صاحب جامع قول [illegible] آورده است که آب وی [illegible] بگیرند و بد

اعضا از دیگر اثنین و ورکین بود طلا کند قوت مجامعت بدهد تمام و کلان ادمان
بوئیدن آن کند سبات آورد و کلا تر بی بوئید خواب آورد و مقدار شربتی از وی
سه درم بود و آن مضر بود بمعده کاسنی و مصلح وی انیسون است و گویند تشبین
مقعد **اقو بلاهمون** دمن البلسان است و گفته شود در باب باد رشت بلسان
اقاقیا عصاره قرظ است و قرظ تخم غادیت که ادیم بوی دباغت میکنند جالینوس
گوید صمغ اوست و بعضی گویند درخت خرنوب است و گویند عصاره پوست اوست
واین از اختلافست آن عصاره قرظ است و در مصر بسیار خوانش و قرظ
بپارسی کز گویند و آن مصری بود و قلقل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در درجه
دوم و مجفف است در سیوم و بعضی گویند سرد است در اول و خشکست در دوم
و بهترین وی آن بود که صلب و سبز و سیاه رنگ بود منفعت وی آنست که چون بخورد
کرده قطع خون نفث کند و چون با شیافها جهت ضعیف نافع بود و اسهال دمعی
و استرخاء مقعد و ورم مشکل بند دو حقنه کردن و مضمضه کردن و جهت آکله نافع
بود که با داروها بود و در شیافهای چشم بغرلینی و در طلاها که جهت شکستگی اعضا
بود نافع باشد و گرم و در پیمان گرم طلا کند سود مند بود و بدل وی حضض بود
یا صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقاقیا البلان الاخضر** نار مشکل است
و گفته شود **افسوس** گویند دبق است و گفته شود **اقادوس** هو دالوج است
و گفته شود **اقلیما** قلیمیا گویند و در خاء گفته شود **اقونالی** ماء العسل است
و گفته شود **افتد** بپارسی کشک گویند و جو گویند طبیعت آن سرد و خشکست
تخم را بفرغ خاصه بریان کرده که دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از
خوردن آن حلنجبین بود **افطن** خمان گویند و آن دو نوع است بزرگ
و کوچک خمان بزرگ شبو قد گویند و کوچک خامااقیطی و گفته شود مکرر صفت آن
و ثمر آن بل گویند **افطن** بلغت اهل مصر ماش است گفته شود **افنا لوقی**
بیونانی معنی آن شوکة البیضا است و آن باد آورد است و گفته شود **افا انیقی**
یونانی شوکة العربیه است و آن شکاعی است و گفته شود **اکج** فاع بری است
و آن زعرور است و گفته شود **اکوفس** اذفر است و گفته شود انواع **اکروهک**
از ورتاست و گفته شود **اکروفس** هو دوص است و گفته شود و افیرس گویند
و گفته شود **اکشوث** کشوث است و سکوثا و جول نیز خوانند و صفت در باب باد ذکر
گفته شود **اکلیل الملک** که آنرا قیصر خوانند بتازی طلل الملک گویند و بهترین
وی آنست که تازه و رسیده بود و برگ وی زرد بود که بسپیدی مایل بود و چون سائیده
دانه وی زرد بود طبیعت آن گرم و خشکست در اول منفعت وی آنست که تحلیل
و تلیین اورام صلب بکند که در مفاصل و احشا باشد و اگر با افسنتین بمرضهای جگر
و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بجوشانند و یا شامند درد
معده ساکن کند و عصاره وی چون تر باشد با میبختج بیامیزند و در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و چون با میبختج بپزند و بر ورمهای گرم که در چشم و ورم مقعد
و انثیین بود ضماد کنند نرم کند و چون با میبختج بیاشامند اخلاط غلیظ از وی
از وی مقدار یک درم باشد که مضر بود بانثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی
فرابیون است بوزن آن یا بوزن آن لبان ذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن
آن ورق انجیر **اکتمکت** صاحب منهاج گوید چوبیست هندی و بعضی گویند

بندق هندیست گویند اطوط است واین قول الحاوی صاحب منهاج موصولست
وخطا وقول صاحب جامع در اینجا معتبر است که آنرا حجر العقاب وحجر النسر
وحجر الولاده خوانند ویونانی اناطیطس ومعنی این اسم آنست که آن سنگیست که
زاییدن آسان میکند ودو لون گویند مانند حجری بمقدار جوز بود با تیره رنگ بود چون بجنبانند
مغزی در اندرون وی بجنبد ونجابت املس وصلب بود ودشوار شکن باشد چنانچه
بندارند سنگیست وسبک بود وچون بشکنند مغزی در اندرون وی بود سپید تلخ طعم
وشکل شیا جلوط بود بیشتر ازی آنرا اکن الیس خوانند یعنی حبه الیس منفعت
وی آنست که زنان آبستن ومجموع جمیع آلات حمل در شب آبستن بند آسان
بزایند وولد در صرع نیفتد وبر ران زن آبستن بندند زود بزاید واز خواص
وی آنست که جمیز درایم کبند وبر ساق چپ بندند آسان بزایند وولد سقط کنند و با
شیر زنان بپیچند با فرزندان پیلانند وذنی که نزاید بخورد برگیرد بفرمان خدای تعالی آبستن گردد
وتعریف در خواص آورده است که چون در دست گیرند وبا کسی مخاصمت کنند خصم بروی
غالب نیاید وکلاغ بر درخت نهند که بر وی آشیانه دیگر بر نهند آنرا واین ماسویه گوید
بدل آن فاوانیا است امکوبولس رجل الغراب است وگفته شود رجل القیسه
وفیون است وگفته شود ارلسا آمیرباریس است وآبنوس نیز گویند مسامم وان ملحول است
وگفته شود المبطوح کشک برکشتاست وگفته شود الاطیفی بلایست وگفته شود
السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند وگفته شود الوج نقل از نبات مخلصه
بیشتر از کارزیک نبود ودو هم در صفت مخلص گفته شود الف تمام است
وفعا ما دمام الملک سنگ گویند وحر فی لیون مان سنبریست بپارسی سنبل کوهی

وگفته شود درسینی الابنون دابن است وگفته شود الیته بپارسی دنبه گویند
طبیعت وی گرم وتر است در بعض شود وغذا آید دغد گرم وتر وغلیظ تر از
پیه بود نافع باشد جهت عصبها، کوفته خورد چون بدان ضماد کنند واین
ماسویه گوید مفسد معده بود ومحلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل وفلفل
ودارصینی ومری بود وبعد از خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود
امابیون حاما است وگفته شود آبنوس وآبنوس ناخوالاست وگفته شود
لعضه الارض نفا وگرم خوانند وان خراطین است وگفته شود انشا اقه
اقواسیلو ملغه رومان عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند ومنفعت آن
در صفت حصرم گفته شود ابیه بابیب انبر باربیس خوانند وگفته شود امیلی
بپارسی الک گویند وبهترین آن سیاه بود وطبیعت آن سرد است در دوم وگویند
گویند سرد است در اول وخشک است در دوم وبعضی گویند گرم است بهر حال خشک
بل خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده ومقعده واعصاب ودل بود
واشتهاء طعام را زیاده کند وجهت بواسیر سود مند بود وسودا وبلغم براند
ونجابت مقوی دل بود وحفظ وذهن را زیاده کند ومقوی مسک اعضا بود
وموی را سیاه کند چون بآب آن وحنا خضاب کنند وگرد دو درم از آن
نیم کوفته کنند ودر آب شربت بخیسانند دو ساعت بعد از آن صافی کنند ودر نوبت
در چشم چکانند سفیدی که در چشم باشد سود دهد واین مجربست وشربتی از وی
سه درم بود شیاف للمضر بود بپیرو ومصلح آن عسل است وبدل آن شیر آمله
ام غیلان درختیست بیابانی ومعروف بود بشوکه المغرب وطبیعت
آن سرد وخشک است وقابض منع خون واصناف سیلان از رحم کند وورق آن

دم لثه و سفل را نافع بود و خون ببندد اجبار نباتیست که در کنار جویها
روید و سرخ رنگ بود و تخم آن شدخ خوانند و شنج خوانند و از ادویه شریفه است
خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود بغایت سرخ رنگ منفعت وی
آنست که [illegible] از آن [illegible] و با قدری [illegible] و مینجع با نشاسته
جهت نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و [illegible]
امعا و بواسیر و [illegible] و قول امعا و معده و شکم ببندد [illegible]
و ریش شش پاک کند و قطع قی بکند و [illegible] اعضا را نافع بود و خاصیت وی
بسیار است اجل [illegible] است و گل و [illegible] المنفعة خوانند به پارسی [illegible] خوانند
و گفته شود [illegible] به پارسی [illegible] خوانند و [illegible] خوانند و [illegible] خوانند
و بهترین آنست که نبات خود رسیده بود و لون وی سرخ بود [illegible] باشد
[illegible] و طبیعت آن سرد و خشک است در درجه دوم [illegible] و قوت معده و دل و جگر
بدهد و [illegible] باز دارد و [illegible] و [illegible] را نافع بود و [illegible]
[illegible] و قطع نزف دم کند و مقوی جگر گرم بود چون با ادویه گرم [illegible]
خلط کند و [illegible] جگر [illegible] بود ببندد و جهت معده [illegible]
بسبب [illegible] نافع بود [illegible] و [illegible] بسته بود و مصلح آن
جلاب بود و بدل آن بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن [illegible] اجل [illegible]
و [illegible] گفته شد [illegible] رازی گوید و دو [illegible] است [illegible] و گفته شود
[illegible] گویند و [illegible] گویند و [illegible] گویند و آن [illegible]
[illegible] خوانند به پارسی [illegible] و [illegible] و [illegible]
جهت نفث [illegible] اجبلة [illegible] خوانند و [illegible] الارض

و آن [illegible] است و گفته شود [illegible] به پارسی [illegible] رومی خوانند
و آن دو نوع است که رومی بود [illegible] و آنچه غیر رومی بود [illegible]
مانند [illegible] رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و [illegible]
بول را براند و باد [illegible] و [illegible] و از آن [illegible] بدن و قطع سیلان رطوبات
بکند و حیض و عرق براند و [illegible] و شکم ببندد [illegible]
صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و [illegible] جگر را [illegible] و شهوت جماع برانگیزاند
و دفع مضرت سموم جانوران بکند و [illegible] با [illegible] خلط کند و [illegible]
[illegible] را نافع بود و جهت استسقا و [illegible] معده و [illegible] سود مند بود
و چون در چشم کشند [illegible] و نافع بود [illegible] و جگر و [illegible]
و رحم بگشاید و [illegible] سازند [illegible] از [illegible] دندان
باشد نافع بود و مصلح آن [illegible] است و بدل آن تخم [illegible] و [illegible] آن
[illegible] است [illegible] و گفته شود [illegible]
[illegible] گویند و گفته شود انجدان دو نوع است به پارسی [illegible] خوانند و [illegible]
گویند و آن درخت [illegible] و [illegible] اصل آنست و [illegible] صمغ آن [illegible]
سپید بود و سیاه بود [illegible] سپید طیب بود و از آن سیاه [illegible]
طیب صمغ انجدان طیب است و [illegible] صمغ انجدان [illegible] و انجدان [illegible]
سیاه [illegible] است و تخم آن [illegible] خوانند و گفته شود و انجدان خراسانی [illegible] آن
[illegible] و گفته شد که طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم سود مند بود جهت
زهرها [illegible] و [illegible] ضماد کنند تحلیل کند چون با موم و روغن زیت [illegible]

وبا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار
ضماد کنند بر بواسیر نافع بود و اگر با نشا ضماد کنند باد [illegible] کشنده بود [illegible]
عسر الهضم بود و مضر بود بمثانه و سودمند بود با ماء البول و سردی معده
وحیض براند و رطوبات معده خشک کند و نقوط آورد و [illegible] ورود بود
وچون با سرکه بود لطیف کننده غذا بود و زود هضم کند بدل آن [illegible] بادوکه
وزن آن حلتیت طیب و گویند بدل آن [illegible] است و گلابند تخم کرفس . نانخواه
نیت است و آن [illegible] نارسیده گیرند در باب ذال گفته شود انجبا انجسا
گویند و آن [illegible] است و گفته شود [illegible] است گفته شود انطنفسا
کانبی [illegible] است وطبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم
[illegible] حدق است [illegible] و [illegible] وجعل [illegible] و از نجات
وگفته شود انزروت صمغ خار بست آن [illegible] و سرخ و سفید بود و [illegible]
[illegible] حاصل میشود وچون حرارت آفتاب در وی اثر کند [illegible] سرخ شود
[illegible] و [illegible] [illegible] بیش از [illegible] [illegible]
[illegible] بهترین آن [illegible] بود [illegible] طبیعت آن [illegible]
وخشک در اول [illegible] بود [illegible] مغ [illegible] سحق کنند [illegible]
کشند [illegible] نافع بود و خاصیت [illegible] بلغم [illegible] بود [illegible] ازوی
از نیم درم تا یک درم باشد و مضر [illegible] بود و مصلح آن صمغ [illegible] است [illegible] نافع بود
جهت [illegible] چشم و [illegible] چشم و [illegible] چشم آید و آب [illegible] چشم باز دارد
ومنفع [illegible] بود و [illegible] کنند [illegible] بود

مانند [illegible] طلا کنند تحلیل [illegible] و اگر [illegible] بعسل [illegible] بود
[illegible] و [illegible] بود [illegible] جهت [illegible] مجرب است
و بدل آن نیم وزن آن [illegible] است و مصلح آن صمغ عربی [illegible] است
گفته شود [illegible] است گفته شود [illegible] سودا است و [illegible] شود
[illegible] بیخ [illegible] گویند وطبیعت [illegible] گرم وخشک [illegible]
و [illegible] و [illegible] جهت [illegible] گفته شود [illegible] [illegible]
گویند چون با سرکه [illegible] نافع بود [illegible] [illegible]
بود [illegible] گویند [illegible] ازوی چون با شراب [illegible] نافع بود
جهت [illegible] و [illegible] گزندگان [illegible] [illegible]
با خصیه [illegible] با شراب [illegible] [illegible] [illegible]
آورد و [illegible] با شراب [illegible] بود و این مجربست
و اگر [illegible] [illegible] [illegible] دارند
[illegible] [illegible] خون [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] کند [illegible] بود چون [illegible] نافع بود و [illegible]
[illegible] آبستنی [illegible] باشد [illegible]
منع آبستنی کند و [illegible] رطوبت رحم کند [illegible] بدهد [illegible] رحم را
نافع بود و [illegible] بیرون آورد
[illegible] جهت اسهال مزمن [illegible] آن
[illegible]

بجاوری وقتل سود مند بود جهت دفع زهر شوکران و فطر و شربتی از وی نیم مثقال
بود چون با سرکه یا شامند موافق بود جهت بستن شیر در معده وانچه خشک [illegible] آن
بچه [illegible] بود چون زن بعد از طهر سه روز بخورد [illegible] آبستنی باز دارد وانچه [illegible] صاحب
جامع آورده است که بیخ مایه [illegible] مقدار نخودی با آب نیم گرم پیش از جماع [illegible] یا شامند
قوت باه دهد [illegible] از [illegible] ادویه [illegible] بعضی عجایب [illegible] خودی و آهو [illegible]
کوهی چون با سرکه یا شامند نافع بود جهت شیر در معده ببندد وانچه قول [illegible] مانند
[illegible] بود و اگر یا شامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع انها که
بسته بود بگذارند وآنچه [illegible] بود ببندد [illegible] این از خواص او است
که [illegible] چون یا شامند انقردیا [illegible] بلاذر است و معنی
وی آنست که مانند عسل است [illegible] الملاذر گویند و در باب الف گفته شود [illegible]
[illegible] است گفته شود انجیر صفت آن در باب الف [illegible] گفته شود [illegible]
[illegible] نیز گویند [illegible] العسل و عسل داود علیه السلام [illegible] گویند
وآن [illegible] است [illegible] حاصل میشود و مانند عسل است [illegible]
طعم بود و بهترین آنست که [illegible] بود و صافی و طبیعت آن گرم [illegible]
بود جهت [illegible] طلا کنند و درد مفاصل [illegible] و جهت [illegible] چشم
چون در چشم کشند نافع بود و [illegible] اخلاط خام [illegible]
[illegible] خوردن آن [illegible] آورد [illegible] تا [illegible] تمام [illegible] کند
[illegible] خوانند و آن عصاره [illegible] است [illegible] گفته شود
[illegible] نوعی از [illegible] است و طبیعت آن [illegible] بود

در طوبات بلاذ اذاذ شربتی از وی یک درم بود اودا [illegible] دفی
جبلی است اودا یونانی جبل است وما لیون [illegible]
گفته شود اوقیمن یونانی باذروج است گفته شود اوقطلیون [illegible] عاقر
است گفته شود اوزبطی [illegible] بیابانی [illegible] گویند وان نوع بزرگتر [illegible]
آبی بود طبیعت آن گرم و [illegible] آورد [illegible] از فضلهای غلیظ [illegible]
اولی آن بود که پیش از کشتن [illegible] سفید [illegible]
بوند اوذرن یونانی آب باکی بود و در باب میم گفته شود [illegible]
شربت عسل است اهلیلج کابلی بپارسی هلیله زرد گویند و بهترین آنست که
زرد بود طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشیدن نافع بود و خوردن [illegible] دهد و مسهل صفرا بود
و [illegible] نیز [illegible] و شربتی از وی [illegible] درم تا ده درم بود [illegible] منقوع کنند و اگر
غیر منقوع از دو درم تا پنج درم بود و مقوی معده و دماغ [illegible] بود و جهت استرخا
معده نافع بود [illegible] اگر کوفته با آب گرم خورند [illegible] بود
با ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان [illegible] مصلح آن بود و بدل
آن پوست [illegible] است اهلیلج اسود بپارسی هلیله سیاه خوانند و [illegible]
[illegible] بزرگ و بهترین وی [illegible] است و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم
[illegible] از کابلی [illegible] و جذام را
سود مند بود و درد [illegible] وی مسهل سودا [illegible] دهد و [illegible]
[illegible] بندد و اگر در چشم کشند قوت باصره دهد و شربتی از وی منقوع [illegible] درم

تا ده درم بود وغیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر ومصلح آن
عسل است وبدل آن هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ کابلی بهترین وی آنست که فربه بود
وآن که در آب اندازند فرو رود وطبیعت آن سرد وخشکست وکهنهٔ وی دو سال باعتدال
عقل وحفظ بیفزاید ونور دیده زیادت کند وتبهای کهن زایل کند ولکن زیان کند
سپرز بیند ودیرپایی ماکول مسهل بلغم وسودا بود وقوت دهد ورا نافع بود وشربتی از وی
منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغیر منقوع از دو درم تا پنج درم وبدرستی مسهل
صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطها غلیظ مثل بلغم وسودا بود وخفقان را نافع بود
امعا مضر بود بسبب ومصلح آن عسل است وچون آن مقوی معده بود وهضم طعام کند وخمل
معده محکم دارد وبو البیر را نافع بود وسده بلغمی دیگر نیز منع کند آن ودندان را
قوت دهد والملک بسال مرد وذکر هلیله مربا محمد بن زکریا جوی دانکاه دانه
شبانست وقنطا ودم الاخوین نیز گویند ودر دال گفته شود ... چوچین
بیابانیست ودر صفت چو چیز گفته شود ... جهار نوع است یک نوع در
جنگلها وکنار رودها وصحراها گیرند واین نوع خرد رنگ بود ولطیف ترین انواع اینست
ویک نوع در کوهها باشد ونحیف باشد واورا بجود خوانند ویک نوع دیگر را جبل
خوانند ودر کوههای سرد سیر باشند ویک نوع دیگر بقر الوحش خوانند ودر دامن
کوهها ومیان درختان کهنه ودر طبیعت مانند بلد بگرید وبز ایشان حجر شود
مار خورده صحت یابد وبقر الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند وهی نیز بر سوراخ مار نهند
وبعضی مار را بجوید کشد ومار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمغناطیس چسپد واز دنبال
مار را جوید ن گیرد ومار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد وچون تمام خورد

حتی دردی وسوزشی در چشم وی پیدا کند ولیکن از چشم وی آب روانه گردد و گریه
چشم وی کوی صفت وآنجا جمع می شود وی پید ذبرود ودعکاره ماندهٔ سنگی
گردد جا به در گوشت می باشد چون وی را بکشند آن وسخ برگیرند ودر دفع سم عمل
تریاق فاروق میکند وصاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان جایگاه
سم آنجا جمع می شود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است اول آن بود که
در وقت کشتن دو سه بار باید تا مرده باشد چون بکشند پس دنبال باید از جا ببرند زیرا که
خونی که از گوشت ایشان حاصل شود غلیظ بود وگوشت ایشان دیر هضم شود
وشیخ الرئیس گوید گوشت ایشان با وجود غلظ نفخ از معده بلزد وبول را نیز
در ادرار کند بهترین آنست که تازه بود ودر زمان زمستان لوم باشند وباید که
در خوردن مهزول شود وبا روغن بپزند وبعد از آن شراب انجیر وماء العسل بیاشامند
تا قوت دهد ببقور بیرون گویند چون بسوزانند ودو مثقال از آن با آب بیاشامند
جهت نفث دم وقرحهٔ امعا واسهال کهن ویرقان ودرد مثانه نافع بود جهت
زنان ما یعرض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید ودفع خلط باشند نافع بود
چون با ادویه موافق آن زخمت بود یا بیاشامند جهت حرق آن بیاشامند
شاخ آن وهم چنان لوازی کند ودرخط گیرند ودرون حمام با در سبب آتش بیفزاید سپید
گردد ومانند آنها تبتی بید موافق بود چه جهت گرمی ماده در بینی دروی بود ولکن
لمس دندان از اطلاد مد ولکن نکوز کند گرد کافی بگیرند وچون ببرند بسکی که منضمه کند
دندان را نافع بود ودر خواص آن نیز آورده است که قرن ایل سوخته سفید
با سکنجبین بیاشامند دیر برص وبهق طلا کنند در آفتاب بروند ولکن بیاشامند پس از آن دفع کند

واگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر بر
بدن کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و چون بر بستان
زنان طلا کنند حیض براند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بچه
بیاندازد و بستوده بدوس نیم مثقال پاره تر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد
بر گیرد منع آبستنی کند و گویند پیه وی چون بر تشنج بمالند نافع بود و این ذکر گویند
کار این پوست وی با خود نگاه دارند هیچ مار گرد وی نگردد الکه ود بستوده بدوس
گویند خون وی حصی بریان کند جهة قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون
بیاشامند جهت سم سهام ارمنی نافع بود و تفتیت حصی خشک کند و منع کند
و بیاشامند با ماء الکرفس و نفوط آورد و اگر بر باد غرین از هم بلترشند و بیخ
زنان که بی کلفه و این زهر خواص آورد لست چون دنبال حیض همچنان پوست
و گوشت و استخوان بسوزند و سحق کنند با شراب و بتغیب طلا کنند و آن
در حال نفوط آورد و بر عرق النسا که طلا کنند همین عمل کند و گویند ایل را
زهر نبیت که تریاق بوی نرسد دیگران در هیچ جانور چون گشته مثبت بخورد
بیندازد و گویند قرن ایل محرق دندان را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت
ساکن کند ایرسا نوع سوسن آسمانگونی است و نام وی ایرسا از بهر آن گویند
یعنی قوس قزح بعل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین نوع آن سیاه
حلب بسیار له بود خوش بوی و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم منقی است
ذنبالهنع (?) و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و منقی لطیف بود و اگر بر کلف و نمش طلا کنند
زایل کند و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر زنگ

مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و جهت سرفه بلغمی بغایت نافع بود و اگر با سرکه
بیاشامند جهت گزندگی جانوران و مطحلان بغایت نافع بود و اندرون حشی گویند
منع منی بود جهت جذام و دوا الثعلب کشته و داء الحیه و لاغری و ورم از بن با
ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید
عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی خفته باشند و اگر
با عسل فرزجه کنند و زن بخود بر گیرد بچه بیفکند و چون مسلوق کنند در خنازیر و ورمهای
صلب ضماد کنند نیک بگدازد و اگر سحق کرده بر دبیلی که ناصور شده باشد پاشند گوشت
برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سوده مند بود و جهت دفع
حکاکه بلغمی بغایت نافع و اگر طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و لثه را نافع بود
و اگر در آن تشنیه صلابت رحم و درد آن که از بلغمی بود نافع بود و روغن وی چون
که ذوب کنند با سرکه ذره ریش ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی منفع اوقات
بواسیر بود و رازی گوید بدل وی در اسهال سب دو دانگ وزن آن مازریون
باشد و قیل لسان الحمل است و اسحق بن عمران گوید ایرسا مقوی بود بشش
و معده آن جمیل است و ایرسا بار سی بیخ سوسن صحرائی خوانند و در دشت بعض
بسیار باشد و مولف کتاب گوید بخم وی از منوعات است دلیلیه قیدی بود اما
نه کرده که بر بزانه البته لا با رنجانی ذکر نوشته والله اعلم

باب [illegible] بالغ گویند و آن اهلیل است
و گفته شود [illegible] خوانند و فلفل خوانند طبیعت وی نزدیک با اعتدال
گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و در وی رطوبتی فضل بیشتر خاصه

تری وبهترین وی آنست که فربه وبزرگ وخشک بود وتر بد بود که طعم وی را زایل کند
ودر اطریفل غذا کیلوس دهد وصحت باندکی دارد وحرکت مقعد کند وبدو نیز کند
وبدن فربه کند وآب بهمنه خون باز دارد واز خواص وی آنست که چون ازو قدری باوزن
مرغ از خایه باز ایستد وچون کوفته وبیخته با دو کاسه ضماد کند بی رستن باز دارد
وهمچنین اگر طلا کنند بر موضعی که موی کنده باشند همین عمل کند وبهق را زایل کند
خاصه با بورق وباقلا مصری وسرشته بدم نافع بود از نباتیست نفاخ بود
ودیر از معده فرود آید لیکن ضماد کردن بر ورمها وورم انثیین وپستان که بشیر در وی
بسته بود نباتیست نافع بود وقطع ادرار بول کند وچون با آرد جو وعسل
بیامیزند محلل ورمها بود وورمهای بن گوش وورمهای آتشی چشم را
با شبت یابس وزیت قیق بر خنازیر ضماد کنند تقلیل ... جو با سرکه وآب بپزند
وبا پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود واسهال مزمن قطع کند واول آن بود
که چون یک دو جوش بزند آن آب بریزند وآب دیگر باز جای کنند تا نفخ آن کمتر بود وباقلا
کهن دافع نفخ بود که ... بدن با ... وآردی چون تقشیر بپزند وبا دو
بادام وقند اضافه کنند وبا شاه مرو وخشخاش سپید ... ماسک بود وآنچه
با پوست بپزند نفخ بیشتر بود وغارش بدن باز دارد ومصلح وی آنست که
مقشر کنند وبپزند ودر روغن مطبخ کنند وبا نمک وسعتر وزیره وصعتر وفلفل
وانجدان ومقدونس بخورند وبعد از آن زنجبیل بخورند. باقلی از جو ارزنات نافع بود
باقلا قبطی ... جا ... است وگفته شود ... گفته است ... بپزند
و... بید زوان سه نوع است بری وبحری وجبلی ولوبیا دو نوع است

یکی حبه سپید وآن خشک بود وکلی نرم بود زرد رنگ مانند عسل صافی تیز بوی
واین نوع بهتر بود وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست در دوم ودو نوع بود
جهت عرق النسا ونقرس نافع بود منعش بود ... دو درم وچون زن بخورد بکیرد
ودرشیب خود بنز بخورد کند حیض براند وبچه بیندازد چون با شراب ومرصافی بیامیزند
بچه مرده بیندازد ودفع زهرها کند چون ما ... عقرب ... درم کنند وبر خنازیر
ضماد کنند نافع بود ... دو درم با آب ... نافع بود ... بانشامند
دیگر ... عود کند ... مزاج ... استعمال کند وشیح الزمین گویند
... بود جهت صداع سرد ودرد گوش ... سودی بود ودودرم آن تحلیل
بی اذیتی وجهت جرب چشم نافع بود ووارزی لوبیا محلل ریاح ومقوی هم بود
وشیح الارض گویند ... بود وارجل کند بعسل ولعوق کنند ... بیشتر
آن ... آسان کند ... ومصلح آن ... است وجالینوس گوید
بدل آن دو وزن آن ... است واسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن ... است
ونیم وزن آن جاوشیر ... است وگفته شود ... باذر نوبه
لوبیا وباذرنگ وترنجان وبقله اترجیه نیز گویند بپارسی باکلی گویند وبهترین آن
تازه بود وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم ... جهت علتهای بلغمی وسوداوی
وبوی دهان خوش کند ونافع بود جهت جرب ومصلح دماغ وقوی دل وجگر ومعده وهضم
تمام بود وجهت تقویت دل وتفریح آن نیکو بود وخفقان زایل کند ... که لبنیز
ومقدار شربتی از آب وی ... درم بود واسحق گوید مضر بود بدل ومصلح
آن ... عسل است ... با شراب ورق آن ضماد کنند بر زخم عقرب ...

ودسک جوانه نافع بود واکر با شامند همین عمل کند واکر بطبوخ آن مضمضه کنند جهت
دندان نیکو بود واکر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد وهمچنین بر ورم مفاصل
ضماد کنند ماکان که اند وانخواص وی آنست که چون قدری ازوی از تخم وبیخ آن
مجموع خشک کرده در خرقه کنند ویا بر نیم محکم ببندند در جیب نگاه دارند که مادام
با خود داشته باشند مرکس که ویرا بیند دوست دارد وبمحبوب عشق کفه وحا... ـیم
تا زمان بود ومولف کوید نجایت مجرب است وکرات امتحان کرده وخوردن وی
مقوی دماغ وجکر ودل ومعده بود وجهت خفقان سوداوی وخفقان که از بلغم
سوخته بود نجایت نافع بود وآنرا مزج قلب المحزون خوانند وبدل وی در تفریح
بوزن آن ابریشم وچهار دانک وزن آن پوست ابیج [illegible] حجر البقر است
دلمه شوند [illegible] ذراورد شوکة البیضا کویند ونبات وی در زمین ریک بوم وداسق
کو مها پیش روید وساق وی ببستبری انکشت زنی بود وقد آن مقدار دو کز باشند
وکلمت باشند وپیش در زمین پهن باشند ورنک وی بسبزی زند وکل وی
بنفش بسفید رنک بود وسرخ وسفید نیز بود مانند خسک داند بود ونبات وی خاردار
بود خارهای دراز سفید وسرخ وی آنست که ورق آن سفید بود وتازه طبیعت آن
کرم وخشکست در درجه اول وکویند مر خشک در اول وبیخ وی سرد وخشک بود
منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود ودروی قوت محلل ومقوی هست خاصه
تخم وی وانافع جهت اورام بلغمی ونفث دم وتهاء بلغمی لم وضعف معده ودرد
دندان چون بطبوخ آن مضمضه کنند ونزدیک جانوران وزدیک عقرب چون
بروی ضماد کنند نافع بود ودبیننو دیدومی کوید بیخ وی چون بخو تا ند جهت

نفث دم ودرد معده واسهال کهن نافع بود وبول براند وبر اورام بلغمی
ضماد کردن نافع بود واکر تخم وی با شامند زاز ... دا نافع بود وزدیک جانوران
واکر داء الثعلب بیخ آن حل کند نجایت سودمند بود ومجرب وشربتی از وی
یک درم ونیم بود والی مضر بود بشش ومصلح وی افسنتین بود وشیخ الرئیس کوید
بدل وی در تسطا بلغمی تاصتیح بود ودستا ... شبانه آنرا بندرد خانه [illegible]
اتب ومعده ووعده وحرق خو انند بهترین وی فارسی تربت تازه بود وطبیعت
وی کرم وخشکست در دوم کل در روغن بریان کنند تخم براند واکر در حلق با
سرکه بزند امساک کند درد معده وخاصه آورد ودر چشم باد بود وخون سیاه
از وی حاصل شود وتولد سودا بود ونسل آورد ودوابیر ولون را سیاه کرد اند
وشیخ الرئیس کوید کهن وی بد بود فا نه ماکم تو بخ وجدلم وصداع دیوالی آورد
وتولد کلف ونس طامات ونسل جنکی بود واکر تسکی بزند جکر تبانا الی بو اسیر آورد
کیکن کل وی در سایه خشک کنند وسحق کنند طلای نافع بود جهت بواسیر
واکر باذنجان زرد با روغن بزند بپزند وازان روغن موم روغن سازند بر شقاق
کعبین ومیان انکشتها طلا کنند نجایت نافع بود واکر کل وی با روغن بادام تلخ مجدانی
کوبند وبروغن نفشه بسرشند وبر بواسیر طلا کنند بزد نوبان خنزای تجال ومجرب
واکر باذنجان بسوزانند وخاکستر آن با سرکه بسرشند وبر تو اللیب طلا کنند ببرد ایته
فالیب تیز ازی کل خو انند وکوید مقوی معده وقطع نزف دم بکند بخاصیت خرد دل
وبید واول آن بود کر در آب ونمک نخو بیانند یا مسلوق کنند وبا روغن تیغ یا بادام
بریان کنند یا با سرکه وکرد با بابونج بپارسی بابونه کویند وبهترین آن بود که کل وی

بود و بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک در اول منفعت وی آنست که منضج
و ملطف بود و محلل و جذب بود و دهان صلب نرم کند و جهت صداع سرد نافع بود
و همچنین دافع صداعی که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا و کلی بجوشانند و
در آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر
با شراب بنوشند بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن پاک
کند تنقیه تمام و اگر با جو ترضماد کنند بیخ او قوت اعصاب و دماغ بدهد
و ورم جگر ضماد کردن نافع بود و خار وی را آخر نزله دیابت سود دهد و اگر با آب
و سرکه بپزند و آب خورده ببرند و بخار آن دارند چشم را باکل که اندر و درد دندان کند
ترا ساکن کند و اگر چشم را با آب بادیه تنها بشویند درد ساکن کند الا آنکه چنین گویند
مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل آن در تقویت دماغ و زایل کردن
صداع سرد برنجاسف است (بنفشه) و گل خوانند ملن نوعی از ریحان بوی است
و در وی آن تو جمعها مانند طبیعت وی گرم است در دوم و خشک در اول و گویند بطریق
فصل در وی مست و ببیخت وی آنست که چوشیده بود منفعت وی آنست که
از ادویه قلبی بود و اگر بمانند چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبات که از چشم
روان بود خشک کند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد الا آنکه
برگ وی و بول بیاورد و بول براند الا آنکه هضم نیک و قلب را زایل کند و تقویت
ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه بیست جو بعدم نرم ضماد کنند نافع بود و
خوردن وی گویند نرم دارد و شکم بند کند و چون بخایند و در آفتاب نهند نرم از آن
تلخ کند و تقریب گویند چو آفتاب بگل نزول خواهد که چون وی را بخایند بیاید.

و در آن سال از درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش
ساکن کند و صاحب کامل آورده است که در وی منفعتی است ضماد
کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلط سوداوی بتولد کند و چشم را تاریک
کند و مصلح وی قاقله است و بدل آن در وزن آن سپستان (بنفشه) جوانه
است و درابیوس گفته شد (بادروج) یونانی فلفل سیاه است و گفته شود (بلسان)
نوعی از علف است و صفت آن در باب حا گفته شود (بلسان یونانی) و سطابوس
گویند و آن نوعی از علف الکام است و گفته شود و معنی بارسطاریون یونانی حمامی است
(بنج البیه) نرادوند طویل است و گفته شود (بنج) شراب مست کننده است
و صاحب منهاج گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع گوید نبیذ خرمائی است که از خرما
تر سازند و چون صفت چند گفته شود (بنجمن) ثمر الطرفا است و گفته شود (بنات)
عصی الراعی است و گفته شود و برشیاشان دوز شیاذار دو بطباط و جنبو سبطباط
و هو جو و هو فسید اس نیز گویند بشیرازی لسنه خوانند و گلان بیخ مرد (بنجوره) تخم
مریم است و آن خبیثی است و بیخ آن عرطنیثا است و صفت آن در الف در اقرنو
گفته شد و بخور مریم فیلاسوس گویند و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم
منفعت وی آنست و منقطع و محلل و منقی بود و طبع را براند چون بچشم از آن بخور کرد
یا برشیب ناف طلا کند و چون با شراب منفعت گرم در از وی دو دانه بیندازد و چنین براند
و بچه مرده بیندازد و یرقان نافع بود و لطف بود و بر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود
و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و ضعف چشم و اگر با شراب بیاشامند
زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه از عقرب و چون با شراب بیاشامند مستی زیاده کند
(بنجیوش) مقل است و گفته شود (بید اسفان) بدستان و بیدگشتان و بوستان.

بنگ گویند و قاتل ابیه و کف الکلب هم گویند و آن حشیشی است گرم و خشک لطیف
ملطف و محلل بود و نافع بود جهت لعاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل وی
نیم وزن آن درونج و نیم وزن کاکنج بوزن آن بود [illegible] خطاست و گفته شود و فوم
بنگ گویند و قح عسر گویند. [illegible] ابونج گویند و برنوق گویند بپارسی مرکب
خوانند و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست در دوم و آن دو نوع است بزرگ و کوچک
و بهترین آن کوچک است که لون آن بسبزی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود
و از قاتلات دود و مع ادویه بوی نمی رسند و مفاصل را سودمند بود و جلیش
آورده است که تنها از وی ده درم با شیر تازه بود جهت وجع الورک مفرد
برودها و مصلح آن کثیرا است و بدل آن بوزن آن ترمس و بوزن آن قنبیل و بان
ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قبیل [illegible] الوانج است
و گفته شود [illegible] عبی الراعی است و گفته شود [illegible] تحلل و غلول
و ذو حل گویند و آن فارسی است و شجرة البهق نیز خوانند و در قاف گفته شود
[illegible] قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند و قثم الارض و گفته شود
در قاف و دوان قور گویند و کفن از قشم [illegible] او محکل است و گفته شد
و جوق القزعلی نیز خوانند [illegible] لسان الحمل است و گفته شود [illegible]
بزرقطونا است و گفته شود [illegible] قاتل است و گفته شود [illegible]
بعربی شو [illegible] خوانند بشیرازی برزالنک گویند و جنابش دیگر دارد و گفته شد و گفته شود
بهترین وی نرم بود و طبیعت وی گرمست در دوم و خشکست در آخر درجه اول
منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن با [illegible] نافع بود و ملطف
و مفتح بود و صاحب [illegible] داد [illegible] نافع بود و کشک [illegible] بریزانند و اگر در طبخ آن نشینند

بعض برانند و در تب ربع را تا کل کنند و بچه بند انند و مشیمه بیرون آورد و دو درم زهره
را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند حیض حل کند و اگر بسوزانند و خاکستر
آن بر ریش قرح افشانند خشک کند و اگر با عسل بیاشامند کرمها بکشند و حب القرع
و ستر بی و زکام را نافع بود و اگر بطبخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود گرده
و مصلح آن ایفون است و رازی گوید بدل آن در درد [illegible] سرد بابونج است
و گویند بدل آن افسنتین است [illegible] نباتیست که در آب روید و در مصران
وی کاغذ سازند و مولف گوید بشیرازی آنرا گل خوانند و تاج میان وی پنبه
خوانند و در روم مانند کاغذ بود و در سوختن وی تحلیف زیاده بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در دوم و اگر بر جراحتهای تازه پاشند خشک کند و اگر در
سرکه خوابانند و خشک کنند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن آنکه
دود من بود سود دهد و جنس نفث دم بکند و آنکه مصری بود غذا دهد چون بکشند
و بلند مانند نیشکر [illegible] شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و لحیة
الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کزبرة البئر نیز خوانند
و آن شعر الغول است بپارسی پر سیاوشان گویند و کل [illegible] خوانند
و بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین آنست
که چوب وی بسرخی زند طبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی و گویند میل
بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و [illegible]
از فضول غلیظ پاک کند و بگدازانند و یرقان و صرع را نافع بود و بول و حیض
براند و سنگ بریزاند چون بیاشامند و سکنجبین بیند و مشیمه بیرون آورد و کندگی

وگزندگی سگ دیوانه و مار نافع بود و دیگر جانوران موذی چون با شراب بیاشامند
ولطیف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر
و دنبلات تحلیل کند و اگر بیاشامند بدو وی یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر
لاذن و روغن مورد یا روغن سوسن و زوفا و شراب بیامیزند و بر موی ریزد
طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن همین حکم دارد و اگر بسوزانند و بر سر کچل مالند موی برویاند
و جهت جرب چشم نافع بود و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن سکنجبین است
و رازی گوید بدل آن در سعوط مثلی بود بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن [illegible]
[illegible] بلغت اهل بغداد [illegible] است و گفته شود بزر قطونا ، پارسی اسفیوش
و یونانی فسلیون و معنی آن برغوثی بشیرازی بنگو گویند و آن دو نوع است سفید
و سرخ بهترین آن سرخ مایل بسیاهی بود و فربه بود و چون در آب کنند چون
آب نشیند [illegible] سفید سرد تر [illegible] سیاه بود نیابت و طبیعت بگو سرد و تر بود در دوم
و گویند در سوم و گویند معتدل است در تری و خشکی حرارت نشاند و تشنگی ساکن
کند و اگر بریان ناکوفته دو درم بکار [illegible] بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کوفته
با روغن گل [illegible] بندد و بیخ را نافع بود خاصه بکودکان و لعاب وی جهت خشونت دهن
و سینه و لذع معده نافع بود و درد [illegible] گرم ضماد کنند نافع بود و جهت نقرس
با سرکه و جهت صداع با گلاب ضماد کنند نافع بود و نشاید که وقت استعمال [illegible] کوفته
بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود و مضر اول [illegible] کوفته خورده باشد با سکنجبین
و [illegible] و حلیت [illegible] کنند و دوا المسک و بدل وی در تلیین طبیعت [illegible] دانه
بود با تخم [illegible] در تبرید و ترطیب تخم [illegible] بزر [illegible] تخم کرفس بستانی

طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بول و حیض براند و سنگ مثانه [illegible] بگذارد و قی
[illegible] از امتلا بود منع کند و تریاق [illegible] از نیم درم بود و جهت گزندگی جانوران نافع بود
و درد پهلوها را نافع بود لیکن مضر بود بشش و مصلح آن [illegible] است و در [illegible] خواص
آورده است که تخم کرفس کوفته با [illegible] قی [illegible] عجب کند [illegible] بیاشامند
باه را زیادت کند نهایت لیکن باید که بعد از آن گوشت خروس فربه خورند و بدل تخم کرفس
فطراساليون است و گویند بیک [illegible] افسنتین و نیم وزن آن فطراساليون بزر کرفس
[illegible] فطراساليون است و گفته شود بزر [illegible] ، پارسی تخم خرفه گویند
و بلغت [illegible] خطمی و طبیعت آن معتدل است در حرارت و رطوبت و در عمل اقوی
بود و بهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند و بیخ [illegible] نافع بود
و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون [illegible] داده [illegible] بود دفع مضرت ادویه
حاده کند و بدل وی تخم خطمی است بزر [illegible] بهترین وی آن بود که سیاه فربه بود
و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند معتدل است در حرارت و رطوبت [illegible]
بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهت [illegible] کرم [illegible]
و [illegible] سنگ بشکند و در ضمادات جهت ذات الجنب [illegible] نافع بود و سنگ [illegible]
[illegible] و بدل وی تخم خیاری بود بزر الرجلة بزر القثاء و بزر [illegible]
و بزر القت و بزر [illegible] و بزر القضب گویند و آن بزر العلف است پارسی
تخم اسبست گویند بهترین وی زرد و فربه باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و در وقت
[illegible] باه را زیادت کند و [illegible] را قوت دهد و شیر زیادت کند و بدل
وی در [illegible] تخم شلغم بود بزر الجرجیر ، پارسی تخم کیکیز خوانند و بشیرازی

کرنک گویند و بتبریز بی نشانی فرز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند
در دوم سود مند بود جهت حبس البول و بر نمش طلا کردن نافع بود و باه را بر انگیزاند
و درد ساقین را نافع بود مقدار یک درهم و اگر با سکنجبین و لک لم با شامند قی
بیخ آورد اما مصدع بود و مني زیاده کند و بول براند و تا دیلی خشم آورد و اگر سحق کنند
و بر کلف و بهق طلا کنند زایل کند و اگر طبیخ و عوض عمل بود تخم مرغ نیم برشته
کنند و یا تنامند مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوارند و مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا است و بدل وی را زیج گویند نبات وی است و گویند بدل وی تودری است
و مجهول گویند بدل وی تخم کتان است و دبیتوریدوس گوید در طبخ بدل خولان است
[illegible] حب الفلفل است و گفته شد [illegible] جداست بپارسی تخم سرک
گویند و باصفهان ماکنی و تبریزی سوارون و تنبکی مرانتو و در باب کاف گفته شود
[illegible] بزر القطف بود و صفت آن در قاف گفته شود و طبیعت وی
معتدل است در حرارت و برودت و خشکی بود در اول و گویند گرمست و در وی
جلا و تلیین بود و مضر بود بسبل و مصلح وی قند و گلاب بود [illegible] تعلم الحفاة
در جلد و وقع و تعلة المبارکه و تعلة الزهرا و تعلة لبنه و دندان سا و کف
و فلجیه و وذفین و حقوق نبر گویند بپارسی تخم تودک گویند و باصفهان
تخم بر بهن و کرمانی تخم بلکک و تبریزی تخمکان و بهتیت فی آنست و به بود
و طبیعت آن سرد است و خشک در سوم سود مند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تنها
خاصه مقدار نیم درهم از وی بکوبند و تبرید بلیغ و با نبات با شامند و اگر بگلاب
موزد جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لذع فم معده نافع بود

را منقطع شهوت بود و قی را اطلاق کند و مضر بود بسپرز و معده بلغمی مصلح وی
قداست و بدل آن بزر قطونا [illegible] حب الفلفل است و گفته شد
[illegible] بپارسی تخم کرفس گویند نافع بود جهت رشیحهای خورد که
چون بکوبند و بر آن ضماد کنند و اگر بخورند باه را برانگیزاند و بول و حیض براند و بپستان
عنق یا کل کند و استسقا را نافع بود و اگر با مدکی جاوزان بر او بسرکه گویند درد ساقین
یک درهم تخم کرفس با یک درهم قند با شامند نافع بود و مجربست و بدل آن بذر آن
انیسون بود [illegible] دو قوات گفته شد [illegible] بپارسی
تخم سداب خوانند و بهترین آن سیاه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم نافع
بود جهت فواق بلغمی و ساکن کند و لنفا یک درهم تا دو درهم با شامند و اگر با شراب
با شامند جهت دفع زهرها نافع بود و اگر با مدکی جاوزان خاصه با انجیر خشک و مغز
گردکان استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود را منقطع منی بود و مصلح آن
کثیرا است با عسل و بدل آن سداب [illegible] بپارسی تخم کاهو گویند بهترین
وی بستانی سیاه فربه بود طبیعت آن سرد و خشک است و مخدر و منوم بود و شهوت
جماع را ساکن کند و جهت کسی که بسیار احتلام شود لفعا چون با شامند نافع بود
و قطع شهوت جماع کند و تقلیل منی و خشک کند و مقدار یک درهم تا دو درهم مستعمل
بود و ضماد کردن جهت صداع سود مند و منع سیلان آنچه از چشم آید بکند چون
بر پیشانی ضماد کنند و نیل نبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی دم الاخوین
بزر [illegible] بپارسی تخم بلخ گویند و بلغیل دیگر خداع للجالب و آن سه نوع است
سیاه و سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و بعد از آن سرخ و اما سیاه کشنده بود طبیعت آن

سرد و خشک است در آخر درجهٔ سوم و از آن سفید بود است در اول درجهٔ سیوم و خشک است
در دوم عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و جهت نفث دم بافراط سود دهد و درد دندان
ساکن گرداند و بر نقرس طلا کنند نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت و محدر و تباه
کند عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تا بیک درم بکشد و دانهٔ گوش
باز دهند کند و مداوات وی بقی کنند آب گرم و روغن و عسل بعد از آن شیربان و دق السفلاج
مرغ و گوشت بره فربه و بدل آن لفاح است بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و محذر احشا و مصلح آن عسل است و ابنبوس و کل بر برص طلا کنند بغایت نافع بود
و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جگر مزمن را نافع بود بزر الفجل
بپارسی تخم ترب خوانند بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت وی گرمست در سیوم
و خشک است در دوم جهت نمش و کلف و بهق سفید و اثر زخمها نافع بود چون با آب
دار باز طلا کنند و بر بهق سیاه و سفید با کندس و سرکه در حمام طلا کنند بغایت
نافع بود و تخم وی در شکم بود تحلیل کند و مجلی قوی بود و مقدار دو درم مستعمل شود
الا مضر بود بجگر و مصلح وی سپستان است و کل با [illegible] بیاشامند قی آورد و بول
براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند مر خناق
گرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و قولنج جانفدان تا بهم تمام تریاکست و صاحب
تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و سرکه بود و جهت درد سپرز
کهن تنک سه روز هر روز دو درم نوقه و نیمه با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود
و بعد بدل آن حب الرشاد بود بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی
مرو شکل بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی

گرم و تر است با عسل الزبیان کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و سحج
و شکم ببندد و منفخ و در معاوده بلغم بود و به یان ناکوه مسعل الذکی بلغم بود و مقدار
دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش و مصلح آن جلاب است و بدل آن بزر قطونا
و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود بزر الکاکنج حب کاکنج است و لغت شود
بزر البنج بلغت اهل خراسان توذری گویند و لغت شود و بلفظ دیگر شندله
گویند و قصیصه نیز گویند بزر المعین حرف باء بالی است که ذکر شود بزر الغنب
خنجدانج است که لغت شود بزر الخمذقوقی بپارسی تخم آن قوقو گویند و دوا اسبیت گویند
و جانما و ورق نیز گویند و بهترین وی آنست که فربه بود و تری طبیعت وی گرم و خشک
بود معتدل و اگر کسی هر مقدار نیم درم و نافع بود جهت زنکی جانفدان چون با
سکنجبین بیاشامند و از ادویهٔ باهی بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه وی نیز لکن حب
آورد و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی شیلم است [illegible] بپارسی بادرنگ
گویند و به تبریزی تخم بزوش و طبیعت آن سرد و خشک است بهترین آنست فربه بود
و سیاه که بسرخی مایل بود نافع بود جهت سده جگر و کلف و عرق النسا و قابض بود
و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و
فضول که از شکم رواند بود و اسحق گوید طبیعت آن گرم و خشک بود و مضر باشد بشش
و مصلح آن عسل بود و بدل آن تخم حماض بستانی بزر حماض حب الرشاد گویند
بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی تخم ترشنبک گویند بهترین آن بود که فربه بود
و سیاه که بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشک است بغایت قابض بود و منع انشاند
و روده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلط گرم بود الا مضر بود

بکوبد، ومصلح آن قند بود ودر خواص آورده اند که تخم حماض را در خرقه بندند وزن
بر بازوی چپ بندد مادام که بر وی باشد آبستن نشود ورازی گوید تخم حماض بری
که پیش از گزیدن عقرب خورده باشند وعقرب بگزد هیچ مضرت نرساند وتخم حماض
بستانی بهترین آن بود که بسیار بالیده بود وطبیعت آن سرد وخشکست در دوم سودمند بود
جهت ماده صفراویه غب ودوی ومقدار دو درم مستعمل بود ومضر بود بسپرز
ومصلح آن تخم رازیانه وکرفس است ... کتان بپارسی تخم کتان گویند وشانک
خوانند وبشیرازی بزرک گویند وبهترین آن بود که تازه وفربه باشد وطبیعت وی گرمست
در اول ومعتدلست در تری وخشکی وگویند معتدلست در گرمی وسردی وخشکست
در اول ومنضج ریشها ودمامیل بود حار وورم گرم وحار سرد اندرونی وبیرونی کلف
وبرص را نافع بود ودخان وی زکام را سودمند بود واگر بریان کنند شکم ببندد
علاج ... بیاشامند شکم براند ومقدار مستعمل از وی سه درم بود وادرار بول کند
واگر با برنج وزن در آب آن نشینند ورم حادث در رحم بود تحلیل یابد معده را
بد بود ودشوار هضم شود وغذای اندک دهد ومضر بود باشتها ومصلح آن
سکنجبین بود یا عسل وبجای لبلوب گویند سودمند بود جهت شقاق مقعد وریش
نشو ومرجان که از خارج بدن بود بصلاح آورد ومقوی اعضا بود ودستور ...
دولس گوید چون بسوزانند وسحق کنند وبر ریش مقعد افشانند خشک گرداند
وزایل کند وبدل وی عصاره باقلا بود وگویند حلبه ودر خواص آورده اند که چون
با موم وعسل برص ناخن ضماد کنند البته برود وچون بخورند منی زیاده کند
ودرد سینه را نافع بود
بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین وی

بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم وخشکست حیض براند وزادن آسان
کند ومقدار دو درم مستعمل بود وجهت باد در شکم نیز نافع بود وفواق
امتلائی را فایده سودمند بود الا مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن
تخم نعناع وتخم بالنکو مساوی ... جملگیات وگفته شود
... بپارسی تخم ماهیزج گویند ومادیا خوانند بهترین وی بستانی
بود وطبیعت آن گرم وتر بود در دوم منی بیفزاید وشهوت جماع برانگیزاند ومقوی بود
وتیر بادرت کند ومقدار دو درم مستعمل بود الا مضر بود بسپرز ومصلح آن عسل است
وعسر البول را نافع بود وعرق النسا ووجع بلغمی وریحی وزنبیل را نافع بود
وبدل آن خجل است ... وطم است وگفته شود ...
رجول خوانند بپارسی تخم کشوث خوانند وبسیاری دنبار وشلو تا بیز خوانند
وطبیعت آن معتدلست در گرمی وسردی وخشکست سده جگر بگشاید وسپرز ومعده
را ... وخلطها عفن از عروق بیرون آورد وتنها مرکب از بلغم وصفرا را
نافع بود واگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند وچون بجوشانند شکم ببندد
دوق معده ... بول وحیض براند وسیلان رحم را نافع بود وعصاره وی چون
... بود با قند جهت یرقان مفید بود واگر ... وی با عصاره ... بیاشامند
... سود دهد ومقدار دو درم مستعمل بود ... نافع بود ودر منفعت
مانند تخم کاسنی بود در اکثر حالات وگویند مضر بود بشش ومصلح آن عسل است
وگویند صمغ عربی وبدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است ...
بپارسی تخم کاسنی گویند وبهترین آن سیاه رنگ وبستانی بود وطبیعت آن معتدلست

و درد سینه و سرفه و خشکی نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان که از سده بود
سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن سکنجبین است
و بدل آن تخم کشوث. بزر الانجره قریص و ماسا [illegible] گویند و آن گزنه است
بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم بهترین آنست که فربه بود و وی
ملطف است و گویند تر است در دوم [illegible] صلب نرم گرداند و باه را زیادت کند
چون با عسل یا با شیر [illegible] بیاشامند و این مجربست و اگر بکوبند و بر ریشهای خوره و
سرطانات افشانند نافع بود و چون بیاشامند ماء اصفر و بلغم و قولنج و استسقا
را نافع بود مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب
یا شیر تازه بیاشامند بجامعت رغبت دهد و شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را [illegible] زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند
جهت درد [illegible] سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعوق کنند دشواری
نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مزاج [illegible] بود و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا است
و بدل آن حرف است و قوت [illegible] و گویند بدل آن تخم کتان است و گویند تخم جرجیر
و از بسیار خوردن وی سر درد آکند و مداوات آن شراب بنفشه و خواب بود.
بزر الانجره البحری انیسون است و گفته شد. بزر [illegible] در ماکول شود
در صفت [illegible] باید. بزر الفنجنکشت حب الفقد خوانند بپارسی بنجنگشت خوانند
و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و فلفل بری [illegible] خوانند و در [illegible] رویند
بهترین وی آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و اگر
دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود

و اگر با سرکه بکوبند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بیاشامند منفعت [illegible] جگر بود
اما مصدع و مخنق بود و مصلح آن [illegible] و سکنجبین بود. بزر الکراث بپارسی
تخم گندنا خوانند بهترین آن نباتی تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک
و گویند سرد است و چنین گویند گرم و خشک در سیوم اگر بخور کنند با قطران
در شکستن دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیفکند و اگر در مقعد بخور کنند
بواسیر را زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم [illegible] نافع بود جهت نفث الدم که از سینه بود
و تنحنح و جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد [illegible] نافع بود و [illegible]
[illegible] و اگر با [illegible] جهت [illegible] کند [illegible] که از سردی و بلغم بود بغایت
نافع بود و مضر بود بشش و مصلح وی عسل است و گویند مجفف شش است
و مصلح آن لعاب به دانه است و بدل آن تخم جرجیر و از خواص وی آنست که
[illegible] و گویند کسی که خواهد که مجامعت بسیار کند و [illegible] اذیت
بوی [illegible] تخم گندنا با شراب [illegible]. بزر [illegible] بزر الشلجم است بپارسی
تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت آن گرم و تر است باه
را زیادت کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتاله
کند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم [illegible] نافع بود
جهت ورم [illegible] و مجربست و اگر بیاشامند [illegible] و جهت درد [illegible]
[illegible] بود و قولنج سخت شده بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح
وی تخم خرفه است و مقدار مستعمل از وی دو درم باشد و [illegible] گویند
[illegible] از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود و نمک در میان آن بود و بکارند

کرنب برویند وآن معروفست. بزر البصل پارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک
ودر وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد در جماع یاری دهد. بزر السلق
پارسی تخم چغندر گویند وآن دو نوع است وگفته شود در سین صفت آن و طبیعت
وی سرد است ودر وی اندکی خشکی بود معده را نیکو بود و شکم ببندد منفخ و مقطع
بلغم بود وبدل وی تخم خطمی بود. بزر القثا پارسی تخم خیار گویند و تبریزی
تخم شنکیاد. بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار
بود. بول براند ومقدار ازو چهار درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون اندام نیکو کند وآنرا اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح وی سکنجبین بود
وبدل آن بزر القثد. بزر القثا پارسی تخم خیار گویند و بیشتر ازین خیار بالنگ
و بهترین آن بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود
جهت التهاب صفرا و ورم گرم در جگر و سپرز بود و در تب گرم و درد آن و اسحق گوید
مضر بود با شتهی و مصلح آن کنجبین انیسون بود و بدل آن بزر القثا. بزر البطیخ پارسی
تخم خربزه گویند بهترین آن باشد که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است روده
را پاک کند و مجامعت را یاری کند و منی بیفزاید و تیره وی جهت سرفه گرم نافع بود
و درد سینه از ورم گرم تولد کرده باشند و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند
و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تبی که سبب آن صفرای سوخته بود و ورم جگر گرم نافع بود
وسنگ آن بگدازاند و بول براند و مجاری بول و مثانه پاک کند و بسوزش آن نفع کند
و تپیدن و رمهای گرم را بنشاند ملطف بود و اسحق گوید مضر بود ببیرو و مصلح آن عسل است
ومقدار از دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود

بالقثا و مصلح آن عصارهٔ ترشک است و وی تب را دفع کند و منی بیفزاید و نعوظ آورد
بزر الورد. بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک و قابض
بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود
و معده و رودها را پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال مراری
و ورد بیخ را سود دهد و خوردن آن تشنگی را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود. بزر الریحان
تخم شاهسپرم خوانند بهترین وی آنست که سیاه بود و فربه و کوچک و خوش بوی طبیعت
آن گرم و خشک است و گویند معتدلست در گرمی و سردی نافع بود جهت دوار و رعاف و دوام
صفراوی مقدار از نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود و شکم ببندد چون یک مثقال آب سرد
یا طباشیر کوفته فرو برند و اگر یک مثقال بریان کرده با آب یا با آب به ترکرده فرو برند
قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن
تخم مرو. بزر الشبت پارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است با اعتدال تب را براند و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر
ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود لیکن مغثی بود و مقیی و مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن آن شبت. بزر الکرنب پارسی تخم
کرنب گویند و بیشتر ازین تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و درست شود و منی زیاد کند
و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه
گوید هرکس که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب خورد درست شود
وگفته اند چون فرزجه کنند زنان بیارند و زن بچه و کرم بچه در شکم بکشد. بزر الکتان

بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل
و تب و مقدار یک درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود
بزرقطونا بذر الخرفه است و لغت تند(؟) بسر غوره خرما است بشیرازی
خارک گویند و طبیعت آن و خشکست در دوم و شربت وی میل بحرارت دارد و در وی
قبض بود طبخ وی تسکین بلغم(؟) کند و آنچه سبز بود حبس در وی زیاده بود و دشوار
هضم شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین
ساده بود بسبج(؟) لسان است و لغت تند(؟) بسفایج بشیرازی گویند و اضراس
الکلب نیز خوانند و تشتیر(؟) و ناقب الحجر و کثیر الأرجل نیز گویند و بهترین آن بود
و نقل طعم ... بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول
و معتدلست در تری و خشکی و گویند گرمست در دوم و خشکست در سوم مسهل سودا
و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس نیز در
مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج
بود و قوتی ملینه(؟) دارد و محلل ریح و رطوبات ... مفاصل بذات سبب کشیدن ماده
سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست
که ... و از آن ... حل کند و اسحق گوید مضر است بمعده و مصلح آن
هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و در اکثر ... بسد
اصل المرجان است و آن سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخست تاریک
بیاربی(؟) ... گویند طبیعت آن سردست در اول و خشکست در سوم
و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی آنست که ...

و بدل حلمت(؟) ... و در تنور ... و با ... بیرون آورند و در وی قبض
و تجفیف بود ... نزف الدم قطع کند و چشم
را قوت دهد چون در چشم کشند و آب ... ازوی باز دارد و باید که بعد از
سوختن بشویند و گوشت زیادت بخورد و ... زایل کند و مقوی دل بود و ریش
روده را نافع بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل بود و در سنون دندانها
جلا دهد و رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندر ... که بسد اگر
بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و مر موضعی که خون از وی روانه بود
... با ... باز دارد و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است
و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا است بستان افروز و بستان افروز
نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشکست و معده
و روده را پاک کند و حرارت معده و جگر ... چون طبخ وی با سکنجبین بیاشامند
و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی کندر است
بسباسه بشیرازی بزباز خوانند بهترین وی آنست که ... بود که بسرخی
مایل بود و خوش بوی باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند در دوم
و در وی قبض بود و گویند معتدلست و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارت
در وی هست محلل ریح و صلابات غلیظ بود چون در قیروطی کنند و بوی دهان
خوش کند و ... و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و ... را نیکو بود و ... را
و نفث دم را سودمند بود و سلس البول را که از سردی بود و ریش روده نافع بود
جهت سلس البول خوردن و ضماد کردن ... ضماد کردن ... و مرادو ...
جهت سلس البول استعمال کنند ضماد کردن نافع تر بود که خوردن ... ضماد کنند

وبرقفا رود وسقوریدوس گوید مقوی معده وسینه وشش بود ومنی بیفزاید وباه را قوت
دهد ونعوظ آورد خصوصا کسی را که مزاج وی سرد بود وبی مصدع بود ومصلح وی صندل
وگلاب بود وبیا دوق گوید بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود ولوبیا نیز گویند که
بشمه تشنیع است وگفته شود بسقوایوس بنفطونا است وگفته شد بسطلیانا
خطبیانا است وگفته شود بسقلیس ورق حنظل است ودر صفت حنظل گفته شود
بصل پیاز گویند بهترین سپید بود وطبیعت آن گرم وخشک است در چهارم
ودر وی رطوبتی فضل هست وگویند گرم وخشک است در چهارم ودر سیوم وگویند گرمست در
دوم وگویند در سیوم وچنین گویند گرمست در چهارم وترا است در سیوم ملطف ومقطع
بود وجذب خون کند به بیرون بدن وباه را زیادت کند وشهوت طعام بیفزاید واکل وی
را نافع بود وچشم را جلا دهد وطبع را نرم دارد ولیکن تنها باد دهد وآب وی چون در گوش چکانند
طنین را نافع بود ومفتح منفذ بود جهت آب نزول ومقوی چشم چون عصاره وی در چشم کشند
وچون بویند وبا عسل سرشته وبر قوبا وبهق طلا کنند زایل کند وگر با نمک
سفید طلا کنند تیز کند بر داء الثعلب نافع بود ومقوی وی تا نیش سگ دیوانه
وافعی سود مند بود وحیض براند وگر آب وی با تیاد دو ترح چکانند زایل گوش ببرد
وگر پیاز سفید بریان کنند با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ گرفته بر مقعد ضماد کنند ورم
آنرا تحلیل دهد ودرد ساکن کند وبوییدن وخوردن دفع باد سموم کند وچون کسی را بهیمه
معده را قوت دهد وحرارت کم کند وچون در خوردن مسهلات بویند منع غثیان کند
وبوی دارو نگذارد که خوردن وی مصدع بود وبسیار خوردن وی مسبت بود ومضر بود
بعقل ولعاب بسیار آورد واقول بود اسر لیت آید ومصلح وی سرکه بود وماست
وبا کاسنی خوردن بصل الزیر بلبوس است وبصل مانوب نیز گویند

وآن پیاز لیزاست شیرازی پیاز تلکه خوانند وتبریزی زردی طبیعت وی
گرم وخشک است در اول ودر وی رطوبتی فضل هست وجالینوس گوید گرم وخشک است
در دوم بسیار خوردن وی بی آورد وباه برانگیزاند وقوت بخشد بدهن و هضم
طعام کند ونعوظ آورد وبر بهق وکلف طلا کنند زایل کند وبا زرده تخم مرغ
بر ثالیل طلا کنند زایل کند ودرد رحم که از سردی بود ساکن گرداند وسودمند
بود جهت تمطا وگزندگی عقرب وتنها خوردن وضماد کردن چون با انجیر بود
وگر با فلفل سحق کنند وبر معده ضماد کنند درد معده ساکن گرداند وگر با برگی
بریان کنند وبر ریش زنج افشانند نافع بود وجز از دیش سر واسنود سودمند بود
وبسیار خوردن مضر بود بعصب وخلط ویان بود بعصب ومغص آورد
ونفاخ بود ومصلح آن کاسنی بود وبعد از آن شیرازی وصاحب تقویم گوید مصدع بود
ومصلح وی پیه وکافور وگلاب بود وبدل آن عنصل است بصل العنصل اسقیل است
وگفته شد بصل الذیب بصل الزیر است وگفته شد بصل الحمار بصل
العنصل است وگفته شد بصل نرجس پیاز نرگس خوانند وطبیعت
وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وچون چهار درم از وی
با ماء العسل بیاشامند بچه مرده ونیز مشیمه بیندازد وچون دو مثقال بصل بیاشامند
قی آورد ورم را در شکم بکشد ومنصور گوید گرم بود وشریف آورده است که گر
قضیب بوی مالند تنظا واده مان کند قضیب سبز قوی کند وگر عدد
پیاز نرگس در شیر خوبیاسانند یک شبانروز وسحق کنند وبر قضیب طلا کنند بعد از آن
وبر آن ادمان کند کلاعنین بود بکار صحت باز آید وفعل عجب از وی بیند

بصاق القمر دعوق القمر و زبد القمر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود
بطیخ بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود و شیرین و قول اکثر آنست
سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرمست و تحقیق
چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و کلف
و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود و جرم وی و پوست وی چون بر
پیشانی بچسبانند منع نزول آب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه
از آن گرده و هیچ وی ده درم چون بکوبند و بیاشامند و شبانه زحمت آورد و خربزه
مستحیل گردد بدان خلطی که در معده زیاده بود و مرض آن خلط بود و معده و هیضه
آورد و اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلح آن سکنجبین ساده بود و بعد از وی بخورند
و باید که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه شود البته قی کند و در معده
دیر بماند و لا پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه لون را وی
دار خشک گرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی
با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد و لا پوست وی خشک کرده در دیگی که گوشت
غلیظ باشد اندازند زود بپزد و مهرا گرداند. بطیخ زنجی بطیخ هندی است
و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی خوانند و نیز از وی خیار دراز و تربزیک
هندوانه بهترین آن بود که آبدار و شیرین باشد و طبیعت وی سرد و تر است
در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی بکند
و اگر با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون بیاشامند
تبرید نیک بکند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خون که از وی حاصل شود بجگر

و بلغم اکثر بود و مصلح وی قی بود یا عسل یا با وی خورند یا بعد از وی. بط
گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و تر از مرغهای آبی بود اما دیر از
معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لذعهای که در عصب بود و فاخرتر از پیه
جمیع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را و باه زیاده کند و فربهی
آورد و چون هضم شود غذاء بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و چون
تب از وی متولد شود و خلط کند و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند
و الا بریان کنند بروغن زیت و جرجیر کنند و پیاز در اندرون وی کنند و یک دو شاخ
سیر خشک و الا سفیدباج بپزند و خورند و گندنا و دارصینی در وی کنند و انداختن
وی بتسین و گشنیز و سذاب و یک دو دانه جشل پاکنند. بطم بپارسی
بن خوانند و صفت آن در باب حا در حبة الخضرا گفته شود. بطراساليون
فطراساليون است و گفته شود و معنی آن کرفس جبلی بود بطرا یونانی کوه است
و ساليون کرفس. بطاورس بلغت یونان نرجس است و گفته شود. [illegible]
بلغت یونان دهن الحجر است و آن نفط بود و گفته شود. بطباط عصی الراعی است
و گفته شود. بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند و سنگ سوسمار هم خوانند
بهترین وی سفید بود و گرم و تر بود برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود
زایل کند و چشم را جلاء دهد و قوت بصر بدهد و کل را نافع بود و بیشتر از وی
آنرا سرگین ماتونک خوانند. بعر الماعز بپارسی سرگین بز خوانند بیشتر از وی
بستاند طبیعت آن گرم و خشک بود خنازیر را تحلیل دهد و بقوع و ورم سپرز
و ورمهای صلب و چون خشک بود و زن بر پشم بادیه بنهد تیشتن برگیرد سیلان

رحم باز دارد واگر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند درد مفاصل را نافع بود
وبا شراب بر زندگی افعی ضماد کنند نافع بود وخاکستر آن با سرکه بسرشند وبر زندگی
سگ دیوانه طلا کنند سود دهد وسرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود ومحلل ورمهای
مفاصل وورم آن بود ومستسقی را در آفتاب ضماد کنند سود دهد وبا سرکه
بر زندگی زنبور وجانوران نهند تیم آن جذب کند بعر الضان پارسی برگین
گوسفند میش خوانند وبتبریزی پشکل گوسفند گویند با سرکه یا لبلاب ضماد کنند سود دهد
وبر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود با موم روغن گل گوشت زائد نهند نافع بود
بعر الماعز پشک ابزی پشکل اشتر خوانند چون بر ثآلیل نهند وبخور کنند قطع کند
وخون رفتن بینی باز دارد چون خشک کرده بسایند ودر بینی دمند وگویند چون
با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود ومحلل خنازیر ودر انما بود چون تر بود ضماد کنند
ودرد مفاصل وورم آن بقم چوب درختیست اطراف هند خیزد وزنگبار
وصباغان استعمال کنند وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم گوشت برویاند
برویاند وقطع خون از هر عضو که باشد بکند وقسط خشک کرده انسی بقس یونانی
بقسیس خوانند واهل شام شمشاد خوانند. بپارسی درخت شمشاد خوانند وورق
آن مانند ورق مورد بود وتخم آن هم مانند تخم مورد بود وقابض بود چون بیاشامند
سلس ببندد ترنجبین گویند نشارهٔ چوب وی چون با حنا بسرشند وبر سر ضماد کنند
صداع را نافع بود واگر با سفیدهٔ تخم مرغ وگلاب بسرشند وبر وقتی ضماد کنند
سودمند بود بقلة الحمقا بقلة الحبا ذکراست واسمها دیگر در برد الحرف
گذشته بتبریزی گویند ... تازه بود طبیعت وی سرد وتر بود در

درسیوم وگویند در آخر دوم صفرا تسکین دهد وقی باز دارد چون ده درم آب وی
بیاشامند ومنع نزف کند وقالیب وی حل کند زایل کند واگر بر ورمها گرم که مخوف
بود ضماد کنند نافع بود وآب وی چون بیاشامند کرم را بکشد وگزندگی جانوران سود
دهد وگلاب روغن گل بر سر کنند جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود وسوزش
مثانه ودرد آن سود دهد خوردن وجهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کنند نافع بود
وعصارهٔ وی جهت نفث دم ومعده وجگر گرم سود دهد خوردن وضماد کردن وجهت
سحج روده واسهال صفراوی حقنه کردن نافع بود وتبهای حاده سودمند بود لیکن
باه را مضر بود وبسیار خوردن وی تاریکی چشم وتشکوری آورد ومصلح وی زوفا وجرجیر
ونعناع بود درسیوم وگویند در آخر دوم صفرا تسکین وقی باز دارد چون درم آب وی
بیاشامند ومنع نزف کند وقالیب وی حل کند زایل کند واگر بر ورمهای گرم
که مخوف بود ضماد کنند نافع بود وآب وی چون بیاشامند کرم را بکشد وگزندگی
جانوران سود دهد وگلاب روغن گل بر سر مالند جهت درد سر که از آفتاب بود
نافع بود وسوزش مثانه ودرد آن سود دهد خوردن وجهت درد چشم که از گرمی
بود ضماد کردن نافع بود ووی جهت نفث دم ومعده وجگر گرم سود دهد خوردن
وضماد کردن وجهت سحج روده واسهال صفراوی حقنه کردن نافع بود وتبهای
حاده سودمند بود لیکن باه را مضر بود وبسیار خوردن وی تاریکی چشم وتب گوری آورد
ومصلح وی زوفا وجرجیر ونعناع بود وگویند مضر بود بروده ومصلح وی مصطکی بود
بقلة خراسانیه بقلة خاصه خوانند بپارسی تره خراسانی گویند طبیعت آن
سرد وخشکست در وسط دوم وگویند در اول سیم ... ومن ... سقلوه واشباه

طعام آورد. چون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را
نامضر بود. **بقلهٔ مبارکه** و **بقلة الزهرا** و **بقلهٔ یمانیه** بقلة الحمقا است و گفته شد
بقلة الزنبور مسکطرامشیع است و گفته شود **بقلة الملک** شاهترج است
و گفته شود **بقلة الاترجیه** بادرنجبویه است و گفته شد **بقلهٔ بارده** بلابت
و گفته شود **بقلة الانصار** کرنب است و گفته شود **بقلة الضب** بادرنجبویه
بری است و گفته شد صنف بادرنجبویه. **بقلة الخطاطیف** صاحب جامع گوید
عروق الصفر است اما آنچه محقق است دو الخطاطیف است و گفته شود **بقلة العروس**
فوتنج بری است و گفته شود **یابسه** بلغت اهل هند خیارچنبر است و گفته شود
بلوط الارض یونانی کادریوس را گویند و گفته شود **بلوط الملک**
شاه بلوط است و گفته شود. **بلوط** در وی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی
که آنرا جفت خوانند قبض زیادت بود که در بلوط و بیخ وی [illegible] بود [illegible]
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم است
و گویند گرمست در اول منفعت وی آنست که منع نزف دم و نفث بلغم کند خاصه
جفت وی و غذاء بسیار دهد و جهت صلابات با پیه [illegible] نافع بود و اگر
بسوزانند جهت ریشها و قلاع نافع بود و بیخ را سوده کنند و جلبدن [illegible]
و جهت زخمها نافع بود و تسکین بلغم کند و اگر طبیخ وی بکنی [illegible] اسهال مزمن و قرحهٔ
امعا بود یا نشاند سودمند بود و اگر از طبیخ وی با ازوی ورزجه [illegible] مانند وزن بود
برگیرد سیلان رحم که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذایی ثقیل بد بود و دشوار
هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از پس وی گرم آب باید خورد.

و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط بودن
آن خرنوب نبطی بود. **بلیلج** بپارسی بلیله گویند. بهترین وی آنست که زرد
و سبین بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک است در
سیوم و وی قوت ملطف و قابض بود معده را قوت دهد و استرخا و رطوبت
آنرا نافع بود و معده را دباغت کند و گویند [illegible] نبود و بعضی گویند ملین فقط
بود و ورود را نافع و منقی [illegible] چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب بچشم باز دارد
و در طبیعت [illegible] آمده بود و هلیله کابلی و مقدار شربت از وی سه درم بود
و مغز وی [illegible] بود و اسحق گوید مضرست بسفل و مصلح وی عسل بود
و بدل وی اسحق بن عمران گوید آمله است و گویند بدل وی [illegible] خشک و دو دو کف
وزن آن [illegible] آن هلیله سیاه. **بلادر** انرا دانا خوانند و تمر البلادر
نیز خوانند بهترین آن سیاه فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در چهارم سودمند بود جهت نسیان که از بلغم و رطوبت بر وی غلبه کرده
باشند و استرخاء عصب و نسیان و فالج و لقوه [illegible] نافع بود و قوت حافظه
بدهد و ذهن را تیز کند و مرضی که در دماغ باز دید آید [illegible] سردی [illegible]
نافع بود و مقدار مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در ترتیب [illegible] بر
خشک کنند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی بمالند نافع بود و از جمله سموم است
و [illegible] بود و خلط و جنون و [illegible] باز دید کند و تقطیع [illegible] آورد
و سوزش [illegible] در معده و روده و نبض حادث باز دید کند و دو مثقال از آن قتل
کند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند

واین از خواص است و گلاب شکر بدان اضافه کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلادر
خورده باشند بدوغ گاو و جواب و روغن بادام و لعاب بهدانه کنند و آب برف
نشاندن و عسل وی مستعمل بود در معاجین و حنظل انجبار چنان که ابن زهر از لون
کند و بن بلادر نبید ازند و بلادر در آب کرده و عسل از وی بیرون آید بعد از آن
با روغن گاو و جوشانیده یا مویز و روغن گاو و در معجون کنند و بد بود در گویند
بدل وی به وزن وی مغز فندق و دالکبیر وزن آن روغن لعاب و وحشی که آن
نقطه سفید بود. بلسن علس است و گفته شود. بلسکی ... است و گفته شود
بلخاسف بنجاسف است و گفته شد. بلسبطون خبازیست و گفته شود. بلح میوه
خرمایست مانند قاکبر و گویند مانند انار است و گویند نام خرمایست و گویند
نام درختی است و گویند قاضی بری است و پوست وی را اثل خوانند
و تخم وی را اثل خوانند و حب وی را اثل خوانند و صحیح ذکریا گوید بلح میوه از خرما است
از درختی حاصل می شود مثل درخت خرما الا بهتر آن بود که تر باشد و درخت
وی را خاما اقطی گویند و گفته شود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در
سوم قابض بود احشا را قوت دهد و صلابت عصب و لثه را نافع بود و مرضهای
سرد مانند فالج و لقوه و استرخا سود دهد و ... باد دارد و در جوارحات شکم ببندد
و باد بشکند. بلمشک ... خشک است و ... گویند و گفته شد. بلح
چون بسر بود و بیخ خوانند و جدا ... گویند و آن چیز ... بود بشکافد و بیرون
آورند و آن بپارسی خون ... خوانند و چون در غلاف باشد طلع خوانند و صفت
طلع گفته شود و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی ... بندد خاصه

با شراب که عفص بود یا تنها منع سیلان رطوبات رحم باز دارد و خون ...
باز بندد و معده را دباغت کند لکن سینه و شش را بد بود بسبب خشونت و درد
... و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و ... آورد و بسیار خوردن خلطهای
غلیظ در شکم باز دید کند لکن ممسک بول بود و مصلح وی ... بود که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزیر است و گفته شد. بلسان شجر مصری است و برگ وی
برگ سداب ماند لکن سفید تر بود و در وضعی که آن را عین الشمس خوانند بیش بود
و روغن وی ... و فاضلترین حب وی بود و حب وی ... از عود وی بود و صفت
عود در عین گفته شود و صفت حب در حا و صفت روغن در باب دال در
صفت دهن البلسان. بنفسج بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی لاجوردی بود
و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول
مسکن اورام حار بود چون بر وی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود ساکن
گرداند بوییدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم گرداند و مسهل
صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود و چون با آب ... تناول
خناق را و صرع کودکان که آن را ام الصبیان گویند نافع بود و جهت درد مقعد
و شقاق و ورم آن ضماد کردن نبات وی نافع بود و مسهل بود ...
و بعضی گویند مسهل نیست ... و خون صالح معتدل از وی حاصل شود و گلا
... ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون با ... بپزند و آب آن
بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود
بدل و مصلح وی آنست که با انیسون خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود

اینکه را با خبزی و مرزنگوش گویند و زکام و نزلات را در سینه نبرد نافع بود و خوردن
وی ثبلن و حرقة مثانه را سود مند بود و ورق وی چون بکوبند تر و آب وی بگیرند
و با قند بکوبند کودکان را که مقعدشان بیرون آید ضماد کنند نافع بود و شربت وی بغیر
ورق وی طلا کردن بر جرب و حوادث دموی سودمند بود و بدل وی ورق
خیارزه است یا نیلوفر یا گاوزبان گویند بدل وی نیلوفر و پرسیاوشان است

بنفشه نوخشت اوراق خولنجان و دو حصه اصابع مرکو نبند و درخت وی
در کنار رودها رویند و ورق آن مانند ورق نعمانه بود و مستعمل از وی گل وی بود
پس ورق و تخم وی و جوب وی نشاید استعمال کند بهترین آن تازه بود طبیعت
آن گرمست در اول گویند در سیوم و خشکست در سیوم و در وی قبض ست با تفتیح
و محلل ملطف بود و جهت صداع سرد ضماد کردن نافع بود و شربت وی جلو و صلابت سپرز
با سکنجبین نافع بود و گل در ترتیب پشت کلتربه منع احتلام و تعوظ کند و زنان چون
شهوت بر ایشان غلبه کند در شیب خود دود کنند ساکن گرداند و از دود وی آنکه آن
بگریزند و خوردن وی آنکه مار را نافع بود و بر آن گل سک و جواد و بهایم ضماد کردن سودمند
بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود لکن مصدع و مسبت بود و چون بریان کنند
دردسر کمتر آورد و مضر بود بجامعت و اسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است

بلاذر صمغ البطم است و گفته شد بخ بخ گویند و بعربی سیلان باشد
منک گویند و صفت آن در بید انجیر گفته شد بطانوس بحکشات و گفته شد

بندق یا بسی فندق خوانند بهترین وی بزرگتر بود طبیعت وی گرمست با اعتدال
با اقل خشکی و گویند گرمست در سیوم و تر است در اول پوست وی قابض بود لاجرم وی

باه را زیادت کند و گزندگی جانوران خاصه گزندگی عقرب چون با انجیر و سداب بکوبند
و ضماد کنند و گویند عقرب از وی بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد
از سم فندق با انجیر و سداب بخورند نجات نافع بود لکن فندق معده را بد بود و اگر
سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن نافع بود و اگر با پوست بسوزانند
و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته چون با زیت بیامیزند و بر پیشانی کودکان که
چشم وی ازرق بود طلا کنند اندکی بزرد و سیاه که انبیه و موی نیز سیاه کند اما تواط
گویند خوردن فندق دماغ را قوت دهد و پوست وی تیکم بندد و مغز وی منفخ و صالح
باه بود در معده و مصدع بود مصلح وی فانیذ است و بدل آن مغز جوز و گویند حلوزات

بنجنکشت [illegible] خوانند و آن تمری است بمقدار فندق [illegible] بود و لون
آن تیره لی زند و نبات اعلی بود وجوز [illegible] گویند طبیعت آن گرم و خشک است
در اول اگر با [illegible] طلا کنند تحلیل [illegible] و اگر [illegible] سعوط
سازند و در خانه [illegible] رطوبت از بینی روان شود و جهت بابی
وضع و سلد و ما یلحق لها را نافع بود و جهت نزول آب بحل کردن و سبل
و شبکوری سعوط کردن آب مرزنگوش سودمند بود و با اثمد کحل کردن اجلا
برنج و دو درم از وی [illegible] و هیضه را نافع بود و اگر حک کند و فرزجه سازند و زن
بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و بلغم نافع
و صفرا بود [illegible] و برص و کلف و بهق را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود
دهد و تب ربع و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و وجع اعصاب

بدهد فالج و لقوه را و اعصاب را نافع بود و معده سرد را موافق بود و قوت هاضمه بدهد
و آزبر اعضای سست طلا کنند سخت کند و اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند
ذات الجنب و ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد. بنلک مانند
قسق ربیت از نوع امغیلان در بلب خرده سفید و زرد بود بهترین وی زرد است نیک
خوشبوی و سفید نو به بد بود طبیعت وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا بدهد
و جلد را پاک کند و منقی رطوبات در ثبت جلد بود و کند. و بوی بدن خوش کند
و قطع بوی نوره کند و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کند. بالما بلد
و بوی وی فالج سرد را قوت دهد و هزناسا ... کاه است و گفته شود بلخ ...
انجو است و گفته شود ... بار بی ابکامه گویند و مزی انکامه بخاری بخوانند
و انکامه رقیق خوانند و در مهم گفته شود صفت مری ... ورق مانند عدس است
و طبیعت آن معتدل است در بوسه قابض بود مانند عدس. بدر قوت و فعله
لوکا ز ضماد کند آن نافع بود و شکم ببندد و قولنج سودا بود و مصلح آن ... بسیار بود
بنیر ازی آنرا مشو گویند ... بستان است و گفته شود ...
لسان العصافیر است و گفته شود ... بعربی مستعمل خوانند صاحب جامع
گوید در مصر مستعمل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان
تحقیق مستعمل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان
نوعی از مستعمل است و صاحب منهاج گوید حشیشی هندی است و صاحب جامع
همین گوید. و این هر دو سهو است بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد
بهترین وی آن است که سفید و ستبر بود و خطوط بسیار برقی بود قادر باشد

طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید
گرمست در سوم و خشک است در اول و گویند نوعی بهمن بود و وی ملطف بود مفاصل
و نقرس را نافع بود و با ... را زیادت کند و ... درم از وی مسهل
ماء الحمض بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و منی بیفزاید
و از آن جهت قبض استعمال کنند و قی گنده است چون با شیر یا آرد برنج حلوا ساخته
فربه کند و لون را نیکو کند بغایت و منافع وی در درد مفاصل و نقرس همانند
سورنجان بود و اسحق گوید مضر بود با نشین و مصلح آن خردل است و گویند مصلح آن
تخم کرفس است و قدر شربتی از وی مقدار دو درم بود و در صاحب بدل وی
دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن وی وج و نیم وزن آن زرنباد
و وی حب القرع و کرمهای دیگر بکشند و تب ربع ... و معده پاک کند و اشتها یاورد
و ... را نافع بود و سده جگر ببرد. بورق انواع آن بسیار است بهترین
آن ارمنی بود و از انطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت تر بود و ارمنی
تنگ و سفید بود و بادردی طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول سوم
و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را
ساکن کند الک بکوبند با زیره و با مویزج بیاشامند و طبع را نرم دارد و باد جدا کند
و بر حکه و برص طلا کنند سود مند بود و دملها را نفع دهد و چون با آب خلط کنند
و در گوشت حکا نهند هم گوشت ببرد و با ذکر در گوشت بود و رطوبتی از گوشت آنجا
مجموع نافع بود و کلب با سرکه بیاشامند و در گوشت حکا نهند چرک گوشت را بیرون آورد
و بال کند و چون سحق کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند

وبا ادویهٔ قاتلات دود کرمها را بکشد وبیرون آورد وهمچنین اگر بسلم وناف طلا کنند
ودر ذکر آتش نشیند همین عمل کند وگر با شراب در گوش چکانند کری را
سود دهد رازی گوید اگر دو درم ازوی با سه درم روغن زیت بسایند وبر قضیب طلا کنند
انعاظ تمام آورد ومجهول گوید چون نعانیت سحق کنند وبا عسل بسرشند وبر قضیب
طلا کنند وخصیه وگرداگرد آن نعوظی تمام آورد فولس گوید بواسیر واصول در
مقعده بود چون سحق کنند وبا روغن گل بسرشند وبدان نهند زایل کند وبحال صحت
آورد وجهت استسقا با انجیر ضماد کنند نافع بود وگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد
که کهن نشده باشد وارسطاطلیس گوید نافع بود جهت ورم زبانی که رطوبت بسیار
در وی بود نشف رطوبت بکند وقوة دهد ودیرها را نافع بود وداء الثعلب وداء الحیه
را سودمند بود برص را نافع بود چنانکه هر روز دو درم ازوی بعسل معجون
ساخته بیاشامند وچون با روغن بنفشه سحق کنند ودر گوش چکانند جهت درد
گوش نعانیت مفید بود ودر خشه(?) مسهل نفع از مستعمل اگر بیک درم تا دو درم
وبسیار خوردن وی گویند اسهال آورد ومغث معده بود ومصلح آن صمغ عربی است
وگویند گل کلبین با قاقیه وبدل آن نمک نفطی با نمک اندرانی وگویند بدل وی
بوزن وی تنبث وبوزن وی نمک اندرانی وبدیغورس گوید بدل وی بوزن وی
ونیم نمک بود بوبصیص مرقشیثا است وگفته شود بوقیصا دردار است
وگفته شود ثنار شلم است وگفته شود بوصابنه زمة السودا است وآن
فاشرستین است وگفته شود بودویدیون یونانی یعنی آن کبر الادجل است
وآن بسفایج است وگفته شد بوغلصن بزبان یونانی یعنی لسان الثور

وآن گاوزبان است وگفته شود بوزنیب باذروج است وگفته شد بو [illegible]
خبیثست که با پیش [illegible] تریاق بیش است واز آن جمله زهرها وسموم حیوانات
است آنرا بمغول ماه وزهر خوانند وگفته شود درصیم بوطیقون(?) یونانی
یعنی کبر الشعروان وآن پرسیاوشان است وگفته شد بول الناس که مردم
چون با خاکستر زر بجائی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد وسودمند
بود جهت حکه وسعفه وحزاز وبرص خاصه با بورق وآب حامض طلا کنند
وجهت مطحولان عجب سودمند بود ونافع بود جهت گزندگی افعی خاصه صحرائی
انثا میدن(?) وآن ریختن(?) وبا نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه وهر گزندگی که
باشد نافع بود وجهت مجموع زهرها وچون بسایند در پوست انار ودر گوش
چکانند ورم ریم در گوش بود بیرون آورد بول الصبیان بول کودکان چون در ظرفی
مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سپیدی چشم ودانه وریش ورمدها وکلی(?) چشم
برد ودر چون بول که در ظرف نشسته باشد چون چند روز بدان گذرد بر جمع
ببندایند سان(?) که دانند وچون با روغن خا سحق کنند ووزن نخود بگیرند ودر دهم
ماسان که دانند وا اختناق کرن(?) ونافع بود جهت گزندگی افعی وعقرب بحری
وصحرائی وگزندگی سگ دیوانه با بورق وجهت کلف وبرص وجرب وجذام نافع
بود وجهت [illegible] گوش که روانه بود چون با پوست انار بیامیزند ودر گوش چکانند
نافع بود وجهت گزندگی همه حیوانات نافع بود بول الدواب بول چهارپایان
سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا در آن نشینند بول [illegible]
بول اشتر بتجربه بعل(?) جمل اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم وخشک

ودر وی قبض بود نافع بود جهت حزاز چون بدان بشویند و تربیت کویند سودمند بود
جهت ورم جگر وباه را باز دارد چون بیاشامند چشم را نافع بود و استسقا
وصلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون با شیر لقاح بیاشامند و مقوی معده
بود تنقیه وآنک در گوش چکانند ریش گوش را نافع بود و بول الحمار کمیز خر است
چون بگیرند ورها کنند تا منعقد شود و وی را بدان بشویند سپید کنند و بهق
خضابات بود و بتابد استعمال کردن تلخ کند و بول المعز کمیز بز نافع بود
جهت درد اعصاب بجای تشنج و امتداد سقوط کردن و جهت استسقا
آشامیدن مفید بود بول البقر بهترین کمیز گاو نر بود بهق را ازالت کند و حزاز
را نافع بود واگر با مر بکار ازند و در گوش چکانند درد گوش را سخت بود زایل کند
و چون در آن نشینند درد معده سرد را از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس
کمیز گاومیش چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش را که از وی بود
برود و بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم
و سنگ مثانه بریزاند بول الانسان کمیز مردم گویند چون بیاشامند درد گرده را
زایل کند بوتیمج ریندی نباتیست که از ارمن می آورند وآن نباتیست
منحان ملوبه وشیاف می سازند طلا کردن بود مهای کم دتوریس کرم
نباتیست نافع بود و ملین و مدر بود و بوتیمج طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی
سرد و خشک است در آخر درجه اول و ازوی گوید چون با آب عنب الثعلب بر نقرس
طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض بود با شیاف ما مثابها و اقوال
است گفته شد بهمن بج رنف گویند و خوارزمیان نیز گویند و عضل هم خوانند

وان حل بیدا بلخی است بپارسی بید مشک خوانند و به تبریزی طوس و ملاطی
گویند طبیعت آن معتدلست تطول کردن محلل نفع بود از هر عضو که باشد
و بوییدن آن محلل بادهای غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و دردسر
از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با نخود بپرورند مانند باذام سعط و روغن
ازوی بگیرند روغنی خوش بوی بود و در صنعت ادهان منفعت وی گفته شود
و اگر عوض نخود باذام کنند لطیف تر بود بهج رو زیدان است گفته شد
بهمن و بهمان عصفرات گفته شود بهمن بج حزاز الصخراست
شود بهمن دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و مسیح گوید گرم است در دوم و تر است خفقان را عظیم
نافع بود و در اثقی دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و فربهی آورد و سنگ مثانه
بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربت از وی یک درم بود و ابن خواجه گوید
مضر بود بسبل و مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی
لسان العصافیر بنفشه نبعه است گفته شد بیض بهترین وی تازه بود
از مرغ خانگی و زرده وی فاضل تر بود و باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت
آنست که با پوست در دیگ آب جوشان اندازند صد بار بشمارند و کل
بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن بردارند و زرده آن گرم و تر بود
و سپیده سرد و تر با مسم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت
زود تر هضم شود و غذا بهتر دهد چند حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیادت کند
و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند

وسوختهٔ آتش را نافع بود و منع ورمها بکند و در خفقان جهت قوت امعا سود مند
بود و سوختهٔ آن از آب گرم بود به پشتم بدان بمالند نافع بود و جراحت خصیه
و مقعد نافع بود و کلاه در سرکه بپزند [illegible] ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و اکل دیر
هضم شود خاصه معتادان و کلاه دمان خوردن وی کند [illegible] آورد و مطبخن
وی بد بود شکم [illegible] تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اصلاح آن بود که فلفل و زیره
و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربا خورند سفیدهٔ آن که
در گوش چکانند ورم گرم بود [illegible] ساکن کند و کلا بو سوختهٔ
آتش بمالند سود دهد و کلا صوف بدان تر کنند و بر چشم نهند درد چشم که
از گرمی بود ساکن کند و جهت درد چشم نهایت نافع بود در چشم چکانیدن
و اگر تخم مرغ نیمبرشت [illegible] واقع بود و نیم گرم آشامیدن
زخم [illegible] و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود مند بود
بیض الاوز والنعام والبط خایهٔ مرغابی و شتر مرغ و بط و بهترین آن
تازه بود نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود و مضر بود بمعده و دریاح
و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود بیض العصافیر بیضهٔ گنجشک باه را
زیاده کند بیشتر از همه بیضها و همه بیضها این عمل کند بیض الحجل بهترین
بیضهٔ کبک تازه بود و لطیف تر از بیضهٔ مرغ خانگی بود نافع بود جهت ناقهان
و بیضهٔ تذرو مرغ خانگی و کبک مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلاثه باشند
و مضر بود باصحاب [illegible] و مصلح آن [illegible] بود بیض الحباری و القلون خایهٔ
نهایت بکو بود [illegible] بلشو بدترین [illegible] است و در غایت گرمی و خشکی

بود و تیزی نافع بود برص طلا کنند و جذام با ادویه دیگر و وی سم قاتل
مهلک بود مقدار [illegible] اکل کشنده بود و تریاق وی بیش موش است و فاذ زهر
با مسک و ماء [illegible] ان حدوار است و وی از سم افعی زود تر نفع کند
و قرون سنبل نوعی از آن است و گفته شود بیش موش بیشا بوحا است
و گفته شد که بیش موش حیوانیست مانند موش معروفست بفارة البیش
و هر درخت بیش جایگاه دارد نافع بود جهت برص و جذام و تریاق بیش بود
و افعی و غیر آن باشد باب التاء
تامول نیز گویند و تنبول گویند و آن ورقی است مانند ورق
نارنج و در دریا بار بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک تر بقرنفل بود
جهت درد دهن سود مند بود و بوی دهان خوش کند و اشتهاء طعام باز دید
کند و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و جگر
و دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد خاییدن وی
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم
قابض مجفف بود و [illegible] گوید گرم است در اول و خشک است در دوم قوت [illegible]
ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند
و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند منع بود
و غم زایل کند و با نبیذ با کلس صدف و [illegible] فوفل و کلس طرح
هیچ طعم وی بیابند و تفریح بخشد و تنبول خمر اهل هند است و رازی گوید
بدل وی قرنفل خشک بود تاسمضت حامض است بزبان اهل بربر

درا تو ج صفت وی گفته شد تا ستیفسیس حرف است وگفته شود تاکوب
بزبان بربری فوفون است وگفته شود تا غندست بزبان بربری عاقرقرحا است
وگفته شود تبن مکه اذخر است وگفته شد تبر ذهب است وگفته شود
کبب است وگفته شود تدرج بپارسی تذرو خوانند و نوعی که از آن
بتیرازی اروجی خوانند گوشت وی بهترین گوشت مرغان بود و در منفعت مانند
دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را ذکی کند و در خواص ابن زهر آورده است
زهره وی چون بدان سعوط کنند جنون و وسواس زایل کند و چون گوشت وی
بریان کنند و سه روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند ترمس باقلا مصری خوانند
و شامی خوانند بهترین وی سپید فربه بزرگ بود طبیعت وی گرمست در اول و گویند
در دوم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف و بهق و برص زایل کند و ریشها
و آنها که بر روی پدید آید و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود
و آرد وی چون با عسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم
و آرد وی چون با سرکه ضماد کنند عرق النسا سود مند بود و آرد وی با آرد جو
با آب بر دو جهای گرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فادیبی
ضماد کنند سود مند بود و در بستهای تر سود مند بود و در ... بلید و جرب در ابتدا
بهق و آثار ها که در بدن پدید آید و در آنها سود مند بود و چون با مر و عسل بیامیزند
و در حمول برگیرند و بیاشامند حیض براند و بچه بیندازد و آرد وی بشیرج را صافی کند
و هماتوی بود اندر خم و غیبان برنج و شکنبه سبزی کند ... بد و جل خاصه چون با عسل
و سکل و سذاب بپزند و چون بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار

سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف کودکان طلا کنی همین عمل کند
و اگر با بیخ مانند بون بجوشانند و گو سفند که جرب داشته باشد بدان بشویند
البته زایل کند و اگر آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم بگشاید و این
ماسی که گویند منقع ازوی نه تلخ باشد و نه بلید و بد بود و دشوار هضم و خلطی خام
ازوی حاصل شود در عروق چون تمام هضم نشده باشد و چون تلخی ازوی بیرون کنند
غلیظ تر بود و دیرتر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده بگذرد و باید
که با سرکه یا آبکامه یا نمک و صعتر یا انجدان خورند جالینوس گوید بدل آن در
جلا دو وزن آن باقلا بود و گویند بدل آن فودنج است و گویند بدل آن شیح ارمنی
و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل سر ضماد کنند نافع بود و در مهای بلغمی غلیظ را ...
و در خواص ابن زهر آورده است مردابه که قودان بسیار داشته باشد و قودان
بتیرازی کنه خوانند چون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب چهار پایان زایل کند
و تریف آورده است که جرب ستاند و بلوند کنند و پوست وی جدا کنند و در ظلمی مسیب
کنند و بیستان بران ببندند چندانکه آنرا بپوشاند و بجوشانند تا بنیز نشف کند
بعد از آن مانند وی روغن کاو بر سری کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از آن ضماد
کنند مسهل تر صفرا و تر سودا و خلط خام بیرون برد پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود
در خرقه کنند کرم کوفته و بر ارید ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل
ضماد کنند و اگر خلط خام خواهد ما بین و رکین ضماد کنند و این ضماد از اسرار
طب ملوکست و این معالجه جهة طفلان و پیران که تحمل داروی مسهل نداشته
باشند کنند و این مجربست البته ترنج بهترین آن جنی بود مبیض مدور

مصمغ مجوف ودر سودن سفید ترکهٔ وزود کوفته شود وبرسرهای وی صمغ بود
ودهن وباریک بود وبسطبری میان خنصر وبنصر بود وچون بکوبند وبه بیزند
هیچ ریزه بر سر پرویزن نماند وتنک سوراخ بود وباید که بوقت خرج کهن اول
خرد کنند وبروغن بادام چرب کنند انگاه بکوبند طبیعت وی گرم وخشکست در سیوم
نافع بود جهت مرضهای عصبانی ومسهل بلغم بود تمام واندکی از خلط سوخته از مرده
ودل وظاهر جوبه گویند مسهل اخلاط غلیظ لزج بود وانچ آنست که تنها مسهل
بلغم رقیق بود واگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود واستعمال کهن وی
پیوسته وجفاف در بدن پیدا کند ومضر بود با معا وبعد از انکه خراشیده
باشند وبروغن بادام چرب کنند کثیرا اضافه کنند واگر تقویت بزنجبیل کنند
مسهل بلغم غلیظ وخام بود الا تنها مسهل غلیظ نبود وتربد زرد وسیاه
نمی‌بود مانند خربق سیاه وغاریقون سیاه ومداوات کسی که آن خورده باشد
مانند مداوات کسی که خربق سیاه خورده باشد کنند ومسان تدبیرها نافع وتربد
سفید مجوف بغایت وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود وورم را
[illegible] تنقیه تمام خوردن ونخته کردن نافع بود جهت دردان نزدیک
حیض کشیدن نافع بود جهت درد پشت ودماغ را پاک کند از بلغم لزج ومفلوج
ومصروع را نافع بود ومضرت که از طراوت [illegible] معده بود سود دهد وعلامات [illegible]
زحمت آن بود [illegible] از سرفه [illegible] باقی کند با حلیله [illegible] بعد
از آن ساکن شود واگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را
وبدل آن نیم وزن آن غاریقون ودانگ ونیم آن صبر ودانگ ونیم آن حنظل

وگویند بدل آن ترمس است وصاحب جامع در منهاج آورده است که بدل آن
پوست بیخ درخت توت است بوزن آن وشربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود
ترنجبین بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی معتدلست در حرارت وبرودت واندکی
میل بحرارت دارد ولطیف‌تر از قند بود ودر وی رطوبتی بود وملین بود ونافع بود
جهت تبهای گرم وسرفه وسینه را نرم کند وتشنگی بنشاند ومسهل صفرا بود برفق
بخاصیت وشربتی از وی ده درم تا بیست مثقال بشاید وشربت وی که گرم مزاج باشد
در اول خلط را زایل کند بود وانچ گویند مضراست بسپرز ومصلح وی آب ترنج [illegible] بود
وگویند بدل آن ماء الجاج با قند بود وگویند جواب [illegible] وگویند بدل آن شیرخشت است
تراب الی کنکر زد است وگفته شود **ترنجان** باد رنجبویه است گفته شد **[illegible]**
غافث است وگفته شود **ترفاس** کماه است وگفته شود **تراب الهالک** شک است
وگفته شود **ترباق روستایان** ثوم است وگفته شود **ترباق ترکیه** مومیایی است
وگفته شود **ترعاق الحیة** در کنج چشم کاه کوهی ودر کوهی می باشد واز آن کاه
کوهی نیکوتر بود ودر صفت ابل گفته شد منفعت آن وبشیرازی آنرا ارس
بران خوانند **ترنیق بابری** حمر البیس است وگفته شود **[illegible]** بپارسی
چشمیزج گویند وچاکسو خوانند واهل حجاز [illegible] خوانند وبتازی حشیمک
وبعضی [illegible] اطرابلس گویند وحبة السودا نیز خوانند لا حبة السودا سونیز
را خوانند وطبیعت تشمیزج گرم وخشکست وقابض بقوت ودرد چشم را نافع بود
بغایت وابن سهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها [illegible] دیده
ریش تقصیف کنند زود نیک شود ومجربست وبهترین وی آن بود که [illegible]

وبغایت سیاه وبراق بود تشتبوان و تشتبه نیز خوانند وآن بسفایج است
وگفته شد تفاح بپارسی سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود بعد از آن
اصفهانی پس توقاتی و ملطی وآنچه تفه بود بد باشد و همچنین نارسیده و تبه سرد
و تر بود وآنچه ترش بود قابض سرد و غلیظ بود وآنچه شیرین بود میل بگرمی دارد
وآنچه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین رسیده بود معتدل بود
در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک
بود در دوم وآنچه مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن
و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوت معده
ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام
و نافع بود جهت کرم [illegible] و [illegible] و سویق وی مقوی معده بود و منع قی کند
و سموم را نافع بود و تفاح شیرین [illegible] کند و بر چشم نهند که درد را ساکن کند
و تفاح مز تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد.
و رازی گوید تفاح مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود لکن بطیء الهضم بود
و نفخ [illegible] و اولی آن بود که چون از وی ثقل در معده یابد آب سرد و طعام ترش
بر سر آن نخورند بل که شراب خورند و ورق اسفیدباج و مطجنات خورند.
و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و سیب ترش خلط سرد لطیف از وی
حاصل شود و سیب مز خلط معتدل از وی حاصل شود وآنچه عفص بود
خلط غلیظ از وی حاصل شود و شیرین گویند جز دق [illegible] و دهن
از آن [illegible] دفع [illegible] گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت

گزندگی عقرب و موذی که [illegible] باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب
نارسیده مولد عفونات و تبها بود وآنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد
وآنچه نر بود بد بود و مجموع میوه‌ها چنین بود و ادمان خوردن وی زود اعصاب
احداث کند خاصه آنچه [illegible] بود وآنچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارش
نعناع و گلقند کنند و در خواص آن ذکر آورده است که بوییدن وی سودمند بود
جهت موسوسان و مدبوران و قوت دماغ بدهد و اما خوردن وی ریاح در عروق
احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که بسل کشند از بهر آنکه چون هضم شود
و خونی که از وی حاصل شود بعضی منحل شود بریاح لطیف در عروق و بعضی
در عضلها و چون تمدد در عروق پدید آید اکثر آن بود که بشکافد و چون
شکافته شود [illegible] بریزد و سل پدید آید [illegible] محال [illegible] که باشد تفاح
الارض بابونج است گفته شد تفاح [illegible] زعرور است و گفته شود
تفاح [illegible] تمر [illegible] است و گفته شود تفاح [illegible] مشمش است و گفته
شود تفاح فارسی خوخ است و گفته شود تفاح ماهان اترج است
و گفته شد تفسیثا تافسیا است و گفته شود تفل [illegible] ک
خوانند و گفته شود تقره [illegible] رومی است بپارسی [illegible] خوانند و گفته شود
[illegible] [illegible] است و گفته شود تمتم سماق است و گفته شود تمر
بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده
[illegible] بود [illegible] و صداع آورد و دندان [illegible] تباه کند و خون
غلیظ از وی حاصل شود [illegible] و [illegible] را نیکو بود و بسیار خوردن صداع

ودرد وقلاع وخناق ودرد دندان آورد ومصلح آن بادام وخشخاش بود وبعد
از آن سکنجبین ماند خوردن وچون در شیر تازه خیسانند وبخورند نعوظ تمام آورد
وکلا ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارصینی قدری کوفته در شیر اندازند بدنرا
فربه کند وباه را زیادت کند ولو نواکیلو که آن نغانیث ومزاجها سرد را خرما
جهت درد پشت ودل نافع بود تمرهندی حمر خوانند وصبارا هم گویند لطیف
تر از اجاص بود ورطوبت کمتر وجهت قی زرد تا نه بود بغایت ترش طبیعت
وی سرد است در سیوم وگویند در دوم وشیخ الرئیس گوید سرد وخشک است در سیوم
وماسجویه گوید سرد خشک ودروی رطوبة بود مسهل بود وجهت قی وتشنگی
وتب وغثیان وکرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارند وشربتی از
طبیخ وی نیم رطل گلاب بود وگویند مسهل اخلاط محترق بود وحلق را نافع بود
آنرا بیدن وجهت قلاع مضمضه کنن وخفقانرا سود مند بود جهت ازاله زحیر گوید
ووارد وی جهت حبر مستعمل کنند الا تمرهندی مضر بود بسرفه وسینه
ومصلح وی شراب بنفشه وخشخاش بود وبدل وی الو سیاه بود نساج بپارسی
نمک خوانند سرکه وی جهت سفیدی کهف دنوکر در چشم بود بغایت نافع بود
ووی جهت کندلی وی ضماد کنند در ساعت درد ساکن کند وچون
بکذارند ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود وکلا بدان ادمان کنند
زحی زایل کند ودر خواص ابن زهر آورده است که اگر بصاحب تب ربع مالند
نافع بود وشریف گوید پیه وی چون بکذارند وبا روغن گل در دپشت وکوفه
را نافع بود وباه را زیادت کند وخون وی با بلیله وآمله خلط کنند

وبر سفیدی طلا کنند لون آن بازلون اندام گرداند وبر پیشانی طلا کنند
وصداعی دردشقیقه را نافع بود وگوشت وی چون با سفیدباج بپزند
وکسی که لاغر بود بخورد فربه شود الا غلیظ بود وزهره وی چون در چشم کشند
سفیدی زایل کند وجگر وی چون بخورد کند در شب مجنون جنون از وی زایل شود
وکل دندان وی که از جانب راست بلیزند وبر بازوی راست بندند جامع
را قوت دهد وحمل تمام بود باه را ودر خواص ابن زهر آورده است که
هر حیوانات نمک زیب ایشان در حرکت باشد الا التمساح نمک زیب
پیه وی با موم چرب شود وفتیله سازند وبر افروزند در نزدیک پادرشه
ضفادع قطعا آواز نکنند ما دام که آن افروخته باشند وچون طوق کنند پای
وی در بیرون قرنی بس پاوبزند بر سطح دهلیز آن قرنی در آن وبه کلرک ننادی
وکلرسه وی در پیشانی کلبش جنگی بمالند بشیرازی کلبش داغوج خوانند
مزغوج که بر ابروی آویزند از وی بگریزد وکل چشم وی بکلند وقتی که زیاد بود
وبر جذام بندند نافع بود وان علت زایل کند ودعا بچه که زیاد شود
تنبول تانبول خوانند وگفته شد نمک دو نوع است معدنی ومصنوع
طبیعت آن گرم وخشک است ولطیف نافع بود جهت درد دندان وگرم آن گشته
واز خوردن باز دارد بخاصیته وجلاء آن بدهن واینچه مصنوع بود صنعت آن
چند نوع است یک نوع گفته شود نمک یک جزو ویک جزو قلی وبوره سه جزو
وگل نظرون گلند بهتر باشد وشب کاو با کاوتیس آن مقدار که ویرانی تباند
بر سر آن کند وبجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با آفتاب بپاویزند

تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید وان دو نوع است یک نوع
بیخ ماند و یک نوع به برف آنچه بریخ باشد ازا برفک خوانند و آنچه برنج باشد
آنرا انجک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و بجای که باد در آنجا نیابد نگاه دارند
تا برنج ازانجک خوانند وان نیکوتر بود توب(?) صنوبر کوچک است و گفته شود
وازوی قطران سا[illegible] رفت وتخم ان قضم قریش خوانند و نبوت نیز گویند
و گفته شود توت حلو فرصاد خوانند بپارسی توت سفید خوانند و قایم مقام
ابنین بود در انضاج الا آنکه غذای بد دهد و معده را بد بود و خون فاسد ازوی
متولد شود و بهترین وی بزرگ و شیرین بود طبیعت وی گرمست در اول و ترست
در دوم و گویند سرد است در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد الا که دیر
از روده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام
بخورند و بعد از آن سکنجبین یا تنامند وورق آن و ورق انجیر سیاه
و ورق انگور با آب باران بجوشانند و وی را بذان بشویند سیاه کند و جعد
گویند و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق
وی مضمضه کنند درد دندان ازا ساکن گرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند
توت حامض معروفست شامی بهترین وی سیاه بزرگ بود فاما سبب(?)
وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم
و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول است و دروی قبضی بود در دهان
و حلق را نافع بود وورق وی خناق را نافع بود و عصاره وی خشک کنند و لثهها(?)
بدو را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی

تریاق شوکران بود و آب وورق وی مقدار پنج درم چون بیاشامند
جهت گزندگی رتیلا نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی اطریفل کوچک
بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود توت وحشی توت العلیق
بشیرازی توت سه کل خوانند و در علیق گفته شود توذری توذریج گویند و بود(?)
الموه(?) و قصبصه نیز گویند بشیرازی تدری خوانند و باصفهانی قدامه و بکرمان(?)
ما در دخت و بتبریزی ورینه طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست
و عیسی گوید ترست در اول و توذری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ
و گلون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد
با عسل و آب طلا کنند و گلاب با آب بیامیزند و بر سرطان با طلا ضماد کنند و ورمهای
صلب و ورمهای بن گوش و صلابة نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود
پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بریزند و بیاشامند
باه را زیاد کند و گلاب در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که
در سینه و شش بود توتیا انواع است بهترین آن شامی بود بعد از ان
زرد بعد از آن کابلی طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم
و جنس گویند سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود فاضل ترین مجففات
بود ریشها را نافع بود خصوص سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول کند از
عروق چشم از نفخ در طبقات بکند خاصه مغسول وی و صحت چشم را نگاه دارد
و درد مرهم جهت ریش قضیب و خصیه ثعالب نافع بود و مقعد و ورمهای آن و گویند
بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان بحری بود

صفت غسل آن بگیرند توتیای کوفته و بیخته و آب باران بریزند و در صحن بنهد که تک باشد
نه بغایت و در ظرفی بیز کند و آب باران بر سر آن کند و در آب می جنباند پس آنچه رقیق
لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و رملی و وسخ بود در ظرف بماند بعد از آن
آب را در ظرفی دیگر کند و دیگر آب بر سر توتیا کند همچنان اول و دیگر همچنان عمل کند
بعد از آن آنها بگیرند و توتیا از وی بگیرند و کلادیمی در بن آن باشد بنهند تا توتیا
خشک کند و استعمال کند تودریون نوع کوهی است و در شین در شورکان
صفت آن گفته شود توبال النحاس لطیف تر از مس سوخته بود و آن چون
مس تافته کوبند از آن میجهد و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته
باشد و دقیق بود مانند سوزنی و اولی آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند
چون خواهند که در دارو چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم قابض
بود گوشت زیادت بخورد و خشونت اجفان سودمند بود و تاریکی چشم را باطل کند
و جلا بدهد و اولی آن بود که حدت وی بنشانند بشویند و خاصیت وی در
اسهال بلغم و آب زرد است و آنچنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق کنند
و با یک مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود بقوت و گویند
یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری سکنجبین بیاشامند
تا دارو درون نماند توبال الحدید قوی تر از توبال طلا بود و چون آهن
سرخ شده کوبند از آن در افتد و آن مجفف و مقبض بود نافع بود جهت ریشها
بد توبالملوک نوعی از نبق عاست و وی مانند ورق کبر بود که شعل و تیا خما
دلت تد باشد و چون بشکنند تیز بسیار از وی رواز کند و بغایت محرق بود

تین رطب انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست باز کرده بعد از آن
آنچه میل به سفیدی بود بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی
و گویند رطبست در اول یا در ابتدای درجه دوم تر است در دوم و خام وی بسردی
مایل بود و در وی جلائی بود و بر ثآلیل ضماد کنند و بهق نافع بود و انجیر سینه
غذا بهتر از جمیع میوها دهد و زود تر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود
و خشونت حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن گرداند
و گرده و مثانه را سود دهد و از رمل و سنگ باشد پاک گرداند و خاکستر چوب وی
دوسطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار پنجم درم و لبن
وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب و رتیلا مالیدن و تا رسیده وی با عسل
جهت گزندگی سگ دیوانه و در شیر که رطوبت از وی روانه بود نافع بود و همچنین
ورق آن با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا کنند سودمند بود و خوردن
انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون با گوشت گاو طبخ کنند زود مهرا
شود و انجیر طبیعی دارد و ورق آن طبیعی و چوب آن طبیعی و لبن آن
طبیعی و ورق آن منضج قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و لبن
خون گداخته گدازد و شیر ببندد و از آن مصه کلشایی مانند انجیر و اگر
بر صوف نهند و در رحم نهند ان کرمی از خوردن باک کند و در چشم کشیدن با عسل
جهت ابتدای آب نزول نافع بود و انجیر در وی نفخ بود و مضر بود
و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند
یا شراب اترج یا ریباس و غذائی که خورند باید که گرمی در وی بود

تین یابس انجیر خشک بهترین وی رطب بود وطبیعت آن گرمست
در آخر درجه اول معتدل بود در تری وخشکی لطیف بود ومنضج ومحلل وورمها
صلب ضماد کردن نافع بود ودمامیل نضج دهد وصرع سودمند بود وخشونت
حلق وسینه وقصبه شش را موافق بود وشراب وی سرفه کهن را نافع بود
وسده جگر وسپرز بگشاید وگرده ومثانه را سودمند بود وخورنده وی از سم
ایمن باشد وچون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد
ونضج آن بدهد وکلیتها بند وخوردن وی خون بد ازوی متولد شود وادمان
خوردن وی شپش در بدن پیدا کند ومرد مزاج را نافع بود ودر دیثت وتقطیر
بول را نیکو بود ومسمّن کردن بود وانعاظ آورد وشکم براند وسینه وشش را
از اخلاط پاک کند ومضر بود جهت جگر وسپرز که متورم بود واصلاح آن بود که
با مغز گردکان ومغز بادام خورند وچون با فوتنج وسعتر وحاشا بخورند گرده
ومثانه وسینه را پاک کند وچون یک رطل ازوی بسکه شراب خیسانند
نه شبانروز بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود وگل جو بامداد چهار انجیر
در سرکه خیسانیده چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز را بکند از این وضماد کردن نیز
بغایت نافع بود وجالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است

باب الثاء

ثافسیا نیز گویند وبنیون هم خوانند وآن صمغ سذاب کوهی است وگویند صمغ
سذاب بری وسذاب بری حرمل است وگفته شود دسذاب کوهی برگ آن
بعرض طارتکیلن دراز تر وپهن تر بود وشاخ وی دراز بود وبوی عظیم منتن دارد

وتخم آن بشکل تخم سذاب بود وطبیعت وی بغایت گرم بود ومحرق ومسخن قوی
بود ومعفن ودروی رطوبتی فضلی بود وگویند گرمی وی در سوم بود ومسهل ومنضج
ومنقی بود وجذب بغایت کند از عمق بدن وضبع زرد باد وپوست بیخ وی تربد
داء الثعلب مالیده بغایت نافع بود ولسع خارتون ومفاصل سرد بغایت سودمند
بود وحقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود وبرنجت دم وفضول طلا کردن وقیداه
تیرتفی ازوی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل ومسهل ومقی بود واگر زیادت
بود بول وطبع ببندد وورم زبان وفواق وسوزش حلق ومعده وسرخی روی وباشد
که غشی وضیق النفس پیدا کند علاج وی بقی کنند وبعد از آن شیر ومسکه
وجواب بدهند وغرغره بشیر تازه ودهن گل واز ادویه تخم سذاب بغایت نافع بود
واین از خاصیت است وجالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب حرف است
ووی مضر بود بمثانه وآلات بول ومصلح وی حب الآس مطبوخ بود تامیز وجرجاند
وآن لوبیا است وگفته شود ثالسفیس حرف بابلی است که گفته شود افسنتین
بسفایج است وگفته شد ثدی بپارسی پستان گویند گوشت وی مانند دسبد بود
وطعم وی نیز بتر بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل فربه طبیعت آن گرم وتر
بود وگویند مزاج وی با سردی مایل بود وغذای صالح بود شیر زیاد کند
آنکه مولد بلغم بود ودروی غلظ بود ومصلح وی سعتر ونمک بود ثعلب یعنی
روباه گویند چون با آب بپزند وبر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه
بیجان زنده بپزند ودرآن نیک ورآن آب نشینند اما بعد از تنقیه این
عمل کنند وپیه وی درد مفاصل را سودمند بود ودر گوش چکانند

وگل بدان ادمان کنند لوی زایل کند و درد گوش ببرد شش وی خشک کرده
وسابیده پاشانند ریم وسیفه را نافع بود وپیه وی چون در دهن گیرند درد
دندان زایل کند و درد چشم را نافع بود شریف گوید پیه وی چون با پوست
تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود ومجرب وزهره وی با آب کرفس
واشق بگدازند مساوی وسعوط کنند در یرقان کبدی که ابتداء جذام بود در مرحله دود
بکجا د سعوط کنند نهایت کال نافع بود وچون آدمی دندان وی در دست گیرد
ایمن باشد از بانگ کردن سگ وپیه وی چون با زیت انفاق کهن بگدازند وبر
نقرس ومفاصل بمالند نافع بود وپوست وی نهایت گرم بود واز همه
پوستها منفعت تر بود ومرطوب مزاج راشاید پوشیدن ومحرور مزاج راشاید
ولیکن که سرما بروی غالب بود شاید ومرجحه که حوی بروی زیاد بود سوزند در
وی پیچیده بود وان لباس زنان وبلغمی مزاج وپیران باشد ودر خواص ابن زهر
آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوب وبدان اندرون مرغانه
که بینند مجموع کبوتران بروی جمع شوند ثفا ربیب دواب است ولغة شی ولغة
اصل تمام تمام خوانند بپارسی درسنبوه وباصفهانی درستبوه ثفا حروف است
ولغة شوغ ثلاث طرید وی است وفواید گویند وان عنب الثعلب است
ولغت شود ثلج بپارسی برف گویند وصفت جوهر وحلیه در جیم گفته شود
ثلج سنگی سفید است که در سرما بکار برند جهت جلاء چشم
وتب دق را نافع بود وطبیعت وی سرد وخشک است ابن بیطار گوید ذهره ثمرة سیوس است

ودر الف صفت آن گفته شد ثمر العرعر حرز الابهل گویند ودر الف گفته شد
در صفت ابهل ثمر الطرفا عذبه است وجزمازج نیز گویند ولغت شود
ثمر شوک مصریه حلبا راست وگفته شود ثمر عوسج ... مثل ملح است وگفته شود
ثمر العلیق توت علیق است بپارسی درا گویند وشیرازی توت سه گل
ودر علیق گفته شود ثمرة الکبر شلغ خوانند وثمرة اللصف وثمر الاصف نیز گویند
بشیرازی کوکل گویند وشلغ قثاء الکبر گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم
وگویند در چهارم وثمر کبر چون با نمک وسرکه پرورده لطیف بود سده جگر بگشاید
وسپرز ومعده را پاک کند وطبع را نرم دارد ودر کبر منفعت ... گفته شود ثوم
بپارسی سیر گویند وبستانی وبری وکراثی بود ثوم بری اسقوردیون است
گفته شد وثوم کراثی مرکب بود بقوه از ثوم وکراث وطبیعت ثوم گرم
وخشک بود در چهارم وگویند در سوم ودر چهارم وپخته از بصل اقوی بود
محلل نفخ بود وآب گوش را نافع بود وخاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند
نافع بود ودواء الثعلب با عسل وروغن حب البان بجا میزند وبدان بمالند
موی برویاند وجرب وقوبا را سود دارد وخوردن وی خام یا بریان کرده
یا پخته حلق را صاف کند وسرفه کهنه را ... سود دارد وخوردن
وی کرم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آورد چون بکوبند وبا سرکه بند آن
غرغره کنند وچون در طبیخ ورق وی وساق وی نشینند حیض براند ومشیمه بیرون
آورد ووی نافع بود جهت گزندگی جانوران گسل دیوانه ورتیلا وابن عرس
وعقرب وافعی با شراب خوردن وضماد کردن وطبع نرم دارد وبول براند

ورد اوده را نافع بود وفی کرمی تب بود ونبات مقوی باه بود وتو نیم دعرق
النسا را نافع بود الّا مصدع بود ومضعف چشم وچون پخته بود حرارت وحرافة
وی کمتر بود ومصلح وی ترتیبی در روغن بود وگوشت فربه وصاحب تقویم گوید مصلح وی
نفت وعلیله بود وبدل ثوم بری ثوم بستانی بود ثوم الحیة ثوم بری گویند وآن
اسقوردیون است وگفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت وی آنست که مر ضماد
سرد وفالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالینوس گوید فالج ولقوه وجذام وبرص
وبهق ولسع هندیغ چون با عسل لف کرده بیاشامند وسقوبید وسکرد
برص وجرب وبهق را زایل کند چون بعد صفت استعمال کنند بلید ثوم بری
وخود بلوید ثاب را زایل تو بسته وتخم را زیاده کوفته وپخته وعسل لف
کرده ودر حمام مثل نون طلا کنند در حرث از یک نوبت ودو کنند تا عرق فرود آید
ومفلس گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر روز چهار مثقال
با عسل وباقی منفعت وی در باب شین در صفت سقوردیون گفته شود ان شاء الله
ثومس جاقیا است وگفته شود [illegible] بجیل وبجیر وبجد خوانند بپارسی
پیدجا خوانند وآن نوعی از حرشف است وطبیعت وی سرد وخشکست
در اول وگویند معتدلست نافع بود جهت حرارت اشتهای تازه ومنع نزله بکند وبیخ وی
وتخم وی منع قی بکند وادرار بول بکند تمام واسهال بازدارد واز تخم وی لعوق
سازند نیک بود بیرانه وطبخ آن بیشتر [illegible] را نافع بود ان شاء الله تعالی

باب ج

الجیم جابه کرم وقرقو در بستان
وظوق گویند وشعور الصفا لبه وآن زعفران است وگفته شود جاورس

جاورس سه نوع است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن گویند وبشیرازی
الم ویک نوع جاورس خوانند وآن درشت است بپارسی زرت خوانند ویک نوع
جاورس گویند بپارسی گاورس وبشیرازی گال خوانند طبیعت آن سرد است
در اول وخشکست در سوم لطیف بود در همه حالها بهتر از ارزن بود وگویند
سرد وخشکست در سوم قابض بود ومجفف بغیر لذع [illegible] ببندد وبول براند
وخونی بد از وی متولد شود ودیر هضم شود وغذا اندک تر از مجموع حبوب دهد
ساز ایشان نان پزند وخجه ببند ازو ومصلح وی آنست با شیرتازه بپزند
یا آب سبوس در روغن بادام یا روغن گاو یا روغن کنجد وحلوای چرب از پس
آن خوردن وبدل وی در شکم بستن برنج بود جاوند مرج گاوزمن لی بند
وآن حجر البقرات وگفته شود جاوعثیر بپارسی جاوشیر خوانند وکلوتیب
بیز خوانند وبشیرازی جاخوشی گویند وآن صمغ درختیست ساق کوتاه دارد
وبرگ آن برگ انجدان دراز تر وکوچکتر وگویند ورق آن چون ورق زیتون [illegible]
وقول اول اصح است وبرگ آن که ست ویرک زیتون دراز است وساق وی
مانند جاورس کشنیز بود وگل وی زرد رنگ بود وتخم وی خوش بوی وتیز بود
وصمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید وبهترین آن
بود که بلون زعفران بود وتازه وتیزبوی بود وزود در آب حل شود واول که از
ساق بیرون آید سفید رنگ بود وچون خشک شود زرد گردد وچون با آب بلند از [illegible]
برنگ شیر بود وگل سیاه رنگ بود مغشوش بود وغش آن با آتش معلوم کنند وطبیعت
جاوشیر گرم وخشک بود در سوم وگویند در دوم وجالینوس گوید گرمست در سوم

وخشكست در دوم عرق النسا و درد زانو ومفاصل سرد طلا كردن سود دهد
وبر دندان خورده نهند درد ساكن كند و صداع وصرع را نافع بود ودر چشم
كشيدن جلا دهد وچشم را روشن كند واستسقا وجلبين بلين وصلابت
رحم را نافع بود وچون با عسل بكار برند وزن بخود بركيرد حيض براند وبچه
بكشد وبيفكند ازد وجرب مثانه وبثور الجنب ضماد كردن نافع بود وبا ميويز
بر نقرس ضماد كردن سودمند بود وقوبا را نافع بود وكندگي جانوران وسرفه
كهن كه از خلط غليظ بلغمي بود نافع بود سودمند وبيخ درخت وي چون بخراشند
وزن بخود بركيرد بچه بيفكند ازد وتخم وي چون با افسنتين بياشامند حيض براند
وگل با زداوند بياشامند گزندگي جانوران را نافع بود وگل با شراب بياشامند
درد رحم كه سبب آن اختناق بود سودمند بود ومقدار شربتي ازوي تا پنج
نيم مثقال تا يك مثقال بود بعد از آن كه در مطبوخ خوبيانيده باشند وابن جزله
گويد كه كلاه سه ماهه با جسطا ماه بود ودر سلم بميرد قيلة از جاوشير بياز
وبخود بركيرد زود بيرون آيد وجهت صرع وام الصبيان نافع بود ووي مضر بود
باعصاب صحيح وانثيين ومصلح وي مرماحوز بود وبدل وي سكبينج بود ورازي
گويد بدل وي بمثل اثنين بود. بوزن آن وابن جزله گويد بدل آن بوزن آن
قند وگويند بدل وزن ونيم آن قند است وگويند بدل آن دو وزن آن صمغ
زيتون بود وشيخ الرئيس گويد ظن من آنست كه اشق بود بلسنت بوبان
بيهن گويند سلق الماء است وآن نباتيست كه در آب رويد ونيلوفر مانند
واندكي از آب بيرون آيد وطبيعت وي سرد وقابض بود حلق وجرب ودبيلها بليغ

ودبيله كهن را نافع بود وبدل آن لك بطباط بود جاورس خشخاش زبدي است
وگفته شود در خطا جاوكون بباسه است وگفته شد جاوسه باقلا قبطي خوانند
ودر مصر بسيار باشد ودر آنجا ايستاده دويد وساق وي سطري انگشت بود
وبد ازي ليب ز باشد وگل وي مانند گل سنخ بود وباقلاء آن كوچكتر از باقلا
بود وچون خشك شود سياه بود وچون تر باشد بخام ونخته خورند وبيخ آن از
بيخ نی شيرين تر بود وقابض بود معده را نيكو بود وآرد وي چون بياشامند حبس اسهال
كهن باز بندد وديش زود را نافع بود وپوست قبي تر بود در باقلا جاورس
تشميع است وگفته شد جبن رطب بپارسي پنير تر گويند وبهتر آن تر لذيذ بود
كه ميل بحلاوت داشته باشد وپير شيري معتدل از جوان صحيح البدن گرفته
باشند وطبيعت آن سرد وتر بود در سوم وگويند در دوم وغذاي فربه كننده بود
طبع را نرم دارد ومنع ورم جراحت كند ودفع مضرت كند كه مرد اسك خورده باشد
كليه سنگ كرده ومثانه پيدا كند وسده ومصلح آن عسل بود با قند وصاحب تقويم گويد
مصلح آن زيتون است جبن عتيق پنير خشك بهتر آن او عين دار ترين وطبيعت
آن گرم وخشك است در سوم مصلح بيتهاي بد بود وچون با زيت سحق كنند سودمند بود
جهت بحر مفاصل ضماد كردن وبيرون آيد ما بند كج ب رحبتی وچون بريان كنند
شكم ببندد وپنير مولد خلط مراري بود وبد ترا لاعرف ه ومعده را بد بود ودشوار
منضم شود وتشنگي آورد وسنگ كرده پيدا كند وبا پنير بيان رود طعام خورند وگل
با مغز گردكان خورند نيكو تر بود جبلهنج جبل غلك وجبلهنگ نيز گويند
وجلبهنك گويند بپارسي چراهنك گويند وآن تخم زرد خاباست بيخ مي تريد زودست

وگویند تخم کنه سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود
خلوق لک بوکل شغتل و نجابت خود بود و دراز قد متقی بود تنقیه
بلغم و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از
نیم درم تا یک درم و اگر بیش زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غثیان عظیم
پید آشود و احتیاج خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن بقی و آب دم وخشنه
قوی دروی قیم حنظل بود و بعد از آن شیرمازه بیاشامد و اکر تشنج پیدا کند
موم روغن قیم بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق نوع جاریه یا دیگر
ددوار گویند و بمقول ماء و فین و بهندی زنبی و آن بیخی است مشابه بسعد
هندی الا بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند
رنگش بنفسج باشد و آن هندبست الا آنچه خطائیست بنزدیک ما بهتر می باشد
و اکثرش بنفسج و آنچه هندیست اکثر بسیاهی رایند و در زمین هند توجیست
که آنرا و اجل میجولند که وی عظیم است در طرف کوه اهل هند می باشند
و آن طرف میلویند از حساب خطائیست این بیخ انجا می رویند و آنرا زهر از مهران
میخولند که دوریست از اینهندی بس میخولند و این بیخ یا نه و بیست مرد در یک
موضع می رویند و چون این بیخ بهلوی وی می رویند قوة زهر آن بیس باطل میشود
و اهل آن موضع آن بس میخورند زیان نمی دارد و اگر این بیس جائی دگر می رویند
بحاد این بیخ جدوارست نیم دانک کشنده است و بیس را بعربی بیش میخولند
بدینها مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمی
تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش خورد فی الحال

بهای می آمیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست وبی خود شد
مقدار نیم مثقال جدوار صلابه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از
یک ساعت قی کردن آغاز که با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مضروع
میشدند باز بخود آمد دیگر باره نیم مثقال جدوار صلابه کردند بشراب انگوری
و بوی دادند بازقی کردن آغاز که بعد از آن خواب بروی غلبه که چون در خواب
رفت عرق بسیار که چون بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل
خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیارست اولا باز هر آن
بیش است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال سیستان که از زمین کرمسیراست
مار قاتل می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال با شراب بسایید
و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب
و دلمه که زنده را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود و در مفردات
ابن بیطار و در منهاج ابن جزله میگویند هو تریاق السموم با سرها
حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را بنشاند
اگر بر اعضاء ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب یا آب طلا کنند درد بنشاند و اگر
در باطن باشد مقدار دو کیل یا دو دانگ بسایند بعد از آن شراب یا آب
گرم یا بگلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد کلو و درد
معده و سنگ کلیه و مثانه را و عسر البول را با شیر تخم خیار بدهند سود دارد
و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و انتها طلا کنند
در ابتدا ماده باز کرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد نضج بدهند

خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران تنک بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل
کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک بترکد
و بگشایند و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایّام مرض وبا و در بیش طاعون بر آرد این دارو
با سرکه بسایند و بدان موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی و مجرّبست دیگر
در اقوه دهند و در ابتدا او رحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید باشد و بر ریشهای بلید
و ریشهای کهن قدیمی کوبند و بدان ریشها پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت
بصلاح آورد و مجرّبست دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد مرآن را
مقدار نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند در اعانت قوّت دهد و در تفریح نظیر ندارد
و در ایّام وبا خاصه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت کند و تقویت
دل بدهد و دفع ضرر وبا کند این دارو هم همان خاصیت دارد بلکه زیادتر
بجهة آنکه تریاقیست درمی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از
شاگردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمة بود مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر
و محقق و کتابهای شیخ الرئیس را در شرح نوشته و چون که مرا خاصیتی که در تریاق
فاروق هست در این دارو هم هست و معروف بود که مرا در معده بلغمی بود
در معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد از این حبوب هر روز کار د صلابه ملوم بجلاب
گرم می خوردم آن زحمت زایل شد و تشخیص را سه حل بود و با ستسقا خواست
انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ روی که زرد بود
برنگ اصل خود آمد دیگر شخصی ورم مثانه داشت و چهار روز بود که زحمت بود
از این دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند

همان ساعت بول وی بگشاد و هم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
دیگر زحمت بواسیر را این دارو بر آن موضع طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را
تحلیل دهد دیگر آنکه دشخواری زادن را نظیر ندارد بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد
می دهند و قدری به پشم پاره نموده بر دارند در حال وضع حمل شود دیگر صرع و صبیان را
بشیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد می دهند نافع بود و باد ها از معده است و مجرّبست
دیگر ضرر انواع تب ربع را مرور مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند صحت بود یا بی
نافع بود انشاء الله لطف تعالی ثقیت بدن باید که دیگر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی
ازین دارو بر بن دندان گیرند یا بر دندان طلا کنند در حال درد ساکن کند
و درد چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد بنشانند و اگر صفراوی باشد
بر پشت چشم طلا کنند درد بنشیند و آماس بر طرف شود و فوق همان بلغمی و صفراوی
آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب
بیشتر باشد و در تفرق تب باد اثری عظیم دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب
انگوری بخورند نوعی تمام آورد و حکماء هند میگویند که مردم الاغر را فربه کند و میگویند
سالک را بعد سپیدی و برص طلا کنند سود مند بود و حکمای هند میگویند که درین
دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق زحمت باشد بر حلق طلا
کنند بغایت نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد صاحب منهاج
گوید طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول شیخ که
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و هم صاحب تقویم گوید که ادعا آورده و مصلح
وی شیر حلیب بود که آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید

بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود جُنْدبادستر است و گفته شود جرجیر بری
بود و بستانی بود بری را ایهقان گویند و بستانی را گل عاقبه بپارسی
گیگیز گویند و بشیرازی کلوک و بهترین آن بستانی بود که تیز وی قوی‌تر بود و
طبیعت وی گرم بود در سوم و گویند در دوم و خشک است در اول و تروی تر بود در
اول و بو حنا گوید گرم و خشک است در دوم و لبّ وی از ریشه بهتر و حجر را زایل کند
مسخن و منفخ و مهیج باه بود الّا مصدّع بود و سدد و ریاح جشم آورد و مصلح وی کاهو
و کاسنی و بقلة الحمقا و سرکه بود و بیخ وی را ازاله کند و نقوط تمام آورد و چون با شراب
بیاشامند تریاق زهرکین عقرب بود و طبع بد اند در خواص آورد. اند که چون
جرجیر بکوبند و آب آن در چشم اندازند و تیش زایل کند اند ثرب کلف و جرجیر بری خردل
جبلی خوانند و ادرار بول نیک عجایب کند و بهتر از بستانی بود و تخم وی بعوض
خردل مستعمل کنند جرجیر الماء قرة العین است و سبزیز خوانند و گفته شود
جرمدانق جرمدانق کرمدانه است و در دماوند گویند و گفته شود در کاف
جرجر با قلا است و گفته شده جمهوری تومس است و گفته شده جزر بپارسی
هویج گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخورند
عسر البول را نافع بود خاصه زنان و گویند هر که عدد از وی سرشید ادنی و
و اطراف‌های وی و با قدری مورد خشک و مستقی بیاشامند شفا یابد و تقطیر البول
را نافع بود و بخور کردن بدان بواسیر را سود دهد و بدان گویند که جنین بیندازد عقرب
چون بخورند نافع بود و اندرون وی و غابه و چون بر لطف طلا کنند زایل کند
و گویند تخم وی از پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود و خوردن تخم

جیب و حطه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بود قا جرمدانق ادیان
است و گفته شد جرذان فار است بپارسی موش خوانند چون شکافند و بر
گزندگی عقرب نهند ساکن کند اند و گویند بریان کنند و گویند بریانیل و غلانید چون
بشکافند و طلا کنند نافع بود و گل شکافته بر موضع خار با جبین رفته باشند
طلا کنند بیرون آورد و سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و گویند عجایب جره
و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود جیرسیا قراسیا است
و گفته شود جزر بپارسی زرک گویند و بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ تر بود
و دیر گلیط‌تر بود و غذاء وی کمتر از غذاء شلغم بود و طبیعت وی گرمست در آخر
درجه دوم و تر است در اول باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود بول براند الّا
دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و با بهره عجایب بخته بود و مصلح وی آبکامه
و سرکه و خردل بود و بیخ وی گویند جزر مقوی معده بود که در وی لزوجة و بلغم غلیظ
بود و سنگ جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود بغلی بود خاصه
قطع بلغم بکند و سنگ بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد و چون
بعسل مربّا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت زیادت کند
و باه زیادت کند و منی بیفزاید و چون بسرکه بخورند و غلل معده و جگر و سپرز را نافع بود
جزر بستانی اشقاقل است و گفته شد جزر ...... هم جزر بری است
تم الطرفات است بپارسی زمازک خوانند و طبیعت وی گرمست در اول درجه اول
و خشک است در آخر آن و گویند سرد است در اول قطع رعاف کند و چون بپزند با
سرکه و بر بپزند ضماد کنند نافع بود و ریش شش را سود مند بود و مقدار خوردن درم

مستعمل بود و چون با شامه نفث دم را نافع بود و اسهال قدیمی که از رطوبات اندم
ابنیان روان بود و یرقان را نافع بود و بوزن دو مثقال ضماد کردن نافع بود و اسحق گوید
مضر بود بسپرز و مصلح وی دوقو بود و گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن
آن انزروت سرخ حسرو داروی خسرو دارو است و گفته شود جسمی حسل است
و گفته شود جنماه زعفران است و گفته شود جنتبانی تشبیج است و گفته شود
جبس چیسین است بپارسی گچ خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است جز بساده
بسرشتند و برص لیبی که رعاف داشته باشند طلا کنند خون باز دارد و چون با شکستگی
استخوان طلا کنند نافع بود جمعه تولیون خوانند و لبیس بود و لبیس نیز گویند و آن
دو نوع است کبیر و صغیر کبیر وی بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر وی بشیرازی
گل ازبد خوانند و بهترین آن صغیر بود شاخی بری تازه سفید و طبیعت وی گرم بود
در سوم و طبیعت عنبر بید گرم بود در دوم و سرد و خشک بود در دوم مفتح و ملطف
بود چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود و خشک آن رتیلا را نافع بود
و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سپرز منفعت بود و بوی وی حیض بر اند و یرقان سیاه را
نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزیدن عقرب و جانوران را نافع بود و چون
در خانه بخور کنند تا پلید [illegible] در خانه گزندگان بگریزند و نشیبان را نافع بود یک درم
از آن و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی بوده چشم را دفع کند و اگر در شیاف
مرادات کنند و آب رازیانه و آب پیاز تر بیامیزند و در چشم کشند در ابتدای نزول آب
نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی [illegible] است
و صاحب تقویم گوید بنفشه بدل وی در اخراج دود و ادرار حیض و بول پوست چوب انار است

و جا ردکنند وزن آن پوست سلیخه و گویند بدل آن فوتنج جبلی است جوز
کوی گویند و گفته شود جفت بلوط پوست بیرون بلوط است طبیعت آن
سرد و خشک است در دوم و قابض بود خون نفث باز دارد خاصه از زنان و ریش
روده و سیلان ببندد و پاشیدن مطبوخ مستعمل کنند و به فتق ضماد کنند نافع بود و بدل
آن بوزن آن مو [illegible] و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ همچنان باد نیال
گویند بدل آن جلنار است جل ورد است و گفته شود جلبوسب لبلاب است
و نوع نیز گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته شود
گویند و بشیرازی گل صد برگ و آن که از دو است بعضی از آن [illegible] دهند بپارسی گلنار
و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک است در دوم خون
شکم ببندد و دو [illegible] روده و ریش کهنه و فتق را نافع بود و دندان را محکم کند و زبانی
خون نیاورد [illegible] ایشان روان بود ببندد و با سرکه و مویز بر ورم طبخ کنند باز
گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جوشش دهن را نافع بود
و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود و مقدار مستعمل از وی
از یک درم و نیم تا دو درم بود [illegible] و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا است
و بدل وی اقاقیا [illegible] بوزن جفت بلوط و [illegible] گویند بدل وی پوست انار است
بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث بوزن آن جلنسرین ورد جبلی است
و گفته شود جلنجبین جلنجبین است و گفته شود جلجلان صاحب جوده گوید سمسم است
و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این مردود خلاف است تحقیق
گزبر یابس است بپارسی گشنیز خشک گویند و گفته شود جلبان خلر خوانند

وخوردن وی گفته شد جلبا نخ است بپارسی برف گویند و سرد است بطبع و خشک است بعرض
ومزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی است و آب وی درد دندان که از گرمی بود
نافع باشد و هضم را قوت دهد الا عصبیت و معده را زیان دارد و مضرت او [illegible]
و سرفه آورد خصوص کسی را که خلط سرد در ریه وی بود و تشنگی آورد خوردن برف
و آب وی علق که در حلق چسپیده باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب
آنکه جوهر لطیف وی است در بستن تحلیل رفته است و در صفت جدر گفته شود
جلوز صاحب منهاج گوید گویند بندق است و صاحب جامع گوید بندق است
مطلق و هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است و قول گوینده اینجه محقق است جلوز لوز البر است و در عرب
دیار بنیت الهرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و آن
بادام کوهی است بشیرازی [illegible] خوانند و قائم مقام جلغوزه بود در منفعت و طبیعت
وی گرمست در درجه اول و گویند در دوم و خشک است در اول و در وی اندک رطوبت هست
باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع و کذلک عقرب و زنبور را نافع بود
الا دشوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود ببرد و مصلح وی شکر بود و بدل
وی جلغوزه جلغوزه حب صنوبر کبار است و در حا گفته شود [illegible]
پیش است و گفته شد جلبان الخیش خشخاش سیاه است و گفته شود جلغوزه
نوع بری است و گفته شود جلجلان کنجد است و گفته شود جمار شحم النخله
خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن مغز نخل است بپارسی مغز درخت
خرما گویند و پیه خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر شیرین بود و طبیعت آن

سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و قابض بود سود مند بود جهت خشونت حلق
و اسهال و خون شکم و کذلک زنبور و ضماد کردن بغایت [illegible] بود و وی قوت احشا بدهد
و جهت ترهٔ صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی
خرما بود با عسل و گویند بدل وی خاص بود جار النهر جار النهرات گفته شد
جمان جلیدار است و منقبر و کلیلدار و نیز گویند و آن مرجس است
و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود
بسبب آبی که از آن بسته شود و اگر آب پاک بود آن یخ نیک بود و اگر بد بود آن
یخ بد بود و منفعت وی و برف نزدیک است بیکدیگر الا یخ لطیف تر بود [illegible]
جام سلیمان گویند و آن ریحان سلیمان علیه السلام است و در [illegible] گفته شود [illegible]
نخ صینی است و گفته شد جمست سنگیست بنفسجی به سرخی مایل بود و معدن
آن [illegible] روزه مدینه رسول صلی الله علیه و سلم است که اگر ظرفی از وی سازند شراب
با شما [illegible] مستی نکند [illegible] ظرف [illegible] بود و انگشت با خود دارد از [illegible] ایمن بود
و اگر در زیر بالین نهند خواب نیکو از احلام بد ایمن باشد باذن الله تعالی
نوعی از ابیرانست یونانی [illegible] گویند و [illegible] گویند و معنی
آن [illegible] احمق است و ورق آن بورق توت ماند و بغایت [illegible] بود و درخت
وی بسیار [illegible] بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و [illegible] نافع بود جهت
اورام [illegible] تحلیل یابد و خار [illegible] و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصاره
ورق وی بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن و دمامیل نضج دهد و با [illegible]
بر بینی ضماد کردن نافع بود و کذلک جا [illegible] خوردن و طلا کردن سود دهد

ومعده را بد بود و تشنج براند و غذا اندکی دهد و اولی آن بود که بعد از آن سکنجبین
با کلکین خورند **جمجم** بیخی است شبیه به فلفل مصری مانند برنگ و گویند از زمین
زنجبیل و گویند آن ابسوذن لذین از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز
باشد و گویند ازرق کستان جیزه و معروف بود بحجم خطای نافع بود جهت ربو
وضیق النفس و خناق را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود **جنطیانا**
دو نوع است یک نوع رومی و یک نوع جرمقانی و آن بیخی بود سرخ رنگ مانند انگشت
ستبرتر و زرد رنگ و گویند و برا نام ماهبرشابی خوانند و برانسا جنطی نام بود و گویند
جنطبین الملک و بهترین وی رومی است که نابت سرخ و خوشبوی بود و طبیعت
وی گرمست در سیوم و خشکست در دوم مفتح سده جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند
و چون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان
بود و چون با عسل بسرشند و آب نیم گرم در موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه
از وی زن بخود بگیرد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و ذوحها کشنده مو بود
و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود
و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضر است بسینه و مصلح وی اسقولوقندریون بود
و بدل وی رازی گوید یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند
بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده است هر زنی را که خون
حیض زیادت رود و باز نه بندد بنشانند جنطیانا رومی در کاریز و با حنا بسرشند
و بر دست بندند خون باز ایستد و این مجربست و اتفاق کرده اند **جندبیدستر**
قسطوریون گویند و خز میان هم خوانند بپارسی قندس تری گویند

وخایه سگ آبی هم گویند و آن خصیهٔ حیوانی بحری که پیوسته در آب زندگانی
تواند کرد و هم بی آب و آن حیوان را قندز خوانند و بهترین آن بود که دو خصیه
بهم چسبیده باشند و پوست آن بغایت تنک بود و آنچه ستبر بود و هر دو بهم چسبیده
نبود مغشوش بود و غش آن بجاوشیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر و خون
بسرشند و در مثانهٔ گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جندبیدستر گرم و خشکست
در سیوم و گویند در دوم و وی لطیف تر از همه منجات بود نافع بود جهت عصب
سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور که زن و محلل
نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج
گوید شربتی از وی زیادت از یک درم نشاید و صاحب منهاج گوید دو مثقال
جندبیدستر و فودنج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد
و چون بکوبند و به بیزند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند جلاء چشم بدهد
و چون با سکنجبین بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون بر پشم
پارهٔ زن بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا
کنند نافع بود و با سکنجبین آشامیدن دفع سموم و ادویهٔ کشنده بکند و سده که
در اعضای باطن باشند بگشاید و دردی که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون
مقدار عدسی بروغن ناردین بلند ادنی و بر سر طلا کنند مصروع را نافع بود
و چون در روغن حل کنند جهت خدر و استرخاء اعضا و فالج و نقرس سود
بغایت سودمند بود و گلاب بیاشامند تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی
و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و توبه سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن

وطلا کردن وحقنه کردن نافع بود وخفقان که از سردی بود سود دهد واکار در
قضیب جکانند عسرالبول که از خلطی بلغمی بود سود دهد وکندی در کتاب سمّیات
آورده است جند بیدستر لون آن ببادی زند یک درم کشنده بود بعد از یک روز
وان جز از مجرب گوید وصاحب منهاج گوید اغلب وی کشنده بود در روز ومداوات آن
قی کند بشبت ونمک وسپستان وعسل بعد از آن حاصر اترج بدهند ونادر
وبیت بار بهای فواکه ترش باشد با شیرخر وبدل وی بوزن آن فلفل ونیم وزن
آن فلفل وگویند بدل آن مسک است جنجر مبی آذاغی است وگفته شود
جنقوریه قطود بونست وگفته شود جلک در دمشق بسیار باشد وطبیعت آن
گرم وتر است در اول طبیعت را نرم دارد وگرم مزاج را موافق بود وخون اندک
تیک از وی حاصل شود وبدل آن ملیون است جنبه الرمان گل انار بستانی است
بتیب ازین گلگلت نار خوانند ومنفعت او نزدیک است بگلنار جناح الپیش
حرشف است وگفته شود وجناح مطلق مداس است وهم گفته شود
جناح النسر باقلا است وگفته شد جنبه صعتر است گفته شود جوز
خسف خوانند بپارسی که کان گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم وخشکست
در اول درجه دوم وگویند گرم وتر است در دوم وصحیح گویند گرمست در دوم
وخشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود وورق وی [illegible]
بی تا بر است وپوست اندرونی که بر مغز چسپیده است زرق [illegible] بود و[illegible]
بندد وپوست سوخته وی مجفف بود بغیر لدغ ومغز جوز بخایند وبر ورم سوداوی که
ریش شده باشد ضماد کند نافع بود وصمغ وی بر ریشها [illegible] نافع بود چون بر آن

باشد ومغز وی مغص را ساکن کند وسلم [illegible] وچون با مری بخورند شکم را [illegible]
وکرم بسیار خوردن کرم دراز وحب القرع بیرون آورد وکلا با انجیر وسذاب بخورند
پیش از ادویه قتاله باز دارد آن بود وکلا بعد از آن بخورند همین سبیل وجوز با عسل
ونمک وپیاز بیامیزند در گزیدگی سگ دیوانه وگزیدگی آدمی بنهند نافع بود وجوز [illegible]
بشراب وزیت بسوزانند وبر سر کودکان مانند مویی سیاه کند وبرویاند وبر
داء الثعلب نیز نافع بود سود مند بود وپوست اندرونی وی چون بسوزانند
سحق کنند وبا شراب بسرشتند وزن یکدو بر گیرد منع خون حیض بکند پوست
درخت وی دو وزن آن چون دو مثقال ازوی بیاشامند تقطیر البول را
نافع بود وشریف گوید پوست که کان سبز بگیرند وچند بار جشت الحمیی
دران اندازند ویک هفته رها کنند وهر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن خضاب
کنند موی سفید سیاه کند وصبغی عجیب بود وجوز خام وقوی بذان [illegible]
منفعتی تمام بدهد وچون با سبجوشانند وآب آن مضمضه کنند لثه را محکم
کند واسترخاء آن زایل کند وخوردن کان گرم مزاج را مضر بود ومغثی
ومصدع بود وزبان گران کند ودهن وحلق را زیان دارد ومصلح وی سکنجبین بود
یا خشخاش وبادام وکان کهن نباید خوردن که بد بود غثیان وقی [illegible]
آورد ونزدیک بود بلیی که عسل خورده باشند ومداوات وی همچنان کند که کسی
که عسل خورده باشد برب فواکه ترش مانند رب غوره وریباس وسیب کنند
وبدل آن بوزن آن جند المصر بود وگویند جوز هندی جوز [illegible] نارجیل است
وگفته شود جوز جلجل گوز گندم خوانند وجوز الکام گویند [illegible] گندم گویند

رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد باه را برانگیزد و قطع نزف دم بکند و
قوباء البته کند و منع از وی حل خوردن بکند و فولس گوید در وی قوت مبرده مطفی بود
مانند عفص بود جوز بوا جوز الطیب خوانند و بشیرازی [illegible] بود طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت جگر و معده بدهد
خاصه فم معده و سپل را سود مند بود و قوت باصره بدهد و عسر البول را
نافع بود و منع قی بکند و درد سپرز [illegible] نافع بود و با ستسقا لحمی سود مند بود و مقدار
مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی کبابه و نیم وزن سنبل الطیب بود و گویند بدل وی
بوزن وی بسباسه بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم
گوید طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب گرم بود جوز [illegible] ثمرة العرعر است
و گفته شد جوز [illegible] مانند حب البق سپید بود در حق و طبیعت وی گرم و خشک بود
مقوی بلغم در طرب بود مقدار از دو درم و در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل
آن بوره و خردل بود جوز ماثل و جوز ماثل نیز گویند و جوز ماثا و جوز مهابل
و جوز مقاتل و جوز [illegible] خوانند بهندی [illegible] گویند و داتوره نیز [illegible] گویند
و بشیرازی کوزکا خوانند و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز [illegible] بود و یک
نوع خارناک بود مانند [illegible] خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ
و سپید رنگ نیز بود و دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر
و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست وی [illegible] بود و سر وی مانند
سر بادنجان لفاح بود و طبیعت وی سرد است در چهارم و تر بود نافع بود جهت حرارت
مفرطه ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و دانگی از وی

منهاج گوید مضر بود بدل و یک درم از وی کشنده بود در روز و مغثی و مقیی
و منوم و مسبت و مخدر بود و مداوات وی بقی کنند با آب [illegible] در وی
جوشیده باشند با روغن بعد از آن شیر تازه بدهند یا سرکه صعتر و انجدان
و فودنج کوهی در وی جوشیده باشند و گویند یک مثقال از تازه وی البته
کشنده بود و نیم دانگ در شراب [illegible] زیادت آورد جوز الکوثل جوز
القی است و گفته شد جوز [illegible] جوز [illegible] گویند است و گفته شد جوز السرو
بهترین وی تازه بود و بسیار [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک بود [illegible] و اسحق
گوید گرمست در اول و خشک است در دوم [illegible] نافع بود با ابریشم
و امراض و قطع خون بکند و قوت اعضا بدهد و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند
و در بینی نهند گوشت زیادت بخورد و با شراب سودمند بود جهت عسر النفس
و سرفه کهن و بلغم و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و گل بجوشانند و در
آن آب نشینند [illegible] می آید یا مقعد بیرون می آید نافع بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و مقدار
مستعمل از وی نیم مثقال بود و جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سلع
بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد نافع بود چون با عسل و [illegible] بر سر طلا کنند
و دیسقوریدوس گوید مقوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و درد شقیقه را نافع بود
و [illegible] را [illegible] کند و فولس گوید طبیعت را ببندد از خون [illegible] زیاده
کند و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید صداع آورد و مصلح وی عسل بود
و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن [illegible] بود

و گویند بدل آن نیم وزن آن ابهل و نیم وزن آن گوز سرخ و گویند بدل آن تخم
آن گزمازک و نیم وزن آن پوست انار بود جیاد او دفعا خوانند و آن سرخس است و گفته شد

باب الحاء — حاشا ماموں گویند و تومس نیز گویند
و صعتر الحمار گویند روغن گویند برومی قومس است و گویند ورق خردل
پایا بیت و گویند برگ سنبداں دشتی است آنچه محقق است نوعی از پودنه
کوهیست حلما که حلب بسیار دارد مانند خاما که برگ بابونه و قضبه باریک دارد
مانند قضبه اذخر و بوی کها دارد شکل برگ حلبه کبیر و بیشتر در کوه بود و در دامن
کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم محلل و مقطع بود
و مسخن و مجفف و بول براند و بچه بیندازد و ستی بگشاید و بوعرق النسا با شراب
و سویق ضماد کنند نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم کند و نمک
با عسل و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و کلاهست بر درد بلغمی ضماد کنند
تحلیل دهد و محلل خون بسته بود و ثالیل را تحلیل دهد و نمش و کلف در طعام کنند و بخورند
ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره بدهد و معده و جگر را پاک کند و چون حقنه کنند با آب
و عسل سرشته بمقدار دو مثقال بیاشامند قی بود را نافع بود و قوت کرده بدهد و
مجامعت را نیکو بود و دهن و حلق را سود مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود
و جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندرون ماحس کوید چون کلی بنیا
و سحق کنند و بعسل سرشته و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین کرم جذام
و خام طلا کنند سود مند بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی نعناع است
و بدل آن کبب وزن و نیم سعتر رومی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی

٧٠
استسقا بیاورد و هضم بکند و مسهل کرم و بلغم بود خانق النمر سود نیکو است و گفته شود
حاج خار بست ترنجبین از وی حاصل میشود و نبات کشوت بروی پیچیده شود
و بشیرازی خارا رو خوانند و عصاره وی جز در جستم کشنه سنبلی برد و ثالیل
زایل کند و کحل وی جهت بواسیر و غایت سود مند بود حالوما شنجا را منع و او حلما
گویند و گفته شد حافظ العمار و حانوط الضباع مردار سنگ فیون است و گفته شود
دارو بیوف نیز گویند خانق النمر فاشرا است و گفته شد خانق الذئب
سم خرگور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند
و بو خنازیر طلا کنند تحلیل کند دواء الثعلب را نافع بود خانق الذئب بسم اثرت
چون بسوزانند صرع را سود مند بود و چون با زیت بیامیزند و بو دواء الثعلب
و خنازیر طلا کنند نافع بود خانق الضباع سم خر است چون از سم راست وی
نگینی سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس
گوید سم پای خر چون بسوزانند و بیاشامند چند روز متواتر هر روز بوزن قیراطان
مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند بگدازاند و بر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود و بر شقاق سرما زده ضماد کنند زایل کند
حب النیل قرط ضیب است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در اول
و گویند در سوم و گویند سرد است نافع بود جهت برص و بهق سفید و مسهل خلطهای
غلیظ بود و سود او بلغم و گرمها و حب القرع و ترنجبین از ذالک و نیم تا نیم درم بود باد و بهار
دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از فزونی اخلاط در مفاصل جمع شده باشد
بجموع براند و امعا را بشوید و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و کرم سپرز

ومسهل مرار سوخته بود ووی کرب وغثیان آورد اولی آن بود که بروغن بادام
چرب کنند وعلیه باوی خلط کنند وبدل وی در اسهال ودفع سودا نیم وزن آن
تخم خطمی ودو ثلث وزن آن مخاریقون بود حب المساکین بلابست گفته شود
حب الضراط ماذریون است گفته شود حب الغار درق گویند وآن خندقوقی است
گفته شود حب البان فودنج است گفته شود حب عزیز حب الزلم است
گفته شود حب اللهو حب الکاکنج است گفته شود حب حنظل حب السمنه است
گفته شود حب اللوز لسان العصافیر است گفته شود حب السمنه
حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر مغرا سابان آن را نقل خلیجه خوانند وپوست
وی بغایت سیاه بود ومغز وی بغایت سفید وطبیعت وی گرم وتر بود در اول
وگویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آرد ومنی زیاده کند وباه برانگیزد
ومقدار ده درم تا یک گویند در ترکیب … کنند وغذای آرد … وروغن بادام
سفید یا کنجد بپزند و… بدن لاغر فربه کند چون سبب لاغری از سردی
وخشکی بود و… از معده بگذرد ومضر بود نشستن ومصلح وی قند بود وبدل
آن نیم وزن آن مغز پسته ونیم وزن آن کنجد وگویند بدل آن حب حلب است
حب الزلم گویند بزر الخشخاش است ودر شیراز حب الخشخاش مشهور است
حب الزلم بپارسی تخم کتان گویند وآنچه محقق است آن تخمیست بلوز هیل
… آن با پوست توان خایید ومنبت وی در … بود وفلفل السودان
خوانند … ماننده گویند گرمست در سیم … در اول … گویند
گرمست در دوم … در اول وصاحب منهاج گوید گرم وخشکست

ودر وی رطوبتی عرضی فضلی بود منی زیادت کند بغایت وتحریک شهوت جماع
بکند وبدنرا فربه کند … ذکر … وتشریف گویند چون بخایند وبر کف پای طلا کنند
… صداع بود ومصلح وی بنفشه بود وبدل وی شقاقل حب …
بپارسی تخم بید انجیر خوانند وبشیرازی کتود در باب خا در صفت خروع منافع وی گفته شود
حب البلسان تخم بلسان مصری بود وآن بهتر از مصر هیچ جای دیگر نباشد صاحب
منهاج … است که آن … فاریقون است … فاریقون گفته شود …
وطبیعت حب بلسان گرم وخشک بود در دوم نافع بود جهت بلغم وسودا وورم رحم
… بود … عرق النسا وصرع وسدر ودوار و… البول … نافع
نافع بود چون بیاشامند … وزن … آن … رحم را بگشاید و
… گویند … دهند درد معده و… گویند … معده را
نافع بود ووی بر داء الثعلب وداء الحیه … دفع میکند
گویند … معده … وطعام بازدید … در معده بود …
ودرد پهلو وربو وضیق النفس را نافع بود ومقدار مستعمل از وی دو درم بود وگویند
مضر بود بمثانه ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن عود بلسان بود وگویند بدل آن …
… وزن ونیم وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخه …
حبب وحبیب نیز گویند وآن دفلی است گفته شود حب جوز …
گفته شود حب الآس … خوانند … گویند وآن … است گفته شود
حب … جوز الفرج خوانند وآن بذر الکاکنج است وآن دو نوع بود یک نوع را
بشیرازی … خوانند ویک نوع دیگر … گویند وبهترین آن

بزر آن سرخ کوهی بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است و
عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجهٔ اول تا دوم و گویند در سیوم مغص را نافع بود و بول
براند و دریش که و مثانه را نافع بود و ارجا سوس گوید صرع را نافع بود و اغما که عارض شود
در صرع چون کحل از وی با کافور شیاف سحق کنند و با روغن بنفشه یا میبختج و دوباد بدان
سعوط سازند یا سه بار زایل کند و روفس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق کنند
با جزوی از شیح ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بکرده
چون بسیار استعمال کنند بسبب شدت ادرار و عذر در سر پدید آکند و مصلح وی گل ارمنی بود
و جالینوس گوید بدل وی حب الثعلب بود حبة السودا شونیز است و گفته شود
حب السفرجل بپارسی به دانه گویند بهترین آن بود که ازو ترشی گیرند و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم ملین بود بی قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش
و لعاب وی ترطیب کند وی تشنگی زایل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار از دو درم از
مغز وی چون بکوبند با نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات دو درم تا هفت درم بخورند
و سفوف کرم را سود مند بود و اسحق گوید مضر بود بکرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی
بذر قطونا حب الترشا بذر الحماض است و گفته شد حب العقد بذر فنجنکشت
است و گفته شد حب القطن خبسفوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی
بزرگ مغز دار بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود جهت
[illegible] بود و سرفه را نافع بود و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
[illegible] درم باشد و گویند مضر بود بکرده و مصلح آن صمغ بنفشه بود و بدل آن تخم کنجد
بود حب الغرب ثمر الغرب است و گفته شد حب المنشم حب معداد

فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس و خوشبوی بود و ذوق سلیخه
و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم اشتها و معده سرد را بغایت مفید بود و قوت تمام بدهد
و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشاء سرد بود و با عسل اعصاب را
نافع بود و باه را زیادت کند حب الملوک بغدادیان بری است بپارسی ماهودانه
دیتی خوانند و مغاث بیخ وی است و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و طعم وی اندک تلخی
بود و خوشبوی بود و بلون سفید بود طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود
قوت بدنها مرض بدهد و فربهی آورد و چون بنجید و عسل طبرزد اضافه کنند باه را زیادت
کند و بدبان [illegible] تر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند
هیضه آورد و معده را بگزد اول آن بود که با قند یا عسل خورند و بدل آن لوز البری تودری
سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن
بوزن آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود حب النار مانند فندق کوچک بود
و پوست وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن بوهیه بود بغایت سخت و لون
آن بزردی مایل بود و اندکی عطریت در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک است در
سوم دو مثقال چون با میبختج بیاشامند بقراط گوید یک مثقال نافع بود
جهت دشواری زادن و چکیدن بول و حیض براند و گزندگی جمیع جانوران را نافع
بود و روفس گوید تریاق جمیع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون تنقیع وی
در خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی سود مند بود جهت سپرز و از رطوبت بود چون
با راس بیاشامند و درد سر که از سبب بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر دو ملعقه

سحق کنند و بیاشامند در ساعت مغص را ساکن کند و این دوی مضر بود بجگر و حوالی
آن و مصلح آن زرشک تازه بود و بدل وی حب محلب بود با مغز بادام تلخ حب الصنوبر
الکبار و جلغوزه است و درخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر صغار بود و از سیستان
خیزد و درخت وی را سوس خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول و گویند در دوم
و گویند معتدل است و در وی اندکی حرارت هست و رطوبت و جالینوس گوید گرم و تر بود
سودمند بود جهت درد پشت و درد اعصاب و فالج و عرق النسا و استرخا و [illegible]
پاک کند از خلطی که باشند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و بسبب زبان و سنگ مثانه بریزاند
و سودمند بود جهت لذع [illegible] با انجیر خشک یا خرما یا کلکیس [illegible] کنند چون
بلع کنند و با عسل سرشته و هر روز بناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق
بن عمران گوید چون با عسل بخورند جماع را قوت دهد و گرده و مثانه از سنگ و رمل
پاک کند و گویند طبیعت وی گرمست در دوم معتدلست در اول و ابن ماسویه گوید گرمست
در دوم و خشکست در اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و سکر بود و بدل آن
حب محلب مقشر بود بوزن آن و نیم وزن آن بادام سفید کوهی و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز
تخم خربزه بود و گویند جوز هندیست و گویند قائم مقام جلغوزه بادام کوهی بود [illegible]
بترکی خوانند حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج گویند و آن بحجم مثلث شکل
در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم
منضج و محلل بود نافع بود جهت استسقا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات
فاسده و ریشها بود خشک کند و قوت معده بدهد چون با افسنتین ضماد کنند
و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه با [illegible] و مقوی بود و مثانه و کلیه را قوت بدهد [illegible]

پس معده [illegible] و بسیار خوردن مغص آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح
[illegible] معده در آب گرم [illegible] و با عسل بخورند محرور مزاج با قند و بدل وی
حب المحلب مقشر بود با نیم وزن آن مغز بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار
حب صنوبر کبار بود حب الزلم صاحب منهاج گوید [illegible] است و مجهول است
و صاحب منهاج ماهیت آن دانسته است که آن زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و [illegible] شکل
بود مانند تخم محلب و از کوهستان فارس خیزد و از کنار همدان و از [illegible]
و آن دو نوع است جبلی و بستانی و این تخم جبلی است و از آن بستانی در باب
درخت راست نیست شود و این نوع که گفته شد قوت وی [illegible] دارد
چون بکوبند خرد و بدان [illegible] بشویند و کلف طلا کنند شاید حب القلت نام هندی است
و در قلت گفته شود [illegible] حب العصفر [illegible] است و گفته شود حب [illegible] ببارسی
تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود [illegible] و طبیعت وی سرد و خشک بود
قابض [illegible] سرد و خشکست در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و منع نفث دم کند
و سعال و احشا و قوت معده [illegible] بول [illegible] و مقدار ماخوذ از وی سه درم
و صاحب تقویم گوید نیم درم [illegible] از وی [illegible] نافع بود و گزیدگی رتیلا و عقرب
چون با شراب بیاشامند و بیاشامند نافع بود و ریش مثانه را سودمند بود [illegible]
خشکست و چون بپزند با شراب [illegible] ضماد کنند [illegible] قروح [illegible]
تر [illegible] و با [illegible] ضماد کنند تحلیل دهد [illegible] و بواسیر و درد مفاصل
را نافع بود چون [illegible] طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و [illegible] طلا کنند با آب برد [illegible]
را نافع بود اسحق گوید بسیار [illegible] مضر بود بمثانه و مصلح وی [illegible] و بدل وی [illegible]

پانیم وزن آن سقمونیا بوزن آن حب القلقل بپارسی آماده دانه گویند بهترین وی
ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد
و منع مواد صفراوی کند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد و عصاره
وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت استسقا کرده بین بود و در معده
و ریشها بلید و گوشت زیادت و درد گوشت و اندرون بینی که به بثر تنک باشد بدل وی سماق بود
حب الانیسون انیسون است و گفته شد حب البان دانه است بشکل
فستق لا پوست وی تلخ بود و سهل تشکن باشد و آن را فستق الحاویه خوانند در طعم وی
تلخی بود با قبض و بهترین وی بشکل حاشبی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند گرم است
در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بدهد و ثآلیل و کلف و داء
که بر وی پدید آید و جرب و حکه را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و صلابت آن را گرم کند چون
با آب ... ضماد کنند و اسهال کوهانه مضر است بجگر و مصلح وی ... است بدل بنفشه و بیدبر گویند
بدل وی بوزن وی قثاء السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن نیم وزن آن قثاء سلیخه
و دو یک آن بسباسه حب الملوک ... دانه است و گفته شود حب الفنا عنب الثعلب
است و گفته شود حب المحلب بپارسی ... خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود
و جلای قوی و بعضی گویند گرم است در دوم و خشک است در اول محلل بود و بول براند و حصی بگذارد
و بر کلف طلا کنند نافع بود الیته و کرم بکشد و جمله لقوه بیرون آورد و سده جگر و سپرز
بگشاید و نقرس را منفعت دهد و سنگ ... و ثمار ... و خون حیض براند و درد پشت را
سودمند بود و قولنج بگشاید و در ... از درون بماند که ... رطوبتی در سینه و نفس بود پاک کند

وکلونیا مضر بود بدماغ لیم و الخشا و مصلح وی ربساتج یا بود یا ریباس و بدل
وی کونیا مغز بادام تلخ سفید کرده بود حب زنبان بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین
وی تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک در دوم بعض گویند نافع بود جهت خود صفراوی و جرب و حکه
و بدل آن تخم حماض بستانی بود حب القرع بپارسی تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب
شیرین خورد باشد و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تپ های صفراوی
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود سرفه گرم و خشک را نافع بود چون با نبات بخورند و
تشنگی بنشاند و حرا البول که از حرارت بود زایل کند واسهال گوید مضر است بمعده و مصلح
وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن در سرعت ادویه کثیرالوقع حب الرشاد
حرف است و بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشک است و سفیدها حرارت کمتر دارد
لسع ... و مفاصل بلغمی را نافع بود چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند
و عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر وی ضماد کنند قولنج را سه درم بکوبند و بیاشامند
و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف را گفته شد انشاالله
حب الخضرا ثمر درخت بطم است بیشتر از بن کونبه و آن دو نوع است یک نوع
را شاه بن گویند و یک نوع بن و شاه بن خرد تر بود و مغز آن با پوست تولن خورد
و بهترین آن سبز رنگ تازه بود طبیعت آن گرم و خشک است در سوم و گویند در چهارم و گیر
وی قوت تر بود از حسکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج
را زیان دارد و منی سفید و کم بود و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزد و چون با شراب
یا با سرکه بیاشامند لذع زنبلا را نافع بود و جگر را پاک کند و درد سپرز که از سردی بود
و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال ... و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن وی و ازرق

مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و چوب وی چون
بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه چون بسیار وقت چوب خشک کنند
و بگل بند و بیزند و غلاف سازند موی را برویاند و دراز کند فیلکوس گوید صمغ وی در
منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود وی مصدع بود و دو من را بجو نشاند
و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و ربوب فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید
مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خبز مغسول بود و در کتاب ابدال
آورده است بدل وی مغز جوز است و گویند بدل آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام
و گویند بدل آن حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته شد حب الکمثری
بپارسی دانه امرود گویند و بهترین آن نیکو بود تا بزردی مایل بود اسحق گوید گرم و خشک است
نافع بود جهت درد پشت و مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بکلیه و مصلح وی
عناب بود با بزر قطونا حب الزبیب بپارسی دانه مویز گویند طبیعت وی سرد بود در
اول و خشک بود در دوم و شکم را ببندد و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود
بامعا و مصلح وی کثیرا بود حب بهمتارف حب قاقله است و گفته شود حب جلبرت
قلوفس خوانند و بپارسی جز دلو گویند و بترکی تزنا و آن نوعی از ملک است گوشت
وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی تر است و در وی غلظتی بود و صاحب
منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ ریاح را ساکن کند
و مضر بود بمفاصل و قولنج و دفع آن بهضم بود و مصلح وی آن بود که با زیت و سرکه و دارچینی
بپزند بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل تر با خورند پس وی چون با اندکی نمک و سنبل گویند
وجه سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و بر دارند جهت نوع جب از آن تاب

نیم گرم باشد بیاشامند تا ذرب را بغایت نافع بود و کلا پوست اندرون سنگدان
وی خشک کنند و سحق کنند و با اندکی نمک اندرانی سحق کنند بلبان و در چشم کشند
در ابتدای نزول آب بیح دو انگی تریب نوعی و کلا دل وی در خرقه بندند و بدیلی آویزند
خفاش بسیار دفع خواب از وی زایل شود و در سنگدان وی سنگی باشد چون بر کسی
بندند رعاف داشته باشد در ساعت ملیه تا آن با خود داشته باشد عود نکند و این
بخاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون وی بلو و عسر النفس را نافع بود و گوشت
وی گویند بغایت گرم و خشک است و اول آن بپزند تا آب و نمک بریزند و بعد از آن روغن بادام
بر وی ریزند و کلاجت سر دماغ بود روغن گردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان
و مرق آن مریض را نافع بود حبق نعنا مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد
حبق الراعی برنجاسف است و گفته شد حبق البقر بابونج است و گفته شد
حبق الفیل حبق القتا نیز خوانند و آن مرزنجوش است بپارسی مرزنگوش گویند
حبق قرنفلی ذنجشک است و برنجشک نیز گویند بپارسی و فول بستانی خوانند
و گفته شود در فا حبق ترنجانی بادرنجبویه است و گفته شد حبق اما فوتنج نهریات
و حبق التمساح نیز خوانند و در فا گفته شود انواع فودنج حبق نبطی حمام است
و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است حبق صعتری و حبق کرمانی سیسنبر
است و گفته شود حبق خراسانیه بقله خراسانی است و گفته شد حشیش الشیوخ
و ریحان الشیوخ نیز گویند و آن مرواست و در میم انواع آن گفته شود حبق بستانی
نعناع است و گفته شود حجر ابلیس باد زهر است در تریاق فاروق طبیخ حالت
و آن مانند بلوط بود دراز و گله نیز می باشد و بر زبر وی طبقات دارد و در میان

آن چیزیست کو با مغزیست وان چوب مخلصه باداذی بود ولون حجر التیس
اغبر بود سیاهی که بسرخی زند و آنچ نیک باشد چون باتش برشک بسایند سرخ
رنگ شود و آنچ بد بود چون باتش برشک بسایند سبز رنگ شود وان لزرشکم بز
کوهی گیرند و در شیردان وی مصاحب منفذ آورده است که از طرف خراسان حاصل
می‌شود و این خلافست بعضی از سنگها که در هیچ موضع دیگر حاصل نمی‌شود و گویند
غذای آن گوسفندها مار باشد و مخلص و بسبب آن این سنگ در شکم وی بیابد
و بدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در شکم وی باشد و این خلافست
آنچ محقق است در شیردان وی بود و وی بغایت عزیز بود و باطراف برند و گویند
چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ و زرد رنگ می‌باشد و این رنگها بودن معلوم نشود
و لون آن حجر سیاهی زند سرخی آمیز نیکوتر بود و در تمام ماندن این سنگ سازند
از آنک دانایان مشغول وقت توانند که امتحان می‌کنند سوزن را آتش
سرخ کنند و بر وی نهند که مصنوع است. چون سوزن در وی فرو رود دودی سیاه
از وی بر آید و اگر حجر التیس بود دودی زرد، گویند سوزن را زرد کند و چون وی را
با آب رازیانه بسایند و بر زخم مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن ایمن شود
و سودمند بود بهمه زهرها جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خوردن
و طلا کردن بغایت مفید و نافع بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع
بود دستنبویی جهت گزندگی جانوران و دفع سمها دوا زهر چو و جهت ضعف
و قوع اعضا شریفه دائما بود و کسی هر روز بخورد آنکه بخورد ایمن باشد از سمها قطعا
و زهرها و حروریت مزاج را این سنگ سودمند بود بسبب آنک وی بخاصیت عمل میکند بلطف

و طبیعت وی بغایت گرم بود. حجر الحیة دو نوع است یک نوع حجری بود معدنی
و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا بادزهر و بادزهر ماری خوانند
آنچ از مار گیرند مانند دستنبویی بود در قفای افعی بود و در سر افعی بود و چون از
وقت جدا کنند نرم بود و چون با هوا رسد بسته شود مانند حجر النمر و خطوط بر وی بود
و مولف گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامه سیاه بمالند سفید کند و چون
بمالند سیاه شود و سفیدی بماند و آن نوع که حجری بود لون آن زرجدی و سیاه رنگ
و خاکستری رنگ بود و بشکل گلبی بزرگ مربع بود و از یک مثقال تا دو مثقال بود
و زیادت تر بود و مولف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب بجوشانند
در صحن چینی حرکت آید و در روان گردد و هر دو نوع بهر دنبال نافع بود خوردن و با خود
داشتن و بر موضع زخم نهادن و هر دو نوع بر سر زخم نچسبد. حجر هندی نوعی
از سنگ رنگ است با رتبی شادنه هندی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر
را سود دهد و چون با شتا مند گزندگی عقرب را نافع بود. حجر البلور سنگ بلور
چون بر لب نهند که در خواب ترسند دیگر نترسند. حجر حلبی خامان است صندل
حریری خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صنعت آن در خامان گفته شود
حجر [illegible] با رتبی سنگ اسیاب خوانند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بر وی
ریزند بخار آن منع حرارت کند و ورمهای گرم. حجر [illegible] سنگیست در شکم خروس یابند
و منفعت او را قلا بود و کوچک بود و لون آینه شفاف نزدیک بلور که آب شد
و آن آب بلبی دهند رسخت تشنه باشد سود دهد و دفع وانده برد. حجر المثانة
سنگیست در مثانه آدمی بادید می‌شود گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس

مثل اینست و گویند سنگ لوه بوده اند و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
زایل کند **حجر المثانه** حجر الاصم خوانند و حجر الحصاة گویند و آن انواع است سفید
و سیاه و سرخ بود و طبیعت وی سرد بود بغایت خشک ارسطاطالیس گوید که زن دشوار
زاید در حقوه بسته بر ران زن نهند سهل زاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند
مانند غبار و بر خاک پاشند خشک کند و پاک کند و همچنین بر ریشها و تبخال
و بر دملها پاشند و بر هر عضوی که بود بحالت صحت آورد و بر آبادی سنگ آتش
گویند **حجر بشمار** سنگیست در کف حمام حاصل میشود چون در انداز بسرطان
ضماد کنند نافع بود و ذلیک کرده اند و بهترین معالجه سرطان است و ورم نیز اندفع اینست
حجر البقر و در مصر حرزة البقر خوانند و آن جا در خرج گاو فرس خوانند و در
میان زهره گاو بود و گویند در بیتر دان گاو هندوستانی می باشد و آن مانند بلندی است
در ملح و بلون چشم باد مانند اما آنچه در زهره گاو بود سفید می باشد آن مانند
زرده تخم مرغ بود … و بیشتر از آن آرزا اندر داخوانند چون سحق کنند و با آب بعضی
از بقول طلا کنند بر جرب و علة نافع بود و در … و چون … از عدس سعوط سازند
با آب … سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و چون سحق کنند و با … کشند
و بر موضعی … سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آورد لکن سبب آن از علت داء الثعلب
و برص بود باشند اما موی سینه سیاه نکند و لون کوهی بغایت لیم بود و باد های
سرد را سود مند بود طلا کان … **حجر اللبنی** عالا قیطیطش خوانند یعنی
حجر لبنی و این اسم بدان سبب بر نهاده اند که چون با آب بسایند مانند شیر از وی
بیرون آید و لون خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی

در حقه قلبی کنند مزاج که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند
شادنه بود و حجر در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و بیش چشم را نافع بود
و دایما او دم که طلا کنند سود مند بود و نفث دم و خشونه … را نافع بود
حجر عسلی سنگیست که چون بسابند رطوبت آن بغایت شیرین بود و قوت شادنه
بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالات **حجر مشقق** سنگیست لون
زرد بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفرانی رنگ بود و لاذ … شود
و تشکافته و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود الا که ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق
و عسلی در قوت مانند یکدیگرند اما عسلی در وی حرارتی هست و از ایشان …
و حجر مشقق چون بشیر زنان بسایند و در چشم کشند … ریش چشم زایل کند و خشونه
ترم و سوزش چشم و بهترین … … گذشته **حجر قبطی** سنگیست مصری
بغایت سخت و زود در آب حل شود و گازران مصر … بدان سپید و جامها و در موم
روغن کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافهای چشم مستعمل کنند و جهت
نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برگیرد
نافع بود جهت … رفتن رحم و لون این سنگ سبز بود و تیره رنگ بود **حجر یهودی** سنگ جهود
خوانند و آن سنگیست مانند زیتون و آنچه بزرگ بود نزدیک بجا که لیونتر بود و خطوط بسیار
بر وی بود و این یکدیگر … حجر الزیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی در از
بود و گوی بود بهترین زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ گرده و مثانه
با آب گرم و جهت … مثانه جهت سبیل … با آب … لعوق کنند … عمل کند
و عسر البول را نافع بود لکن مضعف معده بود و موافق وی … و اشتها ببرد و …

مفرح است بسیار و مصلح وی عسل است و مرمر حلیم گویند حجری است جبر با خون خفاش
سحق کنند و در چشم کشند هیچ موی که ریخته باشد بر نیاید و وی را در محبس [illegible] حجر نرمی
مانند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرفس
بود و دیسقوریدوس گوید خون منقطع قطع کند. حجر الیشب حجر الیشف خوانند و اهل
مشرق ابوقلمون خوانند و یونانی اسطرنوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی
طرمنیون خوانند و آن سبز رنگ بود و بهترین وی سبز بود معده را نافع بود نهایت
و جالینوس گوید که قلاده از وی بسازند و از آن معده نفع بود و [illegible] اندازد معده
وی را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن جهت دشواری زادن و بر بازو
بستن جهت تقویت نافع بود حجر الارحام طین قیمولیا است و گفته شود حجر الدم
شادنج است و گفته شود حجر الارمنی دو نوع است یک نوع لاجوردی بود و یک نوع
سرخ بود نهایت و چون درست [illegible] ابی حرب است و طبیعت آن گرم و خشک است
در اول مسهل سودا بود مسهل قوی تر از حجر لاجوردی و معده را بد بود و چون
مغسول بود قی و غثیان نیاورد و لاجورد مغسول [illegible] و مفتح بود و منوم و مقوی دل
بود مغسول وی [illegible] صیقلی [illegible] است بدن را از خلط سودا [illegible] اند و [illegible] را
از درد سوداوی و دفع بلغم بکند و احشا را پاک [illegible] اند اما معده را بد بود و مصلح
وی انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و بدل وی
جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاجورد بود حجر القمر [illegible] است
از [illegible] حاصل می شود و در باب [illegible] در صفت [illegible] گفته شود [illegible]
دیسقوریدوس گوید که [illegible] چون [illegible] و سلم [illegible]

دو پاره سنگ یابند یکی یک رنگ بود و یکی به رنگها للوان و در پوست [illegible] یا پوست
کفتار بندند بهتر از آنکه خاک بدو رسد و بر بازوی مصروع بندند گویند
بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل کند و مجرب است حجر اللازورد و حجر الارمنی
هر دو مرقشیثا است و گفته شود و [illegible] گویند [illegible] لاژورد است
و گفته شود حجر المغناطیس پارسی سنگ آهن ربا گویند و چون بسوزد اثمد مانند [illegible]
بود و عمل و منفعت و بهترین وی سیاه بود که به سرخی مایل بود [illegible] نوع
و جذب آهن قوی کند هر چند زیادت تر بود [illegible] تر بود و جالینوس گوید گرم
و خشک بود نهایت و [illegible] الحدید در شکم مانده باشد چون با شراب
بیاشامند جذب آن کند و بصفت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود [illegible]
و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون در دست گیرند
درد دست و پایها و تشنج یابس [illegible] آنها که از [illegible] ساکن کند و [illegible]
از [illegible] باشند [illegible] نهایت و کمال صحت باز آورد و مغناطیس حجر
[illegible] رسد [illegible] در بلاد آهن و حجر [illegible] زاید از [illegible]
[illegible] حجر [illegible] بلون بسد گویند بوزن دانگی کشنده بود و از جمله
سموم قتاله است مانند [illegible] و گویند نوعی از آنها است حجر [illegible] کلس است
و گفته شود حجر [illegible] بسد است و گفته شد حجر [illegible] حجر العقابات
و حجر البسر نیز خوانند و آن [illegible] است و گفته شد حجر [illegible] حجر [illegible] است
و گفته شد حجر [illegible] حجر النسر است و گفته شد حجر [illegible] زاق القمر و [illegible]
خوانند و [illegible] خوانند بعض [illegible] القمر و یونانی [illegible] خوانند

واو وسابیقی از بهر آن خوانند که بشت در او ونی ها یابند در بلاد عرب و آن سنکی سفید
شفاف سبک بود و چون بسایند بمصروع دهند نافع بود و کلا از درخت بیاویزند بار بریزد و ثمر
بر آورد کذا و اکر بر مصروع ببندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نکاه دارند حجر البسی
دیسقوریدوس کوید این سنکی سبز باشد و صاحب منهاج کوید بزردی زند و جالینوس
کوید مانند شب بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زبان از غایت بکزد
و منفعت وی آنست که شبکوری و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه
و تاریکی برد و جلای تمام بدهد و مولف کوید بتازی آن را سنک بابسم خوانند حجر بابسم
منفعت وی درمان اسفنج می باشد و حصاد الاسفنج کویند و دیسقوریدوس و دیاری
کوید چون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند و جالینوس کوید سنک کرده بریزاند
و تفتیت آن ندارد اما سنک مثانه بریزاند حجر الغاطس منفعت چون بسایند
مانند خون بود بلون و با شیر زنان حجر در چشم چکانند ورم آن و بیاض آب آمدن
را نافع بود حجر اعرابی منفعت مانند حاج و چون سحق کنند و بر جیبی باشند که
خون روانه بود باز بندد و کلا ضماد کنند شفا یابد و چون بسوزانند و سنون سازند دندانها
جلا دهد بتازی شکل سنک خوانند و بشیرازی سنک زخم حجر الفعاد حجر اعرابی است
و کفته شد حجر الکوی منفعت نباتش سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر
سند نیز باشند و مهره از وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفید تر بود و خوش
و لطیف و سرد و خشک بود تا آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نکین سازند
و زنان که زه نهند و متفق اند که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم میکند
و دشمنان ظفر نیابند و کلا نیفی آن را با خود دارند و دفع از قلل آن نکوبید

و عرلس کی و نراسد دوست دارد و بادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن
آب و اکل و شرب کنند و مدعی ایشان آنست که در سر صحبتی کرآن بود جهت دفع شند بود
و دفع و شافی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن در بن کشند و کویند که
دراز کنند و مهره وی مانند مرواریدی بزرک براق بود و چون سحق کنند در چشم کشند
سفیدی که در چشم بود حلال قدیم و خول جرب برد و کلسون سازند دندان از غایت
سفید کند و جلای تمام بدهد حجر اسیوس اسیوس است و کفته شد حجر المیشوق
حجر المیشو کویند و تیشوو نیز کویند و در اوصاف کفته شود حجر الجوهر مانند سیلی بود
و در مراطبین بیاید تمام دماغ وی و سفید و سخت بود حجر بیاشامند سنک کرده بریزاند
حجر تیتعاف تیشوو است و کفته شود حجر غاغاطیس حجر غاغاطیس خوانند
و از وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم
کویند و چون بر آتش نهند بوی سرو خوش کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر کند
و سنک بود و صفحه ... و تقوتی وی در غایت ... بود بخور وی صاحب
... کویند مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج کوید بخور وی مصروع را نافع بود
و اختناق رحم را سود دهد و دکر ذکان از وی بدبوی و با ادویه دیکر جهت نقرس
ضماد کردن سود دهد و جراحتهای عظیم کوشت بیارد و نافع بود حجر المسطریط
حجر الشطریط کویند و آن سنک سرمه است و در میم صفت وی کفته شود حجر المکیب
شریف کوید در خواص و این عجب است نوع از سنک هست که چون سنک بی اندازند
بدو جی ... دارد و در وی شی علی عجب میکند چون خواهند نام آن سنک برکیرند
و یک یک آن سنک می اندازند بعد از آن دو سنک از آن برکیرند و در آب اندازند و از آن

آب بخورد اگر کسی دهد و در شب‌ها چیزی عجیب مشاهده کند و گویند که در ربع کوه اندازند
مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند و جماعتی آن بیاشامند جنگ و عربده و فتنه در
میان ایشان پیدا شود. حجر الرشادی حجر الزاست و گفته شد. حجر [illegible]
بپارسی سنگ [illegible] خوانند و تربیت بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا آواز کند
و در سنگ ماننده گل فرو رود و اگر آن سنگ سحق کنند و سلون سازند و از اغایت سفید
که اند. حجر خزفی سنگیست در مصر بسیار باشد و مانند خزف بود زود از هم بشکافد
و صفحا بدو بریان بود و بجای قیشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون در درم اورام [illegible]
و با شراب بیاشامند قطع خون حیض کند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند
و بر [illegible] ورم پستان ساکن کند و ریشها را به اصلاح آورد و به غایت
خشک بود. حجر الازوج و حجر ازوجی گویند و آن از بلاد روم خیزد و سنگ بود و بر روی
آب ایستد و مجفف بود و قبض در وی باشد چون حل کنند و بیاشامند گزندگی
عقرب را نافع بود. حجر الاساکفه سنگیست که کفش گران از او دندان تیز کنند نافع بود
جهت ورم [illegible] و ریش آن به غایت نیکو بود و آنرا بپارسی [illegible] خوانند. حجا[illegible] است
بپارسی گک گویند و در قاف گفته شود. حدق بادنجان است و گفته شد. [illegible] بپارسی
آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و پولاد معدنی بود
مصنوع بود و پولاد طبیعی معدنی شابورقان است و شابورقان نیز گویند و آن
پولاد نر است و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و در نجاره آنرا زعفران الحدید خوانند
قابض بود و الحال منفعت آن در باب زا گفته شود و خبث الحدید ضعیف‌تر از زنگار آن
بود و صفت خبث الحدید در خا گفته شود و صفت توبال آن در تا گفته شد

و آهن سرخ کرده که در آب اندازند یا شراب و بیاشامند شکم ببندد و [illegible]
و ورم سپرز و جیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و باه را
قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی می اندازند و آنرا [illegible] خوانند
و ماء الحدید گویند و [illegible] نجابت [illegible] بود وقتی که اندازند
[illegible] آهن چون در شرابی اندازند مجموع زخم‌ها بخود کشند و آن شراب چون بخورند
زبان بند کند [illegible] آهن چون بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد
و مداوای آن بشیر تازه با بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن
بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر شکم [illegible] و مقعد [illegible] ورم [illegible] طبیخ بخورند
و اوراق وسمه و روغن [illegible] و در خواص ادویه اند که براده آهن [illegible] در خواب
دندان خاید دیگر نخاید. [illegible] حنظل نارسیده بود که هنوز سبز باشد
مرغیست که نیشابوری کوکو گویند گوشت وی نباید خورد که سستی در بدن پیدا کند
و خون وی چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بناشتا بیاشامند ربو و ضیق النفس
را نافع بود و چون پرهای وی بسوزانند [illegible] و خاکستر آن با آب بیاشامند قولنج
را نافع بود و زهره وی در سایه خشک کنند و چون خواهند استعمال کنند با آب
حل کنند [illegible] جانوری موذی گزنده باشد مانند عقرب و افعی و مار گزندگان
و اگر زخم از طرف راست بود [illegible] از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود
در چشم راست کشند به غایت نافع بود و از مردن خلاص یابد به فرمان خدای تعالی
[illegible] این [illegible] گویند دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند
و بیونانی [illegible] و بپارسی صندل [illegible] و ورق آن مانند ورق بید بود که [illegible]

کنگر باشد حرشف معرب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواع است و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و تر بود تا درجهٔ دوم و مسیح گوید گرم و تر بود در اول و گویند
سرد است و گویند گرم و خشک در دوم منفعت وی آنست که چون بداء الثعلب طلا کنند موی
برویاند و گل وی مربا سازند که آب گل بخوردن داده باشند و بر برص که بر وی پیدا
شود بمالند زایل کند و سده و ورمهای صلب چون بآن طلا کنند زود تحلیل دهد
و بول براند و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون آورد و گل او با آب گل بشویند بسیار
را بلند و خارش مرزایل کند و چون بخورند ورمها را تحلیل دهد و چون بسوزند گل آتش
خمار کنند بکوبند و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و دراز
گویند با [illegible] را زیاد قصد کرده و ... را تحسیس کند و گند بغل زایل کند و با ادرار بول
آن گند بیرون آورد بخاصیتی که در وی است و مصلح وی انیسون است و در بختن مهرا کند
و تواتر و با زیت لطیف بوی زنند و صاحب منهاج گوید منفخ بود خاصه کوهی و گویند
مولد سودا بود و مضر بود بطحال و مصلح وی روغن بود و صاحب تقویم گوید منفخ بود
و مصدع و مصلح وی مصطکی بود با سکنجبین حرشیا خردل بری است و گویند حرض
اشنان است و گفته شد [illegible] ابهل است و گفته شد حرز الضبع اطریلال است
و گفته شد حرف حب الرشاد گویند و بسریانی مقلیاثا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان
گویند و تره تیزک و تخم تیزک خوانند و بیونانی قردامون و حرف ابیض اسپید
خوانند و خردل سپید گویند و حرف بابلی نزد بلا استقیس خوانند و حرف دو نوع است
یک نوع ورق آن با سفاناخ خوانند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سپید بود
و تخم یک نوع سرخ رنگ بود از آن سپید اسپید سپید و خردل سپید و حرف سپید گویند

وگل وی مانند گل یاسمین سپید بود مطلق و خوش بوی باشد و بسریانی بیساسا خوانند
و نوع سرخ حرمل عامی خوانند و بپارسی اسفند گویند و شیرازی بیونی و مرز اسفند گویند
و مؤلف گوید که آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم و خشک است در سیم
و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ
و زهره کلنگ و زعفران و آب رازیانه در چشم کشند قوت باصره بدهد و گل بخورند حامل
با ادویه قابلات دود دهند جنین را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا
و وجع ورک چون نطول کنند آب آن سودمند بود و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند
و بادی که در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع
آورد و منعنی بود و مسهل و مصلح وی صاحب منهاج گوید بعد از آن ایوب فاکهه تر ترش دهند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی قرنفل و دارچینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج
و لقوه و تشنج و صرع و علت کهن و دائما نو مسهل مرار اسود و بلغم لزج بود و حیض
و بول براند و تنقیه دهد سودا را بکند و تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت
نرم دارد جبیش گوید مستی دهد مانند مستی خمر بود و مجهول گوید لون را صافی کند
و محرک جماع بود و دفع آورد و بول و حیض براند بقوت و آن را که گویند سودمند بود
جهت عاشقان [illegible] دانه گویند که دوازده شب پیاپی هر شب یک مثقال و نیم
سفوف سازند تا سود عرق النسا را نافع بود و این مجربست و بیسقوریدوس گوید
درد پایها و درد انها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و بدل آن بوزن
آن [illegible] تخم سداب بود حرمل عربی سپید آنرا بیونانی [illegible] خوانند و وی
مانند [illegible] بود چون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند بخود برگیرد اوادم

و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود
در سیم و گویند در اول درجه چهارم منفخ و محلل بود و وی را ریزه نگاه دارد و خوردن
و طلا کردن با آب آن سر شستن و درد بلغمی و دملها را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن
و ضماد کردن و جهت بو و غلیظی پیرزن خوردن و با عسل طلا کردن و بینی را آنرا
شهدیه گویند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر گزیدگی جانوران ضماد
نافع بود و چون بلیسند و بینند آنرا نفع البته اشتها بدل کند و برزدن و چون دود کنند زندگان
بگریزند و خبث بس شدن و قوبا با آب و خل مالیدن نافع بود جزء بیخ [illegible] کنند
و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج کم باید و حب القرع بیرون کند و باد [illegible] در
رودن باشد بشکند و بر زبان کوه تنک کنند و زحیر را نافع بود خاصه سحق ناکرده
مردی کرده را نافع بود و بر زبان ناکوه تنک [illegible] و بلغم [illegible] از معده قطع کند و چون سحق کنند
و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و چون با
عسل یا میزنج لعوق کنند [illegible] از خلط غلیظ بود سود دهد و [illegible] درد پهلوها
که علت آن از خلط غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل [illegible] طلا کنند یا با صابون
[illegible] را [illegible] و بیخ را [illegible] اول آورد و چون بر زنجیل عقرب ضماد کنند نافع بود
و [illegible] آن خون خشک کند [illegible] تخم بود و چون تر بود از وی تخم کمتر بود بسبب
رطوبتهای [illegible] در وی [illegible] معده را [illegible] بود و [illegible] بیداره مصلح وی
صاحب منهاج گوید [illegible] است و صاحب تقویم گوید مصلح وی [illegible] نیکو بود بجلاب و بدل
وی خردل و [illegible] بود یا تخم [illegible] خردل فارسی [illegible] ماهیت [illegible] راست
و طبع آن نزدیکست بطبع [illegible] و یونانی آنرا [illegible] را خوانند و از جمله سموم قاتله بود

خوردن آن و مهراریس در خواص آورده است که دل حردون چون در خرقه ببا بندند
بر صاحب ربع بندند البته شفا یابد و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کشند اثر
بیرون آید [illegible] گویند سرگین حردون و غضایه چون زنان بر روی مالند [illegible] را
نباتی نیکو و صافی کند و مانند صیقل بود و بهترین آن سفید بود و [illegible]
مانند نشاسته بسپیدی و [illegible] آنرا سرگین [illegible] خوانند خربا خامالاون
خوانند یونانی و بپارسی آفتاب پرست گویند و [illegible] گویند و [illegible] چون
طلا کنند بر [illegible] چشم [illegible] باشند بعد از آن [illegible] باشند [illegible] و گوشت وی
سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه وی سم قاتل بود [illegible]
[illegible] معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی که
ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح گفته شود و [illegible] معالجه کسی که بیضه وی
خورده باشد [illegible] در حال [illegible] در شراب [illegible]
سرد [illegible] کند [illegible] و خطبا یا رومی [illegible] تا بخورد
[illegible] است و گفته شود خرفقان بعر الفارات و در شفا گوید و آن
[illegible] است و گفته شود خرف [illegible] بسبرون است [illegible]
[illegible] بود و آن حرف است ولیکن نباتیست در آب [illegible] مانند [illegible]
چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم و [illegible]
[illegible] خام خورند بول براند و اگر [illegible] ضماد کنند [illegible]
[illegible] خرخوان حرجل خوانند و آن ملحی است [illegible]
چون [illegible] ضماد کنند و خشک کند [illegible] زنجبیل عقرب را

نعابیت نافع بود وبا باد کم بود **حزا** وحزاة نیز خوانند وان زوفا است
ودنبا رویه وحلیفه نیز گویند وآن دو نوع است بری وبستانی ازان بری قوی‌تر بود
نوعی از سداب بری است بیشتر ازین آنرا کوخز گویند وطبیعت آن گرم وخشک است
مسخن معده بود وطعام هضم کند وبادهای غلیظ بشکند وبلغمی خراج را نافع بود
زندگی جانوران را سود مند بود خاصه عقرب وبول براند وتخم وی مشهور بزوفا بود
بیشتر ازین آنرا مرکب که زروفی خوانند ودر ذکر نقیه شود لما حزا در جسم آورند قاطع
منی بود وتشکیلی آورد ومضر بود بس ومصلح وی بادزنیب بود وبدل وی سداب
حزا بستانی ورق آن مانند ورق کرفس وچند دو لون ازین جنس حزی مانند
وطعم آن نزدیک بطعم بادیانه بود وتخم وی سبز رنگ بود وخوشبوی وخوش طعم
نزدیک تخم کرفس بود بشکل وبرجامه بحسفد بسیاری آزاد دو سنگ خوانند بادها
بشکند ومعده را قوی بود وگرمی وی از حزا بری کمتر بود وغذا هضم کند وخار
زایل کند وسنگ جگر ومیز بکسانند ومسخن لعوق بود ومس ومثانه ومجاری بول
پاک کند وزکام را نافع بود ودماغ را سود مند بود ورطوبت آن پاک کند وجهة
بواسیر همه ادویه ودمایی ازان بهتر نبود خوردن وضماد کردن وکل ادمان اکل
آن کند از بواسیر ایمن باشد **حزنبل** بیخیست از طرف شام وبیت المقدس
می آورند وسبزی تیره رنگ بود چابجه بسیاهی مایل بود وعاقلی از وی نافع بود جهة
زندگی عقرب وجهة زندگی بهاد ازیک درم تا یک مثقال با شراب یا تنها بیاشامند یا بماء العسل
یا بشراب نعابیت نافع بود ومزیا قلن نیز گویند وگفته سود دیم **حزاز الصخر**
دم الحجر است بپارسی گل سنگ گویند وآن چیزیست بر مثال طحلب بزردی
سنبل

پیدا می شود وحزاز از بهر آن میگویند که رحت حزاز آن قوی است زایل کند
وضحت می بخشد وطبیعت آن سرد وخشک است بدو درجه و ورمهای گرم طلا کردن نافع بود
ودکار موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد وبدنی با ضماد کردن نعابیت نافع بود
وورم زبان وبرقان را سود مند بود **حسک** شکوفه وشکر ضح گویند بتر ازی حاد
سوحول گویند وبپارسی خار خسک وباصفهان هروا ودر مغرب حمص الصنوبر خوانند
وبری بود وبستانی بود بهترین وی نبانی بود سبز آن وطبیعت وی سرد است
باعتدال وخشک است در اول وگویند که مست در اول وگویند معتدل است در رطوبت
ودر یبوست وبعضی گویند گرم وخشک است در دوم منضج وملین بود وبرود رمهای گرم ضماد آن
نافع بود وریش بن دندان وعسفوفه آن زایل کند چون با عسل خلط کنند وعصاره
وی دردهای چشم سود مند بود ودرد مثانه وعسر البول وقولنج را نافع بود وسنگ
کلیه ومثانه بریزاند وباه را باز قوت کند ومنی بیفزاید ووجود ورم از حسک تر جمله زندگی
افعی چون بیاشامند وضماد کنند نعابیت نافع بود وچون با شراب بیاشامند جهة
دفع ادویه قاتله نافع بود وطبیخ وی جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد وگویند
مضر بود بس ومصلح وی روغن بادام بود با روغن کنجد [illegible] بپارسی
جای ایکینه خوانند ورازی گوید که نافع بود مع رطوبة مسکن اورام بلغمی بود وعصاره
آن بواسیر را نافع است وسوخته آن را نافع بود وعصاره آن با اسبیداج بر حمره
وعلة طلا کردن نافع بود وبرسی خشکی آتش ممنب سبیل ودرغم بعصاره آن کردن
ودم لحم تیز را نافع بود ودر سموم روغن کردن جهت نوشیدن نافع بود وبسیار وی
محرورین مزاج را صداع آورد ومصلح وی نبات وخشخاش بود **حشیشة بلرص**

آطریلال است و گفته شد خسیسه الاول و خسیسه دوویه نیز گویند و آن
اسقولوفندریون است و گفته شد خشیه العافت غافث است و گفته شود
خشیش بزرقطونا بپارسی و نیز نیکو گویند و در قوة نزدیک بلسفین و تری بوده و بهتر
وی تازه تر بود و طبیعت وی سرد و تر بود حرارت بنشاند و برودها ی دم طلاکردن
سود دهد و عصاره تروی جهة نفث دم نافع بود خشیه بنلو تشاقل است و
اشتاقل نیز گویند و گفته شد حجرالاسفنج حجرالاسنج است و گفته شد خدریه
بپارسی خوزه گویند و بلغت بطی وکیلحب دم خوانند و طبیعت وی سرد است در اول
و خشکست در دوم و گویند سرد است در دوم و خشکست در سوم و بعضی گویند سرد است
در اول و خشکست در سوم جهة دفع صفرا و التهاب نافع بود و حرارت بنشاند و معده
و جگر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن کلنگبین بود
و صاحب تقویم گوید مضرت با لات منی و مصلح آن ابنسون و عسل بود و بدل آن
ریباس یا حماض اترج بود خصف ورس است و گفته شود حمصه بشیرازی
هل گویند و آن انواع است مکی و هندی و شامی بهترین آن حبنت و مهاکی بود
و جهند وی هندی و نوع مست که در شیراز از وی قرن ... نزیک سازند دروستادان
شیراز آنرا هلا مشکک خوانند و آن مستعمل اینجاست کیل طبیعت حمص
میل معتدلست در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول
و در هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفردات گوید هندی اقوی بود
در ... حالات و حمص هندی عصاره قبلز مرج است و گفت عصاره
نباتیست کمل گویند ممنوع است نافع بود جهت مجموع نزف الدم و از روده

و جهه خون که از نان آید و بعد قاعده و مجموع و در مطا جنیته و قطع و دنشا و حقن
و دبر و گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و تا بکی ازاله کند
و شقاق مقعد و بیح را نافع است و حفظ بود ما لیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال
کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون بدان
بخور بر آرند قطع سیلان رطوبات از دم بکند و نفث دم و ضعف چون آب بپاشا مند
سودمند بود و حمص هندی جهت زندگی سل دیوانه طلا کردن و آشا میدن تعاتب
سود دهد و برفال سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن انجدان
آن طبیعت مرج است یا فوفل و صندل مساوی و صاحب تقویم گوید سپرز را
غلیظ کند و مصلح آن حماما مصطکی بود و مقدار شربتی نیم درم بود حفاء بردی
است و گفته شد حلیلج و نقد خوانند بپارسی تمیلز گویند و طبیعت آن
رستنی در آخر درجه اول خشکست در اول و گویند رستنی در دوم خشکست
در اول و از طرفی فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود
و آوردن در رمها بلغمی صلب از ورم ویرقان تحلیل دهد و سینه و شش و حلق را نرم
دارد و سرفه و ربو و عسر التنفس را سودمند بود و باد را در کند و باد بانشاند و بلغم لزج از
سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آوردن با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع
بود و کرمک پس از طعام با مری خوردن شکم براند و چون با عسل بپاشا مند شکم براند
و خلطهای بد که در روده بود و چون پخته بود غذا اشتها دهد و آواز صاف کند و چون
سر بدان بشویند خوارزا ... کند و لعاب وی بار وغن گل شقاق سر را نافع بود و سوختگی
آتش و آوردن وی دملها را نرم کند و در طلاکردن با ادویه جهت کلف نباتات سود دهد

وچون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حصاة بشکند وچون بخورند درد پشت وحکّه
وسده مثانه وچکیدن بول ودرد رحم را سود دهد و [illegible] سود مند و صاحب تقویم گوید
محلل قوی اشیاء بود ومصلح آن [illegible] حلزون نوعی از صدفست،
ودرصفت ودع وشبیخ وصدف گفته شود انواع آن حلیت صمغ محروث است
ومحروث را انجدان خوانند ودارو خوانند وحلتیت را بتازی انگژد خوانند
وبهندی هنگ وبشیرازی انگشت گنده وآن دو نوع است منتن وطیب ومنتن
سهل تر بود وبهتر وطبیعت آن گرمست دراول درجه چهارم وخشک در
دوم وبهترین آن سرخ رنگ صافی بود وچون بگذارند لون آن بسپیدی زند وآنچه
مغشوش بود سبز رنگ بود وآنچه بوی تیز دارد منتن خوانند وآنچه بوی آن تیزی
کمتر دارد طیب خوانند وچون با عسل بیامیزند ودر چشم کشند روشنائی بیفزاید
ودر ابتداء نزول کشیدن ایمن باشند از نزول آب وتتابع را بغایت مفید بود
وبادها بشکند وخون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد وبه داء الثعلب با سرکه
طلا کردن نافع بود وثالیل مسماری وغده ها چون با موم در روغن خلط کنند وبمالند نافع بود
وبا سرکه به قوبا طلا کردن بغایت نافع بود وچون با آب بگذارند وبیاشامند حلق را
صافی کند وبا انجیر خشک [illegible] نافع بود ومقوی باه بود وچون با سرکه غرغره کنند
علق را از حلق بیرون آورد وبر [illegible] سگ دیوانه نهادن یا با [illegible]
آشامیدن بغایت سود دهد و [illegible] بازیت بگذارند [illegible]
سود مند بود وکلا با [illegible] بیاشامند [illegible] نافع بود وچون با
سکنجبین بیاشامند [illegible] بسته بود بگذارد وصرع را بغایت مفید بود

ودفع زهرها حیوانات بکند ودفع تب [illegible] زهر دارد ومقدار شربتی [illegible] مستعمل بود
وبول وحیض براند وبچه بیندازد وکلا اندکی در سوراخ [illegible] تمام آورد
وکلا با روغن زنبق درشیب کنند وچند بار [illegible] وبعد از آن در [illegible] مانند
زن ومرد [illegible] عجب باشد وکلا در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند وبوی آن [illegible] درم
ازوی آب [illegible] لسان الحمل حل کنند وبا ادویه مسهل طبیعت بود بیاشامند فعل وی
قوی تر باشد وقطع اسهال [illegible] از طبیعت بود وخلطها بیرون کند وکلا درم ازوی
[illegible] درم سکنجبین بیاشامند وبدان آدمان کند فالج ولقوه را بغایت سودمند
بود ودرد مفاصل سرد وبواسیر ومغص را نافع بود وحب القرع را بکشد ومضر بود بجگر ومعده
وانطاکی گوید مصلح آن [illegible] است وصاحب تقویم گوید مصلح آن [illegible] بود
وبدل آن محروث بعد از آنکه [illegible] جوش وصافی کند بوزن آن بود
حلتیت [illegible] است وجز این گویند وگفته شد جلاب [illegible] وگویند
وصفت [illegible] گفته شود حلم [illegible] است بتازی میمون گویند وبشیرازی [illegible]
شود در قاف [illegible] نوع حماض [illegible] است ودرصفت حماض گفته شود [illegible]
نوره است وگفته شود حلمل وحلاحل بلبوس است وگفته شد جلیب سود بخان
[illegible] است وطبیعت آن گرم وخشک است در دوم وگویند در سوم نافع بود جهت نقرس
ودرد مفاصل ودرد زانوها ودر اعضا ومقوی بدن بود ومسهل بلغم وخلطها غلیظ
بود وجهت القرع وکرمها بکشد [illegible] غلیظ کند ومصلح آن [illegible] بود
[illegible] المامون واهو من گویند [illegible] وطبیعت آن گرم وخشک است
در دوم وگویند در سوم وآن دو نوع است یک نوع مشهور است [illegible] باعلو ح اسد

و نوعی دیگر مانند پرسیاوشان است چوب وی زردی بود و ببرخی مایل بود و برگ
آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک و نبات وی مقدار یک وجب بود و بهترین
آن دمی رنگ بود ارمنی و خوش بوی منفعت و دمعا ... گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند
درد سر زایل کند و چون با باد روغن بر زانو عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم چشم را
[illegible] بود و ورم احشا چون با زیت ضماد کنند بغایت سخت منفعت دهد و درد چون
فرزند ازوی بخود بگیرند و در طبیخ آن نشیند سود دهد و نقرس را نافع بود و [illegible]
با جلاوی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود و سنگ حل کند و بول براند
و مقدار مستعمل ازوی دو درم بود لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و [illegible] مضرات بود
و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن
تخم کرفس بود و بنادوق گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن ربع یا بوزن
آن چوب قرنفل گویند بدل آن بوزن آن زنجبیل حمر تمر هندی است و گفته شد
حماض الاترج در صفت اترج گفته شد حماض بری بود و بستانی بود و بری را سلق
بری خوانند و آن نیست جبلی بود اما در حال [illegible] سست بود و آنرا بیونانی
طرفاق اغریون گویند و بشیرازی [illegible] آنرا حلبو خوانند و در نقرس و درد مفاصل
طلا کردن بغایت نافع بود [illegible] صفراوی را سود مند بود و بستانی بشیرازی
ترسینه [illegible] خوانند مانند کاهی بود ورق آن [illegible] حموضتی بود و رطوبت فضل
بود و بهترین بستانی بود [illegible] طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود
در اول و [illegible] قبض بود و در باب [illegible] گفته شد و گل تخم وی پیش از
[illegible] عقرب بیاشامند [illegible] ورق آن حمض [illegible]

تشنگی براند و چون بپزند و با زیت بریان کنند و لشبث خشک و اندکی بزیر و آب انار داد
بوی ریزند تشنگی بنشاند و غثیان [illegible] از [illegible] نافع بود
و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن کند و [illegible] دفع کند
و آرزوی گل خوردن ببرد و بلدغ عقرب نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد
کنند و [illegible] سود دهد و گل آن با سرکه بپزند و بر [illegible] ضماد کنند
بغایت نافع بود و چون بر جرب مانند [illegible] صحت یابد و [illegible] بیخ وی [illegible] خنازیر
دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت [illegible] کند و گل با
شراب بپزند و بیاشامند یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و [illegible]
[illegible] و با رب [illegible] اسهال دموی بغایت مفید بود
حماض الماء حماض آب [illegible] و ورق آن [illegible] بود [illegible] کاشنی
و ساق وی کوچک بود و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود [illegible] و طعم وی مانند
طعم حماض بود تشنگی براند چون [illegible] بخورند تخم وی چون سحق کنند و با شراب
بیاشامند [illegible] و نفس را [illegible] دارد و [illegible] زایل کند و خفقان [illegible]
سود دهد و غثیان دفع کند و [illegible] مستسقی بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا [illegible] مالند
زایل کند و تخم آن و ورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند و [illegible]
[illegible] آن کند [illegible] زایل کند حماض الارنب اکشوث است و گفته شد
حماض البقر حماض بری است و گفته شد حماض [illegible] حماض بری است و گفته شد
حمر [illegible] احماء الارض [illegible] خراطین است و گفته شود حمص [illegible]

و گفته شد حمص بپارسی نخود گویند سپید و سرخ و سیاه و کرسنی نیز و بری بود و بستانی
بود و بری کم تر بود و اندکی تلخ بود و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه قوت تر بود در افعال
و بهترین آن سپید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند خشک است
در اول طبیعت نم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه را زیادت کند و حیض براند و منفخ بود
و لون را نیکو و صافی کند و درد پشت را سخت سود مند بود و دعش بیزد و درد کمر را سخت
دهد و روغن آن قوبا را زایل کند و اورد آن ریشهای طیب و سرطان و خارش بد را
نافع بود و نقیع وی درد دندان و ورم بن دندان را سود مند بود و آواز صافی کند و غذا او
نشستن بمعده زیادت از همه چیز چون از آرد وی و تیر حسابی سازند و طبیخ نخود سیاه
سنگ گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیادت کند و فالج و مرضعات مرم و درد مفاصل
که از رطوبت بود نافع بود و باه را زیادت کند بغایتی تا حدی که جماع بسیار
مشکل کاود و تیر و اسب نر چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان
زیادت شود و سنگ گرده بگشاید و حب بسیار خوب بیاشامند که شب و بامداد ناشتا نخود
و صبر کنند تا نیم روز گرم گشته و آن در آب خوب بیاسانند و منجان آن خام نخورند و آب آن
بیاشامند ناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را قوت دهد و در نخود سه خاصیت موجود است
که جامع شده که محتاج باین سه خصلت بود اول آنکه طبیعتش ملایم طبع منی بود دوم آنکه
کثیر الغذا بود سوم آنکه مولد باد و نفخ بود و هر غذایی که در او این سه جهت تقویت باه
خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود است و زرده تخم مرغ نیم برشت
آنرا که کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد
و جذام را نافع بود و کرمها [illegible] نوران و ادویه کشتن بود و اول آن بود که بیان دو طعام

خوردن و مضرت وی کم شود [illegible] و جرم کود ثقیل بود بمعده و مصلح وی معجون
گل بود حمیرا ابو خطا گویند و آن شنجار است و در فصل الحاء نیز گویند و گفته شد در
الف حمیرا بلغه اهل شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده.
و صاحب منهاج گوید حمحم تخم است آن نبات تخراست و صفت برودت شود
حمد حرض خوانند و آن اشنان است و گفته شود حماما نوعی از حبهاست و گفته
شد در حیم حاجم. صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند بتازی اذربیت و صاحب
جامع گوید از قول اسحق عمران حبق قبانی است و در شام حبق نبطی گویند
و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم لعاب بلغمی را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود
و زکام نز را نافع بود و مسیح گوید گرم تر و خشک تر از شاهسپرم بود و عبدالکریم
مقوی دل بود و تخم وی بربان کرده با روغن گل و آب سرد جهت اسهال کهنه نافع
بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده
و جگر ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند با جلاب یا با سکنجبین و معده و جگر
از اخلاط بد پاک کند و بسیار وی تشنه را زاید بود و مصلح وی قند و حمامی
حمام بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرمست و رطوبت بسیار
گوشت وی کلیه را نیکو بود و منی بیفزاید و خون و فالج و لقوه و خدر و استرخاء بدن
را نافع بود و شریف گوید چون بچه مجان برآورند مجموع بکشند و پاک کنند بر موضع
زدگی عقرب نهند بغایت نافع بود و سرگین مجان با بر بیوزانند و سحق کنند
و در چشم کشند تا زایل و شب کوری برود و در خواص ابن زهر آورده است که

خانه که کبوتر بود از حذر و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در
وی هست و دیسقوریدوس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود در چشم
کشند جراحت که در وی بود زایل کند و خون خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند و بیضه وی نفاخ گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره
و کشنیز یا برگ بپزند و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیار

حمام اهلی

صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید
از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت بر شقاق که از
سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود و جذام را
سودمند بود و گوشت وی و جگر چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گرانی که از
خشکی بود نفاخ سود دهد و جگر وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود
و بول وی درد گوش را سودمند بود و در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون
بر کودک بندند که ترسند دیگر نترسند و گویند چون گوشت وی بخورد کودک دندان که
رنج دیگر نکند و در خواص آورده اند که نیش؟ که از عقرب زیر باشد و از
بر خوشنید درد زایل کند و اگر در گوش چکانند که عقرب را بگزد درد زایل شود
و اگر پوست پیشانی وی پاره مصروع با خود نگاه دارد تا اجل تمام و چون سال نو شود
باز پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود
البته و در خواص ابن زهر آمده است که چون خورده سنگ را عظیم ناخوش می آید

حمار وحشی

یا بسی خرگور گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم وی کردن
حدت چشم نگاه دارد و منع نزول آب کند و این از خواص است و جالینوس گوید
گوشت وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ابل بود و نفاخ غلیظ بود
پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد
پشت و کلیه که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی
مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق
آن بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ سودمند بود
و گوشت وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطء خروج ثقل کند اکثر اولی آن بود که
از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و تمری بخورند و امثال آن

حنظل

علقم خوانند و تخم وی هبید خوانند و بعربی کبست و بشیرازی کوست خوانند و بلالی
خربوم و بلفظی دیگر خربزه روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست و نرم [illegible]
باشد چندانکه سفید تر بود بهتر بود و پوست وی باید که دفع بود بپیچیدن وی تلخ
کج بگلوی زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن
بزرگ دو حنظل بود و بهترین وی ماده سفید رسیده عذبی بود که وصف کرده شد
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و بوعلی گوید گرم و خشک است
در دوم و کندی گوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا
و نقرس و درد را نفاخ نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ
بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مراره سوده و ملصق بود و قولنج ریحی بگشاید
و درد جرب و صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند بود
خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند ابنیون و افتیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری
و ایارج فیقرا و حنظل و اگر در طبیخ حقنه کنند منجان مرتب از دو درم تا چهار درم بیاید

قولنج را بگشاید و مره سودا خام بیرون آورد و شحم ان ترتیق نیم درم با عسل و باده
دانگ ونیم بود و بابونه نبات سحق نخد واصلاح ان بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند بود
گزندگی افعی و عقرب خوردن وطلا کردن ومقابات کند اعرابی عقرب جاده بیخ
وی بگیرند ودو درم ازوی بیاشامند در حال صحت یابد ودرخته جهت لبی فی تبخ
داشته باشد سود دهد وبخور کردن بواسیر را نافع بود وچون بخ برگیرند بجه بلشد واسحق
بن عمران گوید چون بگیرند حنظل وسر آن برگیرند وتخم آن بیندازند واز روغن زیت
پر کنند وسوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن برگیرند
وبر وی مالند سیاه کند و دیا نکند نعوذ سفید کند ومیع دمشق بیز اصل وی جهت
بخوشانند جهت استسقا نبات نافع بود وگزندگی افعی وحنظل باید که در زمانی لزم و سرطه
مرم مستعمل نکنند اسهال دموی آورد ومضر بود معده ومصلح آن کثیرا بود ومصطکی
وبدل آن گویند حب الخروع بود وگویند بوزن آن وگویند بوزن آن حرمل وچهار دانگ
وزن آن قثاء الحمار وگویند بوزن آن حرمل وچهار دانگ وزن آن **قثد حنا** بهبیت
آن بود که نبات سبز بود ودر حال خرد کرده باشند وطبیعت آن زمستان غافال
وگویند معتدلست در گرمی وسردی وعیسی گوید سردست در اول وخشکست در دوم
طبع وی سودمند بود جهت ورمهای گرم وسوختگی آتش ونافع بود جهت تسکین
استخوان و دریدن دمع ودر مرهمها جهت خناق کنند و نیم مثقال حب باشند
قولنج بگشاید واز خواص وی آنست که چون لبی را ابتداء ابلا کنند حنا آب
بسرشند وبر کف پای وی نهند ایمن باشند از آنکه در چشم برآید واین مجربست
وصحیح وگویند وی یک مثقال با عسل بسرشند ولعوق کنند دماغ را نافع شود دهد

بود ودر خواص این ذو آورده است که چون حنا عسله بسرشند ودر ناخن نهند
وبدان ادمان کنند نیکو کند وگر پایها وی خضاب کنند شب با مراد بول وی
سرخ رنگ بود ومضر بود بحلق چون بیاشامند ومصلح آن کثیرا بود **حندقوقی** بستانی
انرا قوقو گویند وبتازی دیو اسپست گویند وبری بود وبستانی بود وحندقوقا بری
را درق وجاقا خوانند وبیونانی لوطوس اغریوس خوانند ومعنی آن حندقوقا
بری بود واز آن بستانی طریفلن خوانند وبهترین وی بستانی بود وطبیعت آن
گرم وخشکست در آخر درجه دوم وگویند در آخر درجه اولست وگویند در سیم
کلف را نافع بود وروغن وی درد مفاصل را سودمند بود ودرد اثنین وعصاره
بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند وبستانی صرع را سود دهد
واستسقا وبول وحیض براند وروغن وی جهت بادها که در اعضا بود وکلا طفل
وی بحرکت آید چون بر وی مالند زود حرکت کند وکلا در طبخ ان نشنید چین
عمل کند وتخم وی مهیج باه بود وکلا آب وی گزندگی عقرب ربوند ساکن کند
در حال وچون بر عضوی بمالند ربوند ادع ودبع بیند اکند وچون بعصاره وی
سعوط کنند صداع آورد وحندقوقی خناق آورد ودرد حلق وعد اوای ان بکشند
وکاهو وکاشنی کنند **خونه** شجاع داست وابو طلیا خوانند وگفته شد
خنثی بری جراد الصوات وگفته شد **خنا مجنون** وسم است وگفته شد
حنطه رومیه خندروس خوانند وخالعن نیز گویند وگفته شود **[illegible]** باذنجست
وگفته شد **خوز هندی** نرجیل است وگفته شود **خوز رومی** الکرفس
خوانند وتوز خوانند وآن درختی است پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود

در درجه سوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف تر از گل وی بود و صمغ وی
کهربا بود و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و آزاد درخت خوانند و ورق وی چون با سرکه
بر نقرس ضماد کنند نهایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه یا مثل آن بر ضرع را نافع بود و قطع الدم
را سود دهد و ثمر وی منع آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیف است و سخت
و یک مثقال از ثمر وی و ورق الحنا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از
طهر با سرکه سودمند بود جهت آبستنی [illegible] و حرنیز گویند و آن ثمر هندی است و گفته شد
حواری آرد گندم سفید نخریخته بود [illegible] و دو احمر است و گفته شود [illegible]
این هر دو اسم طرخون است و گفته شود [illegible] بعربی گویند و بسیار با طرلین
و گفته شود [illegible] بستان افروز است و گفته شد [illegible] ماهیست و انواع
آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند
و صفت وی و منفعت آن در مرکبات گفته شود انشاالله حیاة الطریق؟ قطران است
و گفته شود حی العالم آبروی خوانند و بعضی ابروی ابکی ابدی همیشه زنده
و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و پیش بیماران خوانند و بعضی گوید بستان
افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو خلافست آنچه محقق است نوعی
از باچین است و برگ بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود
کوچک و بزرگ و بعضی گویند سه نوع است یک نوع کوچک خود رو بود
در جاهای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق
بسیار بدان بود و بقدر یک وجب بود و گل وی زرد بود و دیگر نوع مانند نوع بزرگ بود
و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بقدر بازوی آدمی بود و ستبری انگشت بود

و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سوم و خشک است در اول و هر دو
نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت دردهای گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون
با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند و دست [illegible] و ورم گرم که در چشم پیدا شود
و سوختگی آتش و نقرس نهایت نافع بود و آب وی مقدار بیست درم با شکر منبه سودمند
بود جهت سلّه که در جگر و ذرب باشد و مسهل صفرا بود و جهت [illegible]
نهایت نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود
و جهت اسهال و [illegible] نافع بود و چون با شراب با شکر منبه که در از بیرون آمده
و چون زن محموله بر گیرد قطع سیلان رطوبه مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم
را سودمند بود و فولس گوید که ده درم آب وی با سکنجبین چون با شکر منبه حق دم را
ساکن کند و ضرر او قوی بدن [illegible] و بعضی گویند نوع سیوم بقله حمقا بری
خوانند و بعضی طلاقون خوانند و اهل روم بلبوا خوانند و این نوع [illegible]
و طبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد
حی العالم مضر بود [illegible] مصلح وی طین ارمنی بود [illegible] حبق است و گفته شد والله اعلم

باب [illegible] صاحب منهاج گوید خانق
النمر و الذئب و بعضی قاتل النمر و الذئب و بعربی جبشیه و در صفت قاتل الذئب گوید
قوّته کقوة خانق النمر و منفعته پس بدین تقدیر این دو اسم دو ماهیت [illegible]
آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که [illegible]
و غیر آن [illegible] و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است
به پلنگ [illegible] و آن نوعی از [illegible] است و تحقیق آن بعضی گویند [illegible]

وبعضی گویند خربق سیاه است واین مردود قول خلاف است وآنرا اقونیطن
گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در چهارم خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند
ودر فوق مامیثا خانق النمر بود لا مخصوص است بگرگ ودیگرانرا نیز زود تر میکشد
همچنانکه خانق النمر مخصوص است به پلنگ خانق الذئب مخصوص است بگرگ
وان جنسی خربق سیاه است وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر درجه سوم
وچون بگوشت ودر گوشت خام افشانند وگرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب
هم خوانند ودر عمل همان فعل میکند بلکه زیاده تر تا سگ را زود تر میکشد
ودیگر سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد وآن از هندوستان خیزد وانرا
ادراق وگفته شد خانق الملک ساداوران است وگفته شود خامافاقلی
صاحب جامع گوید حربا است وصاحب منهاج گوید نوعی از مازریون سیاه است
وصاحب جامع گوید خامالاون اسم مازریون است ولکن گفته اند که اسد الارض
مازریون نیست [illegible] اسد الارض حربا است وگفته شد وخامالاون اسم مازریون است
وبسبب اشتراک اسم سهو کرده اند وهم صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران
که اسد الارض خامالاون مالیس است که آن مازریون سیاه است پس تقدیر قول
صاحب منهاج معتبر تر بود وخامالیون وکامالیون نیز گویند خامالاون لوقس
یعنی لوقس یونانی سفید بود وبعربی اشخیص گویند وببربری ادادا ودر الف
گفته شد اشخیص ابیض واسود خامالاون مالس ادادا اسود است وان خامالیون
وکامالیون نیز گویند وان خانق النمر است وگفته شد خامالاون یونانی یعنی ثعبون
الارض وآن مازریون است وگفته شود انواع آن [illegible] فغالر ومقل

نیز گویند وان دو نوع است بزرگ آن عروق الصفر خوانند وکوچک آن
مامیران ومعنی خالیدونیون ذو الخطاطیف بود وبدان سبب این اسم بوی
نهاده اند که پرستوک چون بچه وی در آشیانه نابینا شود مامیران برود وشاخی مامیران
بیاورد ودر آشیانه بنهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان حق تعالی واین امر ظاهر است
فتبارک الله احسن الخالقین خامالاون خط روبیه است وگفته شد عبارتی
کاکل خوانند ودر خند روس طبیعت ومنفعت وی گفته شود خامامیلن بابونج است
وگفته شد خامابیطس معنی آن یونانی صنوبر الارض بود وان کافیطوس است
وگفته شود خامادریوس خاما درون نیز گویند ومعنی آن یونانی بلوط الارض بود
وان کمادریوس است وگفته شود خامااقطی معنی آن یونانی خمان الارض بود
وآن خمان کوچک است وافقطی خمان بزرگ وگفته شود خاولنجان خسرودارو
گویند وآن خولنجان است وگفته شود خاشید تسیطرح است وگفته شود انواع
آن در تسبن خبنه نزد المجم است ودیرانی شنبرک خوانند وباصفهانی
خاکش وتبریزی سوارون وترکی مرانشوه ونیکوترین آن سنخ طلوقی بکک بوند
خرده تیز وطبیعت آن گرم وتر بود تری راسود مند وحصبه واصحاب سیدا
وچون باشیر ونبات بیاشامند بدنرا فربه کند ولوز آنکوله اند خامالاون بارس
هردو خو اند وبیشتر ازین نان کلاغ وآن نوعی از ملوکیه است وگویند ملوخیا
بستانی است وملوکیه بری ونوعی از ملوخیا تبلد البی دیر خوانند وملوکیه گویند
وان خطمی است وبری لطیف تر وخشک تر از بستانی بود وطبیعت وی سرد
وتر بود در اول ودر دوم وگویند معتدل بود در گرمی وسردی وگویند تلین دردی حصبه

ومعتدل بود و فولس گوید گرم و خشک است واین قول دور است وچون بر
زدگی زنبور و کژدم ضماد کنند نیکو بود قیقی که خام بود و ورق وی نافع بود
با زیتون بر سوختگی آتش و جراحت چون بروی طلا کنند وطبیخ وی جوز ان دراز
نشیند صلابت رحم نرم کند ومقعد و ورق وی چون با پیه وی بجوشانند
نافع بود جهت نقرسها و دردهای کشنده و بدل ذکر زیتلا ضماد کنند نافع بود
و بول براند و تخم وی چون خلط کنند با مخ حد قوقاری و با شراب بیاشامند درد شانه
ساکن کند وچون ورق وی بپزند و در مقابل نهند و درمهای که لقاح بشکافت
بود گشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کون زایل کند. ومقعد و رحم سودمند
بود وآب وی تشنگی بود معده را بد بود وچون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت
خشونتی که در سینه و تبش و مثانه حادث شود سودمند بود و لابرند با روغن
وضماد کنند بورمها که در مثانه و کون حادث کنند سود دهد واگر ضماد کنند بورمها
گرم ساکن کند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود و خشونت سینه و بول براند
و شکم و ورق وی چون بخایند هم چنان خام و با اندکی نمک ضماد کنند بر ناصور که
در چشم بود پاک کند و گوشت برویاند وچون ضماد کنند با کلیز بر سر ریشی که سبب
آن از تری بود و سبوسه سودمند بود وچون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه
چون با زیت بود و کل وی نافع بود جهت قرحه کرده و مثانه آشامیدن وضماد کردن
وقضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از خیاری بری بود
که مسهل قوی خام بود تا حدی که کار باشد که حقنه باید کرد بهترین آن بود
که از کدیی آفت نارسیده پاک و به صلب بود ونان جو دیر گوار و دشوار از شکم

بیرون آید ونفخ در وی زیادت بود و مولد ریاح بود و سده جگر وسنگ کرده تولد
وشکم ببندد ونان خشکار دیر هضم غلیظ کند وخونی که ازوی حاصل شود میل بسیاهی
داشته باشد ونان حواری بد نزافت کند ونان که نخاله بسیار داشته باشد زود
از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد ضد آن بود ونان
فطیر نفخ در وی زیادت بود از آنچه خمیر داشته باشد ونان خشک کمتر شکم ببندد
ونان نرم خشکار چون در آب تر کنند ونمک و بورق با کمون ضماد کنند زایل کند و شکم نرم دارد
واصحاب قولنج را سود دهد وغذا اندک دهد وچند نوع از انواع نانها بود که از گندم
بپزند وجب و کعک و برابر تولد کنند و مصلح وی ادهان و حلاوات والبان بود وبهترین
آن سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم شود سبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود
و بد نزافت کند و شکم ببندد وسده پدید آید واول آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد
و با اسفیداج و طباشیرات و سر خوردنها و بعد از وی حواری و گندم وی میان سمید
و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطء آن
ونزدیک بسمید بود در ترتیب احوال و شکم ببندد واصحاب کد را سودمند
بود و معده قوی گرم و دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ بود وسده وسنگ کرده حادث
کند و مصلح وی زنجبیل واطریفل بود و بعد از آن ماءالعسل چند روز و گام
رفتن و خواب دراز کردن مناسب بود نان قرص تر بود و در هضم شود و جراحت
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای شیرین بود نان قطایف شکم ببندد ومولد
خلط غلیظ بود و مصلح وی شربت بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج سپید
خوب بپزند وطبیعت آن سرد و خشک بود غذا اندک دهد وشکم ببندد ودیر

هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه
زده پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود شکم ببندد و غذا اندک دهد و مصلح
وی چیزهای چرب بود خبز الخرنوب اقوان است گفته شد خبز الزرود
لوز است گفته شود خبز الشعیر نخود برم است گفته شد خبث الحدید پارسی
ریم آهن گویند و به تازی زنگ آهن و قوی تر از همه خبثها بود و از ان خیزد نوش
خوانند و بهترین وی پولادی املس پارهای کوچک شک بود که بوی خشونة بود
وطبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهاء
گرم و سود مند بود جهت خشونة جفن و مقوی معده بود چون با شراب کهنه
باشامند و خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی کند و چون بخود برگیرند بریشم
پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول کند و سعل را محکم دارد طلا کردن
و چون باشامند جهت شیر که در پستان بسته شود سود دهد و مقدار دو گانی
مستعمل بود و خبث الحدید بقوة مانند زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین
باشامند منع مضرت دوای کشنده بود بکند مانند ما ذریون و از خوردن
خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن برادة الحدید و علاج وی
همچنان کنند که بی برادة حدید باشد و اول آن بود که مدبر کنند صنعت آن
بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری خیسانند چهار شبانروز بعد
از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند بعد از آن مستعمل کنند
و منفعت وی آنست که باه را زیادت کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر
و سپرز تر و اعضائی که محتاج تجفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا

و ثنایا بغایت نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل
غیر مدبر خزف بود خبث الفضة ثقل نقره بود و بهترین آن بود که به زرنگ ... بود
قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش ... را
نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون از ناصور و بواسیر بکند خبث النحاس در قوة
نزدیکست بخبث الحدید و مس سوخته الا ضعیف تر از مس سوخته بود
... قوة وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود
جهت ریش چشم و بدل آن اسفیداج رصاص بود خترق اقسنین است گفته شد
ختم الملک خواتیم الملک گویند و آن طین مختوم است گفته شود خثا البقر
زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهاء غلیظ نهند تحلیل کند
و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با سرکه خون رفتن باز دارد و مجموع
زخمها را نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند و رها کنند تا خشک شود بعد
از آن برگیرند و دیگر تازه نهند چند نوبت و چون بر پای متورم نهند با خاکستر
ورید سود دهد و برگ زنبق نیفتد و محل نقابت نافع بود و مستسقی را بدان
طلا کردن سود مند بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک
کنند و بسوزانند و مستسقی باشامند بغایت غایت نافع بود و مرد و زن بدان
بخور کنند زادن بروی آسان کند و بچه مرده بیندازد و گزنده بکشد و در خواص
ابن زهر آورده است که چون ثآلیل برند قطع کند خدرنق عنکبوت گفته
شود خانق الرجال بزر البنج است گفته شد خرء الطیر ... است
و گفته شد خرو ... جوز جندم است گفته شد خریق غلط است گفته شود

خردل بابری پیامبر خوانند و بشیرازی لنتو و بهترین آن بحری بود
وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم و گویند تر است و اسحق گوید گرم وخشک است
در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید
تریاق ازوی ده دانه مسهل بود و صاحب تقویم گوید شربتی یا بخار حب بود و
اعصاب را نافع بود و مر صلابت را بود چون ضماد کنند با باپشا مثل نرم که اند
وبی حب ازوی سفید گوید چون سحق کنند و باپاشا مثل مسهل بلغم و مر رطوبت
مائی بود و قی آرد و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند
وضماد کنند بر ورمهاء بلغمی و ورمهاء گرم که در چشم بود سود دهد و خون بخته و خام
ونقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود سینه
ومصلح وی کثیرا بود خراطین زغاد کرم گویند و آن امعاء الارض است و حمر الارض
نیز خوانند و آن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشد در شب کل وطبیعت آن گرم
وخشک بود و خشکی وی در درجه سوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد
کنند و سه روز رها کنند بغایت سود مند بود و گویند در ماعت سود دهد و با پیه مرغابی
جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب باپاشا مثل حل برانند و ریگ فانافع بود
وسنگ گرده بریزاند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود
و در بدل کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بسوزند و خشک کنند و سحق کنند
و با روغن زنبق طلا کنند خرنوب عصفر است و گفته شود و صاحب مفرد گوید نوعی
از حسک است که بزبان بربری تا نفسب خوانند [illegible] خروب گویند
و خروب الشوک و قسمی دیگر نیز گویند بادبی که در خوانند و اهل شام [illegible]

گویند و بعضی ینبوت گویند و گفته شود خرنوب نبطی بپارسی کوزنک گویند بشیرازی
کرکازوری و آنچه خشک بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد
وخشک و خشکی وی در دوم بود و گویند گرمست در اول شکم ببندد با وجود تیزی
معده را بگزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب پرورده باشند و جالینوس
گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم
ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود و تا [illegible]
محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل ازوی پنج درم بود و روفس گوید غذا بدن
بد دهد و طبیعت ببندد و ربّ وی معده را نافع بود و ارباسوس گوید سودمند بود جهت
اسهال بافراط و قوت بدن بدهد و امعا را پاک کند [illegible] از اخلاط بلغمی فاسد
اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید
کاینه دفع ضرر وی کم کند و گویند مصلح وی ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب نبطی
سوراغ بود بوزن آن و گویند طراثیث و گویند قرظ بوزن آن خرنوب مصری
خیار شنبر است و گفته شود خرنوب [illegible] شجره سنط است و آن خرنوب نبطی بود
و گویند قرظ است و گفته شود خردل بهترین آن تازه و فربه و سرخ رنگ
و چون بکوبند زرد بود و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی است
که چون در عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند و بجوشد و چون بکوبند و بر دماغ
دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب [illegible]
مسهل خاصه بری و بر عرق النسا و درد سرین و [illegible] باشد چون خواهند
که [illegible] آن از عمق بدن بکشد بطلا [illegible] کنند سود دهد و از بخور وی

اندکان کرده بر نهند و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم گداخته بر نبت
پا بمالند و بر روی مالند روی را پاک کند و دود وی هوام بگریزند و خنازیر را تحلیل دهد
نفایت چون با کبریت و سکنجبین بر وی طلا کنند در جرب و قوبا ضماد کردن نفایت
سود مند بود و دولف گویند که کسی قوبا داشته باشد هیچ چیز الی نشود که بگیرد
خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباس پاره بر انگشت پیچد و بر
قوبا مالد چندانکه خون آلوده شود بعد از آن خردل کوفته بر آن بمالد زرداب بسیار
از وی روانه شود و صحت یابد و این مجربست و رازی گوید که کسی که درد دندان
دایم داشته باشد که به ورم بود چون مضغ کند و بر دندان نهند عجایب کند
و چون بر برص طلا کند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت رعشه لیثرغس
نفایت نافع بود و سعوط مصفا تا بگشاید و در داروهای چشم جهت تیرگی
سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند و چون با بوره و نمک
با شراب یا [illegible] گرم کنند و گلاب وی در گوش باد زدن بچکانند و در ساکن کند
و بیرون آید از انف و با خناق بعد سود مند بود و [illegible] کند و [illegible] کم از آنک کند
و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری [illegible] از وی حاصل شود
و بترکی [illegible] خوانند و معطش باشد و در سر آورد و مضر بود بدماغ و مصلح وی
آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در خوردن نمک [illegible] اضافه کنند یا شاشا
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن
حب الرشاد بود و گویند دو وزن آن از تخم شلغم خردل بری لبسان است
و گفته شود [illegible] نوعی از حرف است و انرا اسفند اسفید خوانند

وخردل سپید گویند و گفته شد در الف خردل جبروح خوانند و آن حجازی است
و گفته شد خردل [illegible] بزبان اهل دمشق خردل فارسی است که ذکر شد
بیخی است که پوست وی مستعمل است و بیخ کبرها نه و بکامش بلسان [illegible] مانند
و درازی ساق وی [illegible] کنشت بود و مجوف بود و بطعم از خربق [illegible] تخم وی بود
و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی هست که ان ریشه
ندارد و املس بود و نفایت صلب بود و بهترین آن بود که سپید بود و زود منفعت
شود و لعاب داشته باشد و در حال زبان بگزد بعد از آن گرم سخت و طبیعت
آن گرم و خشکست در وسط درجه سیم و قولی گویند گرم و خشکست در دوم
فالج و صرع و درد مفاصل را سود مند بود و منقی بلغم و اخلاط سرد بود
و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخود برگیرد
حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و وی
[illegible] جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنایی چشم بیفزاید و [illegible]
آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در [illegible] رطل آب باران خیسانند سه روز
بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خربق [illegible] از نیم و دو رطل
عسل مصفی بر سر آن آب کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام آید
دست دور گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و این تمام بود و [illegible]
کرپا نشانند و اگر سحق کرده بود بوی بدماغ رسد معطس باشد و سرفه پیدا
کند و اگر سحق کرده با شامند خطر بود و [illegible] و گر از پیدا کند قی آورد و قوت
و خناق باز دید کند و افراط کردن در آن ادمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی

بیخ تلخ بود وکسی که وی خورده باشد بدارویی چون مرغ بخورد بمیرد وصاحب تقویم گوید
مصلح وی دوغ تازه وجلاب بود وصاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود ومداوای
کسی که خربق خورده باشد بقی فرمودن کند وقی که ان [illegible] نشاید که معده وی
خالی بود واز خواص وی آنست که چون با سویق وعسل سرشته وموش بخورد
بمیرد ودوی سم کلاب وخنازیر بود وبدل وی جوز القی بود یا ماذریون خربق اسود
حرارت وی زیاده از حرارت ابیض بود وورق وی ورق بخار ماند اما شکافته
تر بود وسیاه تر وساق وی کوتاه تر بود وگل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل بود
وتخم وی مانند خسک دانه بود وبیخ وی سیاه بود وریشها داشته باشد وبرگ وی بود
وپوست بیخ وی مستعمل بود ووی در زمینهای خشک روید وچون ویرا بشکنی از
اندرون وی چون غباری بیرون آید وبهترین آن بود که میان فربه واندکی بود
وبسیار تلخ بود واندرون که مجوف بود وبرون وی سیاه بود مانند سعد واندرون
وی اندکی [illegible] بارنگ داشته باشد وآن را اخال [illegible] خوانند ودر حل الربیع
خوانند ومالیبودیون ومالینیون نیز خوانند وطبیعت وی گرم وخشک است در سیوم
گوشت مرده بخورد وبا سرکه وبیخ طلا کردن نافع بود ودیوانی ومالیخولیا را
نافع بود وچون با موم وکندر وآب زفت یا روغن قطران یا مرهم در جرب [illegible]
نافع بود وچون با سرکه بپزند ودندان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وبجود
کردن همین عمل کند وگلا نزدیک درخت انگور بروید که از آن انگور شراب سازند
مسهل بود وچون در دارچینی [illegible] کنند قوت با [illegible] ودفع سودا بکند از جمیع بدن
ومسهل صفرا وبلغم نیز بود وصفرا غلیظ مستفرغ کند وزیادتی ان سقمونیا ودر

علتهای مزمن که محتاج بداروی مسهل بود مانند ماذنیا وصداع وشقیقه
بغایت نافع بود ومنع صفرا ومرة سودا بکند با آب مایانی وشربت ازوی نیم درم
بود تا نیم مثقال با فودنج وصعتر واده یا ملطف گرم که معده را سودمند بود
وبعضی در سکنجبین خویسانند یا شراب تبریزی شیرین بعد از آن بجلاب برین
بامرغ ومرق آن بپاشامند مسهل بلغم وصفرا وسودا بود الا مضر بود بگلو واسهال
بسیار وبا تشنه که خناق آورد ومقدار ازوی درم تشنج احداث کند ومصلح وی
در استعمال کردن [illegible] و[illegible] وفطرا ساليون وصعتر بود وبدل وی نیم وزن آن
کندش ونیم وزن آن ماذریون وگویند بدل بدل آن کندش است وپوست بیخ کبر
مساوی وگویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است وچهار دانگ وزن آن اغاریقون
وگویند بدل آن بیکج است خرو الدیک والدجاج سرگین خروس ومرغ بود
مجموع سرگینها مسخن وملطف بوند ومصلح وی [illegible] بود چون با شراب یا با سرکه بپاشامند
وتریاق فطر خانق با عسل وچون بپاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین [illegible] بلغم
آورد وسرگین خروس جهت حق کنند وگوید کلب دیوانه نافع بود دیگر خرء [illegible]
سرگین گوشتن بود گرم بود بداء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون
باسرکه بود وگلا باکندر وشراب بپاشامند سنگ کرده بریزاند وگلا ازوی [illegible] سازند
[illegible] بخوابد وگویند [illegible] بدانند [illegible] ودران بنشیند عسر البول را
نافع بود وگلا در چشم کشند سپیدی [illegible] برد [illegible] وطرفة [illegible] پاک کند
خرو الضبع طلب است وگفته شود [illegible] بلغ است وگفته شد [illegible]
نابتیت بسنبل الطیب اما گونی [illegible] مایل بود وبیخ آن مانند

سنبل بود و بوی آن هم بسنبل ماند و در طبیعت و خاصیت نزدیک است بسنبل
و در طعم وی اندک حلاوتی بود [illegible] بقلة الحمقا است و گفته شد [illegible]
و گفته شود خرنوب لسان الحمل است و گفته شود خرطان هرطان گویند و هرطانی
و گفته شود خرفع ثمر عشر است و گفته شود [illegible] و گفته شد
خرمیان جند بیدستر است و گفته شد خرقون لطیف ترین خزفها خزف سرطانی
بحری بود و طبیعت خزف سرد و خشک بود و جلا دهنده بود خاصه خزف تنور
و خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با هم چندان تخم ترب کوفته [illegible]
و نمش زایل کند و [illegible] از آن بیاشامند [illegible]
نهایت سودمند و خزف تنور بر قرص طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن
بقوبا و جرب و کلف و سعفه و حصف سودمند بود و خزف غضار [illegible]
جلا دهد و خزف مضر بود باعصاب و [illegible] و مصلح آن روغن بنفشه بود و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود [illegible] خس بری [illegible] از وی [illegible] گویند
و طبیعت وی [illegible] و لطیف بود و تخم [illegible] سرد بود و چون بیاشامند سوء المزاج حار را
نافع بود و [illegible] و چون [illegible] کند [illegible] باشد زایل کند
و [illegible] رحم بود و [illegible] رطوبتی که از آن روان بود [illegible]
و چون زن فرزجه از وی [illegible] آبستن [illegible] تعالی [illegible]
و چون سحق کنند و با [illegible] بسرشند و بر خراجات ضماد کنند [illegible]
خسف جوز است و گفته شد خس بپارسی کاهو گویند و بری بود و بستانی
بود بهترین وی بستانی بود تازه بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم

و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی
که از وی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود و میل بسردی
داشته باشد و جهت [illegible] نافع بود و آنکه ناشسته بود در وی نفخ بیشتر بود
و آنکه شسته بود نفاخیت در وی زیادت بود و اگر در میانه شراب [illegible]
کند منی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتها تمام
باز دهد و [illegible] نافع بود و جهت ورمهای گرم و در حمره طلا کردن و [illegible]
ضماد کردن سود دهد و بیخوابی زایل کند [illegible] خام خوردن [illegible] و قطع سیلان
منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند
سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهو بری
لبن وی در رقت ماند لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی
و نیم درم از لبن بری مسهل کیموس مائی بود و جهت زهر کژدم و رتیلا نافع
بود چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد
و حواس را تیره کند و مصلح آن [illegible] بود و اول آن بود که [illegible]
و آب را [illegible] در چشم می چکانند و کاهو مضر بود بباه و مصلح وی کرفس و نعناع
بود [illegible] شنجار است و هو فیلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شد
[illegible] خولنجان است و گفته شود خشخاش سفید بستانی بود
و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم
و بعضی گویند سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله
سینه و رطوبات معده و نفث دم و مادهای تیز که فرود آید از سر و با عسل

می زیادت کند و مقدار وی دو درم تا پنج درم مستعمل بود و جهت سرفه و سل مفید و آب وی شکم براند
و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا فقاع و صاحب تقویم گوید بسیار
از وی مرض شش بود و مصلح آن مصطکی و سکنجبین بود و اسحق گوید بستانی مضر بود
بشش و مصلح آن مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن
بر سر ریزند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی خواب را نافع بود و طبیخ وی چون با آب بجوشانند
تا بنیمه باز آید نافع بود جهت علل معلول و کلیه و در شکم که از خلط غلیظ بود خشخاش
صاحب تقویم گوید بری بود و بستانی نیز و صاحب منهاج گوید بری مصری
بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت وی سرد و خشک است در سیوم و گویند در چهارم
و گویند تر است در چهارم خاصیت قوی وی آنست که دیشتای چشم موافق زایل
کند و خشخاش سیاه چون بکوبند و با شراب بیاشامند جهت اسهال سیلان
رطوبات مزمن که از دماغ آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین
ضماد کنند خواب زایل کند و چون ضروری بود در داروی چشم استعمال کنند سودمند بود
و جهت حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و دیسقوریدوس
گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند
و بنشینند تا عرق فرود آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر
صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب بغایت سود دهد
و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بشش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید
مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود خشخاش [illegible] میقن اوزودوس خوانند و بعضی
آن خشخاش بندی بود و بدان سبب بدین نام خوانند که چون نبات ببندد

و بعضی ارقلیا خوانند و نبات وی دو ورق بود و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل
بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بجلبهنگ بود خشخاش مقرون خشخاش بحری
خوانند و غلاف آن مانند شاخ گاو بود بدین سبب وی را قرون خوانند و نبات وی
در کنار دریا باشد و برگ وی بر نقرس طلا کنند با شیر نافع بود و بیخ وی چون بجوشانند
بآب تا بنیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلط
غلیظ بود خشخاش [illegible] خشخاش مقرون است گفته شد خشکنجبین عسلی
خشک است که از کوهستان فارس خیزد از حدود کازرون در میان حجر و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیم و خشکی وی زیادت از عسل بود و فعل وی اقوی و بغایت سل
مه حالق و بدل وی بوزن آن عسل و نیم وزن آن کنگبین و گویند بوزن آن نیم عسل
خشکل مثل است و گفته شود خشکار آردی بود که نخاله از وی گرفته باشند
خبز الشعیر بسیار دون است و گفته شود خصیه بهترین آن خایه خروس بود
فربه و بعض خصیه بعض حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند سرد و خشک
بود و غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیادت کند و وی دشخوار هضم بود
خاصه که از حیوانی پیر بود و مصلح آن انجدان و فوتنج کوهی و نمک سنگ بود خصیة الثعلب
بهترین وی شیرین فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج
و عمود و فالج را نافع بود و شهوت جماع را بر انگیزاند و انعاظ تمام آورد و مقوی باه بود و طبیعت
و قایم مقام استنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال
بود و صاحب مفردات شربتی ده مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند
بری است و صاحب مفردات که ابن بیطار است در جامع آورده است که آن نخ است

و در اینجا قول صاحب جامع معتبرات و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن
آن تخم تربزه گویند بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن بوزیدان و نیم وزن آن تخم انجره
گویند بوزن آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید کم
معده را موافق بود و مصلح آن عصاره لسان الحمل و شکر بود حب الثعلب پخت
مانند حب الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلوط بود و بشکل المبازی
مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فرد بود و یکی لاغرات و گویند نوع بزرگ
چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد
و طبیعت وی گرم و تر بود در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل ورمهای بلغمی بود
و ریشها بلید خوردنش را نافع بود و قلاع را سودمند بود و نمله و ناصور و گویند چون تر
بخورند باه را زیاد کند و چون خشک بخورند قطع شهوت بکند و جالینوس گوید کلا نوع
بزرگ بخورند باه را زیاد کند و کلا نوع کوچک بخورند منع آن کند برخلاف یکدیگر و وی
منضج تپش و سینه بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود خصی [illegible] جلبوت
گفته شد و بیونانی [illegible] خوانند خصی [illegible] خایه کوسه چون خشک کند
و بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصی الذئب چون خشک کند
و با شراب بیاشامند نافع بود جهت [illegible] خصیة [illegible] جند بیدستر است
گفته شد خصیة [illegible] خرزه [illegible] ازو [illegible] گویند [illegible]
مثل است و گویند مثل مکی است گفته شود [illegible] سبز [illegible] است گل وی
سفید بود و آن نباتی بود [illegible] الزوان خوانند و [illegible] خوانند و بیونانی
[illegible] و بلا کثیر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند کم بود اعتدال

و درد وی تسکین بود و انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سودمند بود
و قوبا و چون در آفتاب نشینند و ورمهای ظاهر نرم کند و آنچه در زیر گوش بود و خنازیر
و دبیلات و ورم پستان را از گرمی بود و ورم مقعده هم از گرمی بود و ورم مفاصل
با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سودمند بود و [illegible] و طبیخ بیخ وی
چون بیاشامند سودمند بود جهت حبس البول و [illegible] امعا و شک [illegible]
خام [illegible] و عرق النسا و [illegible] خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط
یا مرغابی بکوبند و ضماد البطن وزن نخود برگیرند جهت ورم رحم و انضمام آن نجابت
سودمند بود و طبیخ وی [illegible] عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه
بر بهق مالند زایل کند و چون حنظل بجوشانند و طبیخ وی بر زنجبیل [illegible] سودمند بود
و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت [illegible] کند و [illegible]
گویند بجبر اعضای منکسر بود و مقوی آن و سه درم از وی [illegible] را نافع بود [illegible]
و خون حیض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سوداوی نجابت مفید بود و صداع
و [illegible] را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن
سودمند بود و گل و برگ وی با اندکی زیت ضماد کنند بر زنجبیل [illegible] نافع بود و بر
سوختگی آتش [illegible] و حنظل [illegible] سودمند بود خاصه چون آب [illegible]
بگیرند و با قند بیاشامند و برگ وی در ضمادات ذات الجنب سودمند بود و بیخ وی
چون با آب بپزند مفاصل و اعضای صلب نرم کند و برگ وی [illegible] کند و گویند دندان
مردریش [illegible] بگویند و [illegible] و تخم وی یک جزو آرد [illegible] ان [illegible] دو جزو با سرکه [illegible]

ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را نافع بود
و چون بیاشامند و مولف گوید که بیخ خطمی کوهی جهت نقرس ضماد کنند با گلاب
بغایت مفید بود و جهت دفع صفراوی بغایت مفید بود با نبات سفوف سازند یا
گلاب دم خوردن و آن نوعی از حلبوات است و اسحق گوید مضرت بشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضرات بمعده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است
و بدل آن گویند خبازی است و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر و سوانت
و گفته شود خطاف بادبی پرستوک خوانند و طبیعت داغ بی و خاکستر بی کوکس گویند
سرد و خشک باشند احشا را زیان مند بود و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و سنقر دوس
گویند چون بچه نخستین وی قی ما در اول نوبت شکم وی بشکافد و سنگ پاره در
شکم وی نه یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ از هر رنگی چون در پوست گوساله بندند و بر
گوسفند گویی اگر او گوسفند پیش از آنکه خیال بروی نشیند و بد با نوع مصروع بندند
یا بو کون وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند
و خاکستر وی در چشم کشند با مروارید وفت دهند و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود
و اگر با عسل بسرشتند و سرکه و کبی و حب داشته باشند باد اینها را اعضا در حمام طلا کنند
و نشینند تا با وقت فرود آید بعد از آن آب بریزند بغایت نافع بود و اگر مغز وی
و خشک کنند ده درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم
کشند در ابتدای نزول آب بغایت سود مند بود و چشم وی چون سحق کنند با روغن زنبق
در ناف زن بمالند نزدیک خاص سود مند بود و این نیز در خواص آورده است
چون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و با آتش بسوزانند و در شراب اندازند

هر کس آن شراب بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن دفع خبالک
ندانند شهوت وی زایل کند و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در
چشم کشند سفیدی ببرد و مجرب است و ارسطاطالیس در منافع اعضای حیوانات
گوید دم پرستوک چون دندان سوده کنند و وی سرد بیش که سفید شده باشد
سیاه گرداند و دندان در سیاه کند پس چون خواهند سیاه کردن دم وی از
شراب کنند تا دندان سیاه نکند و سرگین وی چون خمر کا بیامیزند و بر موی سیاه
طلا کنند بی هنگام سفید شود خطمی حنظان است و گفته شد خراطین
خراطین خوانند بپارسی شب پره گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید
چون بگیرند و بروغن گاو بود کان بیش از بلوغ طلا کنند موی رستن بچه و چون در
روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت
مکرر کنند و گویند چون بپزند و مرق آن بیاشامند سنگ براند و درد دل سوده و
خاکستر وی روشنایی چشم زیادت کند و این نیز در خواص آورده است
چون سر وی در ظرف مسین با آهن با روغن زنبق بپزند خانک تمام شود
و صافی کنند و روغن بردارند بر نقرس بمالند و فالج قدیم و رعشه و ورم در احساد
بغایت نافع بود و جهت زایل کند و کلاه از وی در دفع زنان بمالند
در حالت نزاید و این مجرب است و گلاه از وی در شب پای بمالند
و گلاب بجوشانند تا مهرا شود و بر سودا و قضیب چکانند بول براند و گلاب
در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را بغایت مفید بود و دماغ وی
چون بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زیادت که در چشم بود زایل کند

ودر کبن وی چون برقی با طلا کنند سود دهد ودماغ وی با آب پاره درچشم کشند
سودمند بود جهت نزول آب وگل سرخ وی درشب جامه خواب پنهان کنند وکسی
بدان خسبد [illegible] بخواب نرود وخواب وی شوریده شود وگل دل وی [illegible]
[illegible] عمل کنند وگل سرخ در ربیع کی تر پنهان کنند [illegible] بود ازانجا [illegible]
[illegible] سوداء [illegible] نهند [illegible] ازانجا [illegible] خردل بری است
ودر اول درصفت لسان ثور گفته شود خلاف مامونی از خراسان [illegible] خلاف
پارسی بید گویند وخلاف بلخی بهار است وگفته شد وخلاف نوعی از صفصاف است
وصمغ وی از ورق بیرون آید وبهترین بید آن بود که در کنار جویها رسته باشد
وطبیعت وی سرد وخشک بود وثمر وی وورق وی هر دو قابض باشند [illegible]
[illegible] بود وخاکستر وی بغایت تجفیف بود در بستن خون چون [illegible] کنند
[illegible] وصمغ وورق وی بغایت جلا دهنده بود وخاکستر وی با سرکه [illegible] ثآلیل ونمله
ضماد کنند نافع بود وورم پستان ودبیلها [illegible] حرارت [illegible] ورم [illegible] بود وشربت
[illegible] چون آب آن درحمام بشویند بغایت نافع بود وآب وی صداع را زایل کند
وآب ورق وی بغایت نیکو بود جهت ماده که ازگوش [illegible] بود [illegible] باشد
[illegible] برموضعی که [illegible] زده باشند نشان نیکو بود وقطع خون رفتن کند وصمغ وی
جهت ضعف بصر سودمند بود وآب وی جهت [illegible] نافع بود دیرقان ومقدار
مستعمل از آب وی [illegible] درم بود [illegible] مضر است [illegible] ومصلح وی
[illegible] بود [illegible] است چنانکه گفته شود خلاف
پارسی سرکه گویند ودی
[illegible] از [illegible] سرد وسردی وی غالب بود از گرمی وبهترین وی

خری بود وطبیعت وی سرد وخشک بود درسوم وگویند سرد است دراول
وخشک درسوم [illegible] گرم [illegible] واشتها بازدهد وقطع خون رفتن از
هرعضو که باشد بکند چون بپاشند ویا آن عضو را ازوی خون روانه بود بدان بشویند
ویا بریزند ویا درآنجا بنشینند قطع خون بکند وچون برسر نهند دردسر را نافع بود
وخوردن وی هضم را قوت دهد واشتهاء طعام بازدهد وصفراوی مزاج را نافع
بود وبدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه چون با شراب [illegible] بود وبن دندان
محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند وچون صوف [illegible] بدان ترکنند
یا اسفنج و برجراحات نهند منع ورمها بکند ودبیلها که در بدن [illegible] از جرح ونمله
وجرب تر وسوختگی آتش وقتی با [illegible] چون با بعضی ادویه
موافق [illegible] استعمال کنند بغایت نافع بود [illegible] وخوردن
چون دایم [illegible] وچون [illegible] بدان [illegible] وبا روغن گل برسر
نهند دردسر از حرارت آفتاب بود زایل کند [illegible] استسقا [illegible]
گوش [illegible] درگوش بود [illegible] آورد [illegible] زایل کند وگلاب [illegible]
که آن [illegible] بموضع زخم [illegible]
[illegible] آن [illegible] باشند [illegible] بدان موضع نهند [illegible] سود
[illegible] وجهت دفع مضرت ادویه [illegible] خاصه مضرت [illegible]
[illegible] وچون [illegible] پاشند
نافع بود جهت دفع مضرت [illegible] وچون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول
از حلق بکند وخناق [illegible] سودمند بود وعلق که در حلق [illegible] باشد

بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و سُلْم خشک کند و تشنگی نشاند و سپرز را
نافع بود و معده را دباغت کند و مادهٔ تیز دفع کند چون بروی ریزند و جهت درد دندان
که از گرمی و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود
بسبب تلطیف و درجی است و این خاصیت در وی است و غیر وی نیست و سرکه
که از انگور حسن گیرند با نمک سودمند بود جهت زدگی سگ دیوانه الا سرکه مضر بود
بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و لا ادمان
خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب رقیق ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام و شکر بود. خل العنصل بپارسی سرکه
عنصل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه
کنند بن دندان محکم گرداند و گندی دهن زایل کند خاصه چون مرباه باشد و درم
از وی بیاشامند و حفر در گوشت کنند که این [illegible] را نافع بود خاصه ربیع در وی
بود و چون بیاشامند بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم کند و آواز صافی
کند و درد معده را بگشاید خاصه چون طعام در معده هضم نشود و مصروع را
سودمند بود و کسی که مزاج سودا بروی غلبه کرده باشد و سنگ مثانه بریزاند و اختناق
رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود و لوزتین را صافی کند خاصه در
زمان نقاهت و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کنند تا بیست درم
هر روز قدری بیفزایند صنعت آن بستانند اسقیل سفید یک رطل و یکجا جوشی
پاره کنند و در نیم آن کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یک من از وی
هشت من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان از اول

سرطان تا آخر اسد و لا ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگی تا عنصل
مهرا شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من سرکه بنشانند
کنند و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند الا آنچه دو ماه در
آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت وی زیادت بود. خلال سیاب است
بلغه وادی القری و بلغه اهل مدینه سدی خوانند و وی خرمای سبز بود و اندرون
طلعه و وی صالح تر از بلح بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده بود ممسک بود
خراطین بپارسی [illegible] گویند و شیرازی [illegible] گل و آن جانوریست که در
شیب زمین باشد و گویند کرمیست و بیخ نباتات و اشجار خورد و در شیب ماند
و گفته اند پشت باشد و بطلب وی باید و گفته اند از سوراخ بیرون می آید و از [illegible]
که وی بگیرند باید با کنار در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی بگیرند و وی از جملهٔ سموم
قاتله است و ابن زهر در خواص آورده است خوب که در گوش وی نهند چون بر
خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر زایل کند و کلک سرخی بسوزانند قلقطار
سحق کنند و کسی را که [illegible] گزیده بود در بینی وی دمند [illegible] و کسی که تب
ربع دارد چون بر وی نهند شفا یابد و [illegible] کوبند و در بینی [illegible] روغن گل [illegible]
و بر برص و بهق وی با طلا کنند شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون طلا کنند
زایل کند. خلّر جلبان خوانند و [illegible] گویند و آن حبیست نزدیک برسنه و در
یزد و نواحی کرمان و کوبنان و ولایت لرستان بسیار خورند و نان پزند و بجای
تنها مانند عدس و باقلا بپزند و خورند و در بهار چون تر بود سبز خام خورند اما
نفاخ آورد و زبان آن قوم که وی خورند بیشتر [illegible] و طبیعت آن سرد و خشک است

وغذا اندك دهد وخون بد ازوي حاصل شود ومولد سودا بود واعصاب را مضر بود وبغايت
نفاخ بود وچون طبخ وي بعسل يا شامند خلطهاي بد از امعا براند وحيض براند ومحلل
وملين فضول سينه بود وكلركا وبخوزد ماننده كرسنه بود ومنفعت فربهي بود ونوعي از
بي مت ازوي بد كش بود وآن بخته نشايد خورد وويرا بسيله خوانند وآن نوع بتي بود
وچون زان بخورند تپستان بيزايد خمر ماء العنب است ومدام وراح ومل
وصبا وطلا وعقار وقهوه وقرقف ورحيق ونبيد خوانند وبارسي شراب انگبيني وي
گويند وبتازي سبكي خوانند وبهترين آن بود كه قوام آن معتدل بود ولون آن
زرد بود وخوش بوي بود بل اكثر ادويه درمي كند ومتوسط ميان نوي وكهني وآنرا
ريحاني خوانند وطبيعت وي گرم وخشك است در دوم لكن آنچه سياه بود غليظ بود ودير گوارد
هضم شود ليكن قوت زيادت كند وآنچه سپيد بود ورقيق غذا كمتر دهد و محروري
مزاج را موافق بود وادرار بول كند وتشنگي نرم دارد لكن شراب سرخ متوسط بود
ميان سياه وسپيد وفوق بي مبانه بود در هر دو حالت لكن آنچه تيز بود غليظ بود
ونفخ در معده پيدا كند وتشنگي براند لكن شاند ولكن را موافق بود لكن آنچه دروي قبض بود و
دروي ادرار بول زيادت بود ومصدع ومسكر بود وآنچه عفص بود تشنگي بنشاند ودروي
موافقت اتصال غذا زيادت بود وقطع سيلان مواد بكند وآنچه لين بود منفعت وي
باعصاب كمتر بود وادرار بول كمتر كند وآنچه كهن بود مضر بود باعصاب وحواس لكن
لذيذ طعم بود ليكن چون بغايت كهن بود ورقيق وسپيد بول براند لكن مصدع بود ولكن
بسيار خورد مضر بود بمعده وآنچه تازه بود باد انگيز بود ودير گوارد هضم شود وبول براند
بهترين آن بود كه گفته شد در اول سود منه بود جهت شهوت طبي و ورمد بلغمي وغشي

وشفا از رعا بود وهضم را نيكو كند وچون بملند تشنگي نشاند كه اندك وبول براند وطبع
نرم دارد واگر افراط كند دروي مضر عقل بود وپير ضعيف وجگر ضعيف ومبتلا را
بود وشهوت غذا ببرد ونسيان آورد ورعشه وربع وخدر وضعف بصر واعصاب وصرع
وسكته وعلل مفاجات آورد وشطا مكن ناشتا خورند بعد از بخوري وكارها سخت خاق
آورد والتهاب واوجاع ومداواي وي بقيء با تق بود واگر خواهند كه مستي كمتر كند
رب غوره يا تخم كرفس نقل كنند وغذا اكثر خورند ونا شوه قدري خوربزه وبلوف بوبب
واگر محروري مزاج بود نقل بادام كند وسيب مز وكاسني وجاورس وطلع وغذا ابشته
از شراب خوردن آش غوره وآش سماق واماد دانه خورند ودفع مضرت شراب
بشراب انبع يا ريباس كنند ترب وخشك وي تقد عمل اند ورقلت وكثرت
دانه وي گرم بود در دوم وكهن وي گرم وخشك بود درسيوم ودروي قوت متضاده بود
مركب از سرد وگرم ومردوي بن جهت مرضه بود وازين جهت عفونت وگرمي
طبعي از جهت نك دارد ودروي قوت جلا بود وجذب ماده بلغمي كند از
عمق بدن بظاهر آن ومحلل بود ومنضج بود ودرها بود خاصه دما بيل جمر بانك
با مي نهند والا ضماد كنند بروجي يادرين سه درشيب پاي بود نافع بود وچون
معتدل بود ودرآب خوبياشد وبعد از دو ساعت صافي كنند وداكي طباشير وتنوچي
زعفران وداكي قند درمقدار بي درم از آن آب حل كنند پا شامند تسكين خار
كنند وتشنگي نشانند وچون جبر درآب حل كنند وداكم نيم وزن آن روغن بنفشه
با آن يا مي نهند وبدان غرغره كنند سود مند بود جهت ورم اندرون حلق وچون
درآب حل كنند وازان حساب مانند وقطره چند سركه بدان چكانند وبياشامند

قطع اسهال کند خل سودنجان است گفته شد خمان دو نوع است بزرگ و کوچک
خمان کوچک بیونانی خامااقطی گویند و بطبیعیه بذقه و گفته شد و در باب با
در صفت ثمران که آنرا بلعجوز اند نام گفته شد و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته
شود و قوت مرده مجفف بود و مسهل و محلل تحلیلی معتدل و قوت خامااقطی
مبرد بود و مسهل رطوبت مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون
برند مانند ترهاء دشتی مسهل بلغم بود و تخم و ساق وی چون تازه بود و بجوشانند چنین
عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی را دهند سود دهد
و گل وی را که انبی نفخ باشند با شاید بغایت نافع بود و گلاب بپزند و زنان در آن
نشینند صلابت رحم نرم کرداند و بحال صلاح باز آورد و تخم وی چون با شراب بیاشامند
همین عمل کند و چون برویی مانند سپاکو اند و ورق وی چون تر بود با پیه خو
بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ را بغایت نافع بود
و چون با پیه بز و نقرس ضماد کنند نافع بود خمخم خمخم است گفته شد در حا
[illegible] بحکمت و گفته شد و در باب دال در ذوخیسة اوراق گفته شود
[illegible] صندل حدیدی خوانند و آن چوبی سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر
و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون بآب بسایند محک آن زرد بود
مانند نارنج و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود و گلاب بسایند
محک آن چون زنجفر بود سرخ بغایت و طبیعت سرد و سرد بود و آن نوعی از آنست
بپارسی خامین گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و حمره بسیار گرم سود مند بود
و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و سرد و نوع این خاصیت [illegible] در مهار

د موی وصف اوی خاصه نوع ماده که تبرید و تسکین دردی زیاده بود از محک نوع نر
[illegible] نوعی از کاسنی بری بود لکن بغایت تلخ بود و آنرا بعضی خوانند
و ورق وی بکاسنی صحرائی ماند و تخم وی و گل وی و ساق وی همین سپیل لکن قریب
کوچک تر بود و در وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار با قلائی و قوت وی
مانند کاسنی بستانی بود لکن بسبب تلخی وی که زیاده است تجفیف در وی زیاده
بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند و در خرقه بمقدار زیتونی وزن
بخود برگیرند حیض براند و گل نبات وی معجان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند
چون آب بکند ازند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند سود مند بود و صمغ وی
موی زیادت که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و نیش در وی
بزند و رطوبتی که بر آن جسبیده شود در بن موی زیادتی که در چشم بود چسبانند موی
زیاده زایل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون
با شراب بپزند و بیاشامند سنگ بگدازد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند
باد سبل که در چشم بود زایل کند و شفا دهد و گل وی دو درم از وی با خمر بیاشامند یا بر
موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و گل آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند
و لبن وی در وی چشم همان عمل صمغ میکند خندروس خالاهن گویند و آن حنطه
رومی خوانند بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و نرم و غذای وی
سرد تر از غذای گندم بود و گفت لکن غذائی نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد
و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند
و گر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود جهت قرحه امعا خنثی برواق خوانند و بزبان

بریی تیعلیلس و ورق وی مانند ورق کند ناشامی بود و ساق وی املس بود
و آنرا اثناریقن حسم خوانند و برسری وی حلی سفید بود و بیخ وی دراز بود وکله شکل
بطرتینی بیخ نیلوفر و حریف بود و نعمه تند و اصل الحتی و طبیعت ان کرم و خشک است
و کویند سرد و تر و دیسقوریدوس کوید چون با شاماند بول و حیض براند و چون دو درم
از وی با شراب بیاشامند نافع بود جهت درد پهلو ها و سرفه و بیخ وی چون بجوشانند
و ضماد کنند بر داء الثعلب وی بریانند بعد از آنکه بعوف بانند وضع آن
مالیده باشند و اکر مجوف کنند و روغن زیت در آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر ساق
کرشده بود بمالند نافع بود و برص و حکه آتش چون ... و اکر آن روغن در کوش
چکانند درد کوش زائل کند و کرانی وی ببرد و اکر ورق وی و کل و بیخ آن بر موضع کزندکی
جانوران ضماد کنند سود مند بود خاصه چون با شراب بیامیزند و اکر بیخ وی با دردی
شراب بجوشانند و بر دملها و دنبلهای بلید و ریشها بد و ورمها که در پستان پیدا شود
و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سود مند بود جهت ورمهاء
کرم در ابتدا اکر آن ضماد کنند و اکر آب وی بکیرند و در کوش مخالف چکانند درد دندان
زائل کند و اکر بیخ وی در آفتاب ... بمالند ... وان بیخ طلا کنند بغایت
سود مند بود و اکر تر وی و کل وی با شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت زخم
عقرب و سم ... و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زائل کند و اکر با زیت بجوشانند و در کوش
مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اکر حل کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد
کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند برقان را بغایت
... نافع بود و استسقا را نیز هم نافع بود بسیار ادرار آورد و مصلح وی ...

بود با غوره **خنفسا** بشیرازی خزوک تر کن خوانند و اکر با زیت بجوشانند
و در کوش چکانند در حال درد ساکن کند و همچنین اکر سحق کنند و در خواص
ابن زهر آورده است که خنفسی چون در شب کل کند مرده شود و چون باز در شب
سرکین کنند زنده شود و اکر سر خنفسا در برج کبوتر نهند همان کبوتران اجتماع
پیدا شوند و متفرق نشوند و شریف کوید که مغز وی پاره کنند و میل بدان فرو برند
و آن رطوبه در چشم کشند ... ناخنه ... زائل کند و اکر با زیت بجوشانند
و در کوش چکانند و بدان ادمان کنند کری که نو بود زائل کند و چون با زیت بپزند
چندانکه قوت باز ... و از آن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند
بود تمام و اکر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند و اکر خنفسا با ... کوفته کنند
و بر موضع کزندکی عقرب نهند درد زائل کند **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنک
و سبک و کم کره بود و آن نبطی است ... ازوی آشیانه سازد برب دریا در وقت
بچه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین نیان ... و زمین نیان آب را ملح است
کس آنرا نیابند الا در خانه باز اکر بیابند و بشویند و بارها بپزند تا ... دارو چکانند
و بترکی آنرا قوغات خوانند و طبیعت وی کرم و خشک است در دوم و کویند معده را
نیکو بود و درد قولنج زائل کند و درد کرده را نافع بود و باه را زیاد کند و بوی
دهان خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را سودمند بود و بول براند
چون ... کرده و مثانه بود و صرع را و صداع که از سردی بود و سرطان
و خنازیر و دردها بلغمی و ... داوی بند را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع
بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و هیجان آن ...

و درد دهان گیرند نعوظ آورد و صاحب جامع گوید یک درم از وی جز بعق کنند و بدهند
جماع را نیز کار افتد و بنا شتا یا شامند در قوت باه بغایت سود مند بود و مجرب
و از خواص وی آنست که در هر کجا یا کاسه که بود ملس کرد آن کنند و جهت معده و جگر
سرد بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضرات بدل و مصلح وی انیسون
بود و با چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید مضرات بحجاب و سینه و مصلح وی صندل
و طباشیر بود و بدل وی قرنفل قرنفل بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی چینی بود
و گویند بدل آن قرنفل بود خولان حضض است و گفته شد خوخ بادیق شنبا گویند
و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع را
الوخوانند و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان از گوشت جدا نشود
غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند در آخر
درجه اول ملین بود و در وی قبض بود آنچه تازه بود ملین بود و معده کم دباغی بود و آنچه
عفص بود قابض بود و لکن خشک کند قبض در وی زیادتر بود و آنچه خشک بود
بخوشانند و طبیخ وی بیاشامند قطع سیلان فضول از معده کند و بلغم را خشک کند و
دیر هضم شود و آنچه تر بود هر سه نوع اشتها طعام باز دید کند و گرم و خشک مزاج را
باه زیاد کند و تنها خورده آید و دافع صفرا بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فسادی
چون فساد زود آید نبود و لیکن بدتر از وی بود آنکه غذای وی غلیظ تر از غذای وی بود
و رطب بسبب زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اول آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مربا خورند با عسل یا شراب ریحانی للوقوق وی با بجادوی بکی بند و آب وی بیاشامند
جهت القوع و درد ها بکشد خوخ افریقی گویند ساذج هندی است و گفته شود خوخ ...

قاقله است و لی نیز حمل بوا است که آن قاقله کوچک است و گفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است و گفته شد خرزهره سم الحمار است
بشیرازی خرزهره گویند و بتازی خرزهره و آن دفلی است و گفته شود خوص
ورق مقل است و مقل نارگیل و امثال آن خوانند ختم الملک و ختم الملک
طین مختوم است و گفته شود خایشفور حب القطن است و گفته شد
خیار قثد خوانند بشیرازی خیار بادرنگ و صاحب منهاج گوید لطیف تر
از خیار زه بود و سرد تر و در وی اندکی قبض بود و اسحق بن عمران گوید سرد تر
و ثقیل تر و غلیظ تر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سود مند بود
جهت تب های محرقه و بول براند و تشنگی بنشاند و مردم اغشا محرور بود و آب
وی چون بگیرند بیست مثقال تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر طبرزد بیاشامند مسهل
مواد صفرا بود و از خوردن وی خلط بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود که
تخم وی دقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق جگر و معده گرم بود و
نافع گویند لب وی لطیف تر از لب خیار زه بود که جرم خیار دیر هضم شود و بغایت
سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود
یا میویز یا جوارش کمونی خواه و گفته در وی بود که آنچه بسیار بپرورند بغایت
سرد بود حرارت بنشاند که در معده دیر بماند و اول آنکه بعد از طعامهای غلیظ
خورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج
خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد و دشوار
زادن بروی آسان کند خیار شنبر بپارسی و هندی خیار چنبر خوانند و هندی

وکابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود که سطبر و سیاه و نرم بود و رسیده و ملوس وی
براق بود و پوست وی تنک بود و بهترین آن بود که در زمانی که خواهند مستعمل کنند
و لحظه از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و تری
و گویند گرمست و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود
که در احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب
بزر قطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای صلب
و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک کند و چون با تمر هندی
بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت
بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان را و درد جگر گرم
بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت
و اذیت بود تا بقدری که زن آبستن بخورد هیچ زیان نکند بلکه مصلح وی بود
غذا دادن بربی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم کند اندرونه سینه و قولنج
بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا با پنجاه درم بود و اسهال وی تقوی جاذبه
بود و گویند بلزوجه و مرکب امعا وی ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال
بروغن بادام چرب کنند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضرت بسفل مصلح
وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن
مصطکی و انیسون است و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است
و ده وزن آن بپوزن [illegible] دانه نقد [illegible] ترید خیری انواعست یک نوع خیری سیاهست
و آنرا خیری خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا خیری میدهنی خوانند

و صفت آن خوانند و یک نوع سپید است و یک نوع سرخ و آن بری بود و آن
خزامی است و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بار نخست
خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیر خوانند و طبیعت وی گرم بود
و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود
از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی
زیادت بود از تر و طبخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشیند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند همین فعل کند بود بسبب حرارتی که در وی
هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر با عسل تخم وی
برگیرند بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد و [illegible] وی در قوت مانند [illegible] بود
لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمین نزدیک بود و برگ وی خشک کنند با موم [illegible] بر
سرد سخت شده ضماد کنند نافع بود و گویند از انار و نوشادر و دو ورمی که در مفاصل
پدید آید و بغایت صلب بود چون ضماد کنند سود مند بود و طبیخ وی بسرکه
درد دندان را سود دهد و گل وی چون در مرهم روغن کنند شقاق مقعد و انگشتها را
نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را از [illegible] خیری سیاه که آنرا شیرازی
خطائی خوانند طبیعت وی معتدل بود سود مند بود جهت بادی که در سینه بود
و بعضی از نوع زرد و سرخ که منفعت ان گذشته شد که در طب مستعمل است و منفعت
آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری چندان منفعتی که مشهور بود نیست
آنرا از [illegible] مگر کسی چیزی تجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید [illegible]

مصدع بود ومصلح آن روغن گل وسرکه بود خیروج خبازی است بپارسی خرو
گویند وقدم الملک نیز خوانند ودر خبازی گفته شد خیربوا هیل بوا خوانند
وهال بوا گویند وبهترین آن تازه فربه تیز بوی بود ودارچینی گویند در قوت مانند
قاقله بود ولطیف تر از قاقله بزرگ بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم
معده وجگر سرد را سودمند بود وجهت معده نیکوتر از قاقله بود ووقتی بپزند
وغذا را هضم کند وابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند واشتها
طعام باز دهد ونافع بود جهت وجعهاء سرد خاصه در دماغ ووقتی سر بدید بنهد داروی پاکیس
گویند جهت بهق در مسح بدن بود بغایت سودمند بود چون یک جزو از وی
ویک جزو کندش ویک جزو تخم ترب کوفته وبیخته با عسل بسرشته وطلا
کنند وگویند مضر بود باحشاء محرورین ومصلح آن شیر تخم خرفه وسکنجبین بود
ودر هندی الاچی خوانند [illegible] آس بری است وگفته شد صفت آس
بکه در الف وصفت آس بری که او را مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود انشاالله تعالی

باب [illegible] حب الراس است

وگفته شد دانج ابروج دانج اوونک نیز گویند بتبرانی انجلک خوانند وازکوه
کیلویه که از ولایت پارس است از انجا خیزد ودر هیچ موضع دیگر نبود وطبیعت وی
گرمست ومعتدل بود بتری وخشکی میل بیشتر دارد وشهوت جماع برانگیزد دانه [illegible]
مانند جو باریک ودرازتر وبطعم تلخ بود وطبیعت وی گرم وخشکست در دوم وگویند
سرد است وبوحنا گوید گرمست در اول وخشکست تا دوم وبهترین سرخ رنگ بود
گوی خوشبوی تازه ووی قابض بود وبند خیارین را از ترنجی نگاه دارد وملین

صلابات بود وشلم بپزند وورم مقعد را سودمند بود بغایت واسترخا وآن
چون در طبیخ وی نشینند وگل ووسمه ازوی بکوبند وبزیت چرب کنند وسفوف
سازند بو اسیر وانجابت نافع بود ودفع زهرها بکند وگل در طبیخ وی نشینند مقعد
ورحم که بیرون آمده باشند باز جای خود رود وصحت یابد وگل بعسل بسرشند ولعوق
کنند زحمت بزرگ وکوچک بکشد وبسیار خوردن وی کشنده بود وعداوای وی اسهال
وشبرم وچیزهای چرب بود وصاحب تقویم گوید تشنج آورد وبی اسیر دوا ومصلح
آن خبز مغث بود یا هلیله تغذ وبدل وی در تحلیل صلابات چهاردانگ وزن آن
بادام ونیم وزن آن اهل الامکر در ابستنی نشانند که اهل مستعمل کنند داذی [illegible]
موفاربقون است وگفته شود دار شیشعان قندول خوانند وبزبان بربری ازربی
وبقبطی دیگر اشقلاوس وآن درخت ستبر خار ناک است ودرخت وی موافق در
درگل وی صدری وچوب وی عفوصت بود وبعضی گویند بیخ سنبل هندی است
وگویند چوب سنبل هندی است واین خلافست آنچه محقق است پوست وی باشد
قوی بود بشکل لالا بستری جمل ازوی ستبر تر بود وسرخ تر مانند عمر وبهترین آن بود
که گران وزن بود وآب بر وی نند وچون پوستش باز کنی بلون خون بود وخوشبوی
وستبر بود ودر طعم وی اندکی تلخی باشد ونوعی از دار شیشعان بود که املس باشد
وتابان وبغایت تلخ بود وسفید رنگ بود وبوی نداشته باشد وطبیعت وی گرمست
در اول وخشکست در دوم وگویند سرد است محلل ریاح بود ومصلح عفونت وقطع
خون بکند وشکم ببندد چون طبیخ وی با اشامند وچون بشراب بپزند وبدان مضمضه
کنند قلاع را زایل کند ودبش بند که در دهن باشد وقد از انکاه دارد واسترخا

عصب بغایت نافع بود و اگر در ادویه فرزجه کنند بچه بیندازد و عسر البول را سودمند
بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم
و سودمند جهت نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند و در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند
و جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک
کند و اسحق گوید مضرست بجگر و اصلاح وی بدوقو کند و صاحب تقویم گوید
مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بوزیدان گوید
در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند و نیم
وزن آن درونج و شاید که گویند بدل آن زنجبیل است دارفلفل جالینوس گوید
بهار فلفل سفید است و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است و تحقیق بهترین وی
آنست که سفید بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم و گویند خشک است
در دوم و گویند تر است در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان
جگر بز بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوت معده دهد
و باه را زیادت کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران خوردن و با
دهن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج
و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج
را نافع بود و بولس گوید قوت نعوظ بدهد و شهوت را باز گرداند و ماسویه
گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزیدگی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و صدغ و صاحب منهاج گوید مصلح وی

صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن
بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد دارصینی بهترین
وی بیلانی بود خوش بوی و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارصینی در غایت
لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی و کحل کردن
تاریکی چشم زایل کند و مقوی قلب بود و در وی تریاقیت هست و جرم مصطکی
پزند و آب آن با شامند فواق زایل کند و دارصینی بخوردن تمام آورد و هضم طعام کند
و درد معده که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را
پاک کند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را سودمند بود و درد رحم را
با زرده تخم مرغ سودمند بود و ورمها که از سردی بود نافع بود و در گزندگی عقرب با انجیر ضماد کنند
بغایت سودمند بود و چون سحق کنند و با سرکه بر بثورها طلا کنند سود دهد و چون با عسل
بر کلف بمالند زایل کند و سرفه کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول را نافع بود
و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و قوت وی
تا پنج سال بماند و بقراط گوید قوت انسان نگاه دارد چندانکه در حقنه باشد
و هضم را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرگیوش را نافع بود
و مسام را فتح کند و غثیان را نافع بود و بولس گوید نقرس را نافع بود و استرخاء عضله
و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع و وجع سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی

جزو هفت بود و بدل وی پوست بلیله بوزن آن و نیم وزن آن کابلی یا اهلیلج زرد
گویند بدل آن دو وزن آن جاب بود و بنا دوق گویند بدل وی بوزن خولنجان
بود و گویند بدل وی دو وزن وی اهلیلج بود و روغن دارصینی رعشه را نفعاً نافع بود
دار بلد نوعی از مروات و گفته شود در همه انواع آن دار بویانی تمام است
و گفته شد دار بوجمج سولان است و گفته شود دار بوق اقوس خوانند و آن جیت
بشکل از سنگ و دانه مورد و بعضا آن را تیزاز و برامبو بزرع عسل خوانند و چون بشکنند
عسلی بود نباتات جسفک در اندرون وی بود و بهتر وی آن المر بود که لون آن زرد
بی کرانی بود و لون بیرون وی سیاه بود که سرخی زند و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم
گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود عذب نضج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین
بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و در شری بلغمی ضماد
کنند نافع بود و چون با راتینج و موم خلط کنند اجزا مساوی و بر ورم بلغمی نهند
و جموع ورمها را نافع بود و گلو با کندر یا میویز و بر رشتهای کهن نهند زایل کند و لاحول [illegible]
بر پستان نهند بلغ زایل کند و بلغم و عرق النسا و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل
کنند و جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و قولنج و ریاح غلیظها در اعضا بگذارند
ذوق اعضا بد نبود و رطوبت زایل کند و [illegible] دیوس گوید محلل اخلاط فاسده بود که
در ورکین جمع شده باشد للمضر بود تقلب و از خوردن وی [illegible] در شکم پیدا کند
و مغص آورد و دوار و اولی آن بود که باب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند
گویند مصلح وی با کتیرا و کاه زبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و در تحلیل
ورمها صلب جمله ندهد وزن آن جوز سرو و نیم وزن آن اهلیلج دابس بادی

دوشاب خرمای گویند و بهترین آن بصری بود که آن را سیلان خوانند و آن آتش
ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود
کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان بمالند و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن
خلط غلیظ و خون عکر از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود و بعد از آن
سکنجبین ساده یا مزکا موخورند دار قرع است و گفته شود دانب سبیستان است و گفته شود
دیودار دیودار و دیدار گویند و گفته شود دجاج پارسی ماکیان گویند و مرغ
خانگی گویند و طبیعت وی معتدل بود در زیادتی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید
و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خون کند که از جهت دماغ رواند بود بکند و آواز
صاف کند و زندگی جانوران بلیت را نافع بود و چون بشکافند و هیجان گرم بر موضع گزیدگی
جانوران نهند و ظهن زایل بدل کند نهایت سود مند بود و مرغ سرایان تیم بکنند و مرغ
غذا ناقهان بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوند ریاضت و اولی
آن بود که بعد از تامل وی متیجه بخورند و دماغ وی مینی باز دهد و دماغ را بیفزاید
و تیزبیت گویند چون جوانمرغ فربه با مسکه پرورند چندانک بچه شود ولیکن را که سرفه
خشک بود بی خون چون بخورند زایل کند و اگر مرغ بخشک دانه فربه کنند دوازده
بعد از آن بکشند و پیه وی بیرون آورند و مجذوم در اعضای خود بمالند نهایت
سودمند بود و اگر بر کلیه مالیخولیا سوداوی داشته باشد طلا کنند نهایت
نافع بود خاصه چون سه نوبت بپای طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار بیاشامند
کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود هفت روز در هر روز یک مرغ
بالان حاری بخورند لون وی بحال صحت رود و نهایت کمال نافع بود [illegible] زوفر گویند

فاضلتر مرغ بری بود و بعد از وی تیهو و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شقیق
و فرخ الحمام و ورشان و فواخیت و طبیعت آن گرم و خشک است دجر [illegible] لوبیا است
و گفته شود دخن با دبی از دن گویند و بیشتر ازین الم و آن نوعی از جاورس است
و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سیوم و گویند گرمست شکم ببندد و بول
براند و غذا اندک دهد و کلابیت تان برند خشکی بی ملت شود و غذا بسیار دهد
لکن سده و سنگ کرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال کراز
صفرا بود بکند و اسحق گوید مضرات بنشش و مصلح وی مصطکی بود و شاید بدل
آن برنج است دخان [illegible] با دبی دود گویند و مجموع دخانها مجفف بود و وی اندک
تبعق نادی بود و قوی ترین دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه
بعد از آن مر بعد از آن کندر و دخان کنند داود بیا جهت قدم چشم استعمال کنند
که در وی قوت بود آن قدح را پاک کنند و گوشت برویاند و در حلها بر مستعمل
کنند جهت منع موی زیادة که در چشم می روید و دخان بطم سخت منفی بود جهت رطوبتی
که در چشم بود بی اشک دهد بود و دخان قواریر دم بود قطع سیل بکند و ریشهای
چشم بیفزاید [illegible] گوشت وی معتدلتر از گوشت مرغ بود و فاخته و فاضلتر
و لطیفتر و خشکتر از گوشت تدرج بود و حرارت کند منی را زیادت کند و شکم ببندد و
دماغ و فهم را زیادت کند و مصلح نانخواه بود و دراج را بشیرازی کبک کوخواند
دواقس [illegible] و دواق نیز گویند بلغة اهل شام خوخ است و گفته شود دردی الخمر
بعضی وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام بود
و گفت و نمش را زایل کند و ثآلیل را که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند

و با اشنان خلط کنند و مروزد روی را بدان بشویند روی را پاک کند و اندام جلا
دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر باز دلی
گوارد نوکنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختن وی آن بود که سپید گردد و شبیه
مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیادة
که در ریشها بود بخورد و با راتینج بر سپیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با
روغن مصطکی یا راتینج بیامیزند و بر موی مانند و بگذارند دفع کند موی را سیخ کند
و آنچه نشسته بود آثار دمامیل و دنبلها آن ببرد و تابکی خشم زایل کند و آنچه
سوخته بود با مورد یا بر شکم و معده ضماد کنند محکم کند و منع سیلان رطوبات
از اندام بکند و چون ضماد کنند بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون افتد بکند
و بر ورم بستان ضماد کنند نافع بود و کلا بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن
و د ... گرم بود دردوج صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی و دوی بهترین
آن رومی بود و آن را درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید
در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم
و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم باد ها را بشکند و زنبور جانوران زهردار را
نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل
کند و بادها غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف گرداند و تقلیل دهد و بر
زنبور عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کنند و ... جدوار نافع بود بغایت
و تقویت دل بدهد و مفرح بود و تریاق حد زهرها بود و مقوی دل و اول آن بود
که با شراب سیب ممزوج کنند تا سحق بی کلفت شود و جهت خفقان با دیگر نافع بود

کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت وی باقی بماند و کیفیت وی بشکند
و این نیز در خواص آورده است که چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون
در آنجا نبود و کلاه سوراخ و در بیمار نبود و از میان مردمان زن حامله بیاویزند
فرزند وی را نگاه دارد از همه آفتی و محفوظ بماند و کلاه وقت از زاییدن بروی
سهل شود و زود بزاید و گل بیاویزند بروی و صروی بر بیمار بسته باشند و بن وی
سوراخ کرده باشند بدرازی ایشان باشند از خوابجای بد و از ترسیدن در خواب
و این از خواص است و سنبل اندلسی گویند مفرح دل و معده و جگر بود و هضم طعام
بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا مقابی تحلیل نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و قدر باه
مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و محمود گوید مضر بود بسر و مصلح آن
دار باد و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت باد کار در رحم بند اشق بود و زن وی
زرنباد و دوده آنک و وزن آن قرنفل و تنها بود گویند بدل وی ماذریون بود و گویند بدل
وی دو وزن وی سورنجان بود [illegible] از جمله محذورات بود و نبات وی به درخت
زیتون ماند لیکن از یک ذرع کوتاه‌تر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون بود اما دراز
تر بود و ... تر و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی در پسته کوچک بود
بغایت صلب و لون وی تحلف بود و بیخ وی بدرازی یک ذرع بود و بستبری انگشت و ده
گویا روید در طبیعت ماننده بود بالنج و تفاح و خشخاش سیاه بود و مسکن بود
و کلاه زیادت خورند کشنده بود و غثیان سخت و قلق و مغص آورد و اسهال و قی جهد
و غش و مسبت و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن
خورده باشد قی کنند تا معده را پاک کند و مداوای معالجت در خوردن بند ابنج

گفته شد [illegible] سنبل البق خوانند بار دیگر درخت بته خوانند و بشیرازی
اسفیذ ار و بسمرقند کل زم و در صفاهان کلنجک و در اندلس سنبل النسر و در
بخارا لامشکر و عرب نوعی از وی است و صفت عرب گفته شود لاادری و داد وی
قبض بود و جلای و پوست وی قابض‌تر و سرخ تر از ورق وی بود و طبع اصل
وی چون استخوان شکسته نطول کنند سود دهد و پوست تنه وی چون بجوشانند
با آب گرم بیاشامند یا بشراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه
بر جرب ریش نهند مانند سود مند بود و پوست وی چون بر جراحات نهند
بصلاح آورند و گل وی بسایند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون
بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از
بخودی در ازحادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند
نیم گرم درد گوش را نافع بود و گلاه با عسل بیامیزند و در چشم کشند تا بکی چشم زایل
کند و رطوبت تمر وی چون بر روی مالند جلای تمام دهد و مسیح گوید ورق وی
گرم و خشک بود در درجه اول [illegible] ثمرة العليق است و گفته شود [illegible]
دود مطارسن نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا درخت بلوط و آن چیزیست برخت
بلوط کهن بجلد میشود مانند خس لکا کوچک بود و در وی حلاوتی بود
با اندکی تیزی و تلخی لکا اصل وی با وجه تیزی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود
ماعفن و درغایت حرارت بود چون بکوبند با بیخ سنجان و بر وی ضماد کنند
موی را بستردد و فالج و لقوه را سودمند بود [illegible] دستبویه است و گفته شود
[illegible] گویند بعضی گفته است و گویند نوعی از لبلاب است و این صحیح تر است

وصف مردو گفته شود دستنبویه بلغة اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو
وآن نوعی از بطیخ کوچک است بوئیدن وی وادمان بدان مخفف دماغ را گرم کند
وسده وی بگشاید وبادی که درپی بود بشکند وگوشت وی بعلل الهضم بود وبوئیدن
وی سود مند بود وکل خشک کند ودوی را بدان بشویند پاک کند وجلا دهد

دفلی چنین است وآن دو نوع بود بری وبحری وهر دو نوع را سم الحمار خوانند بپارسی
بپارسی خرزهره وبشیرازی خرهره وبهترین وی سبز بزرگ ورق بود وبغایت تلخ بود
وگل وی مانند گل سرخ بود برنگ وتخم وی صلب بود وطبیعت وی گرم وخشک است در سیوم
وگویند خشکی وی در دوم بود وگویند در اول وبغایت محلل بود وخاصیت وی آنست
که طبیخ وی در خانه بپاشانند قمل وبراغیث وارضه بکشد ووی محلل ورمهای صلب بود
وحکه وجرب ودرد پشت وزانو ضماد کنند خاصه چون ورق وی بپزند ومانند مرهم
ورمهای صلب نهند بگدازد وتحلیل دهد وآب ورق وی چون بر جرب وحکه طلا کنند
سود مند بود وچون با شراب وسداب بجوشانند وبیاشامند سود مند بود جهت گزیدگی
جانوران زهردار ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود ومفاصل را نافع بود وفقاح وی
وورق وی سم حیوانات بود از آدمی وسگ واسب وخر واشتر وغیر مجموع حیوانات
وآنچه ضعیف بود از حیوانات مثل موش اگر دفلی در آب خیسانیده(?) نهند
واز آن آب بیاشامد نزدیک هلاک(?) کشنده بود واندکی از وی کرب آورد وسعت(?) وباد
در شکم پدید آرد واگر دفلی در وی رسته باشد بد بود وفقاح وی بغایت معطش
بود وورق وی چون با آب بپزند وبپالایند وبهر یک رطل نیم رطل زیت کهن [illegible]
کنند وبجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند وبعد از آن یک رطل موم سپید بر آن

روغن نهند مانند مرهم وآن مرهم بر جرب وحکه طلا کنند بغایت کامل مفید بود
وگل ورق وی خشک کنند وبکوبند وبر دبیلها افشانند خشک گرداند ومداوای
کسی که دفلی خورده باشد با نیمهای جرب وچشمها ولعاب بزرقطونا وروغن گل
وکثیرا وتخم شهدبو(?) عجب مفید بود ومعجون انجیر بعسل وقند وحلاوها وجلاب
ورب عنب اضافه یعنی دوشاب انگوری اما ذ[illegible] جرب [illegible]
مشکطرا مشیع است وگفته شود دقاق کندر در صفت کندر گفته شود

دلب بپارسی چنار گویند وبشیرازی چناره دوست وی وجوز وی بغایت
خشک بود ودر درجه اول سرد بود وچوب وی سرد وتر بود ورق وی چون تر بود
با شراب بپزند وبر چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد وورمهای بلغمی
وورمهای گرم که در زانو باشند سود دهد وگل نیک بکوبند وبر دبیلهای تر افشانند
خشک گرداند وسوختگی آتش را سود دهد وپوست وی چون با سرکه بپزند وبدان
مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان وسوختگی آتش وپوست وی جهت برص
نافع بود وطبیخ ورق وی درد چشم را نافع بود وخاکستر وی بسیار جرب زایل
کند وتر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را سود دهد
وچون با پیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود وغبار که بر ورق وتخم وی نشسته باشد
بغایت مضر بود بحواس وشش وآواز وباید که شیر تازه از پی آن بخورند وصاحب
تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرنفل دارچینی وجوز وی با پیه بر گزیدگی جانوران
ضماد کنند نافع بود وپوست وی چون بسوزانند جلای تمام دهد تا بحدی که
برص را شفا دهد وچون ورق وی بخور کنند در خانه خنفسا(?) بگریزد

دلبوث نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الغراب و بنابر سبب
این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود
اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک ذرع و گل وی سرخ رنگ بود
و برا سنونوا غاثیون خوانند و بعضی ماغادیون خوانند و لسقیون نیز گویند و اصل وی
مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنکه در شیب بود لاغر بود و بالائی فربه بود
و در وی قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوخ خوانند و زنان
بغداد جهت فربهی مستعمل کنند و جهت جلاء بوی بدان بشویند بغایت لونا بکولوانند
و در بغداد بسیار بود و از آن بما دیع بالائی وی چون زن بخورد بگیرد حیض براند و حجر
با شراب پاشا مند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ بیخی وی چون زنان پاشامند قطع شهوت
ایشان بکند و در مداوی گویند چون بیخ وی در شراب خوبپاند و صاحب استسقا بوی دهد
مقدار یک رطل از آن شراب پاشامد بول آب را خشک کرده اند و این مجربست و کذا خشک کنند
بیخ وی در روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامند همین عمل کند دلباب ترکل است
چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند تخم که گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی
تیزی بود و در شام بعرف الدیک خوانند دلفین نوعی از صدف کوچک بود که منجان
خام علمی میخورند و در حاد گفته شود دلق صاحب منهاج گوید قوابی مانند موی بود
در همه حالیق ماهی گویند که جوی بیشتر از سمور بود وسعت نه بی معتدل بود از بهر آنکه
طبیعت حیوان بحری نرم قوات دلین ماهی بزرگست سیاه رنگ و بهری مانند خوک بود
و دندان دارد و آنرا خنزیر البحر خوانند و در حروف خوک ماهی خوانند و گوشت وی غلیظ
بود و چون پیه وی بدارند در حنظل یا شحم بی بیرون کرده باشند و در آن بجوشد

و در پوست حنظل ما ند کرمی تیز شود و از آن نوعی ... ذالک قدر و گوشت وی سرد و غلیظ
بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید که گوشت وی مانند گوشت سل آبی بود در غلظ و دیر هضم
و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی چون بر کودک آویزند ترسند و بعضی پیه وی
بخورند درد مفاصل را سود دهد دماغ بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه تو چو و بهترین
مغز مواشی بره و گوساله و شیخ الرئیس گوید مصلح کبی بود که ز موحود باشد یا ازو
و برا گزیده باشد و بقراط گوید جمیع مغزها سرد و تر بود و غریبی سر درنج و حلل غلیظ
ازوی متولد شود و چون هضم شود بد بد افزون کند و دماغ را زیادت کند و مرطب امعا
و کلوه بود و باه را زیادت کند لکن مولد بلغم بود و اشتها ببرد و منفی بود نزدیک هضم
شدن و بر معده مالید شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر
از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود
دماغ الدیک والبط مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزیدن مار و دو نافع بود و جمعی نسرشند
بگرد آسیاب و مقدار باقلائی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و
خاصه آن خون از جهت دماغ روان بود دماغ البعیر مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را سود مند بود دماغ ... مغز بط ورم مقعد را سود دهد دماغ
عز... مغز را سو ... خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را نافع است سود مند بود دماغ
الخیل مغز اسب محرق و معفن بود دماغ الخفاش مغز شب پره با عسل چون
در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنائی چشم بیفزاید و موی
تازه چون برکنند بپای مالند باز رابر کنند دم الاخوین شیان خوانند و ایدع
و دم التنین و دم الثعبان با دیں خون سیاوشان گویند و بعضی قاطر الدم

خوانند و مولف گوید از سه نوع است جلیده و خشبی و ترابی بهترین آن جلیده بود
صافی که قطعا چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی
در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سوم بود و بو خالد گوید در میانه اول خشکست
تا دوم منفعت وی آنست که قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را و سحج امعا را
نافع و مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و چون نیم درم ازوی
بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت پاشند و سحج را نافع بود و در داروها
جهت قوت چشم بدهند و جراحتهای تازه را سود مند بود و دروفس گوید دبیقها
و دهانها را نافع بود چون بر آن افشانند و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها
که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و وی نشف را زاید بود و مصلح وی صمغ عربی بود
با کتیرا و بدل وی در همه فعلی کاهو بود و ما عصاره کاهو گویند [illegible] و مولف گوید
وی صمغ تمر بود و از جزیره سقوطره خیزد آنچه جلیده بود و آن دو نوع دیگر از هندوستان
خیزد از مواضع دیگر دم [illegible] خون گرم و تر بود و گفته شود مرکب بجای خوخ دم الارنب
بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند
و منع ورمها کرم بود بر دوی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود
و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود دم [illegible]
خون دسفنه گوید و کاو گوید چون بریان کنند سود مند بود جهت سمها که بر پیکان
کرده باشند و قد سطر ربا را سود دهد و اسهال کهن و لیکن زهر خورده باشد
دم [illegible] خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند
خون سنگ پشت آبی بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را سود دهد

دم الانسان خون آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد شنبلید سرشته
و با سداب تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ساق و ریشها
که آب از وی روانه بود بصلاح آورد دم الفراد بپارسی خون کک گویند چون در
جان شراب کنند مستی زود آورد و این از خواص است دم البقر خون گاو ماده
چون بر جراحت بریزند خون ببندد دم الحلم دم قراد است کنه شده منع موی
زیادت که در چشم باشد بکند وقتی که بکنند در موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود
از دم ضفدع دم الحمام والورشان والشفنین والدجاج خون کبوتر و خون
ورشان که بپارسی کناد گویند و خون شفنین که بپارسی توتیاد خوانند و خون
مرغ خانگی بهترین آن بود که از جوان سلیم گیرند آن گرم بود جهت منع ورمها
که تولد کند بسبب سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم
چکانیدن سودمند بود خاصه خونی که از بال بگیرند و خون فاخته و لیکن قطع
خون نکند که از جهت صاع بود بکند دم الثور خون گاو چون تر بود از جمله
سموم بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و موی و سرخی زبان و غثیان
سخت و کرب و اضطراب پدید آید و دندان خاییدن و خناق کند و کزاز آورد
و مداوای وی نخست داسهال کند دقی درانجا حفظ کال بود که خناق آورد و بعد
از نخست و مسهل ادویه نافع بود جهت فسردن خون مانند انجدان و بوره
و حلتیت و خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انجما در سرکه حمد و خاکستر
و هم کرنب و عصاره عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند غوان
چیزی بیرون آید و اول آن بود که بر شکم و معده وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند

ضفدع
واگر خون دی منجان گرم برود مهار صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد.
خون وزغ: بشیرازی کک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی رستن کند
و موی زیادت در چشم باشد بکشند و بر موضع آن طلا کنند نوعی خاصه خون
ضفدع سبز کوچک و چون بسوزد اسفیداج کسترپی در پنبه نهند خون رفتن باز دارد
و علی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او گویند که ضفدع
و خون حی جو بر دندان نهند بیفتد دندان و این مجرب است دم الحرباء خون
آفتاب پرست آن نوعی از عضایه است منع موی زیادت در چشم زود کند چون
بکشند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش خون بوتیمار طلا کنند بر جای خود
نگاه دارد و گویند از وی نزول کنند دم الحایض گویند مسکن وجع نقرس بود
چون بروی حکاند و چون بر رحم بمالند نافع بود و چون زن بخود بر گیرد منع آبستنی
کند [illegible] خون سگ دیوانه سودمند بود جهت زندگی و دفع سم سهام
ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی زیادت در چشم بود بکند و جالینوس گوید
دروغ است [illegible] خون خرس چون گرم بر دماهنه زود بخته کند و ابن زهر
در خواص آورده است خون بز چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکنده باشند
دیگر برنیاید و تشریف گویند خون حی جون دیوانه بیاشامد نافع بود دم الورل والحرذون
خون ایشان چون در چشم کشند قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عضایه اند
صفت حردون گفته شد و ورل گفته شود دم البوم خون بوم سودمند بود جهت
ربو و همچنین مرق وی و گوشت وی [illegible] خون بز نر بود که بشیرازی
دکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند جهت رساله دقیق گیرند که الود

رنگ خواهد گرفت دیگی سنگین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر
و از آن میانه بگیرند در دیگ و رها کنند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند
تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم نبود و چون خواهند که
استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه سه درم از وی در کاسه شراب تمرهندی حل کنند
و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند
عجایب و این از جمله مجربات است و چون تر بود بر دمهای گرم طلا کنند نفع دهد
[illegible] خون بز چون با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را نافع بود و حبس
بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون با شراب بیاشامند
[illegible] خون بز گویند سودمند بود بخاصیت صرع را دم الارانب خون خرگوش
چون بر ثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم و تر بود
مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتوان
که کبی که آدمی خوار بود [illegible] خون خروس و مرغ سودمند بود جهت
خونی که از غشای دماغ روان بود [illegible] خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود
بکند دم الخرفان خون خرفان چون بیاشامند صرع را نافع بود
ابتر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوت مانند نمک بود اگر وی
بند از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حله اعضا طلا کنند زایل کند و چون سحق
کنند و بر جوی غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم سازد سپس شوره گویند بشیرازی
با تو گویند و آن حدوع صبی است و حبة حظائی خوانند و حب سلاطین نیز
گویند و آن سه نوع است حبی و صنبی و بعوزی حبی بمقدار فستقی باشد

و سبزی بمقدار بندقه انجیری بود و میل بسرخی زند و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی
از چینی کوچکتر باشد و از سبزی بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی گویند
حبّ الملوک دند است و این خطا است و خلاف حبّ الملوک ماهی دانه است
گفته شود و طبیعت دند گرم و خشکست در چهارم و بهترین وی چینی بود پس سبزی
پس هندی و شربتی از وی یک حبه دانگ بود تا دو حبه و گویند از دو دانگ تا نیم درم
مسهل رطوبات و سودا و بلغم آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای گرمسیر
مستعمل کنند الّا در شهرهای سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست
وی باز کنند بکارد و باید که لب ترد که وی بزیند که لب پوست وی رسد
سرخ لب زایل شود و سفیدی مانند برص بیند آنگه مغز وی را بگیرند و در اندرون
وی مانند زبان گنجشکی بود آن را بیندازند و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ
و زعفران و کثیرا و دارچینی بکوبند و اگر خواهند با ادویهٔ مسهله ممزوج کنند
با تربد و عصاره غافت و عصاره افسنتین و مانند آن تا چندان مزاج داشته باشد
و نباید که دند در ترکیبی که افیون و فربیون باشد مستعمل کنند و اگر با تسبر خر
و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت مرض سودا و بلغم و مسهل خلط
خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی چوبی را بکار دارد و در [illegible] کند
سنفا [illegible] و بعضی [illegible] گویند و وی بیخ امعا آورد و باید که بعد از آن ترباز جوید
و غذا آب گوشت [illegible] سیب و غوره و قدری نبید بر آن افشانند و گر ماهی خورند
شاید و [illegible] سازند از برنج و جو مقشر بروغن گل نافع بود [illegible] زوان است
و شیلم نیز گویند [illegible] گفته شود جنطیانا است و گویند

زن خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید بشیرازی تخم آن گاس
خوانند و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند سرد است
وی ملین و دهانی بود که در ابتدا نغابت صلب نیوفتد و چون بوده ای آنرا ضماد کنند
سود دهد و چون با آرد جو عنب ضماد کنند سودمند بود و عرب ناصوری بود که نزدیک
چشم بندد ابی شود در نفع حب شم و دو درم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود بانثیین
و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند
باید با آرد جو آمیزند و خشک می کنند و بعد از آن استعمال کنند [illegible] درخت
مقل است و در میم گفته شود [illegible] تخم جزری است و بیخ آن شقاقل است
و جاه می خرس جاه خوانند و گند کیا نیز گویند و نبات خرس ویرا دوست دارد
و گویند دوقو تخم کرفس بری است و خلاف است وی نانخواه دو قسم اند و دو قسم
غیر آنست بشیرازی بدران گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود
دوقو اعرابی و دوقو بری دوایا اغریانی گویند و در قوقالس گفته شود [illegible]
و بهترین دوقو تازه سبز رنگ بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست
در اول و گویند گرم و خشکست در دوم و بعضی گویند گرمست در سیوم و خشک در دوم
مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و سج اطفال را نافع بود و مقدار شربتی
یک درم بود و مفتح سده بود و فضلات بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از
سبب آن بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود چون بر زند و آب آن بیاشامند
یا بر موضع گزندگی زنند و روغن گویند قوت [illegible] بدهد و هضم طعام بکند و منی زیاده کند
و جالینوس گوید شهوت باه برانگیزد و نفوط قوی آورد و ارباسوس [illegible]

استرخاء مفاصل را نافع بود و نمک مثانه بریزاند و فولکس کویند و آنها حب القرع
دانسته جو باشد ادرس یا مارس بیاد شامند و دود آن دو دبیتو دیدوس کویند
مبهج تهوع جماع بود و مدر طمث و صاحب تقویم کوید فی مضعف مثانه بود و مصلح آن
تخم ورد بود یا بلوط و صاحب منهاج کوید مضر بود بمثانه و تهییج جماع کند و مصلح آن
مصطکی بود دودل کویند طالیسفر است و گفته شود دوبا روح کویند
کافیح است و گفته شود دود [illegible] دود الصباغین خوانند و آن کرمی سرخ است
که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس کوید
چون از درخت بگیرند وتر بود سرد و خشک بود در درجه دوم و صفت وی و منفعت وی
درباب قاف در قرمز گفته شود انشا الله دود الحریر با دیکی دم ابریشم گویند
چون بکیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی بر حسوی از آرد گندم
بود اضافه کنند و بیاشامند چند روز پیاپی لون روی را بغایت نیکو کرداند و بدن را
فربه کند و لاکی از وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند
بغایت سودمند بود دو[illegible] مجبنض بقراست گفته شود دو[illegible] بصل است
گفته شد دود جوطیت نوعی از سوسن بری است بیونانی کسیتیون گویند و آن
دلبوث است و گفته شد دود شجر [illegible] کرم درخت صنوبر در قوه مانند
ذراریح بود در فعل همان عمل کند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند
گوشت را بیارد کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن بود بنهند بشکافد دوحی
آبستنی آمیز تافته در آن اندازند و از منقولات باد بود [illegible] نوع زنجبیل است
درباب نون صفت نزدل گفته شود دوا الفطانی خالد میوش است و گفته شد

دهن حلبی بزرانت با دیکی دهانه کویند و آن دو نوعست کرمانی و ذکی
و بهترین آن ذکی شیرین بود و ترشی و تیزی در آن اتقان کنند و بیاسایند
و بر وی آینه کنند و دعا کنند تا خشک شود لا ابتته رنگ بر آورد تلخ بود و اگر
نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست و در طبیعت نزدیک توتیا بود
سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیا هندی از هر
یک مساوی کوفته و بیخته بعدید مانند سرمه در چشم کشند و وی از جمله سمیات
بود و اگر حل کنند و کلبی که زهر خورده باشند بیاشامند دفع زهر بکند و اگر کسی
زهر خورده باشند و بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند
درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قلیلی با سرکه بگدازند و بر قوبا که از مرة سوداوی
بود طلا کنند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد دهن [illegible] در حرف خا مات
و صفت آن گفته شود دهن [illegible] شیرج است بتازی دهن الحب خوانند و بیرجنت
خوانند و روغن شیرج کویند بشیرازی روغن خوش خوانند و در شین گفته شود
در شیرج منفعت آن دهن الخلوق روغن زعفران است و صفت ادهان
در مقالت دهم در مرکبات گفته شود انشا الله تعالی دهن [illegible] ادوالی است
و گفته شد دهن بلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع
شعری نشتری از آهن ساخته اند زیر و بر وی تشق کنند چنانک بدان جایگاه که روغن
است برسد و ترشح بیاد کند و در آن لطف و گویند بنبه حاصل می کنند و گویند
نیشتر ساخته اند [illegible] مرکب نوع متقارب از آن بگیرند و در شیشه [illegible] که تنگ
کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود

وامتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند
و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند حل کند
مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم را بسوزند خاکستر آن
ببرشتند و در آب اندازند در بن آب نشیند و آنرا شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان
خوانند و تحقیق آن روغن نیست بل که صمغی است و آن موضع که بلسان از آنجا
خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و تخم آن از این
روغن سست و آنرا حب بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود گفته شود و حب
آن تیزتر از عود آن بود و امتحان آن آن بکنند تا وجه آلوده کنند و مولف گوید
این دو امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا و سوزن افروخته می شود
و غش آن بروغن صنوبر پشت کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته کنند
و بر این جهت که چون گندنا بدان چرب کنند و با آتش دارند برافروزد و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت وی از حب و عود زیادت بود
و در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و در روشنایی چشم بیفزاید و سرد [illegible] را
سود دارد و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیفکند [illegible] و چون
بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر
و افیون و گزیدگی [illegible] خورده باشند و زندگی جانوران و چون دو دانگ از وی
با آب [illegible] بخورد [illegible] باشند یا [illegible] مانند نعاتب [illegible] بود و سنگ
که بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود و مولف گوید جهت [illegible] نعاتب
نافع بود و مجرب و بدل آن بوزن آن دهن حادی با نیم وزن آن روغن [illegible]

و دانگ و نیم از زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن
آب کافور و از ماسیه گویند بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و گویند
دیجان در صید نه گوید بدل آن دو وزن از زیت خالص بود و گویند حب بلسان
چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن
کاذی است که در و مرتخته باشند **دیودار** دیبدار گویند و معنی دیو دار شجر الجن
است و آن نوعی از ابهل است با مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان
وی مانند عیدان رزنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش
بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه پوست وی در سیوم بود استرخا عصب
و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود
و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبع وی
نشستن استرخا مقعد را نافع بود و دبود ازین گویند **[illegible]** چند قوت است
و گفته شد **[illegible]** هذا است و گفته شد **[illegible]** اصل اللوف است
و گفته شد **[illegible]** بسریانی بزر الکشوث است و گفته شد **دیاقود** شراب خشخاش
است که با پوست پزند **دیفروجس** دیفروحاس گویند و دیرحاس سم خوانند
و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جایی بیرون می آورند
و آن نوعی از طین است لیکن بصلابت سنگ بود چون با آفتاب خشک کنند
و نوعی دیگر تعلی است که از مس می گیرند چون نحاس گداخته کنند و آب بروی ریزند
چون از بوطه بیرون آورند در شیب آن باشد و نوع سوم مرقشیثا است منسوب اند
مانند کلس و لون وی مانند [illegible] بود و جالینوس گوید طعم وی و قوت وی [illegible]

مرکب بود وقبض وی زیادت از حرارت بود ونخایت مجفف بود سودمند بود جهت
دبیش که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند وگر با عسل لعوق کرده بود جهت خناق
سودمند بود وجهت مردیتی که در دبر وعانه بود ودهن نخایت نافع بود وگوشت
زیادت بخورد وریشهای بد که در بدن بود وچون با صمغ البطم یا مزنیق یا در
روغن کنند واستعمال کنند باصلاح آورد وچون با سرکه سحق کنند وبر حلقه طلا کنند
زایل کند وچون سحق کنند وبروی غلیظ افشانند دقیق ونرم که آن را دل[illegible] بادیی
خروس گویند خصیهٔ وی زود هضم شود وگوشت وی گرم وخشک بود ونیز اطلی عرق
وی رعشه ودرد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبث وبسفایج وپیاز بپزند
وصاحب منهاج گوید با شبث شتا بپزند تا دو ثلث آب بماند وآن مرق یا تنها سودمند ومرق
خروس پیر [illegible] را سودمند بود وچون بسفایج وشبث اضافه کنند قولنج را سودمند بود
وبا خشک دار مسهل بلغم بود وچون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع بود وچون
با شیر بپزند قرحهٔ مثانه را نافع بود وچون بشکافند بعد از آنک کشته باشند وگویند
چون زنده بود وبر گزیدگی افعی ومار ودود نهند بغایت نافع بود وپوست در اندرون
سنگدان وی بود پوستی تنک [illegible] اند ازند که خشک کنند وسحق کنند وبا شراب
بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود ومولف گوید با نبات قندی سحق کنند وسفوف
سازند معین عمل کند ومجربست دنبافوس آنا خس الکلب خوانند وجرامقه
نرکوبید ومشط الراعی نیز گویند وان نوعی از خارست بشیرازی [illegible] خوانند
وساق وی دراز بود خارناک وورق وی مانند ورق خس است وخارناک نبود
ومعنی دنبافوس عطشان بود وحد خشک کف لون آن سپید کفه

وچون بشکافند درمیان وی کرمها کوچک بود طبیعت وی در سیم خشک بود
در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند ونیک بپزند تا بقوام مرهم شود وبر مقعد
ضماد کنند شقاق را زایل کند وگر با [illegible] نهند سود دهد وگل وی خواب
وخواننده اما [illegible] بود چون بکوبند ودر خرقه پاک کنند وسر خرقه ببندند ودرمیان
شیر نهند وبمالند چنانکه هیچ در خرقه نماند وآن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکباره
کف ونبندد واگر در آب بمالند همچنان که گفته شد وسه با [illegible] پاشامند
بینی را دفع کند وچون بجوشانند وبخورند مسهل بود وبول براند وگر جوشانیده ضماد
کنند بر موضعی که قطع خواهند که منع حس بکند [illegible] اری مرکوش
عمل خوانند آکله را سودمند بود ومردیتی که عفن شده باشد وگوشت زیادت بخورد
وبواسیر را قطع کند وبوی کند آن بزد وبی از جمله سمیات بود والسلام

باب [illegible] معنی آن یونانی

غار الاسکندرانی بود ودیسقوریدوس گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر
بود ونرمتر ونخایت سپید بود وثمر وی درمیان ورق بود بمقدار نخودی ودر
کوهستانها روید وبیخ وی مانند بیخ مورد بری بود ولیکن بزرگتر وخوش بوی بود
وچون بیخ وی بگیرند مقدار ششرح وبا طلاء یا تنها منه سودمند بود جهت دشخواری
زادن وحیض کمی وجهت لبی که بجای کمیت خون از وی آید وجالینوس گوید
طبیعت وی بغایت گرم بود ودر طعم وی تلخی بود ومجربست بانک حیض وبول براند
خامازاقی معنی آن غار الارض بود دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند
ورق غار بود ولون وی سبز بود وقضبان وی مانند [illegible] بود وثمر وی [illegible]

وسرخ رنگ پیوسته بود وورق وی چون بنگ بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن
کند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن کند و عطش را
وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زن غرغره کند و بخور بدکرد
همین فعل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند قوت داقی الاسکندرانی بود و عبدالله
بن صالح گوید فرق میان داقی الاسکندرانی و خامادافنی آنست که ورق دافنی الاسکندرانی
اول پهن بود و با قضبان بود و خامادافنی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود
و باقی همه مانند یکدیگرند دافنوئیداس یونانی یعنی مانند غار خاصه ورق وی
وانچه محقق است نوعی از مازریون است که ورق آن پهن بود و مازریون گویند
و بربری ادادا گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود ذباب جلد سلحفاة
هندی بود و گویند بحری چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند
و طلا کنند بر شقاق لعبین و انگشتان سودمند بود و جهت شقاقی که زنان را
در نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود ذباب ابن زهر گوید مگس الوان
بود هر حیوانی را مگسی معین بود شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن
[illegible] بود و مگس آدمی از سرگین حاصل می شود و اصل ایشان از کرمی کوچک بود که از
بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم از مگس شود و زنبور
و همو گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی ببرند و به بدن وی شعیره در چشم
باشد حک کنند حک سخت زایل کند و گل مگس بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند
و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جسته باشد و یونانی کرابیس
خوانند در ساعت ساکن کند و گلد حک کنند بر داء الثعلب حک سخت داء الثعلب را

زایل کند و اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد ساکن کند و دیسقوریدوس گوید
بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند سخت [illegible] بر موضع گزندگی
بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون وی را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب
و داء الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود [illegible] حیوانیست
از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ لکن باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقط سیاه
بر آن و آن سم قاتل است و مؤلف گوید در حوالی همدان و کوه [illegible] و آن
نواحی بسیار باشند هر یک بقدر زنبوری بزرگ و بر نبات شرم نشسته باشند
و غذای ایشان شرم بود و [illegible] باشند در آن حوالی و چون خواهند استعمال کنند
در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پاره بگیرند و آستونه بر سر دیگی که سرکه در آن جوشد
نهند تا بخار دیگ با ایشان رسد و خفاقشان بگیرد بعد از آن مستعمل کنند [illegible]
وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم و خشک
بود در دوم و چون بر ثآلیل طلا کنند قلع کند و اگر با موم روغن کنند برص
ناخن زایل کند و ناخن تباه شده [illegible] ببرد و برص و بهق را گرم طلا کنند
نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی بلا ازاله
چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بدان طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن
نافع بود و اندکی از وی چون با ادویه بود دفع مضرت وی بکند [illegible]
بود و گویند اگر در زیت بجوشانند وی بر داء الثعلب برویاند و گل [illegible] عقرب
بر وی حل کنند نافع بود و گل در روغن کنند و یک هفته در آفتاب بنهند و بعد از آن قطره در
گوش چکانند درد گوش زایل کند و [illegible]

وهرکس که زراریح بخورد گویند کشنده بود وعلامت وی آن بود که ورم قضیب
وزهار ونواحی آن پیدا آید وقرحه ماند وبول بندد وبعد از آن خون وگوشت بعوض
بول بیرون آید وسوزش سخت واسهال سحجی وغثیان واختلاط عقل وسوزش
حلق وامثال آن در وقت برخاستن وغشی وتاریکی چشمها وطعم دهن مانند طعم قطران
یا قیر وسر تشنج ازوی قرحه مانند پیدا آید بخاصیت با وجود آنکه سگ مانند
بریزاند و اگر خواهند که در مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه مصلح وی بود
مانند کثیرا ومداوای وی آن است که از جوز هندی باشد نیم جفت وشیره آن آشامیدن
ولعاب وروغن بادام شیرین وجلاب ومرقهای چرب وسپیدی بیضه نیم برشت کنند
وصاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج وطین مختوم بود وبدل وی ذونیطیوث
است وگویند کرم درخت صنوبر ذرة جاورس هندی است بشیرازی زر خوانند
وآن دو نوع است سفید وسیاه بهترین آن سفید فربه بود وطبیعت آن سرد
وخشک است ومجفف قطع اسهال بکند وکل استعمال کنند مانند ضماد سرد که ابتدا و خلاف
سیاه کند [illegible] حنه قوقا است وگفته شد ذرق الخطاطیف بتازی سرگین پرستوک
خوانند چون درچشم کشند سپیدی که درچشم بود زایل کند ذو [illegible] فیطراسالیون است
وگفته شود ذو [illegible] نوعی از سداب بری است وبوی بد دارد وگل وی زردی
خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن دوا نیامند جهت درد اندرون وشست ریح
ورد جگر سود مند بود ذنب الخیل نباتیست که درختها وکوهها روید قضبان
وی مجوف بود وبرشی مایل بود وصلب بود وبرگ وی نزدیک برگ ورق بود مانند
ورق اذخر باریک تر واطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل وبیخ وی

صلب بود وطبیعت وی سرد بود در اول وخشک بود در دوم وگویند
سرد وخشک بود در دوم وقابض بود خصوصاً قضبان وی ومجفف بود
بغایت لذع وقطع خون رفتن بکند وجراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند
باصلاح آورد وملاحم عصب بود وفتق را نافع بود وقرحه امعا ومجموع انواع
شکم رفتن چون آب با تنها سودمند بود وعصاره وی رعاف را
نافع بود وبیخ وی وحشیش وی سرفه وعسر النفس را نافع بود وورم معده
وجگر واستسقا رانحافت سودمند بود ووی نوعی از لحیة التیس است
وبسیار مستعمل نقل مرض اعصاب بود ومصلح وی [illegible] بود ذنب الفار
لسان الحمل است وگفته شود وبدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی
بذنب موش ماند ذو خمسة اوراق وذو خمسة اصابع پنجنگشت است
وصاحب جامع میگوید نوعی است که میگویند قطعا فلون غیر پنجنگشت است ودرین
باب قول صاحب منهاج معتبر است وذو خمسة اقسام وذو خمسة اجنحه
نیز گویند ودر باب با در صفت پنجنگشت گفته شد ودر باب الف در صفت
الق [illegible] اسم دیگر که دارد [illegible] گفته شد ذو ثلث جهات زعرور است
وگفته شود ذو ثلث شوکات شکاعی است وگفته شود ذو ثلث ورقات این اسم
بر چند چیز واقع است بر چند قوقا وبرخی الثعلب وبر فصفصه وبر حوماته
وهر یک درباب خود گفته شد ذو ثلثة الوان وذو ثلثة اوراق نیز خوانند
وآن طرنغلن است وطریفولیون هم گویند وگفته شود ذ[illegible]
باربی زر گویند طبیعت وی معتدل ولطیف بود وفلس گوید گرم ولطیف بود

نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیه
طلا کنند نافع بود و سعاله وی درد سر گرفتن کند و من زایل کند و در چشم کشیدن
قوت باصره بدهد و روشنائی بیفزاید کحل زرین مرا بداد در چشم کشیدن بغایت
نافع بود و سعالهٔ وی بعینه آید بسوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا بغایت
مفید بود و مقوی وی لطیف تر بود و اقوی تر از سعاله و صاحب منهاج گوید مقدار
مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضرّ است بمثانه و مصلح وی کتیرا است و عسل
و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن جلاب بود و تا هبوط
و ترنجبین از وی دانگی بود و دبستق دید و کسی گویند سود مند بود جهت حزن دل و اندوه
و غم و باذبی که در دل بود و عشق و فزع که از تشنج سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع
عظیم درد دل را و فلوس گویند بدبوی به کند و سرکه از وی نافع بود و جذام را بغایت
سود مند بود چون سعالهٔ وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را
نافع بود چون با ادویه بیاشامند مثل بسفایج و کاذریوس و سود مند بود مر دردهای
سوداوی و مقوی اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند که لازمه گوش بسوزن زرین
سوراخ کنند دیگر هرگز فراهم نشود و کلاه پاره از خالص زر گوش آویزند نترسد و صرع
که می کشد و مجرب است که بچه را که در دهن داشته باشد و داخس بهتر ازین چیزی درد
خوانند انگشتری ندود انگشت کند و ده سال کشف مجرب است هم در خواص آورده اند
که اکلیم دانک زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند و اگر هر جسم دیگر باشد یک
رطل در اندازند غوص نکند **ذئب** یا پارسی گرگ گویند سردی چون در برج کبی ته
بیاویزند هیچ حیوان موذی که آن برج کشف اینه و دماغ وی چون بگدازند با سداب

و دهن زیت و در حبه مالند نافع بود جهت مرعلی طاس و باطن که در بدن باشد
از سردی و کل چشم وی بر کودک بندند نترسد و کل رگی دفن کنند نزدیک دهی هیچ
گرگ نزدیکی آن ده نیاید و کل سرگین وی در پوست بزی کنند که پاره از وی گرگ
خورده باشند و بر خاصره صاحب قولنج بندند قولنج بگشاید و این مجربست و سرگین وی جگر
بر ران صاحب قولنج بندند بر بیماری که از چشم زخم بود که بعضی از وی گرگ خورده
باشند بغایت نافع بود و کعب وی بیشم غنج در پوست ابل بندند و از ران وی بیاویزند
همین عمل کند و کلاه انبوبی کوچک از فوق بیازند و انبوب بیش از وی مشرع خوانند
و بانگ دولوشتها شسته باشند و مقعد ارباب قولنج دردی کنند و صاحب وجع از خود
بیاویزند نافع بود و مجرب مجرب است بغایت و کرات امتحان کرده و گویند چون سرگین
خشک وی سحق کنند و در انبوب کنند و در حلق صاحب خناق باشند که سبب آن
رطوبت بود نافع بود و این نیز در خواص آورده است که گرگ حال بخورد و چیاه بخورد الاوقی
که بخورد شود مثل سگ و سه حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب بود
بغیر از وی باد و گرگ را استخوان بود و کلاه ذنب وی در جائی که علفخوار گاو بود
بیاویزند مادام که آن آویخته باشد گل گاو گرسنه بود قطعا که آن کلف و کلاه در موضعی
سرگین آن بخور کنند موشان آنجا که جمع شوند و اگر زن بدو پوست گرگ شاشد هرگز
آبستن نشود و کل خصیه را نمک وی بلوبند با زیت و پاره صوف بدان بمالند
و زنان بخود بر گیرند شهوت وی منقطع شود و کل زهره وی بوذن دانگی با عسل یا با شراب
بیاشامند نیها که نفس زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع کند و منع سباع
و از آن که وی بکند و از اندازه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است

وشیخ الرئیس گوید ضماد وی منع تشنج کند واز بکند وریشهای خبیث خاصه که از سردی
بود وچون سعوط کنند بدان نزلهای سخت را نافع بود ودر خواص ابن زهر آورده است
چون کرکسی بچه را بگیرد وازوی جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد
وبه فی داء الثعلب وداء الحیه را سودمند بود چون بدان بمالند وجاحظ گوید
اگر آدمی خون آلوده بود وگرگ بوی خون بشنود قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد
ودر شجاعت وپهلوانی نظیر نداشته باشد تا بحدی که چون وی فنا کند بخورد وبعضی گویند
که سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند واگر نکاح نامه بپوست وی
وبعضی ازوی گرگ حزده باشد بنویسند قطعا در میان زن وشوهر موافقت نباشد
البته وپوست وی وچشمهای وی چون جمع کنند وآدمی با خود دارد بر
خصم غالب آید ومحبوب خلائق گردد والله اعلم والحکم والصواب

باب

ودولف گوید هیچ ریباس است بهترین آن چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران
بود وچون بشکنند اندرون وی بطریقه کوهان گاو بود وآنرا زبوند لحمی خوانند وباید
که سمها بزرگ بود مانند سم اسب وباید که قطعا سوراخ در وی نبود وطبیعت آن
گرم است گویند معتدلست ومسیح گوید گرمست در سوم وخشکست در اول وگویند گرم
وخشکست در دوم چون سحق کنند با سرکه وبر کلف بمالند زایل کند وچون بیاشامند
بلغم را نافع بود وضعف معده ودرد کبد وشانه ورم ودرد جگر ومغص وورم سپرز
وعرق النسا ونفث دم که از سینه بود وربو وفتق وفواق وخفقان وقرحه امعا
واسهال وتبهای دایره وسموم وگزندگی جانوران وشربتی ازوی از نیم درم بود

تا دو درم وگویند از یکی تا یک درم وکلف را با سرکه بر وی طلا کنند زایل کند وچون با آب
ضماد کنند ورمهای گرم مزمن بلد از اندرون وجالینوس گوید سودمند بود ورم جگر
وسپرز را وسده جگر وامعا بگشاید وخاصیت وی در جگر ودفع آن که مزمن شده باشد
وورم وصلابت آن وتقویت جگر زیادت از همه چیزها بود واریباسیوس گوید نافع بود
با سهال که از ضعف معده بود وشیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت
فسخ که در عضله حادث شود ودرد آن وامتداد آن نافع بود ومجهول گوید چون طلا کنند
میان هر دو شانه خوف اندام ببرد وشعیب اندلسی گوید مقوی اعضا باطن بود وسده
بگشاید ورطوبتهای فاسد چنانکه اند وطبیعت پاک کند از بلغم لزج وخلط خام
واستسقا را سودمند بود وسنگ گرده ومثانه بریزاند وبغایت نافع بود جهت درد مثانه
وبول براند وانواع اسهال که از سده ماساریقا وجگر یا از رطوبت بسیار بود
سودمند وچون با صبر بود فعل وی اقوی بود ومعجون با هلیله کابلی جهت تنقیه
دماغ تنقیه تام بود وذهن را نیکو کند وصداع بلغمی زایل کند وگل ارمنی گوید
با کهن با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود وسودمند بود خوردن با وی وخوردن تنها
بجهت فالج ولقوه که از سردی دماغ بود ونافع بود جهت قولنج بلغمی ودر اطلاق
طبیعت وتحلیل ریاح بکند وتب ربع وتب صفراوی را نافع بود ودیوسقوریدوس گوید بدانکه
پاک کند از صفرا [illegible] گرم را سودمند بود ودرد جگر وسپرز وبوخنا گوید
ورم معده را ودرد شش وجگر را نافع بود وبو ابی فنا که در مقعد بود چون
سحق کنند بر آن پاشند خاصه با انزروت وگویند مضر بود بشش ومصلح وی
صمغ عربی بود وبدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج وبوزن آن ورق

وسنبل و دارچینی گویند بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ
و نیم وزن آن سنبل. رازیانج بادیان است و بلغت شیرازی رازیانج بدی بود
و بستانی بود بستانی را مارثون خوانند و بری را اقوماراثون بهترین بستانی بود
تازه و بری گرم و خشک بود در سیم و بستانی در دوم و بری را بلغت رومی اری خرالی
خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیم
و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنائی چشم
بیفزاید خاصه صمغ وی و سوده منفعت بود جهت نزول آب چشم و در نزدیک فرود آمدن
آب و رازیانه حیز بخورند تپ زایل کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند
یا با جو بپزند و کل طبیخ وی با شراب بیاشامند گزیدگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی
حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در تپها غثیان
و التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزیدگی
سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها
کنند جهت روشنائی چشم نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش
و لعاب وی بگیرند و با عسل و سکبینج در چشم کشند یا از سکبینج منع نزول آب کند
و روشنائی بیفزاید و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید سده جگر
و معده بگشاید و بول و حیض و سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تپهاء
مزمن و تپ ربع گویند از قول فلاسفه بعضی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
مقدار یک درم با یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید
تا آنگه که بربع سرطان رسد مداومت بر آن نمایند در سالی این سه ماه که گفته شد

قطعا مرض نشود البته و کلیه بتن طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشد تا
آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذاء بد دهد و سودمند
بود جهت تپهاء مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج دافع معده بود و تخم وی
خشک کند سده جگر و مثانه و گرده بگشاید و باد بشکند و درد پهلوها و سینه که از ولد
تولد کند یا بادی غلیظ نافع بود و ضعف معده بود و رطوبت آن بزداید
و بقراط گوید گزندگان تخم رازیانه زنجره کنند تا چشم ایشان قوت گیرد
و افعی و مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف
شده باشد چشم خود بدان بمالند جهت روشنائی و تقویت آن فسبحان الذی
الهمها هذا و ارشدها الیه و رازیانه محروری را مضر بود باصلاح آورد و مصلح آن
صندل و کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ گرده
بریزاند و یرقان و استسقا دفع کند و بول و حیض براند و تشنج بنشاند و طبیخ وی با شراب
گزیدگی جانوران را نافع بود و بر گزیدگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود رازیانج شامی
انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند رازیانج و بیا نخل تاجی
خوانند و بلغت اهل اندلس جاج خوانند و کلوچ نیز خوانند و آن دو نوع است
یک نوع بستانی بود و آن فلیوس است و بلغت شوش و یک نوع دیگر بری است
و آن را بشغل فلکوش بود و بیخ آنرا بدری اندر خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین آن بود که بستانی تازه بود
سودمند بود جهت دردهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل که از رطوبت بود چون
با روغن بپزند و بدان طلا کنند و لاد لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط

غلیظ لزج که در سینه و شش بود از وی تمام ببرد و چون طبخ وی بیاشامند بول و حیض
براند و لانجوجی مرکب کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و چون خیار کنند که
اول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از آن در آب سرد خو بیاندازند بر از آن در شراب بسیند
و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت سده الما و درد مادر سردی بود و مقوی دل بود
و مقوی آن و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باد ... انف و سود مند بود
جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سود مند بود جهت
تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید اندکی جالینوس
را نافع بود خاصه مصریان مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر النفس را سود دارد
و قی با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه
گوید که اذن در شیب خود دود کند ترک حیض کند و دیگر گویند و با عسل ... ششند
دیگر مثقال بیاشامند منفعت اعضا تمام بود که سبب آن از سردی بود
و منصوری گوید ملح جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و منی کم
کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود کلی در شقیقه بلغمی ساکن کند خاصه ...
و مصلح وی ... بود و گویند مصلح وی مصطکی و عنا بود و گویند ... و بدل وی
ابرها بود رامک مرکبست از مازو و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دو شراب
با عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض و لطیف بود
و صفت وی در کتب گفته شود راتینج یونانی ... علما راتینج نام خوانند
راتینج راتیانج و رتیانج و رخینه و رسینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است
و آن سه نوع بود یک نوع مایع بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ...

و نوع سوم صلب بود بعد از آنکه آتش رفته باشند و آنرا قلفونیا گویند و شیرازی
زنگاری خوانند بهترین وی آن بود که سفید بود و اندکی بند وی زرد و بوی
آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشکست و علی گوید گرمست در سیوم
و خشکست در اول و مجفف و محلل بود گوشت برویاند در ... لیکن مهیج
الم بود ... را با صلاح آورد با کلا و عروق و امثال آن و وی مضر اعصاب
بود و مصلح وی موم روغن با ... بود و بدل آن علک البطم است و قومی
گویند بدل آن نفت کمن رازقی صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفید است
و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است و دیگر گوید رازقی ... است
و هم گوید روغن رازقی از بهار انگور ... رازقی کرم و دیگر گوید روغن ... است
و گوید روغن سوسن سفید روغن رازقی است و موفق گوید رازقی گل زنبق است
و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق
یاسمین سفید است و هر دو خلاف است الا آنکه گویند که زنبق نوعی از سوسن
سفید است و هر دو باشند راس الغنم سرویش ... کنند و بسوزند و گویند
نیک و با عسل یا ... داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس الذئب سر گرگ
چون بسوزند و خرقه بپوشند و با ... داء الثعلب طلا کنند نافع بود
یونانی ... است و گفته شود ربیثا ملف گوید ماهی کوچک است از
طرف مرو ... آورند و در ... ماهی استه خوانند و از وی ماهیابه سازند و همچنان
خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از ارمان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود
لیکن تشنگی آورد و مصلح وی ... بود روباه تربک عنب الثعلب است

وگفته شود ذنب الخروس عصاره وی مجرب است و در منع نفث شود و در صفت عصارات
ربل نوعی از افسنتین است لیکن کوچکتر بود و گفته شد صفت افسنتین در [illegible]
غذی است و گفته شد رتیلا مولف گوید جانوریست مانند عنکبوت و در یزد
و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه کربک گویند و بعربی دلمه و بترکی پای و از جملهٔ
گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی فالنجیون خوانند
و نافع بود از گزیدگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فاکهت شود رجل الجراد
تیخ الزین گویند بقلهٔ است که قایم مقام بقلهٔ یمانی بود و سنون منه بود جهت سل
و طبیخ وی نافع بود جهت تب ربع و تبهای مطبقه و مسیح گوید زرنب است و مولف
گوید تحقیق زرنب است و آنرا سرو ترکستانی خوانند و گفته شود رجل الغراب
در شام رجل الزاغ خوانند و از جملهٔ حشایش بود بشکل پای کلاغ و حب وی [illegible]
نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و ولس گوید اصل وی [illegible]
قولنج را سود دهد [illegible] که متفرق کند ریح را و درد پشت و ران و [illegible]
نافع بود و آن اصل وی گرم بود در آخر درجهٔ اول و خشک بود در اول درجهٔ دوم
مقدار قی از وی جهت [illegible] از دو درم تا سه درم باشد [illegible]
و گاه در حقنه جهت مفاصل مستعمل کنند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مفاصل
[illegible] رجل الحمامه [illegible] است و گفته شد در الف
در صفت ابو حلسا رجله بقلة الحمقا است و گفته شد رجل العقاب و رجل العقعق
و رجل الوز [illegible] رجل الغراب که گفته شد و در [illegible] رجل الغراب خوانند
و گفته شد در صفت هر دو رجل الفروج رجل الاوز گویند و آن فاقل است و گفته شود

رخبین نوعی از مصل است بشیرازی ترف خوانند و آن ماسه گویند طبیعت
آن گرم و خشک است در دویم معدهٔ گرم را بکار بود و [illegible] از وی حاصل شود
و اگر [illegible] از وی بخورد [illegible] بر اند رخبین مرغبیت [illegible] و با مردار خوار
دوده را خوانند و بشیرازی خرزه گویند دهن وی چون در گوش بخار چکانند
یا دهن [illegible] یا در شقیقه جانب مخالف بچکانند درد گوش و شقیقه را زایل کند
و کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهت [illegible] بود [illegible]
و اگر دهن وی با [illegible] در چشم کشند شبکوری ببرد و اگر برگ وی در ترتیب زن
بخور کنند بچه بیفکند و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند کرانی گوش ببرد
و دهن وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور و [illegible] نافع بود و [illegible] گویند چون
چون با خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند هفت نوبت [illegible]
بر زنان بسته بود گشاده گردد باذن الله تعالی و چون [illegible]
بکوبند و در میان پای زن آبستن نهند حمل بنهد باذن الله تعالی و در خواص
ابن زهر آورده است که چون بخور کنند در خانه [illegible] بگریزند [illegible]
وی [illegible] حل کنند و در [illegible] بمالند لون آن متغیر شود و سودمند بود و [illegible]
[illegible] کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد [illegible]
و روز سه نوبت [illegible] کنند [illegible] صحت یابد ان شاء الله تعالی و [illegible] زرد که
در اندرون [illegible] وی بود چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب [illegible]
سودمند بود جهت [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و سرخ و رنگی و سفید

وزروری بود بهترین وی سپید بود و ترف گویند طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم
و روز کبد شقاق سحق کرده مانند هبا بعسل برسند و بخورند منع دمها کند
که از اعضا از هیجان خون پیدا آمده و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی
روان بود پاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی
با جزوی تناخ نرسوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد از آن
بروغن آذرند و در آب و گل اندازند آن آهن نیوفد و گل اندر خایی که تواریخ بر آن نقش
کرده باشند بر سر قبر صاحب نشانند و سعی کنند و کسی که عاشق بود با اسم معشوق پا نشاند
معشوق را از او برش کند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در
اول سود مند بود جهت صعفه و داء الثعلب **رشاد** حرف است که تره تیزک بلدیبی
سپاهان گویند و تره تیزک گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف که بارها کشد
و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم کند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند
و بدل آن بود که تخم و درهم با کاشنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** با لی ارزیز خوانند و قسراری
قلع و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق
آن و اسفیداج آن لطافت در وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صنعت حرق آن
در باب الف در صنعة آباد که آن اسرب سوخته است گفته شد و اسرب رصاص
اسود بود و سردی وی زیادت از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر و مسیم خوانند
و گل صفحه تنک بسازند از اسرب و بر مثانه بندند باید که منع احتلام کند و گل صفحه بر
بیضه که در عصب پیدا شود بندند زایل کند و صاحب مالک پیدا آمده در ابتدا مثل حبا و گل جرب وی
بنهد بگذارد از آنها و وجهای متعدد که با دبش بود و بواسیر و وجها قصبات و ذی عار دستان

و در بستها مثل سرطانات با عصارهٔ که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن
گل یا روغن بید یا روغن حب جون بنی اضافه کنند و آن صحیف بیاز روغن
حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود
که از خوردن مرده سنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و معاقع . در ایشان
و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود
و مداوای وی تی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبث و انجیر و بعده و ماء العسل و غذا
اسفیداج و نشاسته خلاص وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود
و نفع الزبیب گوید چون حک کنند رصاص بشراب با زیت نافع بود جهت ورمهای گرم
و ابن زهر در خواص آورده است که با آنکه رصاص در دیگ اندازند و چندانکه آتش
در زیر آن بر افروزند گوشتی که در آن دیگ بود قطعا پخته نگردد و هر کس انگشتری رصاص
در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و گل رصاص در روغن مالند تا زنگ بر آورد و بعد از آن
آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه گوید که اگر طوقی از رصاص
بر درخت کنند ثمر دار بود ثمری بیفشاند و قدری زیادت گردد **رطب** گرم بود در دوم
و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از طبرزدی بود و میوه حلاوت وی زیادت
هر بن بلا دست بود و اسحق گوید گرم و تر است در دوم و غذای وی زیادت از غذای خرما بود
و بهترین آن جنی بود معروف و بعد از آن زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند
مانند انجیر تر و مثال انجیر زرد و خشک سخت خار و رطب نیز و رطب مضر مرد را بگوید
و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و نرد مزاج را رطب و خرما مفسد دندان که گوشت بن دندان
بود و مضر بود بحنجره و آواز و خونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود

ومصدع بود ومولد سده ومصلح وی ادلم وخشخاش بود کر با وی بخورند وبعد
از آن میوه کامه با خیار بادرنگ با سکنجبین خورند رطبه فصفصه است وچون خشک شود
قت گویند وعلف گویند بپارسی اسپست خوانند ودر قانون گفته شود رجل الابل بتازی
گویند وآن حشیشی است که دانه وی چون دانه مویز بود ودر وی طلاوت اندکی بود وطبیعت
آن گرمست در اول وتر است در دوم وجالینوس گوید گرمست در اول وخشک در دوم
ولطیف وتشر چون بوی بیا چرا کند هیچ مضرت بوی نرسند لکن سم چهارپایان نهد دارنده
وطبخ وی ... کند وتخم وی چون با شراب بیاشامند جهت تاریکی جانوران
سودمند بود وسیلان رطوبات رحم را نافع بود ووی مضر بود با حشا واعصاب ومصلح وی
ترنجبین بود یا سنبل الطیب رعی الحمام وسطاریون ودار سطاریون نیز گویند
وآن جنبیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر وچون پوست او فی باز کنند برنگ
عدس متقشر بود صلب وبطعم عدس اندکی تیز باشد وطبیعت وی گرم وخشک بود
وکبوتر وبراد دوست دارد وکا ومشک نیز خوانند وکاونیز ... ماننده
ماند ... کاورا ... ودو مشکل نیز خوانند وگویند نوعی از کرسنات بود
گویند نخود کرسنات ... گفته شود رعاد حیوانی دریائی است ...
گویند ماهی دریائی است مخدر بود چون بنهند بر کسی که صداع مزمن داشته باشد
صداع ساکن کند وچون بخورد ... منفعتی که بیرون می آید تشنگی یابد ... نوبت
بجو نشانند وآن ... در مفاصل ... مفاصل ساکن کند رعی الجمال گویند
رجل الابل است وگفته شد رغیف ... است وگفته شد رغید دانه است
... گندم ... باشد وآن از گندم پاک کند مضر بود ... از ...

از ... خوانند وبپارسی ... رغوة القمر بزاق القمر است وزبد القمر نیز گویند
وآن ... است وگفته شد رغوة البحر اسفنج است که زبد البحر رغوة البحر
زبد الملح گویند وقوت وی ... بود ومحلل وملطف بود رغوة الملح در غایت
حرارت وحرافت بود وباشد که بسوزاند رق سلحفاة بحری است که گویند سلحفاة
بحری وگفته شود در سین رقاقیس گویند جهت آن بدانست وبعضی گویند لعبه
بربری است وبعضی گویند خصی الثعلب است وصفت مرکب در باب ... گفته شد است
... حنا است وگفته شد رقعا سرخس است وگفته شود رقعه مرداروی
... آن ... خوانند مثل انجبار ... وحنا ... در رقعه خاص
اسم ... است ... صلب طبیعت آن سرد وخشک چون گویند ... مثقال
از آن در دو بیضه نیم برشت ... بیاشامد خورد هر روز این مقدار موافق بود
دل وخسوس ... در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم باید داشتن
جزوی سنبل رقاع یمانی نخود ... ماننده ... سردی شکافته بود ... شکل
بود وبهترین آن بود که سبز بود وطبیعت آن گرم وخشک ... بلغم ورطوبات
... بود ... بیرون آورد رمان بحو ... بهترین آن
... سبز ... بود وطبیعت آن سرد بود وسرد بود در اول در جه اول
وتر بود در آخر آن وگویند گرم بود باعتدال ودر وی جلا بود ... بود
بود ودانه وی با عسل ... را نافع ووی ... سینه را نرم دارد ومعده
را جلا دهد ... موافق ... بود ودل را ... وعصاره وی
... کند ودر آفتاب نهند تا غلیظ شود ودر چشم کشند ...

وچند گاه کهن گردد بهتر شود و دانهٔ وی بد بود نفخ و ریاح در معده پدید آرد و گویند
مصلح وی انار ترش و دارچینی گویند اندکی نفخ دارد و اگر باشد که نفخ آورد و محتاج
باصلاح نیست از بهر آنک نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزند جراحت را
سود مند بود رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع انار
غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین اجزاء وی گل وی بود و انار ترش سرد
و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان
فضول بکند از احشا و دانهٔ وی با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ وی ناخنه را
سود دهد و دانهٔ وی چون در آب باران جوشانند منع نفث دم کند و دفع خفقان را
سود دهد و جلای دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و
و تبها را و سویق وی مصلح از وی زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیادت بود
نیشتر و سویق وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود و دق معده بدهد
و جگر گرم را و آب وی با پیه جو درد دل را ساکن کند و انار میخوش تازه ترش و شیرین
پوست از وی جدا کنند و در هاون سنگین نهند و بکوبند همچنان با پیه خود و عصاره
نیم رطل با بیست درم شکر طبیعت براند تبعیض و مرهم صفرا براند و معده را
قوت دهد و شراب وی و رب وی خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان
قی باز دارد خاصه منع وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانهٔ خشک
ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش مضر بود سینه و آواز و صاحب
منهاج گوید دانهٔ وی بد بود و ممش حلق و سینه و مضر بود بمعا و معده و مصلح آن
حلوای عسلی یا قند بود و مرو پران باشد ابدل آن بود که زنجبیل پرورده با ترنج

پرورده خورند رمان سعالی خشخاش است و گفته شد رمان الانهار نوعی از
مومار یقون است و گفته شود در باب ها و در دمشق اند روسامن خوانند
رمان البر درختی است به درخت انار ماند کوچک تر و حب وی قلقل دانه بیت
و مغاث بیخ وی است و صفت حب قلقل گفته شد و مغاث گفته شود رماد بادیق
خاکستر گویند مجموع محقق باشد رماد الماذریون جلا دهنده بود و منفعت وی در حسابانی
چشم بیشتر است رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود خون ببندد
و چون بحب بینزنند و سه درم زمر با ماء با شادو درم با شراب سیب پاشاشنی
سود مند بود جهت بله معده و درین جهت بغایت نافع بود رماد خشب
خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند گرم بود ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن
کتیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند بر زخم جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و از
سحق کنند و ذرور کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل آن گرم بنهند
بیابی و بدان ادمان کنند بغایت سود مند بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند
نافع بود جهت گوشت زیادت که در پوست خصیه پدید آید و چون با زیت و سرکه
یا به گلی ضماد کنند جهت تشنج عضله و استرخاء مفاصل و تعقد اعصاب
رماد قصب خاکستر نی بهترین آن منبطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
و گویند گرم و خشک بود در سیوم که در حرارت بود گشاینده مقدار دانگی و گویند
مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا با قند رماد عش الخطاطیف خاکستر
آشیانهٔ پرستو بهترین آن بود که آشیانه در صحرا ساخته باشند که بسیار هوا خورد

وصفت سوختن انجدان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش
تیز بود بنهند یک ساعت و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند طبیعت آن سرد و
خشک بود نافع بود جهت [illegible] نادن قعد آکله قتال و گویند مضر بود بشش
ومصلح آن سکنجبین بود رماد السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی
چنان بود که در کوزه کنند و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن
وبعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و صاحب جامع
گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان
زنده در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند رماد
تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا دقیق که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند
با بماند در حمام [illegible] که در بدن باشد ببرد [illegible] برام است و گفته شود
زند صاحب منهاج گوید آبی است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت
آس گفته شد و صفت غار در کاف گفته شود روغن بهترین آن بود که از حیوانی
معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود غذایی بسیار دهد
و دیر هضم شود و مصلح لعاب [illegible] بود و [illegible] چون بریزند و برق از خشنه کنند
[illegible] تر کنند و گرد و اعصاب و بدن نیکو گردانند [illegible] چون در وی
اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی
آن بود که با دارچینی خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و [illegible] تر تر از سر بود
و [illegible] تر تر از [illegible] بود [illegible] قیاس [illegible] غذایی بود [illegible]

باشد و غذای بسیار دهد و قوت بدن ضعیف [illegible] چون هضم بروی مستولی شود
و باه را زیادت کند و [illegible] کند و کلی [illegible] معده وی ضعیف بود
شاید که خورد که قولنج آورد و قولنج بغایت سخت گوشت زبان [illegible] بود
گوشت قدید غذای بسیار [illegible] و چشم [illegible] تر بود [illegible] تر بود و دماغ
سرد و تر بود [illegible] خورند و چشم نیز [illegible] خورند گوشت قدید
[illegible] و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که [illegible]
چند که امکان بود بخورند [illegible] و خردل خورند و مصلح دماغ
در صفت دماغ گفته شد املح سرها ماهی کوچک نمکسود [illegible] چون بسوزانند
جهت شقاق که در مقعد [illegible] ورم لب و ورم صلب و مانند آن نافع بود
و سر [illegible] نمکسود چون بسوزند و [illegible] که عقرب [illegible] سود دهد [illegible] راس
[illegible] است و گفته شد [illegible] گویند و آن نحاس محرق است پارسی
مس سوخته بود و [illegible] پارسی روی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود
و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض و مجفف و ملطف بود مسهل آب زرد بود
و در خضابات موی استعمال کنند و در [illegible] و اصلاح آورد و چشم را
جلا دهد و گوشت زیادت بخورد [illegible] که در بدن بود منع کند
[illegible] ادریان است و گفته شد صفت آن [illegible]
[illegible] و ابن زهر در خواص آورده است که چون [illegible]
و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کنند و سحق کنند
با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و [illegible] گویند گرم و تر بود باعتدال

بحی را زیادت کند و تخم نرم دارد و بصری گوید بیش از کل مکلس کند باه را زیاده
کند و غذای صالح دهد و چون مکلس کند یا کهن گردد سود او حکه نیز ببرد
و دارد گویند دشخوار هضم بود و معده را بد بود و اول آن بود اصلاح آن ببرد و خرمی
دارو یا کند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر
محرور طبع بود از عقب آن رب انار مفرح خورند و اگر حاجت با خوردن [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] پخته کند با روغن [illegible] و زرده تخم مرغ و [illegible]
و [illegible] قلیه سازند و تناول کنند [illegible] درم بود و باه را زیادت کند ورق الحما[illegible]
[illegible] سرکین هر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون کند خاصه خون
باسرکه بیامیزند و اگر سرکین [illegible] و آن آب در بینی کنند رعاف را زایل کند
و همچنین چون سرکین [illegible] افشانند و بوبند همین عمل کند و چون تر بود و نشاسته
و آب آن با شامند [illegible] که بریزاند و سرکین اسب نیز همین عمل کند و سرکین خر
[illegible] جرب بود [illegible] کند و با شراب یا شامند جهت زهر عقرب
عظیم نافع بود [illegible] سرکین اشتر چون دود کنند در شب زن بچه
مرده و مشیمه بیندازد [illegible] عنب الثعلب است و گفته شد [illegible] [illegible]
خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در صفت
[illegible] گفته شود منفعت آن [illegible] حرقان گویند و آن سم الفارات [illegible]
[illegible] نیز خوانند و آن [illegible] است و در سین گفته شود [illegible] در لغت
بعضی حب زعفران خوانند و گفته شود [illegible] راتج است و گفته شد [illegible]
بابونج [illegible] قوت وی مانند حماض اترج [illegible] بود و [illegible]

[illegible] آبدار طبیعت آن سرد و خشک است در دوم حرارت [illegible]
باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و [illegible] کنند
[illegible] صفراوی و معده و جدری را سود مند بود
و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن و قوت احشا بدهد و معده و [illegible] گرم و آب وی
با آرد جو [illegible] طلا کنند سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسینه و قولنج
و مصلح وی اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه
و مصلح وی شراب [illegible] با [illegible] بود و بدل وی حماض اترج است [illegible]
[illegible] گوید صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت
ببندد و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته باشد و مضر بود با صحاب
[illegible] گوید مجموع [illegible] سرد و تر بود و [illegible] گوید خشک بود و دشخوار هضم
و اصلاح وی [illegible] کند [illegible] بعد از آن بریان کنند
و بهترین [illegible] گوید [illegible] بریان کنند
و در طبق که از وی روان بود بگیرند و [illegible] خشک [illegible] اعضا رسته باشد طلا کنند
و [illegible] کند البته [illegible] و هم این [illegible] خشک مانند نرم که [illegible]
و [illegible] مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الاس و سکر بود [illegible]
[illegible] جون باسرکه [illegible] و ضیق النفس را سود دهد [illegible]
و [illegible] خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر [illegible] شود
[illegible] بسبب [illegible] نافع بود و [illegible] سوخته [illegible] گرم [illegible] نافع بود و [illegible]
همین عمل کند و [illegible] آن نیز [illegible] و خاکستر [illegible] چون بر جرب [illegible] افشانند

سودمند بود ریو الحماد یا لحرشی تنش فرو کوبد خشک کند و کلی نهد ومثانه مند
سودمند بود ضیق النفس وسرفه را ریو البحر قلومن بلاسیوس آن چیزیست
که در ساحل دریا یابند مانند اکینه جون تر بود وجون سحق کنند وبر نقرس ضماد کنند
نافع بود وشقاق که در دستها و پای می باشد بسبب سرما بر آن ضماد کنند بغایت
نافع بود ریحان وریحان الملک ومصیران عرسم گویند بپارسی شاهسپرغم خوانند
بوی ایسن را نافع بود ودر شبی باذکی شود ریحان سلیمان مسوم وحامی سلیمن
نیز گویند ونبات وی در کوهستان فارس واصفهان بود مانند شبت تر وبرگ وی
مانند و ترخطمی بود وقماع وی کوچک بود ومانند لبلاب بر درخت پیچیده شود
و وی مجفف ولطیف بود با سرکه برحرق طلا کنند سود دهد وبر ورمهای بلغمی
طلا کنند وبر نقرس وبوی ایسن میمن سبیل وجهت لقوه بغایت مفید بود
وبرگ اندک عقرب طلا کنند بغایت نافع بود وجون زن با روغن گل بخود برگیرد
جهت درد رحم بغایت نیکو بود واین ماسی بد گویند طبیعت وی گرم بود ودیو ایسر
ظاهر وباطن را سودمند بود بغایت وبسیار ازوی صداع آورد ومصلح آن روغن
بنفشه وکافور بود وبدل آن مرزنگوش است وگویند بدل ان نیم وزن ان شیح است
ونیم وزن آن عنب الثعلب ریحان داود وریحان داود نیز خوانند
وان اذان الفارات وگفته شد ریحان الکافور که کافور بهودی وشجرة الکافور
نیز خوانند وپارسی سوسن خوانند وآن نوعی از درخت است ونبات وی
بیشتر در خراسان بود وگل وی مانند گل خزاماوه و ورق وی مانند ورق کاتیجی
صحرایی بود وگل وی وورق وی بوی کافور کند وی چون ببویند یا در دست مالند

خواه خشک وخواه تر وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم وبوئیدن بسیاری وادمان
بدان بخودن رطوبات از غشای دماغ بکشد وجون ادمان بدان نماید اخلاط
غلیظ که در سر باشد تحلیل کند وبوئیدن وی سرد مزاج را سودمند بود گرم مزاج
ریحان شراب صرف است خوش بوی [illegible] سعد است وگفته شود
ریحان [illegible] صاحب منهاج گوید نیکی است مانند سرطان وطبیعت آن سرد وتر است
در دوم نشف رطوبات چشم بکند وجلا دهد وروشنائی بیفزاید وعلت گویند آن
نوعی از سرطان بحری است ودر صفت سرطان گفته شود ریشیر تر بوکویند
بر مرغها جون بسوزند وخاکستر آن بر جراحت افشانند خشک کند ولها وبرهای
زرگل باری دهد بود در تری ودر علاج بینی شکسته ومنافع بر جعد مرغی
در موضع خود با منفعت آن گفته شود انشاء الله تعالی وحده للعزیز

باب الزاج زاج انواع است سفید وسرخ
وسبز وزرد زاج سفید قلقدیس خوانند وشوغار گویند وبیونانی خلقتیس
وزاج سرخ سوری خوانند وزاج سبز قلقنت وقلقند خوانند وقلقطار زاج زرد است
بتازی زاج شترندان خوانند وبهترین آن مصری بود براق مانند زرنیخ
وجون در دست بمالند زود ریزه شود وپاک بود وکهنه نباشد ونوعی دیگر
از زاج سوری هست بتازی زاج الاشکان گویند وبیونانی مالیطریا ومیلطریا
نیز گویند وحالیوس گویند قلقطار چون کهنه گردد زاج شود ووی معتدل ترین
زاجات بود وسوخته وی الطف محرقات بود وزاج احمر واخضر واصفر
در قوت مانند یکدیگراند لیکن اختلاف در غلظ ولطافت است لطیف ترین

سفیدست و اقوی ترنج سبز و غلیظ ترنج سرخ و قلقطار جز الاکوار اوسط بود
متوسط است میان غلظ و لطافت و زاج دیگرست که یونانی میق گویند
و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود
در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بود و حرق خشکریشه
احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و منع آن سودمند بود
خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و قلقطار بر دانند و در گوش نهند و آکله که
در دندان و بینی و دهن بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن
مخنق شش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات مرده سخت پدید آید
تا بحدی که بسل بکشد و مداوای وی باشیر تازه و مسکه و قی و مانند آن کنند
و باقی منفعت مرکب در باب خود گفته شود انشا الله تعالی [illegible] در خلیت
که آزاد مردان خوانند و گفته شود [illegible] زیبق است و گفته شود زبیب
بپارسی مویز گویند و هر تری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب
خوانند و زبیب نخوانند و زبیب عنب خوانند و بهترین آن خراسانی بود
بکدل تبریزی گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود
در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن
معده را نیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی که دانه ازان رفع
بود و باری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم ازوی اضافه کنند
و چون بی دانه بود ستم برآید و آن نوع که لاغر بود فقط بعض حرارت وی برد بود
و معده را قوت دهد و طبیعت نرم کند و چون دم بود و مصلح وی خیار زه بود گویند

شیر تخم توتک و اسحق گوید حلق دم نشاند و قول اول اصح است و لیکن مضر بود
بگرده و مصلح وی عناب بود و مویز بد نزاف کند و جهت مفرد و ادویه زمانی
الامکان محروری مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش چیزی بر سر
آن خورده ود بستوید وس گوید گوشت بی چون بخورند موافق قصبه شش بود
و سودمند بود جهت سرفه و کل گوشت بی با فلفل خلط کند یا با آرد جاورس
و بیض بریان کند بعسل و بخورند بلغم از سینه بیرون کشد و چون با مویز یا آرد باقلا
و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انثیین بغایت سود دهد
و چون خلط کنند سخت کوه با شراب و ضماد کنند بر سیم نید اشوم در پوست
مثل جدری و ریشها نمدیه و عفونات در مفاصل بود و سرطانات و چون
ضماد کنند با جاوشیر بر نقرس نافع بود و چون بر ناخن که جنبد چنانچه زود
قلع کند و مویز غذای زیادت از انگور دهد و جلا مویز کمتر از جلا انجیر خشک
بود و اطلاق یعنی کمتر از اطلاق آن بود غیر از آنکه مویز موافق تر از
انجیر خشک بود بمعده و بدل آن کشمش است زبیب الجبل میویزج است که گفته
شود و صاحب جامع گوید حب الراس است و این سهو است حب الراس گفته شد
و صفت میویزج گفته شود و تیسر ازوی میویزی خوانند زبد البحر یا بحری گوید در جامع
و آن پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنج زبد بود و سطبر و بوی وی مانند بوی ماهی بود نوع
و در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل ناخن چشم بود یا اسفنج و بسیار
تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و وی را میلیوس
خوانند بتیر ازی کرم آتوب خوانند و نوع چهارم لطیف چون مانند بسیار تجویف

سنگ و ولف گویند آن اسفنج است و گفته شد و نوع سیم بشکل مانند قطن بود و وی را
هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وی
بود که بزودی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب
را نافع بود چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب
طلا کنند جهت بیرقان و غبار و جرب و قوبا و بهق و سرطان که در جلد پدید آید
جهت آن سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال کنند و بثرها را صافی کند
و کلف سیاه و آثاری که در پشت و دیگر اعضا پدید آید زایل کند و نوع سیوم که گفته شد
عسر البول و سنگ گرده و ریگ که در مثانه بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را
سود مند بود و بعضی بدانند و باقی انواع آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان
باشد و جلاء دندان بدهند و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک با شراب
طلا کنند و انواع زبد البحر چون بسوزند برویاند و یک نوع هست سپید بود و طبیعت
وی گرم بود و تر و شکل در دوم جلاء چشم بدهد و با ادویه مناسب بود سپیدی که
در چشم بود زایل کند البته و قلع آن بکند و منقی از مشتغل از زبد البحر [illegible]
تا دود کند بود و مضر بود بس و مصلح آن کثیرا بود و گویند مضر بود بسر و حواس
و مصلح وی روغن گاو بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور بود و اگر خواهند که
وی را بسوزانند در دیگ گل نا پخته نهند و سر وی بنهند و شکاف آن بگیرند
و در تنور میان آتش نهند پس چون پخته شد بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت
حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیما مغسول کنند
[illegible] یونانی آذارافون واندقی واد افیون [illegible] گویند و بسریانی

عاقر قرحا و آن کف برگ است که جمع میشود در دریا ماشرح بود و در میان نی و گیاه پدید آید
و لون وی مانند حجر اسفنج بود و بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت
وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند باید که ادویه با وی خلط کنند
که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون تنها به استعمال
لیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند سبب شدت قوت که در وی است
و دیسقوریدوس گوید جهت جرب و بثر و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن
بغایت سود دهد و فی الجمله دوایی حاد بود و نقل مزاج بد که عارض شود
در اعضا باز مزاجی نیک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا
دهد و ورم پستان ساکن کند چون کوفته با [illegible] طلا کنند زبد القمر چون تراب
و گفته شد زبد بادنجی مسکه گویند و بشیرازی [illegible] بهترین آن تازه بود که از
[illegible] و طبیعت آن گرم و تر است در اول و تری وی زیادت [illegible]
و گلابر بدن طلا کنند بدن [illegible] کند و [illegible] بد [illegible] اعصاب
را سود مند بود و ورم بن گوش و ابتدای ورمها و اگر بر لثه کودکان طلا کنند
سودمند بود جهت زود رستن دندان و [illegible] و ورمها که در دهن بود نفع
دهد و چون با عسل خلط کرده لعوق کنند سود مند بود جهت خونی که از سینه
حاصل شود و ذات الجنب را و ورم شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه
کنند و ورمهای صلب حار که در رحم و امعا و انثیین باشد سود دهد و ریش [illegible]
و گلا با ادویه بود که نافع جراحتهایی بود که در اعصاب و جای [illegible]
باز دید آید سود دهد و در [illegible] با گل [illegible] گفته است آن برویاند و دفع [illegible]

وچون بر لدغ افعی مالند نافع بود وصرفه سرد و خشک بغایت سود دهد خاصه
چون با سکر ومغز بادام بود وذات الجنب ونشو را بغایت نافع بود ومنع خون
وماده بکند چون بانزده درم ازوی با عسل بخورند وبسیار خوردن وی مسهل بود ومعنی
ودرمی معده بود ومصلح وی چیزهای قابض بود وگویند مصلح وی فانید قندی بود ونافع
بود جهت خشکی نه حلق و قی با وسعفه خشک وخشن چون بدان مالند سود مند بود
وحرقه مثانه را مفرد نافع بود وبا با بیضه نیم برشت واج تازه بود ودر بعضی ادویه
بدل ربت بود ودر بعضی بدل شحم دوغان وی بمعنی دوده وی چون کهربا از چراغ
مانند دوده دوغن برد بدان طرتهٔ در ادویه چشم مستعمل کنند مجفف بود وقبضی ازو
وی بود وقطع سیلان ماده چشم بکند و دوغن آن پاک که از دود وکال صحیح آورد
[زباد] نوعی از طیبت و آن عرقیست از میان دو پای جانوری گیرند بشکل گربه
که مروی گوجانور بود و آنرا گربهٔ زباد خوانند وطبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود
در رطوبت ویبوست و بوئیدن آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و زکام بارد نافع
وگرفتگی قلب [illegible] درم [illegible] مقوی بود بکند ازو و یا تنها [illegible] خفقان زایل کند
وضعف دل را و در ین عمل بغایت کامل بود وکلا [illegible] ازو [illegible] درم یک درم
زعفران در ورق مرغ [illegible] کند و با تنها زایدن برون آسان کند [زبل] بپارسی
سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها
خاصه انسان ومجموع زبلها محلل [illegible] ومعفن بود وهمه مفصل گفته شود [زبل الانسان]
آنچه اول از اطفال بیرون آید بشیاف تنها خشک کند وسحق کنند با همچندان ورق ماميثا
وهمچندان نبات ودر چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز

وبهترین زبل اطفال آن بود که از طفل گیرند که محفوظ باشند از تخلیط و بعسل پرورده
وبدان تحنک کنند خناق و ذبحه نافع بود و با در حلق همچنین عمل کند و همچنین
کبی که تو رم حلق پدید آمده باشند بغدد لب [illegible] بود و اختناق [illegible] باشند از خناق
سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت
کامل نافع بود و مجرب [illegible] غذای کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که نمک
خوش کرده باشند و شرابی که از ل مزاجی داشته باشند بوی دهند سه روز پیاپی
وغذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند ونگاه دارند
تا وقت حاجت وهمچنین کل غذای وی گوشت مرغ و دراج نخته با آب بود سود مند
بود وباید که از غذاهائی که رطوبت بسیار داشته باشند نگاه دارند ولا نگاه ندارند
در فعل و قله نتن مانند زبل کلان بود و زبل اطفال بزرگتر تریاق کبی باشد
که پیکانی زهردار بوی زده باشند و زبل انسان چون خشک کنند و با شراب و با عسل
یا تنها منه سود مند بود جهت تبها و داء [illegible] گزیدن جانوران داد و بها گشتن
نمت کنند [illegible] نافع بود وقطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بروض عقید
پاشند زایل کند [زبل العلق] سرگین علق چون بپاشامند مصروع را سود مند بود
[زبل الجراد] سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند [زبل الحردون] [illegible]
سرگین عضایه لون را [illegible] که انکه طلا کنند [زبل الخطاف] سرگین پرستوک
سفیدی چشم زایل کند [زبل الکلاب] بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان
خورده باشند و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهنه و تحنک بدان کنند
خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر سود مند بود خاصه

چون دوسنطاریا بود وجهت قولنج بدان حقنه کنند با آب گرم نافع بود
و در بیشتر دیه‌ها و بس گویند سرگین کلنگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب
شامگاه و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند با آب شکم بلند و سرگین
سگی که استخوان خورده باشد آنچه سپید بود و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند
و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق
کنند با ادویه که نافع بود بدین علت و گاه با ادویه محلل بود خلط کنند
ورمها که از آن زایل زبل الذئب بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند
و سپید بود و در وی استخوان ریزه بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ
استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و مجرب و مفید و اگر دیگ خاصه
بیاویزند همین خاصیت دهد و گاه در پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند
بر بیماری که از بیشتر کلیتین و بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را
زبل الفار بهترین آن بود که از زر زوری گیرند که برنج خورده باشد
قوبا و بهق و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کهنه
و ذایل کند کلف از وی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثآلیل
طلا کنند زایل کند و ثالیل بیشتر از وی گول خوانند زبل الرخمه سرگین مردار خوار
چون دود کنند در تپ زن بچه بیفتد و چون با زیت بیامیزند و گرد و بر جراحت
گران گوشت زایل کند زبل الخطاطیف سرگین کبوتر گرم از همه سرگینها بود
و سودمند بود مرضی سرد را باشد و با آرد جو چون بیامیزند تحلیل کند و چون با سرکه
بیامیزند خنازیر را سودمند بود خاصه چون بزر کتان کوفته با وی اضافه کنند

وچون با عسل و بزر کتان خلط کنند ورمهای صلب منحل کند و خنازیر
که حادث شود از آتش پارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را
سود دهد و لا سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند بغایت گرم بود و سرگین
کبوتر صحرایی و کوهی گرم تر بود سخت تر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند
خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد
که احتیاج بسوزنده بود و قوبا و درد مفاصل و ضعف و درد شکم و درد کمر را نافع بود
و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند برد نیل
و خنازیر و ورمهای صلب بگذارند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و آب
بزنند و اندکی قطران اضافه کنند و با سم سحق کنند تا مانند مرهم گردد و بر وجع
نهند کتان بازه و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند و دیگر باره تازه بنهند
سودمند بود و چند آن این عمل بکنند که زایل گردد انشاء الله تعالی و گاه آب بپزند
و کسی را که عسر البول بود در آن نشینند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه
طلا کردن نافع بود چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر
با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی
بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر شود
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتری
که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند و این مجربست و سرگین کبوتر
در حقنه قولنج نافع بود زبل الابل چون زن به پشم پاک بگیرد بر گیرد مرگ
آبستن نشود و گاه بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود زبل الدجاج سرگین مرغ

کلا دوده کنند سود مند بود جهت درد دندان و موافق کبد بود قطر کشنده و
ادویهء کشنده خورده باشند و گلاب سرکه بیاشامند خناق را عظیم نافع بود و گلاب شراب
یا با سرکه بیاشامند قولنج را ساکن کند و مجربست زبرجد نوعی از زمرد است طبیعت
آن سرد است در دوم و خشک است در اول با صمغ را فوق دهند و دیگر منافع در صفت
زمرد گفته شود زبد القواریر مستقونیا است و گفته شود زجاجی حجول کشوث است
و گفته شود زجاج بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است
در دوم چون بود باید چون با روغن زنبق طلا کنند درد ریش و قوبا و لطافت بود
و سپیدی چشم زایل کند و دندانها را سفید کند و چون بسوزانند در عمل اقوی بود
و آنچه سوخته بود سحق کرده شک کرده و دندانها بریزاند چون با شراب بیاشامند و اگر
غیر محرق مستعمل کنند باید که نهایت سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی
آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک که اختن برون آورده و در
آب قلی اندازند بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند سوختن وی چنان بود که سحق
کنند و بر روی صفحه آهن کنند که بر آن کشیده بود و آتش کم در زیر وی کنند
مقدار سه ساعت و مدام تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند نهایت و مستعمل کنند
زدوار جدوار است و گفته شود زنباد بزبان هندی نکجور خوانند و بزبان
اهل مکه عرق الکافور و وی بیخیست که ازوی بوی کافور آید چون ماه نو [illegible]
و بلفظ دیگر سطوار خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکار دارند کسی
و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه را که نرم باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه ادام

و بدبو اوی کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب کند چون در دهن گیرند و بی
بند و گویند دل جانور را از انس دهد تا بحدی که نزدیک جدوار بود و شکم [illegible]
و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت و قوه قبض و تلطیف و از ادویه تریاقات کبار
بود و مقوی روح بود که در جگر باشند و مسهل سودا بود ترنجبین ازوی یک درم
باشد و بول براند و سود مند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد
فکر و غم و وحشت و وسوسه [illegible] منافعها مانند درونج بود و معده تر را خشک
کند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند درد دندان را نافع بود و بلغم
داند و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از بیخی بود و خواه که از سبب غذا و از زهر
در خواص ادویه است چون تر بود و بکوبند و در شب بمالند [illegible] در روز
زایل کند از صداع و تشبه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند موریان برود و باد
گرفته و لاصاحب داء الفیل طلا کنند بر خفتی که بپیش از بیست گویند موافق
بود و گلاب چون درست بدل ازوی چون سوداوی کند و پادزهر بر خفقان [illegible]
شهوت منقطع شده باشد از علتی که آن طبیعی بود بحال صحت باز آورد و
اشتهاء حاصل کند و بنفع [illegible] گویند نافع بود جهت زحیر و کزاز و عرق النسا
و نقرس و فالج و مجربست که آن را سه درم با عسل بسرشند و طلا کنند خنازیر
زایل کند و جالینوس گوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع
سبب آن از رطوبت باشد چون با عسل بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید
بسیار خوردن وی مضر بود بدل و مصلح آن فوفل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن بارزد نیز در مداوای [illegible] جا [illegible]

وبادهاي غليظ يک وزن ونيم آن درونج وچهار دانک وزن آن طرشقوق
بري ونيم وزن آن دانه اترج وگويند بدل آن شيطرج ودارسن است زرنباد
گويند درخت اترج است ومولف گويد درختيست در ولايت کاندون بسيار
باشد حاصد در بنا وود ورق مي ماند ورق زيتون بود وگل وي مانند قصبي
آبي زرين بود ودر وقت انگور بشکند ووزن مي جنبد بود گويند وعصاره
وعصاره آن باشامند تا بپنجتم عرق النسا وعسر البول وطمث را نافع
بود وخون بسته از مثانه بيرون آورد وزندگي جانور را از اسوغ منع بود ووي
مضر بود بمثانه ومصلح وي حب الاس وبلوط بود وبدل وي بوزن آن قنطوريون
باريک است وبوزن آن تخم خبازي وبوزن آن حب الاترج وگويند بدل آن نيم
وزن آن زعفران است زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند ومعروف بود
تبابي دوي ماده بود باربي زراوند دراز خوانند وبهندي بجور گويند وزربناديز
هم لجد خوانند وبهترين آن بود که بلون زعفران بود وبجانب قرمز باشد و
طبيعت آن گرمست در آخر دوم تا اول سوم وخشکست در دوم وگويند گرمست
در دوم وخشکست در سيوم ووي اقوي بود والطف از طويل نافع بود جهة
ربو وصرع ووسواس وفواق ونقرس خر در دوم از وي باشامند ونافع بود
جهت گزندگي جانوران وادويه کشنده وجذب سل وشوک وسهام بکند
چون ضماد کنند واز اعضا بيرون آورد وبهن داسنج دهند ودندان از احلاد [illegible]
ودفع اخلاط بلغمي ومراري بکند وقوت سم بدهند ودر شيطاي بد پاک کند
کودشت [illegible] وچرک گوش پاک کند ودم [illegible] ودرد پهلو

چون باشامند نافع بود ودماغ ومعده را از اخلاط بد پاک کند ودر [illegible]
زردي بود سود دهد ويرقان صفراوي وبلغمي چون با عسل باشامند
ودرد وکليه وعرق النسا ونقرس وفالج ودردهاي مزمن کهن شده را نافع بود
وصاحب منهاج گويد مضرتست بسپرز ومصلح وي عسل بود وصاحب تقويم گويد
مجفف اعضا بود ومصلح وي روغن بنفشه وکلند بود ومقدار مستعمل از وي يک مثقال
تا دو درم بود وبدل وي بوزن آن زنجبيل ودو دانک آن سليخه ونيم وزن آن قسط
واسحق بن عمران گويد بدل زراوند مدحرج يک وزن ونيم طويل بود وگويند بدل آن
دارسنست وگويند بوزن آن زراوند طويل ونيم وزن آن ريوند چيني زراوند طويل
بنجه رستم خوانند وارسطولوخيا وارسطولوخيا نيز گويند واهل اندلس مسمعاره
ومستعمران نيز گويند وبيوناني ذکر خوانند ودر قطولبطس گويد وي نرود
وبهترين آن تا نيم رنگ زراوند مدحرج وشبيه بود از گلشت نرشتي تر وطبيعت
آن گرمست در سيوم وخشکست در دوم گوشت برويانند جهت صرع وکلدار آشامند
بغايت سود دهد ولون را صاف کند وسينه را پاک کند واعضا را نافع بود
ودر شيطاي ترعين شده با صلاح آورد ودندان از وي آن پاک کند از رطوبتي
که در آن بود وگل کوفته بسرشند بنکل وطلا کنند برپرز بغايت سود دهد
وبا سکنجبين باشامند وضماد کنند گزندگي عقرب وهوجانوران وادويه قتاله
بغايت سود دهد وچون با فلفل ومر باشامند نفسا را پاک کند از فضول بسته
در رحم بود وحيض براند وبچه بيرون آورد خواه مرده وخواه زنده وگل فرزجه از وي
بسازند ووزن يک درم برگيرند حيض حمل کند [illegible] وحب القرع بکشد وقوايد وي

بر بدن طلا کنند تبش کشند وجهت بنها نافع بود ومصلح راسن دهند وجعد با اربسا
وعسل یا تمامند ریشهای عتیق را هموار کند وبصلاح آورد واسحق گوید
مضر است بجگر ومصلح وی عسل بود وبدل آن شطرج است وگویند بوزن آن
زرنباد ونیم وزن آن فلفل ودو دانگ آن بسفایج وگویند نیم وزن آن فلفل
ونیم وزن آن زرنباد ودارچینی گویند بدل آن درونج از ناح وتحلیل آنچه در شکم وسینه بود
بوزن آن زرنباد ونیم وزن آن از درونج [illegible] ابنزمارس است وگویند شده
زرنیخ الوان آن انواع است زرد وسرخ وسبز وتیره ودرنج وسفید بهترین آن
زرد بود مانند طلق زرد براق وبوی گریت ازوی آید وبتازی زرنیخ بدخشی خوانند
طبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم سوزان بود ودر دوم قبض معفن کند وازاله
کاوتست با درست خورده در ریشها وموی بستر دوبا پیه بر جراحت نهند سود دهد
وجرب وسعفه وآکله باد قف بموضعی که حول مرده بود بسبب حبل طلا کنند نافع بود
وبا زیت جهت شبش وبا روغن گل جهت بواسیر وکک در موم روغن کنند خاصه
زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی ودهن واکله که دروی بود وخوزی گوید
زرنیخ سه نوع است زرد وسرخ وسفید نوع سفید کشنده بود وزرد بموضعی که موی
مرده بود بسبب حبل جهت طلا کنند آثار آن ببرد ونوع سرخ در قلقمون نیکوتر بود
واسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند ودر میان زیت کنند هر ریش که در آن
افتد بمیرد ونوع سرخ چون سحق کنند وبعصارهٔ بیخ ترب سرشته وبر شیب نیل
طلا کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند هرگز دیگر نروید ود بیشتر دیدم [illegible] گوید
قوة زرنیخ سرخ مانند قوة زرنیخ زرد بود وچون با راتینج یا بزهرة الثعلب

ذات الجنب وزرنیخ بر اعضا طلا کنند کلفت آورد ومصلح وی آن بود که بعد از وی
برنج وجسق طلا کنند وزرنیخ مصعد کشنده بود واز خوردن وی ممانع عارض شود
که از خوردن تنگک آن سم الفار است واکثیران آزار زرنیخ سفید خوانند
ومداوای کسی که زرنیخ مصعد خورده باشد قی باب گرم وروغن کند بعد از آن
آب گرم وجلاب وروغن کنجد با روغن بادام وطبیخ برنج ومرقهای چرب
مانند آب گوشت از مرغ بروغن بادام وشیر تازه ولعابات دهند ودارچینی
گویند بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن زرنیخ زرد بود وصاحب تقویم گوید زرنیخ معفن
اخلاط بود ومصلح وی هلیلهٔ زرد بود ومقدار ماخوذ از وی نیم درم بود وتشویه
کردن زرنیخ چنان بود که وی نوکوری بستانند وبر آتش نهند وزرنیخ در آن کنند
ودائم تحریک میدهند تا آن زمان که لون آن تغییر کند وبریان شود بعد از آن
دور کنند وسرد کرده اند وسحق کنند وبوقت حاجت استعمال کنند. زرنب رجل الجراد
خوانند واین اسم را بدان نهاده اند که متشابه آن است وبهندی تبرج خوانند
وبپارسی سرو ترکستانی گویند وطبیعت آن گرم وخشک است در آخر دوم بغایت
مفرح ومقوی دل بود مانند زرنباد وبسبب عطریتی که در وی هست قلبطنی [illegible]
تقویه وتفریح باز دست تر ده غیر وچون او روغن گل یا آب ورد [illegible] سعوط کنند
درد سر گرم سردی بود سود دهد واز تری نیز ودر قوة مانند سلیخه بود وگیا به
ومعده سرد را وبجگر ضعیف را سود مند بود ولهجاع اعصاب نافع بود مجموع
عصبهای بدن وکلف [illegible] بود که در مجموع بدن پیدا شود وتسلیم [illegible] ومصلح وی
جلاب [illegible] گرم بود وبدل وی دارچینی بود وگویند سلیخه وکباب ه وگویند بدل آن

حل است و گویند نوعی جوز بوا است که بسی لطیف تر از وست زرنیخ
وزرد گل آب حنق است وصفت آن در باب عین در عصفر گفته شود زریرا
نقله مبارکه است بزبان سریانی و گفته شد زر قوری رجل الغراب است
گفته شد زر نیلج بیاض است و گفته شد زرقون سلیقون گویند و آن اسرنج است
ودر سین صفت سرنج گفته شود زر نقد حیوانیست که وبراتش کاو ملک خوانند
ودر خواص حیوانات صفت وی گفته آید گوشت وی غلیظ بود وسودا انگیزد
زرنب گل نباتیست که در کوهستان جوزجان می باشد و بشیرازی
ازا اسوک گویند وجهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند زعفران
جادی خوانند و جساد و ردهقان و کرکم و شعور الصفا لبه و خلوق و بهترین
آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیز بوی بود و از ولایت فارس از کوه
بکلویه خیزد آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود
به بلبکی و بعد از آن رود آوری و زعفران فربکی که آن مشهور بمصری بود
پشت قلب بود وطبیعت زعفران گرمست در دوم و خشکست در اول و بولس
گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و در وی قبض بود و محلل و منضج بود
و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی احشا و لون انگور را و خشم را جلا دهد
قابلی زایل کند و آب رفتن وی باز دارد چون با شیر زنان در چشم کشند و چون
با ادویه خلط کنند که مناسب بود و با شراب منوجات درد اندرونی نافع بود
و ضمادات ازوی چون مستعمل کنند درد رحم و مقعده را نیکو بود و وی مقوی
دل بود و مفرح و مسموم و با ... را به انگیزد و بول براند و سدد جگر بگشاید و چون

بازرند و تخم مرغ زنی که دشوار زاید یا بشا منند مقدار دو درم در ساعت باد نهد
واین مجربست و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب
بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و تفریح هشته تا بحدی که گاه باشد که از
غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دافع معده بود بسبب عفوصة که دارد و مقوی
معده و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوت تنفس بدهد و درد و ورم گرم را و لیتین
را نافع بود و مقوی دماغ بود و شما نه و دماغ را پاک کند و بیدار را خواب شود و مهیج
و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بی خوابی را نافع بود که سبب آن بلغم شود
بود و دردهای گرم که در بن گوش باشد و ورم چون بدان طلا کنند نافع بود
و کل با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویها در جمیع بدن کند و در دسر از سردی بود
وتشقیق را سود مند بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و تنزق
ازوی از نیم درم بود تا یک درم و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی انیسون بود
و منصوری گوید مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج
گوید مظلم حواس بود و مصدع و مسموم وجون سه مثقال ازوی با آب بیاشامند کشنده بود
بتزیج و مشبع گویند هضم طعام بکند و رازی گوید اشتها طعام ببرد و مغثی بود و در
خواص آورده اند که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید
بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دارشیشعان [illegible] ودو کف و نیم آن سنبل تیشرک
آن قسوره سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن بوزن آن قسط و دو ثلث ان قشر
سلیخه بود و گویند بدل آن دو وزن آن خلط و ثلث وزن آن [illegible]
تفاح بری خوانند و کج نیز گویند و اردیا و فوذرات جات هم خوانند و درخت

ویرا کلک خوانند و زعرور بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا ملیلیون خوانده
است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود بعد ازین
اما نوع زرد طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود قابض تر از سنجد
معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول نه بندد و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد
و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذاء بدن بدهد و مقوی
و مسمن بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود لیکن مصدع و رجل
معده بود و مصلح وی گلشکر بود و صاحب منهاج گوید در مداوات سه درم مستعمل
بود و مصدع بود و قولنج آورد و کلوه را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی
آن بود که بغایت رسیده بود **زعرور بستانی** ملث عجم خوانند بشیرازی
کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
گویند و مولد بلغم بود و معده و کلوه را بد بود و مصلح وی رازیانه بود **زعفران
حدید** صدا الحدیدات و زنجار الحدید [illegible] گویند بشیرازی زنگ آهن
خوانند و آن از آهن گیرند صنعت آن بستانند سوهان آهن و از او روی صحیفه کنند
و نم کنند با آب و بنهند تا خشک شود و بکوبند که مانند باشد دیگر باره نم کنند و بنهند
تا خشک شود و بکوبند تا آن زمان که [illegible] زعفران شود و انواع ساختن آن
بسیار است این یک نوع که [illegible] ما ترتیب گفته شد و طبیعت وی قابض بود
و هر دو چون کهنه شود گرم و خشک بود در دوم و چون زن بخورد بگیرد قطع
خون رفتن بکند و چون زن بیاشامد منع آبستنی بکند و چون با سرکه یا مرهم [illegible]
و بر بثرها بمالند سود مند بود و جهت داحس و ناخن برآید [illegible] آنرا بشیرازی

خوی درد خوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر [illegible] باشد در مقعد
سود مند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بندد نافع بود و موی
بر داء الثعلب برویاند **زنجفر** مرو سفید است و در منهاج گفته شود صنعت
انواع مرو **زفت رومی** سه نوع است بری و بحری و جبلی و بهترین آن
براق صافی بود با الماس و طبیعت آن گرم و خشک بود عرق النسا را سود مند
بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد و درد زانوها و درد انوثا را نافع بود
و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان برکند و مقدار
یک درم تا دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضرات [illegible] و مصلح آن
کثیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل آن قطران است
زفت یابس زفت تر است که خشک شود بطبیعت خود و از او سناس
خوانند و بیشتر از ینبوت و از کبر [illegible] و ینبوت خرنوب است و از صنوبر
گیرند دیگر و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و خشک است در دوم
و جالینوس گوید [illegible] و وی خشک تر از زفت رطب بود قی با
را نافع بود و در [illegible] اندرون [illegible] و در [illegible] گوشت
در ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا
کردن سود مند و منضج ورمهای صلب بود [illegible] زفت تر است و آن
روانه بود و در [illegible] کنند و آن از قبل قیر است و از ینبوت و غیر آن از انواع
صنوبر گیرند و زفت نزدیک قطران بود و روغن [illegible] لادن خوانند و آن
[illegible] گیرند که زفت در [illegible] بر بالای [illegible] یا [illegible] بدان

متصاعد شود. چون بسیار کف آن صوف را بفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق
نهند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بردا الثعلب ضماد کنند
موی برویاند و کل بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و بوضع ناخن
برد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با سکر بخورند سینه
را پاک کند و کل بر ریش چارپایان و جرب ایشان نیک آید سوده دهن
و کلا جهت بوسیب بر هر عضوی که خواهند طلا کنند فربه کند و در شقاق پای طلا
کردن سود مند بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و تربیت کند چون زفت تر
خفته کنند که زندگی مار و عقرب را نافع بود و جهت میان سر تراشیده کنی علق
فرو برده باشند و بدان روغن با قطران حرب کنند علق بیرون آید از حلق
و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند
تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دود وی هر جنت بر و بانند
و بش آن زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود زرنیزق بزبان اندلسی
غافث گفته شود زراب بیش اری زلو خوانند و هلیون نیز خوانند و آن
سبکتر از لوز بنج و قطایف بود و زود زهر مضر شود و سرفه تر را سود مند بود
و رطوبت سینه فاتش و قولنج سخت نیز بود و مصلح وی لسان الثور بود بعد از ان سکنجبین
خورند یا آب انار میخوش و سده جگر کولنج کند کسی را که حاری جگر وقتی بلند بود
ح ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن زر
از مغرب میخیزد و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت وی آنست
که چون بیاشامند بوزن مثقالی جو از زندگی جانوران زهردار و شمشطی

کشند خلاص یابند و موی نریزد و بپست رها کنند و صحت یابند و کلا از وی
گردن ببی سازند یا کلینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند چرس از آن
زحمت نگاه داشته باشند و چون با کودکان خرد بپا و بیندند خاصه در زمان
تا بزاید از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن
و اسهال جز بیاشامند یا پاشیدنی و مجهول گوید به جد جرب حل کرده
بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر مرد
نابینا اندازد آب از چشم وی روان شود و آنکه گوید که کور شود خلاف است
و چون سحق کنند و با ادویه جهت ضعف استعمال کنند بغایت نافع بود و مادمان
نظر بدان کنند که بیکی چشم زایل کند ح مرغیست که بدان صید کنند و بادنجی
جرح گوید و شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن ضعف
دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تا بکل حدت و بشم گوید زایل
کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند [illegible] تمر بن جیعنی
بود که لون آن بزردی مایل بود از کل و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و خشکست
در دوم و ابن ماسویه گوید گرمست در آخر سیوم و تر است در اول سود مند بود
جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و مجامعت را قوت دهد و محلل
ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشند و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید
فالج و لقوه و اعیا را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون بعسل بسرشند
و با ادویهای قوی بیاشامند و قولنج گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جود
و سده دماغ و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و دیوجانس گوید زهرها بکشد و ج اعادا

نافع بود و درد سر و تشقیق که از سردی بود چون سحق کنند و با روغن عربی بر جبین
طلا کنند نافع بود و چون دو درم از وی با قند آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبت
از نواحی سر و حلق بزداید و زنجبیل جانوران زهردار را نافع بود و تری معده را
نشف کند و هیچ بیفزاید و قرع سودا بیرون آورد و مقدار دو درم مستعمل بود
و مسحوق وی بهر مضر است بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دارفلفل بود
یا فلفل سپید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقرقرحا بود
زنجبیل الکلاب فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت نرم بود و قضبان وی
سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را بکشند
و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در اول و چون تر بود بکوبند با تخم وی
و بر کلف روی و نمش بهق طلا کنند زایل کند و کل بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازد
زنجبیل العجم اشترغاز است و گویند و زنجبیل بلدی راسن است
و گویند حلبیت سفید که اندرون گل وی دو سه تا گل زرد باشد و فقدان
شاخ که گل دارد یک زبانه و یا دو نیز باشد و بهر شاخی چهار پنج و شش تا ده
زیادت نیز گل بود و بوی عظیم خوش دارد و برگ بر تن شاخ بود مانند برگ سوسن بود
و دراز تر و برگ اصل وی مانند برگ کاشنی بود لیکن سبز بود و صاحب جامع گوید
زنبق هو دهن الخل المربا بالیاسمین و غلط کرده است و صاحب منهاج
نزدیک تر گفته است که زنبق هو السوسن الابیض و مؤلف گوید محقق بود گفت
دیگر گفته که زنبق نوعی از سوسن است تا بدانی و مؤلف گوید بازرق زنبق است

باقی مانده اقوالها اختلاف و خطا و طبیعت آن گرمست در اول و معتدلست در
تری و خشکی زنجار بپارسی زنگار خوانند و بیونانی قیطوس و معنی آن
مجرود بود و آن دو نوع است معدنی و عملی و بهترین آن معدنی که در معدن مس
حاصل شود و از ابو نانی باسغا و لغس و معنی آن دود بود و طبیعت وی گرم
و خشک است تا چهارم تیز بود و خوردن وی کشنده صلب بود و جرب و برص
و بهق را سودمند بود و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای بلید در بدن افتد
و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی قوی تر بود و چون
در بینی دمند کرم بینی زایل کند و ریش آن و بانید و دهن بر آب کنند تا لثه
بحلق نرسد و اگر با ادویه که نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سپیدی
چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیادت کند و رطوبتهای خشک کند
نفابات و ناصور که در مقعد بود چون با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دارد
و چون با عسل بسرشند یا با مرهم بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای اعضا
خشک مرطوب مانند ریش دهن و استرخاء لثه و ریش بینی و گوش و قرحها و سودمند بود
جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند و غبار وی مضر بود بحلق و مداواه
وی بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه
چون بجگر رسد تشنج کند و مرض بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی
و از خوردن وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند
و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب لحم و روغن بادام و لعابات
و مرقهای چرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجفر

زنجفر بپارسی زنجرف خوانند و بتازی صنعر و آن مخلوق بود و مصنوع بود
آنچه مخلوق بود بیونانی میلیون خوانند و آن حجر الزیبق بود و آنچه مصنوع بود
بیونانی قیناباری گویند و آن قنبار بود و آن از گوگرد و زیبق سازند و آنچه
مخلوق بود از گوگرد جزوی بعمل زیبق گردد و مشتعل شود و زنجفر و قوة
زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند تنوقه مانع و طبیعت وی معتدل بود و حرارت
در وی قوی محلل بود و گویند گرم و خشک است در دوم و گفت در بعضها بروایت
و مرد در دوم حار بود و جالینوس گوید سرد است در دوم و خشک در دوم جلا و محلل
را نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و قولس گوید نافع بود دانهائی
که در سر و لب پیدا شود و چون با اسفیداج رصاص بروغن گل بسرشند
و بدان طلا کنند بجراحت کال مفید بود و نافع و چون در مرهم کنند سوختگی آتش
را سود دهد و جراحتها با صلاح آورد و اگر دود کنند بدان گاه نافع بود و دندانهای
عفن و در داروهای چشم استعمال کنند تنوقه گوید نشاذنج بود از بهر آنکه
قابض تر بود از نشاذنه و قطع خون رفتن کند و وی از سموم قاتله بود چون
بیاشامند همان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب
و شحمها و آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل آن مرداسنج است و گویند
تنوقه شادنج است یا اسفیداج [illegible] دو مرا است و گفته شد [illegible] تخم خزانات
گفته شد در خواص آن گیج طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود
و از ذکر عقرب را نافع بود حوبن و طلا کردن و ممغص منی بود و جهت سعله
را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و تنش را نافع بود چون با عسل لعوق کنند

بیاشامند و چون سحق کنند با روغن گل و بر سر طلا کنند در حمام حزاز را نافع بود
و شپش بکشد زوان شیلم است و گفته شود [illegible] زوان زوق است و گفته شد
زوفا یابس کیاجبست به برگ حنا ملی ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود
که از کوه بیت المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفاء مصری و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و لطیف بخار طبخ وی چون با انجیر بود جهت دوی گوش
نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن گرداند و چون با آب و انجیر و عسل و سداب بپزند و بیاشامند
نافع بود جهت ورم شش گرم و ربو و مزمن و نزله که از سر ریزد و حلق
و سینه و دشخواری نفس و دم گیرد و حب القرع و کرم با عسل لعوق کنند همین
عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و بهق [illegible] و عرق النسا
را سود مند بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و درد پهلوها و دنبها
و بیخ امعاء و سده جگر و قولنج را نافع بود و چون طبخ وی با سکنجبین بیاشامند
مسهل کیموس غلیظ بود و کرم با قوه ماثا یا ایرسا خلط کنند مسهل قوی
بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازند و با شراب
جهت ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند
بر خون مرده که در زیر چشم بود بگدازند و چون با طبیخ انجیر بیاشامند
خناق را نافع بود بغایت و لونرا نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز
متواتر استسقا و گزندگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و در چشم بچکانند
سود مند بود جهت نزول آب و مضر مستعمل آن بوی چهار درم بود و اسحق گوید

مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند غاب و بدل آن بوزن آن
پرسیاوشان و نیم وزن آن مرزنجوش **زوفا رطب** و صفت آن برد بهای
میش ارمن جمع می شود بسبب گیاهی که بچرد و آن از توهمات بود چون بخوردن
بسبب حدت و قوت آن تیر و سخ بر دنبه ایشان جمع می شود و باشند که روان بود
از ابزند و بقوام آورند و گویند که هرگاه که آن انجرا را بخورد قوت طبیعت آن
دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود
و کسی که از از زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوی بود و طبیعت زوفا تر گرم
در سیوم و گویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب بود و تنبیه چون
بر آن ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سینه ضماد کنند سود مند بود و استسقا را نافع بود
و جهة سردی جگر خوردن و طلا کردن سود مند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی
ثمانه و رحم باشند و نافع بود جهة سردی آن و سردی لعق و چون با اکلیل الملک و مصطکی
یا مثل وزن بخور برگیرند حیض براند و بچه آسان بیرون آورد و چون با پیه مرغابی
یا مثل ریش گوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و پیرامون آن سود مند بود
و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع بود و مصلح وی روغن گل
سرکه بود و مؤلف گوید آنچه مصنوع بود صنعه آن بگیرند پشم ها که در میان دنبال
گوسفند بود و حل آن در دیگ کنند و بجوشانند با قدری آب چون پیدا شود بر سر آب
نکاله آن سرد شود آن را بردارند و استعمال کنند و گویند بدل آن مغز ساق گاو بود
[illegible] هذا ازا الغراست و لقتش [illegible] زباد است و لقتش [illegible]
نباتست که در نیل مصر بر روی آب بود در آبها ایستاده و نهرها نیز بود

در ورمهای تسود نیز ادویه و بهترین آن زعفران رنگ بود که بغایت
منتن باشند و در طعم وی تندی و گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح دیگر
بلبل بود و در شتهای خورند و طریق که از گوشت آید و چون با آب و شراب
یا تمامند تشلم براند لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین یا شامند صرع را
نافع بود و فی الجمله در حق ذلذیع ماسد عمل بود **زنجار نحاس** آن چیزیست
که چون مس کلند اذابه و در گوی از زمین زنند و آب بر آن ریزند تا به نبیذ
و اجزای مس جمع شود آن آب جمل گرم شود گنی کرف ماند نمک و آن را زنج
النحاس خوانند بهترین آن سفید بود و وی آکال و لذاع و قابض بود گوشت
زیادت بخورد و کرمی کشد و ذالک چون سحق کنند و در گوش دمند و مسهل
آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و دودها را تحلیل دهد و ریشهای بلید عفن
باصلاح آورد و چون با شراب یا میویزج بر ذالک نهند و چون با عسل یا میویزج
و دندان تحک کنند و رم ملاق بکند از اینها **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت
معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون
سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه
غذاء زیادت تر از انواع زیتون دهد و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم [illegible] دیر هضم شود و چون با استخوان بخورد کند جهت بواسیر و مرضهای
تش نافع بود لیکن خوردن وی بی خوابی آورد و صداع و خلط سودا
اندوی [illegible] شود و اول آن بود که در میان غذا خورند و سرکه کسر بعضی تروی
[illegible] و مقوی معده بود و اشتهای طعام بیاورد و جماعت را زیادت کند

وقوت ذکر بدهد و نبیذ را محکم دارد و لثه را پاک کند و شکم نرم کند و مثانه را نافع بود
و زیتون کوهی گرم و خشک بود و او را اعتم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده بود
سرد بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت قوت اشتها بدهد
و معده خاصه بسرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند بر ابتدای جرب و آکله
و سوختگی آتش و زیتون بند طبیعت بندد و معده را دباغت کند و قوت بدهد
و غذا اندک دهد خاصه نمک سود که دیر هضم شود و غذا اندک دهد و چون در سرکه نهند
زود هضم شود و شکم بیشتر بندد و غیر نمک سود اسهال کند چون پخته بود [illegible]
وی پیش از طعام نافع بود جهت [illegible] صفرا و گویند مضر است [illegible] و گویند اصلاح
وی بعسل بود و عصاره زیتون چون [illegible] سیلان رحم و چون [illegible] بدارد
و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد پا مزید و بر برص ناخن نهند زایل کند و نمک آبی
زیتون چون [illegible] باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که متحرک بود
محکم گرداند و آنچه تازه بود و لون با قوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده
معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در نمک آب نهند لطیف تر از آن بود که در آب
نهند زیت پارسی روغن زیتون خوانند آنچه بهترین بود از زیتون رسیده گیرند
طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان
[illegible] و آنچه از زیتون سبز گیرند او را زیت انفاق خوانند و طبیعت آن
سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم رطوبتی بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون
بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالتها و سودمند بود جهت صرع و شری
و جرب و [illegible] و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل کند و کلف

و کلف [illegible] در روی بمالند [illegible] سپید کند و آنچه زیت کهن بود [illegible]
خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود باعتدال و میل برطوبت داشته باشد [illegible]
[illegible] معتدل بود میان تری و خشکی و شستن چنان بود که در آب شیرین کنند
و بدست بر هم زنند چند نوبت و صافی کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس
گوید زیت [illegible] در دوم [illegible] وی چون در چشم کشند تا [illegible] زایل کند
و بر نقرس طلا کنند نافع بود و آنچه شسته بود موافق درد اعصاب و عرق النسا
بود و با [illegible] خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن وقتی که کسی
زهر [illegible] و زیت انفاق زیت الانفاق گویند و بتجربه آن [illegible] تازه بود
معده را نیکو بود و بن دندان و دندان را محکم دارد چون در دهان نگاه دارند
و منع عرق کند و چون [illegible] کند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت
وی مانند حضض بود و مجموع زیتها منع [illegible] کند [illegible] و در بدن نفوذ
کند و تلیین طبیعت کند و جهت قولنج که سبب آن [illegible] باشد
عارض شود [illegible] از رجیع یابس بدان حقنه کنند سود دهد و زیت کهن
[illegible] در چشم وی [illegible] بود [illegible] رطوبتی غلیظ یابس [illegible] باشد
چون در چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنائی بیفزاید و زیت
یک سال کهن شود و هر چند کهنه تر فاضلتر بود و [illegible] عقرب [illegible] که
بمالند درد در حال ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن خروع است و گویند
روغن [illegible] و در ادویه [illegible] زبد البحر [illegible] زیت است و یونانی [illegible] خوانند
[illegible] زیت و پارسی [illegible] زیت و چون [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود

در دوم و منفعت وی در باب عین در علل گفته شود زیت رکابی زیت انفاق است
و اهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آوردند از شام
و اهل مصر زیت فلسطینی خوانند و گفته شد منفعت آن در زیت [illegible]
و زیتون الکلبیه زیتون بری است و گفته شد زیت انواع زیتون
زیتون الارض مازریون است و گفته شود زیت الفیل نوعی از درخت غبیراست
در دمشق که بر نمی دهد و گویند غبیرا آنست و صفت غبیرا در عین گفته شود زیت
السودان گویند زیت الهرجان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان
خوانند و صفت آن دو نوع است یک نوع بزرگ بود مانند نال و ثمر آن ماننده
بادامی کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بیشتر ازین درخت و برا آرجن خوانند
و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بیشتر ازین نحل گویند و بعضی لوز البربر خوانند
و گویند زیت سودان غیر زیت هرجان است و آن زیتیست که از بلاد
سودان آورند و بغایت گرم بود سخت مند بود جهت دردها و علتهای سرد
اما منفعت لوز البربر در صفت جلوز گفته شد زیبق کفان است که گفته شود
زیبق صرصرات و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ بیشتر ازین و برا جروکلک
خوانند و بسبب آواز کند و در صاد گفته شود منفعت آن زیت الهرجان و زیت
السودان گفته شد صفت آن زیبق بپارسی سیماب گویند و برا ایام بعبارات
بلغة اکسیر ابن القیان الغبیط الزمزم الحی الماء السحاب النود الزاوق
الرجراج حیش الحیوان اللبن الحل الدهن الابق الفرار الروح الآفقه
الطیار این مجموع بزبان اکسیران است و بیشتر ازین جیوه گویند و بهترین آن بود

که زنده بود و مستعمل کرده باشند و بغایت جمله بود و لاجرم ریاس باز کنند
و بفشارند تا بیرون آید و لون ریاس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند
و طبیعت زیبق گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی مصدع و قاطع
بود و مقتول وی جهت قتل شپش خصوصیتی دارد و قودان حیوانات همچنین
کشد و قودان بیشتر ازین گنه خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود
و خاک وی چون با طعامی بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه
طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد پدید آرد مانند فالج و رعشه و کری
و عقل را زایل کند و چشم نابینا کند و لون زرد کند و جستن اندامها پدید آرد
و بوی دهن و خشکی دماغ در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و جانور کان گریزد
و اگر کند زند بمیرد و زیبق مصعد کشنده بود و گل زیبق در گوش ریختن زیبق
اختلاط عقل پدید کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میل
از رصاص در گوش می کنند تا زیبق بوی جمع شود و بیرون آورند و آنچه مصعد
بود و مقتول چون بیاشامند در حال از شکم بیرون آید و مضرت با وی
رساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج کسی
که مرداسنگ خورده باشد کنند و ولف گوید صنعت تصعید بسیار است این
یک نوع گفته شود بستانند زیبق و پاره با نیم وزن آن اسرب با قلعی بسازند
با همچندان زاج سوخته و همچندان خشت پخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده
و همه را بر صلایه بسایند و آب حامض اترج بر آن می ریزند آهسته آهسته و می سایند
تا بغایت سوده شود بعد از آن آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده کنند با دیگی

بگل اندوده و بسته با آتش نرم بریان کنند دیگر بعد باید یک روز در سرکه حماض اترج
و دیگر بریان کند با آتش نرم هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بباید و در
شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید کنند سه نوبت تا سپید لطیف مانند دانه مروارید
و آن سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله من شره .

باب السین ساذج

صاحب منهاج گوید هندی
بود و رومی بود هندی را ماهستان خوانند ومالابثرن ومالاثرون نیز گویند
و آن ورقیست مانند ورق که کان و بر روی آب پدید آید و برابر بود مانند
عدس ... و بهترین آن بود که تازه بود و کم روی ... بزرگ برگ ... بود وی و بعضی
دیگر بینی واده بوی قوی بود و آنکه لون آن سیاه بود برگ و ثقل بود و طبیعت
ساذج گرمست در دوم و گویند گرمست و رازی گوید گرمست در سیوم و خشکست
در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه بر افکنند از سوس ایمن باشند
فلا و شیب زبان نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد
و درد جگر و درد سینه و روده را نافع بود و مقوی بدن بود و سمن و درد
معده حادی که در روده متولد شود و دشواری زادن را نافع بود و سپید
حبس را بیرون آورد چون در زنجید کند و با سرکه بر شکم طلا کند و حیض
و شیب براند و مرطوبان را سود مند بود و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند
و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب آلا از وی نرم تر بود
و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح
آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی

سنبل الطیب بود و کوسلیخه یا طالیسفر ساذوران قنطار خوانند و بعضی ساذاوران
بپارسی سواد القضاء بود و ختم الملک نیز گویند بشیرازی سیهک داوران
گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ
که در اندرون بیخ درخت کوکان که مجوف شده باشد یابند و مؤلف گوید
آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند
و صاحب جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که
بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد است در دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست
و خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن خاصه چون سحق کنند
و نیم درم از وی با آب لسان الحمل یا تشامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال
بکند و کلنزون نیز اطبا گفته اند و قرصه سازند و بخود بر گیرد قطع خون زنان بکند
و قوت عروق رحم را او ردان بدهد و همچنین که با آب لسان الحمل یا تمامند و چون
حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و کلا چون کند در آب دقیق و ورد سبز مقدار
دو مثقال و سه درم تا چهار درم روغن ورد اضافت کنند و زن موی خود از آن
غلاف سازد و بر روی آب ورد که آن در وی حل کرده باشند تر کند چند آنکه
خود قوت موی بدهد و از تشاقط منع کند بخاصیتی که در وی است و کلیچه یا تمامند
مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کند و کلا بر ورم خصیه فند بسرکه خرما
طلا کنند نافع بود و بدبوی بغل بس گویند بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی
گویند مضر بود بس و مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فلفل مرج و دو دانگ
آن بیخ بی ساذج شریف گویند درختیست در هندوستان و بیخ درخت او وی بزرگتر بود

وجوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود چون بسوزانند و در
آب ماميثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و به بیزند و در چشم کشند قوت
حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب وی حل کنند با آب سرد در شکم و بمالند
بر سر صداع گرم زایل کند و همچنین بر ورمهای صفراوی و دموی مالیدن بکلی ازاله
خاصه چون با آبی که طبیعت وی سرد بود و از تمر وی دهنی سازند که معروف بود
بدهن السباع و غش نافه مشک بدان کنند و در آن غوص کنند و چند انباشته
الا وزن آن زیادت کند و نشانه چوب وی چون پیمانه کرم از شکم بیرون آید
ورده بعقیق که در وی است ساذج پر سیاوشان است گفته شد سالیا نقشت
بند الابدال است گفته شد سام ابرص صوارا خوانند و صاحب جامع گوید وزغ است
و سپید گونه است و وزغه سم مهلک است و سام ابرص چوبی بیشت و بیش از بی باترک
خوانند و باصفهانی مالولا و طبیعت آن گرم و خشک بود و تجربت آن بود که
در بستانها بود که دل عقرب چون بشکافد و بر آن نهند درد ساکن کند و گویند
چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و طلا کنند موی بر سر طلا بروید و بول وی
و خون وی قوت کند که از انجا سود دهد چون بیزند و در آن تنبیه همچنین
بول وی و خون وی با قذی یا سکر در سوراخ تصنیف بود کان حیوان نجانب
فوق را سود مند بود و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند امانه دیگر
گویند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد ساساليوس سساليوس است و سيساليوس گویند
و گفته شود ساطاليا شاطل گويند و ساقل نیز خوانند و گفته شود ساپنج و ساپرک
نیز گویند و آن لعاب است و گفته شود ساطریون سوطیون است گفته شود

سالامندرا نوعی از عضایات است و چهار پای دارد و در کان نوشادر
بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر و بهتر از سام ابرص بود و لون وی
بازلب بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند
نسوزد و اکثر صاحب آن سیاه بود و گویند که سنگ چون ببینی زند کار گر نشود
و آن جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود
و علامات کسی که آن خورده باشد درد معده سخت بود و ورم شکم و گزاز و
احتباس بول و ورم زبان بود و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد مانند
باذنجان و منفعت وی در باب جاده مردون گفته شد سالق بقل جز بسوزانند
و بکوبند و بپاشند نافع بود جهت تسکین خون زخم سلستان حافظ و محیط
گویند و بعضی سپستان اطباء اکلیه و بعربی دبق خوانند بهترین آن چربی
بود که تازه و طری و صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد بود و گویند
گرم بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه و حلق را نرم کند و اثر
وسکم بر اند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و منقی آن وامعا
از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهله نیکو بود فعل وی و تنها گرم سبب
وی خلل با صفرا بود و آنچه از بلغم شوره بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی
بی عدد بود لیکن غذا اندک دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر
و مصلح وی آب عناب بود سبج صاحب جامع گوید سنگیست سیاه براق که از
هندوستان آرند و صاحب منهاج گوید آن چیزیست که سنگینست مانند
کهربا در جمع لیکن سیاه و براق بود و صاحب گوید آن دو نوع است یک نوع از

درد بند خناق آید و آن آنست که بر روی اندام بثره منقطعه و سرخ پیدا شود با تب شدت
هوا کیل نوع از جبلان آرند و آن کابلی بود بهترین آن درندی بود و به پارسی شبه
گویند و شب زنگ گویند و به تبری ازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود
و تریف در خواص آورده است که هر که آن را با خود دارد از چشم بد ایمن بود و کلا از جهة
درد سر نفرس باورند درد سر زایل کند و مجربست و ارسطاطالیس گوید کسانی که
مس باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مگسی یا همچون این چیزی
پیش چشم ایشان آید و چیزی که آب از وی بباید و برابر نظر خود دارد و منظور
نظر خود کند آن زحمت زایل کند و از نزول آب ایمن باشد و هر که چیزی از وی
با خود دارد از علت آتش ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید و قوت
باصره بدهد سبع الارض شیرابج است و زبرج الیبرنز گویند و آن پرسیاوشان است
گفته شد سبع لتغر گویند افتیمون است و گفته شد سجلاط یاسمین است
گفته شود سجیمون خلال مأمونی گویند و آن اذخر است و گفته شد سعتر
گرم و خشک بود مقوی معده نیز بود و سده جگر بگشاید تلخی که در روی معده است
و هضم طعام کند و بخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معده کند و سده بگشاید
و باد را بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود محرور را خرج و تب آورد سلیخه
بلغة اهل مدینه خلال است و گفته شد ... بلخ است و گفته شود سلمه مادینی
خار گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد و یک نوع نه آنچه خار دارد آن را اضال گویند
و آنچه خار ندارد عربی خوانند و در تریاق گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز
و بدبو بود و طبیعت آن گرم و خشک است دخان وی نبات تنها بیفزاید و صاحب منهاج

گویند صمغ وی جرب را زایل کند و جرب امرغ کرده و ملین ورم بود و محلل و ساحق
گویند دو درم از وی مقوی امعا بود و مضر بود به سپرز و مصلح آن کتیرا بود سذاب
فیجن خوانند و به یونانی نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود بهترین آن بستانی
بود بهترین بوی که از زیر درخت انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم
و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و طبیعت بری در
درجه چهارم و گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود و بهق
زایل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل ضماد بود چون بر آن
ضماد کنند فالج و عرق النسا و درد مفاصل و چون ضماد کنند سودمند بود جهت
صداع مزمن با سویق ضماد کردن نافع بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهت رعاف
بنده و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک مکه کان دفع سموم قتاله کند و موافق
ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را ساکن کند
و چون استعمال کنند خاصه که افت در دفع سموم درد پهلو و درد سینه و دشواری
نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود
و چون با زیت بپزند و بدان حقنه کنند نفخ معا که آن را قولنج گویند و نفخ رحم
و نفخ معا مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج
زنان تا مقعد بمالند سودمند بود درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت
بجوشانند و بیاشامند کرم را بکشد و چون با کمون بود و غیر علت روشنایی بیفزاید
و در چشم کشیدن ... و چون استعمال کنند با سرکه و روغن گل صداع را
سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون با نطرون

بهق سفید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر جهت استسقاء طلی ضماد کنند
سود مند بود و چون ضماد کنند با ورق غار نافع بود جهت ورم گرم انثیین
عارض و چون با شبث و عسل بر قوبا نهند سود مند بود و عصارهٔ وی چون
در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت درد گوش نافع بود و چون
با آب رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعیف چشم را نیکو بود و کل با سرکه
و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و بر بثورهای تر که در سر بود بمالند نیکو بود و تریاق
فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون عصاره یک درم از وی بیاشامند و کل از آب
طبیخ وی مقدار سکرجه با بیست درم عسل بیاشامند فواق را زایل کند و تخم وی
و کل بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزیدن عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه
سود مند بود و وی دافع زهرها بود و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی
چون بکوبند و یک درم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود
جهت فواق که از سردی در سر معده بود اشتوغ و بغایت صرع و کابوس را سود مند بود
و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند در زیت و در مقعد تکمید
کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت
سداب جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند کلف را
و عصارهٔ سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب
برویاند و وجع مفاصل نیکو تر نبود و کل آب ورق بستانی اندرون
بچگان طلا کنند سود مند بود جهت صرع بچگان که آن را ام الصبیان خوانند
و سداب منی را خشک کند و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن

وی و مصدع و مولد شقیقه بود و مصلح آن انیسون بود و مقدار مستعمل
از بستانی سه درم بود بذر که نزدیک بود از قیراط تا دو قیراط و گویند
بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند سیسنبر و بری جمل گویند و بر عضوی
ضماد کنند و وی گرم خارش شود و از خوردن وی خفقان و التهاب سخت ظاهر شود
و مداوای وی قی کنند و آنچه در مداوای ذهبی گفته شد **سرمق** سرخ بزر گویند
و آن قطف است و گفته شود **سرقون** اسرنج است و آن بجوز سوخته
و گفته شد صفت زنجفر **سرخس** جیلدار و لبلدار و دوجان و بیغره لبلکان
گویند و بیونانی بطارس گویند و بلطین دیگر فلیون و آن نر و ماده بود
و ورق هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بلند
وی نستیق بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم گرم کند دوا را و کرمهای دراز
بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب
القرع را بکشند و بجذب بیرون آورد و زن را بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند
خشک گرداند بغایت و ده بستو و دیسقوریدس گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند
حب القرع را بیرون آورد و اولی آن بود که پیش از آن سیر خشک بخورد و اگر سه درم
با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و روفس گوید دبیلها را نافع
بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سود مند بود چون با عسل بیاشامند
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دو درم بود و این مقدار با ادویهای
تا دو بود خلط کنند عمل کند والا نکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی
شیح ارمنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی شاهبلوط است

وگل سفید و بدل آن شیح ارمنی سرداد خلاف است فی لغة شده بهاد بغانشت است
و گفته شد سرطان بحری. بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود و دستها و پای
تیز باشد طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سود مند بود خصوص بشیر خر
و چون هضم شود غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها که سبب آن از
سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بر گزندگی سگ دیوانه با کثرا استعمال
کردن در غایت کمال سود مند بود و کلا با جنطیانا و ولد ببود تشاید که ذکرکنند
جزو جنطیانا نافع بود و خاکستر وی ده جزو که با عسل استعمال کنند همین عمل
کند و بر گزندگی عقرب و رتیلا جهد و ضماد کردن سود دهد و علت اورام
حاسیه بود چون بریان کنند خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات چون
خام بکوبند و سحق کنند و با شیر خر یا با شیر ماده گزندگی جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد
و چون بریان کنند و بخورند و مرق آن پایشا مند قرحه شش را سود مند بود و چون بکوبند
با بادروج و نزدیک عقرب نهند عقرب بمیرد و شریف گوید که با پایشا مند بسیار سفید
اسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بریان با رازیانج و کرفس
و صابی کنند و آب آن پایشا مند مقدار بیست درم بول چنین بر آید و کلابیجان
خام سحق کنند و آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع لوزتین سود
دهد و ساکن کند انتفاخ دلک چشم را چون بپزند برکبی ... داشته باشند شفا یابد
و بعضی گویند گوشت سرطان نهری و مرق آن ماء را زیادت کند و مسلول را سود دهد
و گویند چون با خبیث شعیر بپزند سود مند بود جهت ابتداء سل و از خشک شدن
و شش بود و تبخیر الرعیس گوید و تنخواه در هضم شود و غذا بسیار دهد و صاحب

آن بود که با ماش بپزند نخنج ننگ و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طبیخ قرص بود
و بدل سرطانات خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید که بهترین سرطانات
بشبث و ملسوح. مرق آن فرغ کند و کلاب با سرطانات پاو بیخ از درخت
میوه دار آن مجموع بپزند ... و کرم بسوزانند و طلا کنند بر پستان کسی
که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید صفت غسل وی چنان است که
پایهای وی جدا کنند و شکم وی بشکافند و بخاکستر چوب رز و نمک بشویند و بعد
از آن بپزند بماش یا جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی چنان است
که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزند تا
سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از طلوع شعری و بود چون
آفتاب در اسد بود و قمر نیز ... شب گذشته بود سرطان نهری نوعی از خرچنگ
دریایی حجری بود همه اعضای وی و محرق وی الطف مرقات بود صفت سوختن
وی آن است که در کوزه نو کنند و در گل حکمت گیرند و یک شبانه روز در تنور نهند و بردارند
و آن سرد و خشک بود در سوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون کنند دندانها
جلا دهد و کلف و نمش زایل کند و در بیاضی چشم زایل کند و نشو رطوبات از طبقات
وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم کند و در وقت آن سیف اند
و در کحلها مستعمل کنند جهت جرب چشم و ناخنه و نوعی از سرطان هست
در دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند و هوا بوی می رسد صلب گردد مانند سنگ
سرطان هندی سرد و تر بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیادت کند و سرطان
نیز از وی ... خوانند سرجیون شیطرج است و گفته شود سرج مصری و سراج القطرب

نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن حزم است و آن نباتیست نزدیک بزوفا و مستعمل آن ورق
تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک در دوم قابض بود
و قطع خون نفث بکند و ریش روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع
گوید سراج القطرب یبروح الصنم است و شجرة الصنم نیز گویند و گویند شجرة
سلیمان بن داود علیهما السلام است و گویند شجرة ذو القرنین الملک الاسکندر است
و اقوال دیگر بسیار آورده است و خود نیز گفته است که آن اوانیموس است که آن
حدق گویند و قول رازی آورده است که آن نباتیست که یونانی لوسیماخیوس گویند
و دیگر گفت است که آنرا یونانی لخنیس گویند و قول ماهق آورده است که آن نباتیست
که در میان کتان روید و نقاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود
و قول شریف آورده است که نباتیست در شب مانند شعله آتش بود چون تر بود و
چون خشک شود فعل وی باطل گشته و قول دیگر آورده است که سرو در خانه
نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود چون برخاست بیرون
یافتند و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال
مختلف بسیار آورده و تحقیق کرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است
و آن حزم است و صفت یبروح در یا گفته شود انشاء الله تعالی سرو در طبع وی
هندی و حرانی و مارنی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و خشک بود در دوم و گویند سرد است و برگ وی قابض و محلل بود خوردن او قطع کند
و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق جو در جرح
دمامل و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و روغن سرشته بیامیزند و بر مقعده نهند

مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی
آتش افشانند و مجموع ریشها افشانند و مجموع ریشهای تر سودمند بود و ورق
وی و چوب وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بزرگ ضماد کنند
سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از آن علک وی در عین گفته شود
و بدل وی نیم وزن وی پوست انار بود و وزن آن از ورق سرخ سرو جبلی
عرعر است و در عین گفته شود سریخ اسریخ گویند و آن اسفیداج سوخته بود
و قوت وی نزدیک بقوت نباشد بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک
قابض بود و چون با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قروح امعا را سود دهد
و طلی با زیت بپزند تا غرغره شود گوشت در جراحتها برویاند و بمال که گوشت
از گوشت مرده و خوره باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن
نافع بود سسالیوس سسال گویند و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طرذیلون
نیز گویند و آن انجدان رومی است و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان نوع
لیکن او از تر ازوی بود اندکی و نباتی سفید بود آنچه رومی بود و بهترین
آن رومی بود که ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ آن طیب
طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم محلل و ملطف بود و درد های اندرونی را تسکین کند و بلغم ببرد و گویند
گویند چون چهارپایان با شامند نتایج ایشان زیادت شود و چون با شراب
یا شامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و در درد پشت و معده و مصروع را
نباتیست مفید بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال

مرض را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند ولعوق کنند وی
معده را نیکو بود و حیض ریحی را نافع بود و سنگ بگشاید و زادن آسان کند
بر جیو ازات را و عسر البول و اختناق رحم و درد کرده و مثانه را نافع بود
و بیخ خاصه و حالتین سوده ضماد کنند و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند بجای آن
طیب مثل آن و بیا رازوی مستقل کوزن مضعف جگر بود و مصلح وی قصان
و کشک بود سسطیعون نوع از است و گفته شد سسعد عود ملسان است
و گفته شد سطرو نیون گویند کندس است و مولف گوید آن نوع از کندس است
و آنرا آذر بو گویند و گفته شد در الف و کلا از آب بخ وی دو نقطه و بیخ کامند
درد دندان ساکن کند و چون با جاوشیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و با
بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زن بخور برگیرد بول براند و بچه
بکشد محکم و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بجرب ریش شتر نافع بود و وی محرک
طمث بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد
تا بدمن. طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک به درجه چهارم و بغایت معطش بود
و وی سفید لون کتان و صوف بغایت نیکو بود و پارسی آنرا کلیم شوی و قصب
شوی خوانند و در صفت عرطنیثا گفته شود و بشیرازی آذ اجوب اشان
گویند و بدل آن در الف گفته شد طبوطس نباتی آبی است و برابخیت
در روی آب پید آید و ورق وی مانند ورق باد رنجبویه بود کو جلتره و ارتفاع بزرگتر
طبیعت وی سرد و تر بود و چون با شیاف خونی از لوح آید بندد و حرارت
ضماد کنند منع ورم ادرار ... بلغمی را نافع بود مضر .

سطوکا نیز گویند و آن زدبلواست و گفته شد سطاح و نباتی بد مزه کتیرد
بود آنرا سطاح گویند همچون حرشا و امثال آن سغرکا اصطرک است و اسطرک
نیز گویند و گفته شد سطاریون و سطاریون گویند بپارسی بدابران خوانند
و آن گیاهیست طبیعت آن گرم و تر بود و ورم سپرز بگدازاند چون بکوبند و بر آن
نهند و بدین دلیل عقرب ضماد کنند سوده دهند سطاخیلس نباتیست
کرد و کوچک و سکلتانجا وز میانهای خشت روید و مانند فاسیون بود درازتر ازوی
و ورق وی کوچک تر از ورق فاسیون بود و بسیار بود و خوش بوی وی قضبان
وی بسیار بود و اصل وی تلخ بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق
فاسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول و حیض براند و بچه فاسد
کند و مشیمه بیرون آورد و مری سوداء ... و جمیع مرضهای سوداوی
را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود ... سل دیوانه را سود دهد
و چون در زیت بجوشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس بقاره خوانند سطبوس
حلبا است و گفته شد سعد انواع است بهترین آن کوفی بود زرد خوشبوی
بستانی سفید و بعد از آن هندی لاسفید بود و بابلی ... از خواشند
سفید و وفی بود و در شیراز یک نوع هست آنرا سعد زنگی خوانند و در میان زنگ
و در میان گل زرد ... بود و آن نوع کوچک بود ... اندرون
وی سفید و خوش بوی بود و آن نوع به از هندی بود که اندرون وی سفید بود
و سعد را بترکی تبلاق خوانند و ... طبیعت وی گرم است
در اول و خشک در دوم و ... و در وی قبض بود

لوزانیکو که اند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آنجا را ذاکر کند
ودیتها که مشتعل بود عجایب سود دهد و درش دمن زایل کند و درش معده و سنگ
بریزاند و بول و حیض براند و کند پی و دمش و قلاع و استرخا لثه را نافع است
نافع بود و حفظ ثنایا کند و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف مثانه را کرده
و سردی رحم و تبهاء کهن و دوا سپر را عظیم نافع بود و ودنه از اسنو دهد و اعصاب را
قوة دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با نفت یا سرکه بر دانها که بر سر
کود کان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت مسهله
بود کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد چون بشراب بپزند و مقدار ده درم از آن
با شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و خلق و مصلح وی آن بود که با قند با صندل بیامیزند
و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنه خوانند و بسیار
خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند
برنگ زعفران بود و چون بپوست لطوخ کنند دربیان وی بیشتر سعیب
سرخ است و گفته شد سعیبن و صغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود
سعرجا بپارسی آن گویند و به لوبیس و یونانی قودوسا میلاخامند و بهترین
بکندر سیاه بود و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و گویند در سیوم و بیرون
وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و زرش قابض تر بود و ترتیب
و تسریب بول براند و زرش مقوی و قابض بود و گل وی مجفف و سنجل منع سیلان الفضول
احشا بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم کند
و دل و جگر را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی قاطع

از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل پخته باشند ادرار وی
زیادت تر بود و ذو سنطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود
حرقه بول چون عصاره وی در سورلغ قضیب چکانند و گر بر سر طعام خورند
شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم نشده بیرون آورد و اگر
پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبع وی خفقان را نشناق معقد و درم را
سود مند بود و بو بیدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی کند و چون
بسیار بخورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشوار هضم بود
و مصلح وی رطب العسل بود سفید سقیلی خردل سفید است و گفته شد
سفاد بلوس نوعی از پیاز بری است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود
بلغم خورند و گفته خورند سقی بپارسی سیلان گویند و آن عسل رطب بود
و بعربی دبس گویند و گفته شد سقولوقندریون اسقولوقندریون خوانند و گفته شد
در الف لا منفعت وی آنجا گفته شود و یونانی اسقلینس گویند و سقلیون
خوانند و ابیون نیز گویند و قطارتیا هم خوانند و مولف گوید شیرازی زنگی
دارو خوانند و نباتی صحری بود مشابه به کزبرة البیر و طبیعت آن گرمست
در اول و خشکست در دوم و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل
بود و عظیم جهت سپرز نافع بود چون بسرکه بپزند با سکنجبین و چهل روز بامداد
بیاشامند و فواق و برقان را سود دهد چون سحق کنند و با شراب بیاشامند
و تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی
دو درم بود و بسیار خوردن وی نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی

وصرع را نافع بود و فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آن سودمند بود و باد غش
بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکته نافع بود و گویند چون از خود پاو زیر
منع آبستنی کند و اگر با سبزه آستر بود نیکو نبود و وی مضر بود بدل و معده
و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن
آن کاذیوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس

سقمونیا محموده گویند و آن عصاره گیاهیست بدل آن بلبلاب ماند و دارای
نبات وی سه ز یا چهار ز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود
و بهترین آن بود صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون بدست مالند
خرد شود و سفید بود و در آب زند حل شود و چون حل شود مانند شیر بود از انطاکی
بود و آنچه سیاه بود با زردی بحفت بود و بزیر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود
و تا درمیان سیب و به مشوی نکنند نشاید استعمال کنند و مولف گوید مشوی
کردن وی چنانست که وی را قان کنند و به یا سیب خالی کنند و درمیان آن نهند
و سر آن باز جای نهند و بخوبی محکم کنند و درمیان خمیر گیرند و در تنور بر آتش آهسته
بود نهند و رها کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند
و بعد از آن استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و گویند
در دوم و حرارت وی زیادت از یبوست بود بر برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و علت خراجات بود چون با عسل بر آن طلا کنند و جهت درد سر کهنه
با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی
از تسوجی تا دو دانگ بود برحسب مزاج و هوا و با ادویه از تسوجی تا دانگی بود

و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سودمند و وی مضر بود باحشا و معده و جگر
و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود
که با کثیرا و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام بتربیت ممزوج کنند و بوزن
آن و چون با تمامه از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک
کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال با افراط آورد و باشد که
بکشد و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید
یک جزو از وی با دو جزو تربد با شیر تازه یا تمامه بیاشامند گرم بدل و غذا بیرون آورد
و مجرب است اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند
بر عرق النسا نافع بود و در طبیعه بیخ وی چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد
و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جرب و لطخات بنهند بکند از آنها و چون
با سرکه بپزند و بر جرب و ریش تنها بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن
عظیم نافع بود و مداوای کسی که سقمونیا بسیار خورده باشند بدوغ و سویق
تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریباس کنند و صاحب منهاج گوید
گوید بدل وی خروع بود و گویند سه وزن آن و مولف گوید هیچ ادویه عمل
وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا خلاف امتحان کنند و قوت سقمونیا
تا سی سال باقی بود

شقاقل اشقاقل است و گفته شد

سقوردیون ثوم بری بود و آن را اسقوردیون گویند و گفته شد و سقوردیون نیز گویند
و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و لطیف و مفتح بود جراحات
عظیم خبیث باصلاح آورد و فتح عظ را نیکو بود و باقی منفعت آن در سیر گفته شود

سقنقور ورل مائی است وسقنقس نیز گویند وگویند از نسل تمساح است
وآن جانورست نهنگ بر لب رود نیل خایه می نهد وبچه بر می آورد هر چه در آب افتد
نهنگ بود وآنچه در ریگ می افتد سقنقور بود ووی هم در آب وهم در خشک تواند
زیست ووی از نر وماده نیز متولد شود وصاحب جامع گوید که گفته اند بیشتر در
جملهٔ زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید ودر بیابان نهند وصیاد
بود در سرما وصید کنند واین قول خاصه صاحب جامع است وهو نقل از ابن جمیع میکند
که سقنقور در دیار کنار نیل یافت شود در صعید در دیار ودر آب نیل می بود وبدان
سبب ورل مائی خوانند وورل ابری آن خوانند که مانند ورل است ومائی ازبرای آن گفته اند
که در آب می بود وفرق میان سقنقور وورل آنست که سقنقور در نیل ونزدیک آن بود
وورل در بیابانها وسر ورل پهن بود وسر سقنقور باریک وکشیده ورنگ ورل
زردی که بسرخی متبرکی زند وپوست وی خشن بود ورنگ سقنقور ابلق بود از
زرد وسیاه وسفید وسبز وپوست وی املس بود ومحمد بن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید
که سقنقور دو قضیب داشته باشد وماده آن دو فرج وولف گوید که سقنقور
دیدم که قضیب وی بر شکل دو شاخ بود تا ابن آن [illegible] وزیر آن دو خصیه داشت
مانند خصیهٔ خروس بمقدار آن بود ودم در موضع آن بود که از آن خروس [illegible]
بالای پشت بیضه در ریگ دفن کند وحرارت آفتاب تمام شود وبچه بیرون آید
وغذای وی در آب ماهی بود ودر بیابان عظایات وغیر آن وصاحب جامع گوید که
از اهل صعید شنیدم ودر بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید
وعضوی از آن صیاد کند طلب آب کند که اگر آب یافت در آب رفت ولازم شناشید

ودر بول خود غلطید صیاد مرد در حال وسقنقور سالم ماند واگر صیاد پیش از وی در آب
رفت یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتد ومرد در حال وصیاد سالم ماند واین
از خواص عجیبست واطبا رغبت واجود وی نر بود که در وقت بهار صید کرده باشند
ودر موسم هیجان ایشان وبهترین اعضای وی ناف وگرده بلکه آن ولاحق ذنب
وپیه آن بود وگوشت بر شانه بود وسم کیلب بود ونمک وی بهترین آن بود
که از موازی ناف بگیرند که قوت ناف وگرده وپیه با وی بود ونمک وی باید که
سیاه بود که بسرخی مایل بخضرت ودیرم جنینه بود وآنچه سفید وریزان بود نمک
کم بود وسقنقور چون تازه بود گرم وتر بود در دوم وچون نمک سود کنند خشک گردد
وحرارت وی زیادت شود ورطوبت کمتر وصاحب منهاج گوید گرم بود در دوم
وخشک بود در اول وموافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد وتر بود وکسانی
که مزاج ایشان گرم وخشک بود موافق نبود بل که مضر بود ولکن تنها مستعمل کنند
فعل وی اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند وشربتی از گوشت وی
یک مثقال تا سه مثقال بود بحسب مزاج کسی که مستعمل کند ووقت وی [illegible]
ووقت استعمال تا کدام فصل بود واولی آن بود که تنها استعمال خواهند که سحق
کنند ودر شراب کهن حل کنند یا با ماء العسل تا خفته یا نقیع زبیب بیاشامند یا بر
سر زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کنند وبیاشامند وهمچنین نمک وی در اطعمه
باید از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند کار برزده
نیم برشت کنند [illegible] یا با تخم جرجیر [illegible] بودن آن این فعل را مقید بود
وسقنقور سود مند بود جهت مرضهای عصبانی مرد ولی [illegible] در جماعت ضعیفی

وتفتیح بود و بینی بیفزاید وقوت شهوت بدهد خاصه پسته که وی وگویند چون یک درم
با شراب بیاشامند از حوالی که وی شهوت را بجنباند برانگیزد کسانی که تشنج گرفتن مرق
عدس با عسل یا تخم کاهو با لب بیاشامند ساکن کند وبدل وی جالینوس گوید
خصی الثعلب است ومؤلف گوید در ادویه یابی حبابه اقحوان که تشنج [illegible] ادویه
خصی الثعلب [illegible] جزما شراب بیاشامند وگویند ستقنقور هندوستانی
می باشد ودهن قلزم نیز وگویند در بلاد حبش نیز می باشد لکن این نوع عام
مشهورست وگویند بدل وی خصی الثعلب است با خولنجان ومؤلف گوید اولی
آن بود که بدل وی در معاجین وتراکیب بوزن آن خصی الثعلب فربه وبوزن
آن قضیب گاو خشک جوان سوده ونیم وزن آن تخم کرفس کنند سکر پارسی
شکر گویند ودر منهاج مراد شکر ابلوج است وبهترین وی آنست که سپید وشفاف
بود واز طرف هندوستان آورند وچینی واز آن قند خام خوانند طبیعت وی گرم است
در آخر اول یا در اول دوم وتر است در میانه اول وجمعی گویند میل بخشکی داشته باشد
ووی ملین بود نافع بود معده بجلا که در وی است ودر جلا زیادتی بر عسل بود
وشکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود وعسل قصب تلیین در وی بیشتر بود
که در فانید وعسل طبرزد تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل وتلیین وی کمتر از
تلیین عسل قصب بود وشکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعا وبطن ومطلق
طبیعت بود ومقوی معده وجگر بود ومفتح سده جگر ومقدار شربت از وی ده درم باشد
وکلا با روغن بادام شیرین بیاشامند منع قولنج کند ولحن [illegible] سود مند جهت بلغمی
که در معده بود الا تشنگی آورد وخون در وی آمیزد ازوی متولد شود وصفرا
برانگیزد ومصلح وی ریباس [illegible] بود وشریف گوید چون باروغن گاو با گوسفند

بیاشامند احتباس بول را سود دهد ومجربست درین زحمت وچون ده درم
از وی گلنار لخته در پیت ده درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد ناف
واندرون سود مند بود [illegible] که ذابل باشند پاک که اند ازو اد ومجربست
وباب که نیم آشامیدن واد مان آن که لون سرد زایل کند وآواز بگشاید ونزله
را سود دهد وسینه وشش را نیکو بود ودم که از وخشونت مثانه را زایل کند
وموافق بود محرور ومبرود را با غذا [illegible] داده ومحتاج مصلح نبود وسوده بکوبانند
ملکه را نافع بود وکلان [illegible] قطع زکام کند وسوده منه بود جهت جرب جفون
چشم چون پاره [illegible] حل کنند تا خون [illegible] شود وکلا احتیاج بود دیگر
بار مکرر کنند وکلا در داروی چشم کنند سفیدی رقیق بود وچون بیرند وکف
از وی بگیرند تشنگی بنشاند واول آن بود که [illegible] در طبیعت لینتی داشته باشد
ووجع امعا از بسیار خوردن وی حذر کنند وگویند بدل وی آب لوسیا است
وگویند مصلح آن [illegible] است وطباشیر وبدل آن میوه خراسانی شکر العشر
صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت عشر بیرون می آید در موضع گل وی
که خشک شده وجمع می شود آنرا شکر العشر خوانند ومؤلف گوید طلیست
که بر درخت عشر می افتد در خراسان وجمع می شود همچون ترنجبین با میافتد
بر خار [illegible] مانند پاره نمک ودر وی جلا زیادت بود واندک عفوصتی وقبضی بود
وآنچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد ومؤلف گوید بپارسی تبغال خوانند
وطبیعت وی معتدلست ومیل بحرارت داشته باشد ونزدیک بمزاج شکر بود
ووی لطیف تر از وی بود ودر وی رطوبتی بود وطبع نرم دارد وجهت درد چشم [illegible]

سفیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیادت کند و تیز کند بینایی را
منفعت از وی پاشامند مرورا و درم آب نیم گرم بود و بخور آن نفس را سود مند
بود و مجرب و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش بود
مانند انواع سکر از بهر آنک حلاوت وی اندکیست و وی معده و جگر و کلیه
و مثانه را نیکو بود سکبینج صمغ نباتیست مشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج
گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سفیدی زند و اندرون وی سرخی و تیز بوی بود
و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی آن بود
که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحه وی متوسط بود
میان رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
محلل و ملطف بود فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین باشد و قولنج
را نافع بود چون بیاشامند یا در حقنه کنند و اوجاع و اوساع را سود دهد چون
تنها بیاشامند و سنگ گرده بگذارد و بادی که در معده بود و در رحم و امعا را نافع بود
و حیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر
گزندگی عقرب ضماد طلا کنند سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد
و قانجه اصفهانی بود باه را زیادت کند و جگر را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج
محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه
چون بکند از انه بوغا زیر و صلابت مفاصل و سلعه بگدازد و ضماد کردن جذب
سلی و شوک بکند و ورم کرده داند و دمهای دیر بسته چون بیاشامند و گویند تقریبی
که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل را سود دهد و سینه را پاک

که اند بنقوع و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن
از بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و قابل چشم
و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروهاست جهت دفع نزول
آب استعمال کنند و چون در سرکه بگذارند و بر شعیر بر شکم بپاشند برانند بالله
زایل کند و تریاق انواع از یک درم تا یک مثقال بود و بشاید که بعضی از سرد مزاج
با مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را سود دهد
و محروری مزاج را تب مضر بود و گویند با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
و زهرهای کشنده نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود و صاحب
تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی
قنه سفید گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر
است از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه سکبینج
میشود بسکبینج سکک اصلی وی صمغی بود و از عصاره لطیف بود و نوع دیگر مرکب
بود از عفص و بلح مانند رامک ترکیب کنند و بهترین وی آن بود که بوی وی
نیکو و خوش بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی
احشا منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد چون بر شکم ضماد کنند و قوت
اعضا اندرونی بدهد و باه را زیاد کند و سستی بجاند و درد مفاصل را نیکو بود
و درد اعصاب و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و مقعد ادبیم در مستعمل بود
و بوئیدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود سک مسک برین بود و از
مازو و ذاغ و قلقند و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل در مرکبات

گفته شود صفت آن سلیخ بجای خیطوس است وغافا طبس گویند و گفته شد
سلق دغلا وشق رعلانیز گویند ومعنی آن بسریانی لیثرالاجل بود و آن سناج
است و گفته شد سقسبنی [illegible] سنلسبو داست وسحبوبه نیز گویند و آن
بزر سیسبان خوانند وحب الفقد هم گویند و گفته شد ملو صفت آن سلق
دو نوع است یک نوع بپارسی هم سلق خوانند ومشهور است و آنرا اسپید خوانند
ویک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند وبهترین آن سرخ بود وطبیعت آن گرم و خشک
در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول ودر دوم [illegible] بورقیه
بود وملطف ومحلل ومفتح بود ودر سیاه قبض بود ودر سفید جلا وتحلیل وگفت
وکلف وداء الثعلب وخزاز وثآلیل را نافع بود چون آب وی طلا کنند و ورق
وی پخته سوختگی آتش را نافع بود و بوقوبا باعسل طلا کردن نافع و اگر آب وی
بما لند شپش بکشد و اگر آب وی در سوم روغن کنند و بر ورم بهق ساکن کند
ودنبل بهق زایل کند وبر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قوبا را سود دهد
باموم و توالیل [illegible] را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی در بینی چکانیدن
دادمان کند [illegible] کی از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود
فدالک [illegible] کی چون آب [illegible] وی برخم ریزند بعد از دو ساعت سرکه کفه وکلاه [illegible]
بعد از چهار ساعت [illegible] کفه وکلاه آب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد
و اصحاب نقرس ومفاصل را سود دهد وچون ده درم آب وی نیم درم [illegible]
حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد ووی عرق النسا [illegible] وکیموس
وی بد بود ومصلح وی سرکه بود مخردل و اصلاح وی معده را بد بود ومغثی

ومصلح آن رب غوره یا شراب اترج بود سلق الماء جارالنهر است گفته شد
سلق بری سلق جبلی است وکنی ازجاص است و گفته شد درجا سلق بری
سلق بری است و آنرا بشیرازی جلبو خوانند وآن حماق است بپارسی ازاد دارو
خوانند و [illegible] نیز گویند وطبیعت آن گرم وتر بود و بر نقرس ومفاصل ضماد کردن عظیم
نافع بود وجهت بلغمی با نبات سفوف ساختن بغایت مجرب بود و بر عضو ها که
کوفته خورده باشد ضماد کردن باگلاب بغایت مفید بود وصفت آن در باب [illegible] گفت
گفته شد سلت بپارسی جو برهنه گویند وبیونانی طرافیس وآن مانند گندم بی
[illegible] پوست ودر صفت شعیر گفته شود سلیخه قیا خوانند پوست درختی است
[illegible] آن درخت را سلیخه خوانند [illegible] سلیخه بدان سبب گویند وآن انواع است نیکو
ترین وی آنست که سرخ رنگ بود و ستبر بود و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی
تمام ودر شکستن مانند زیوند طلق بود وقصبه وی دراز بود و[illegible]
قصبه چون بود [illegible] سیاه بود بد باشد و [illegible] دقیق بود کسیلا بود که بطلب سلیخه فروشند
وصفت آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه است [illegible] بود بپارسی
وآن نیکو بود وطبیعت سلیخه گرم وخشک در درجه سوم محلل ریاح غلیظ بود ومقوی
اعضا [illegible] بسته بگشاید وبول براند و اگر با داروهای چشم خلط کنند تیزی
چشم زیادت کند ودرد سینه وپهلوها که از اخلاط لزج یا از ریاح غلیظ سود دهد
بود ومسهل نفث دم بود وشراب وی جهت معده وجگر سود دهد وحیض [illegible] کند
بدان دم را پاک کند اندر طعامات فاسد عفونت [illegible] و[illegible] و جهت عسل [illegible]
ودر رطوبتهای [illegible] در [illegible] باشد [illegible] زایل کند و [illegible] را نافع بود

چون پاشنا مند وجموع ورمهای [illegible] که عارض شود واندرون ورد کند را بغایت سود دهد
وسنگ بگشاید وبچهٔ زن مرده بیندازد ومشیمه بیرون آورد ومقدار مستعمل از وی
یک درم بود وگویند مضرات بامعا ومصلح وی کثیرا بود وبدل ماسو به گویند بدل آن
نیم وزن آن دارچینی بود سلیخه ذنبات [illegible] سلیخه ثلج است وگفته شود
سلخ الحیة پوست مار بود وبلو نزدیک آن پوست ماه نو بود که لون آن سبز بود
دارما [illegible] گویند سرد وخشک بود وبغایت مجفف بود اگر بشراب بپزند ودر
گوش چکانند درد گوش را عظیم سود دهد واگر بدان مضمضه کنند درد دندان را [illegible]
ودر داروهای چشم خلط کنند سود دهد خاصه چون خشک کنند وسحق کنند بعسل
یا بشراب ودر چشم کشند تیزی چشم زیادت کند واگر در سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند
درد دندان را عظیم سود دهد واگر با ورق کبر بپزند وبدان مضمضه کنند همین
عمل کند واگر بسوزانند وبر داء الثعلب طلی کنند موی برویاند واگر مقدار یک درم
از وی با سه عدد فلفل بسرشند وبمالند وبخورند تا یک [illegible] از [illegible] کنند واگر مقدار یک درم
پاره پاره کنند وبا دو درم [illegible] بسرشند ودر [illegible] آتش [illegible] کنند تا [illegible] بخورد
صاحب بواسیر دهد [illegible] ظاهری و[illegible] باطنی بغایت سود دهد واگر
زیت بپزند واز آن موم روغنی سازند نافع بود جهت [illegible] ومقعد واگر در آتش
بخور کنند مار [illegible] از آن موضع وچون بخور کند زن حامله [illegible] آسان بزاید یا بچه
در شکم وی مرده باشد [illegible] باشد بیندازد وتجربت [illegible] در زیت بجوشانند
ودر گوش چکانند درد گوش [illegible] بود ودیگر آن [illegible] که از وی دواز بود سود
دهد واگر در زیت [illegible] آفتاب [illegible] علة [illegible]

ودر مصر ودر نجا که در جیحون [illegible] شود [illegible] سلوی سمانی است وگفته شود
سلوی جری [illegible] ماهی است در نیل مصر وصفت آن [illegible] در
باب در صفت [illegible] گفته شود سلحفاة بپارسی سنگ پشت گویند وبشیرازی [illegible] پشت
خون سنگ پشت دریائی چون پاشنا مند بشراب [illegible] خرگوش [illegible] سود
بود جهت گزندگی جانوران [illegible] ضفدع اجامی خورده باشند وهر نوع که خورده
باشند ودماغ سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود وچون لطوخ کنند
خناق را نافع بود وجهت [illegible] که عارض شود در دهان کودکان که از اطلاع
خوانند زائل کند وبیضهٔ وی [illegible] بچکان را نافع بود وسنگ پشت دریائی را
کلا بسوزانند تا سفید گردد وبا روغن گاو سحق کنند وبر چیزی طلا کنند وبر سرطان
[illegible] بنهند [illegible] آن [illegible] وگوشت برویاند ودیگر [illegible] وبمجموع [illegible]
وسوختگی آتش زائل کند [illegible] سنگ پشت سه نوع است بحری و بری
وبری وچون سنگ پشت بحری را بکشند ومعده در شکم وی بود بیرون آورند
ودر [illegible] بسوزند وخاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند وباعسل بسرشند ومعلول
را بامداد وشبانگاه مقدار ملعقه بدهند وملعقه از معجون چار مثقال باشد
واز ادویه دو درم ونیم سود مند بود [illegible] واو چون خون سنگ پشت بحری
با آرد جو وعسل بسرشند ومانند فلفل حبها سازند ومصروع از آن هر روز
ناشتا وشبانگاه بخورد عجایب نافع بود وچون خون سنگ پشت در [illegible]
درد مفاصل ونقرس را سود دهد خاصه چون [illegible] بمالند وچون پیه وی [illegible]
واز [illegible] بمالند سود دهد وگوشت وی چون بخورند [illegible] عمل کند [illegible]

صاحب تشنج چون یاشامند همین عمل کند و چون با جند بیدستر خته کنند
تشنج را نافع باشد کامل منفعت بود و چون سنگ پشت دریائی بسوزانند و خاکستر
آن با سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق پایها شفا بخشد
و ذابل گفته دگر گوید چون سوخته وی بر دبیلی که جوشان بود نهند از جوشش
ساکن شود و گویند چون پای وی بر سر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
ملاحه گوید که در موضعی که ابر بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشت و اکنون
بزمین بدارند و دستها و پاهای وی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر ابر
در آن موضع نبارد و این زهره گویند زهره وی [illegible] کند و بعسل که دود نیز
باشد سحق کنند و در چشم کشند سخت منفعت بود جهت نزول آب و ماسرجویه گوید
سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون بپزند با سکه وکافی را
نافع بود و در آن آب نشینند سود دهد سلاطیون و نجیبت بالای وی
اندمین متقدر است که ز بر گرم بود و گل سرخ دارد و بعد از آن با دانه کند مقدار
کشنیزی و آن نبات با جبین جهت زندگی ماند و مجموع زندگان زهردار
سود دهد و چون یاشامند سینه و حلق را از خشونت پاک کند و آواز را
نیکو بود سلا [illegible] بول بزکوهی است هنگام تهیج بر سنگ لوح باشد و سنگ
سیاه شده باشد مانند قیر بود تنگ و در ادویه استعمال کنند جذام را سود دهد
[illegible] شود و قطعه است و گفته شود [illegible] تمر خوانند و طمطم گویند
و عرب بسماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازهٔ سرخ بود و طبیعت آن
سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیم و نفاخ قابض بود

منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خونه پاوینه همین عمل کند
و قوه ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ ورق وی [illegible] اند
و بدان حقنه کنند قرحهٔ امعا را سود دهد و خوردن و در آن نشستن و اگر
در گوش چکانند چرکی که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر همچنین
کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال
مزمن و قرحهٔ امعا داشته باشد و چون با آب ضماد کنند منع حمره و ورم از نفث
سر کند و چون با عسل بیامیزند خشونت را نافع بود و قطع سیلان رطوبات
سفید از رحم بکند و بواسیر باز ایستد چون با تخم چوب بلوط سحق کرده بر دو آب
نهند و نقیع ثمر وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر
و صمغ وی چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی
بر قبل ریزند تورم بکشد و دانی گوید چون سماق [illegible] قابض یاشامند
قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند
که بلند در صوفی رنگ سرخ دیرگیر که خون از وی روانه بود از موضع [illegible]
ببندند قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دید کند بخاصیتی که دارد
و طبیعت ببندد بخاصیتی که دارد و اسهال صفراوی مزمن نشده باشد سود دهد
چون خورند با بند آن صبغ کنند و کلا با گوشت دراج یا مرغ بپزند [illegible] دارد
و کلا بر معده [illegible] ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند تخم زیا [illegible] ببندد
و بعضی در کلاب خو بیانند و از آن کلاب در چشم [illegible] سودمند بود در ابتدا

درد چشم که از گرمی بود با ماده و حدت و رقت دهد و سویق وی شکم ببندد
و معده را سود دهد و هیجان صفرا و اسهال آن و اسحق بن عمران گوید
که در چشم کشند از تنقیع وی سلاق و سرخی چشم و خارش از زایل کند
و کالکبی [illegible] دایم کند و جمع در معده وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب سماق
و گلون چون گویند جرکیش و با آب سرد یا شامذق بازدارد و سماق دباغ معده
بود و مقوی آن و تشنگی نشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و بیح را سود دهد
و ذوسنطاریا را بند ان خشنه کوفته و بسلاق رحم و بواسیر بغایت نافع
بود و تبریک گویند که بریزند ده درم در شاه ده درم آب تا قوت وی با آب دهد
بعد از آن خرقه پاک در آن آب فرو برند و بر جنسی که جرب بود و آکله و سلاق طلا
کنند تنها نافع بود و مجرب و چون بکوبند تنها با آب سرد قطع سیلان خون از موضع
که باشد کند و الله در چشم مجدور چکانند چون سرخ شده باشد ایمن باشند از
آنکه آبله در چشم وی بر آید و چون که سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل
کند و ورق وی همچنین و چون ضماد کنند بر شکم بچگان طبیعت ایشان ببندد
و چون ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند چنانکه غلیظ بود قوت اعضا بدهد و در
منع ماده از جستن ها بغایت کامل سود مند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل
و طلا کنند بر بثرهای بلیه [illegible] بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف
و بن تقطیر سود مند بود سلس البول را بسبب آن استرخا بود و سماق مضر بود
بجگر سرد و گویند مصلح آن مصطکی بود [illegible] مرزنجوش است و در اول الفاظ
گفته شد صفت آن [illegible] چون گوشت بلوط آن بود [illegible] از جوال مستکی

کبیکه و طبیعت وی گرم و تر بود شکم براند و زود هضم شود و با [illegible] را زیان کند و غذای وی
بود بلغمی مطفی طعام بود زود مستحیل شود بدخانی و مراری اولی آن بود که از کا
خورند بقدر اکمل لذیذ بد هضم و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و دارچینی [illegible]
سمسم با ربی بجد کوبند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ و سپید بود
و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجه اول
و تر است تا آخر آن و گویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و از کبودی
که از ضرب حادث شود نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن
باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و بر ورمها و سوختگی آتش
ضماد کردن سودمند و تنقیع سمسم حیض براند و بچه بیفکند از وی چیزی که
بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد چون هضم شود در معده فربهی
آورد نیکو و حسا و لعوق وی مرضهای سینه و سرفه را نافع بود و خلطی
که از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقت و لذع بود
که در معده عارض شود از خلط تیز یا از شرب شراب یا از شرب داروی
گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیادت کند و گویند که [illegible] را سود دهد و گل
باید که آن بخورند قوت باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود
و معده را بد بود و بوی دهان بد کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد
و مولد خلطی غلیظ باشد و بطیء الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند
بریان کرده با سکنجبین و با عسل بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تحلیل
خاصه بزر کتان بود و گل وی حب [illegible] خام بخورند و قدیمی وی برسران

یاشامند زود بلند و کلاه نطیع درق وی موی ابشونی نرم گردند و دراز کند
سموربیون سموبیون بیخ گویند و آن زفر برعیاست و گفته شود صنف
انواع زفر در کاف سمسمونا سمسق است گفته شد سمسم برقت
جلجلنك است گفته شد سماقیل سماق است گفته شد سمنه در کاف گفته شد
صنف جب آن سم الحمار دفلی است گفته شد سم الفار اهل عراق
تراب الهالک خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند و آن شک است
گفته شود سم السمك ماهی زهره است گفته شود سمن پارسی روغن
گاو و گوسفند خوانند و فعل وی مانند زبد بود در انضاج و ارخا و تلیین
اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد
و جوزی گوید روغن گاو منع سم افعی کند و در ما نکند بدل بسن و دارد قوی
نخجی دیاده افعی و برابلز بیند و روغن گاو کهن پاشامند مع ضربونی شبه
و روغن جهد انک کهن تکلفه خرابیت وی زیادت کند وقتی جلا وی محکم
تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهای نیکو و مایه بود
مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن گوشت
و زبان و سینه را لازم دارد و منضج فضول بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام
تلخ و مسم تکم بندد و سم براند و وی تریاق زهرها بود که خورده باشند
و طریف گوید چون با آب خاکستر حقنه کنند تا جرد قرحه امعا را نافع بود و چون
بر جبه نهند و ضماد کنند برقه و خشکریش زایل کند و گر بر نیش نهند در درمان جراحتی
که [illegible] سر آن با جسم ناپیدا منع گوشت رستن کند و سرکه جراحت نافع

کند و چون خابوعن کهن بر سر نهند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند
و چون پاشامند از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال و این
مجربست و چون بوزن ده نخود برگیرند دبش ده درم را سفید دهند و چون مقعد مالند
بواسیر را سود دهد و چون حلط کنند ده درم از وی با شصت درم آب انار دو [illegible]
را نافع بود نجابت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با بنات
یا میزند و طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشند سودمند بود و چون در چشم
کشند با آب عنب الثعلب نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن
و درد گوشها را سودمند بود و چون باشامند لعق کنند سرفه خشک را که [illegible]
نافع بود و اول آن بود که بی لعتق باطنی داشته باشند اجتناب نماید
از وی و چون روغن [illegible] طلا کنند [illegible] و بر آن خسید [illegible]
وی زیادت کند و جلا [illegible] تمام بدهد [illegible]
سمنه است گفته شد [illegible] اسمه خوانند [illegible]
خوانند و آن ورد الابیض است پارسی گل سفید گویند و در صنف [illegible] گفته شود
سماروغ فطر است گفته شود سمك پارسی ماهی خوانند و بعضی [illegible]
بعضی گرم بود [illegible] و مارماهی [illegible]
ماهی [illegible] بود که پوست وی [illegible] بود [illegible]
در جرم [illegible] باشد [illegible]
و فاضلترین انواع آن شبوط بود در فرات و در دجله بغداد بسیار بود [illegible]
جایگاه [illegible] جایگاهی بود که خشک [illegible] بود با دل و آبهای شیرین

وگلاب مری بود افضل آن بود که در دجله بود و افضل آنچه خورند جهت ترطیب
با سفیدباج بعد از آن مشوی بر طبق و آنچه با آتش بریان کرده باشند سبکتر بود
بر معده از آنچه در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بروغن
بریان کنند بد بود و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی
سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه ماهی و بدنی را که دق کند
فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهائی که خورده باشند و زنان را [illegible]
دوام کنند بدان که زندگی ماهی [illegible] و نمک [illegible] سود دهد و [illegible] اما
سلور خوانند و آن در نیل مصر بود و وی را فلوس و [illegible] نبود و طویل املس
بود و سر وی بد دارد ماهی بود و دم وی کشیده بود مانند خرطوم
و دیسقوریدوس وی را سلوریس خوانده است و وی فربه بود و تر و گوشت
وی رخاوتی و لزوجتی بود و چون تازه وی را بخورند و بر وی [illegible] اسهال [illegible]
و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد
و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند و گوشت نمکسود وی که [illegible] ضماد کنند
از بیرون بر [illegible] از بیرون آورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی [illegible] در آن
نشینند در ابتداء علت قرحه امعا موافق بود بسبب [illegible] بیرون
آورد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و [illegible] نمکسود
ضماد کنند بر فضول و زجاج از بدن بیرون آورد نوعی [illegible] خوردن وی
مولد بلغم غلیظ لزج بود و چون تازه بخورند غذائی فاسد بود و اکثار خوردن
آن کند برص آورد بسبب بسیاری رطوبت و لزوجتی که در وی بود [illegible]

نمکسود کنند و بسیار خورند که [illegible] فضول وی بکند [illegible] که از انواع
ماهی مولد بلغم [illegible] باشند و مرض اعصاب و موافق نبود الا بمعده گرم و [illegible]
آورد و مصلح آن [illegible] بود یا عسل بسیار که عسل وی را گرم کند و لطیف و زود
بیرون آورد و جالینوس گوید دشوار هضم شود و [illegible] از خون [illegible] متولد شود
و چون هضم شود [illegible] بود و بلغمهای غلیظ بد ازوی حاصل شود
و از آن بلغم مرضهای غلیظ ازوی متولد شود و ماهی که سرد شده باشد و در
موضعی نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن [illegible]
و ماهی آنچه نمکسود بود نیکوتر آن بود که [illegible] باشد و نزدیک بود که نمکسود
کرده باشند و اول آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند و بپزند
و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود [illegible] نافع بود جهت [illegible] و [illegible]
مقعد و [illegible] شود که [illegible] بسود [illegible] که زند
سگ دیوانه و گزیدگی عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند
همین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم [illegible] سیاه آورد و تشنگی
بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که [illegible] و سعتر و [illegible] معمول
کرده باشند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد
و معده بلغمی را مضر بود [illegible] و ادمان خوردن آن مرضهای بد در اعصاب
و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که [illegible] ادمان خوردن وی خواهد بروغن [illegible]
و روغن زیت بریان کند و فلفل [illegible] گرم [illegible] آن [illegible] و بعد از آن [illegible]
مربا و شراب صرف [illegible] و آب نخود [illegible] و گلاب [illegible]

تمدد در معده پیدا کند وقی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد الا که روزی عظیم
قی کرده باشند و لا نخورد و اتفاق نیفتد بعد از آن دادن مسهل یا قی تا
تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی ازوی متولد شود بسیار و آن
سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود تا از عقب وی بخورد
بلغم را باز آرد و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح آن و سمک
مملوح ممعود نیکوتر آن بود که تر و تازه بود وی نمکسود کنند و در سرکه نهند
و کشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود اشتها هذا ابا ورد
و تشنگ کمتر از نمکسود کند و از نان بریان کرده وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی
مزاج و مصلح وی اترج مربا بود و سمک مسلوق نیکوتر آن بود که تازه بود و آن آتش
سرد است و اولی آن بود که سرکه بجوشانند با سنداب و کرفس و زعفران بعد از آن
ماهی را ترد کنند و در آن اندازند و بپزند بحد آنکه مهرا شود و لذت وی باقی بود
و باید تا بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند بحد آنکه متغیر شود
و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت اکل لحم را نافع بود
و یرقان و تبهای صفراوی و با صرع را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود

صعدا در شام سجلة النزله خوانند تری گویند چون در خشمه بود
نزدیک بمدینه صیدا اندر میان شام و وی مانند دیک کوچک بود و برادر زمان بهار
صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوان الا در بهار تا وقت هیجان ایشان بود
و بسیاری حرکة ایشان و نیکوترین فربه ترین وی مادام تا زنده باشد فرق بود که
دو ماه دو نیم سرد و خشک شد علامات بیم بهاری شد و چون صید کنند

نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم ازوی سحق کنند
و بر سر شراب سفید کنند و یا تنها منه و کلا در طعام کنند شاید و بخصیه
شهوت مجامعت بر انگیزد و نعوظ بود دی گویند و بعضی گویند فرق میان ریزه ماهی
آن بود که نه آن سرکوچک و بدن دراز بود و این جمع گویند در کتاب ارشاد
نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و در آن هیچ باین زمان را
و بر سر بیضه نیم برشت کنند و خورند. سمانی تری گویند مرغیست که از دریا
خیزد و ویرا قتیل الرعد خوانند بدان سبب چون آواز رعد شنود بمیرد
زهره وی چون لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد
گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند
و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و این نیز گویند سرگین وی مطلق
بسرگین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کلنگ و مرغ بود و دفع بحار مزاج
کوچک نزدیک بود و لطیف تر از وی و میل کوهی داشته باشد و نیکوتر
نیکو دهد و خوش طعم بود نافع بود جهت تن درستان و ناقهان و گوشت وی
سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که مخالیف
وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس
گوید خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد
که در وجود وی این قوت هست و ظن آن بود که خربق خورده بود بمثابه کلی که
میان ایشان است و مصلح وی آن بود که سرکه و کشنیز بپزند و بشرابی ویرا
لو بنسک خوانند سمور جانوریست در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد

وسوخته وی با دباغت از جسد حیوان بیرون برد و پوست وی زود تغیر نپذیرد از بهر آنکه
دباغت وی نه چنان کند که پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک
یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و مردم لاغر را سود دهد
و بعضی می گویند پوشیدن وی سود سینه و کوه را نیکو بود سنا نیکوترین
وی حجازی بود که برگ وی باریک بود برگ مورد بود طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول مسهل مره صفرا بود و مره سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق
بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل را که حادث شود از اخلاط مره
صفرا و بلغم سود مند بود و شربت از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود
و کوفته مستعمل کنند تا سه درم تا نیم و د بنفشه [illegible] گویند سود مند بود
هیجان سودا را و مسهل آن بود مسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین
گوید از قول بولس وی سودمند بود جهت وسواس سوداوی و تشقق که
در دستها پدید آید و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه
و تبش که در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع
را سود مند بود و تریاق گوید چون با زیت انفاق بپزند و از آن باشامند
درد پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی بنفشه است
و اسحق گوید مضرات بثانه و مصلح وی طلا زرد بود و در مطبوخ صافی تر بود
[illegible] می چون با حنا یا میرند و با سیاه کند و در [illegible] مستعمل کنند
سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب
هندی بود و سنبل العصافیر گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در یونان

کفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه که بیک خوشبوی بمیل سرخی و اشقر بود
و خوشه وی کوتاه بود و مجفف زبان بود و بوی خوش می دهد تا آن
در کف کنند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از آن طرف سوریا است
و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود آن را غیفیطس گویند و این اسم مشتق
از اسم نهری بزرگ است که بجانب کوه غیفیطس میرود و نیز دیگر آن
رویند و وی در قوت ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن
وی است و خوشه وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و بوی منتن و محلل بود
و اول آن بود که چون مستعمل خواهند که در بیخ وی مانند گل خیری بود آن خاک
می بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوش بوی و بعد از آن سنبل
مستعمل کنند و ادرار بول و منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده [illegible]
و چون از وی فرزجه کنند پاک کند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و [illegible] کند
[illegible] نافع بود جهت خفقان و چون با آب سرد باشامند غثیان را
ساکن کند و بول براند و شکم ببندد و جهت قرحه امعا از وی بیاشامند و زن بخود گیرد
قطع نزف بکند و رطوبات که در اندام بود از وی بیشتر خشک کند و چون بپزند با آب
و زن بکند کند و در آن آب نشیند ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند
و سینه و نفس را [illegible] کند و یرقان را نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت
بدهد و مسخن انثیان بود و همه اعضا و لون را نیکو کند و ضیق النفس را [illegible]
و استسقاء [illegible] را نافع بود و مسکن طبیعت بود و دل [illegible] باز دارد

ومحلل رياح بود و قي را تسكين دهد در معده و تقويت فعل قوت ماسكه بود در بيرون بدن
مجموع و سنبل که در سر بود گشاينده و بوي دهان خوش کند و وجه سبز و اسود هند
و مقدار ماخوذ از وي يك درم بود و گويند مضر بود بكلوه و مصلح وي كثيرا بود و جالينوس
گويد بدل آن اذخر خوش بوي بود و دو وزن آن و گويند بدل وي ساذج بود
سنبل هندي صاحب منهاج گويد برنگ آن دار شيشعان است و خلاف است
سنبل هندي سنبل الطيب است و گفته شد و دار شيشعان به پارسي گفته شد در دال
سنبوت لون است و گفته شود سنبل الكلب صاحب جامع گويد تمر هندي در ديار است
معروف بالسنة العصافير و سهل [illegible] دار دار بپارسي سنيدار گويند و بعربي
شجرة البق والسنة العصافير تمر درخت است بپارسي آزاد درخت خوانند سنبل الكلب
بهار مي است سندروس صمغي زرد است مانند كهربا كه بي سبب تراز وي بود
و در وي اندكي تلخي بود و طبيعت وي صاحب منهاج گويد گرم و خشك بود در دوم و در وي
قبض بود و صاحب جامع گويد از قول ابن ماسويه گرم و خشك بود در اول خون را
ببندد و بواسير را سود دهد چون بياشامند و قطع فضول بلغم از معده و امعا كند و كرمها
وجع الفرج [illegible] و سود مند بود جهت استرخاء عصب حادث شده از افراط
برودت و رطوبت و لقلقه [illegible] و دهن وي [illegible] صورتها [illegible] خشك گرداند و دخان وي
[illegible] خاصه در جراحتها كه در اسفل بود و نزله را نافع بود و گل خورده [illegible] جراحت
[illegible] خشك گرداند و چون بياميزند با روغن گل [illegible] غليظ شود و شقاق [illegible]
[illegible] دست و پاي [illegible] باشد [illegible] نافع بود و خفقان [illegible]
[illegible] از وي [illegible] و اسهال مزمن را [illegible] نافع بود و چون با ماء العسل بياشامند

حيض و بول براند و چون در چشم كشند جلاي تمام بدهد عجب و چون بياشامند
خون از هر موضع كه باشد ببندد و دخان وي نزله و زكام را بغايت سود مند بود و
و جهت درد دندان بغايت نافع بود و معتدل تر از وي نبود در وي و مانند كهربا بود
در قوت و در ربودن كاه و در وي قوتي بود كه بدين اثبات لاغر كند چون هر روز
از وي قدري با سكنجبين بياشامند سندروس سرخ است و گفته شد سنبل
بجداست و گفته شد سنباذج ارسطاطاليس گويد طبع وي سرد بود در دوم
و خشك بود در سوم و معدن وي در جزائر درياي چين بود و در وي جلاي تمام بود
دندان را از چرك پاك گرداند و جلاي عجب بدهد و چون بآتش بسوزند و سحق كنند
و بر ريشها و نيز جاي عضو كه دراز گشته باشد و پهن شده بر آن كنند زايل كند
و سود مند بود جهت استرخاي لثه و [illegible] در جلا [illegible] و طرايتها مستعمل كنند
سنجاب [illegible] كمتر از سمور بود و گويند بقياس سرد و تر بود و پوشيدن وي
محرور مزاج را [illegible] بود و [illegible] شرب [illegible] كند سندوان درخت بلوط است
نزديك اهل شام و بخلاف سندبان الارض فراسيون است و گفته شود
سندان عود هندي است و طبيعت وي گرم و خشك است بغايت در سوم
نقرس را سود دهد چون بياشامند و بر آن ضماد كنند سنور [illegible]
هندي بود گرم و خشك بود بغايت [illegible] بود و [illegible] تمام [illegible] بود
و [illegible] گويند چون وي را [illegible] بسوزند در ديگ گل [illegible] تا چون خاكستر كنند
و با سركه بياميزند و طلا كنند بر برص و بر شقاق [illegible] در ميان انگشتان دست و پاي
[illegible] و [illegible] گويند [illegible] گرم و تر بود سود مند بود جهت [illegible] بواسير

و پیش که بود و درد پشت را نافع بود سکبینج سکبینه است و گفته شد
سورنجان در مصر عکنه خوانند و در عراق لعبه بربری و یونانی قلجیقون
خوانند و بعضی بلبوسا و بعضی افیادرون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون
و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و جالینوس
ابن الکمش گوید طبیعت وی گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک است در اول درجهٔ دوم
و بعضی گویند خشک است در سیوم و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که
مسهل بلغم باشد و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر در بن
مکیف و نافع بود جهت جراحتهای کهنه و نقرس ضماد کنند و درد ساق که در زنان
و آن بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب کرده اند و وی تریاق جمیع مفاصل بود
و تمیمی گوید وی را خاصیتی عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از
وی بروغن گوسفند کهن بسرشند و به پنبه پاره بگذارند بر مقعد دو شب
نافع بود و مجرب است سیوم بخورند و درد مفاصل را قطع کند با بعضی ادویه در ساعتی
کرده اند و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید سورنجان سفید باه را زیادت کند
و صاحب منهاج گوید خاصه باذنجان و نوع ... و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و از این جهت گوید مسهل بلغم و خام بود و سودمند بود جهت
درد مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود بدراند و بگدازند و شربتی تمام از وی
یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال تا یک درم
شاید و اسحق گوید مضر بود بارئیه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود

با قند و زعفران و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویهٔ مسهل بیامیزند
ادویهٔ مسهل را در معده بند کند و آفتی عظیم پیدا کند و این هر دو نوع نشاید که
استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید بوزن آن
تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن زرنیخ سفید و گویند در درد
مفاصل بدل آن بوزن آن ورق خطمی بود و نیم وزن آن تخم البنج و گویند بدل
آن بوزیدان است و تربد سوفیون خصی الثعلب است و گفته شد
سوری نوعی از زاج است و گفته شد سوسن مثک خوانند بپارسی مک خوانند
و جالینوس گوید منفعت در بیخ وی است و عصارهٔ آن گفته شود در عین و اصل
آن گفته شد در الف و طبیعت سوسن گرم و خشک است و گویند معتدل است
و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ... و آنچه سرخ بود جهت
بوی بغل و عرق آن و آزان یابی نیکو بود چون استعمال کنند همچنان باشد
سوسن چهار نوع است یکی سفید و آن را آزاد خوانند و یکی ازرق و آن را کوهی
و یکی صحرایی بود و آن الوان رنگ بود از ازرق و زرد و آن را آسمانگونی خوانند
بیخ وی را ایرسا خوانند و یکی زرد بود و آن را خطایی خوانند و قد شاخ وی بغایت
بلند بود و سوسن بری بخورد و نبات بود نیکوترین آن آسمانگونی بود و طبیعت
آن گرمست در اول و معتدلست در خشکی و در وی تحلیل و تلطیف بود و گویند معده
و سوسن بری گرمی و خشکی وی زیادت بود و حلاوت نیز و ... و نشر را سود دهد
و ادب را چون ... ان ... کرده اند و ... و خشک نبات را

سوده کنند و بنشانی افضل ترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند
و درد نیش زدن و گزیدگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و پوشیدن وی محلل فضلهای
طاغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون آب وی با عسل بیاشامند و شربتی از وی مثقال
تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود بدرد سر و مصلح وی کافور بود
و شیح الابیض گویند سوسن آزاد طبع وی نزدیکست بزعفران و حکم وی نزدیکست
بحکم آن لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویه باهی بود و ترویج [illegible] بود
سواد العقعاة عفص است و گفته شد سواد [illegible] نوعی از سلیخه است که آنرا
سلیخة السواد خوانند و از ادویه تریاق بود و صفت آن در سلیخه گفته شد سو[illegible]
شیح الابیض گویند دوائی رومیست گرم و خشک بود در چهارم پوست وی بسوزانند و چون
یک حبه از وی با آب [illegible] سعوط کنند لقوه را نافع بود سوام [illegible] ملح جامد
گوشت بریانست و گفته شود سودانیات مرغیست پارسی [illegible] گویند
و بیشتر ایشان در [illegible] و طبیعت وی گرم و خشک بود با [illegible] و از [illegible] کند و مضر بود
ببلغم و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات می خورند و بوی بد دارد
و وی بد بود خاصه چون لاغر بود [illegible] نوعی از کف دریاست و در
موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و مانند
زبد الملح و لطیف تر از نمک بود به بسیار و ملطف و محلل بود سویق الشعیر
بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و تنها از وی
[illegible] بود [illegible] از پست گندم بود بسیار [illegible] و چون آب
انار بیامیزند یا سفوف کنند [illegible] صفرا را خشک کند از وی

سوداوی باد دارد و درد سر را سود دهد و غثیان ساکن کند و قوت معده بدهد
و اگر از وی حسو یا عصیده سازند با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند
بدن ایشان را فربه کند و دیر هضم و قولنج بود و مصلح وی قند بود سویق الحنطه نیکوتر
آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
و گویند نرم است و چون تبرید کنند طبیعت وی سرد لطیف و چون بیاشامند حرارت
بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و [illegible] بود و اول آن
بود که با آب گرم بشویند و قند اضافه وی کنند سویق النبق بپارسی پست کنار
گویند معده را سود دهد و شکم ببندد سویق التفاح قی و غثیان ساکن کند
که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند سویق القرع
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود سویق الرمان سرد
و خشک بود مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهای
طعام باز دید کند سویق الخرنوب والغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر بپارسی
سیسنبل گویند و تمام نیز گویند و نماما و نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و وی خبیث است میان نعناع و باذرنجبویه و بوی تیز دارد
و تخم وی نیز [illegible] بود و مدر و لطیف و محلل باشد فواق و [illegible] را نافع بود
و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ را [illegible] را سود
دهد و [illegible] فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد
کنند درد سر را سودمند بود و بر [illegible] زنبور ضماد کنند سود دهد و چون با
شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند باقی منفعتها در باب نون گفته شود

وبدل آن در تحلیل و تلطیف بادروج بود سیساب بلغت داودی قرن خطاطیف است
وگفته شد و گویند بلح است سیسارون صاحب منهاج آورده است و رازی نیز
در حاوی چنین گفته است که سیسارون خشب شی نیز است و در وی قابضی
وقبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در وی تحلیلی بود و طبخ بیخ وی
معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس
و جالینوس روشن می‌شود که سیسارون قلقاس است و همو گوید او شرح نیست حقیقت
وجای بحث است [illegible] صاحب منهاج گوید حب القنقد است وگفته شد
سیسا صبا است وگفته شد سیبیا ماهی است معروف در ناحیه [illegible]
وخزفی در اندرون وی بود آن را لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قاطه
خوانند و چون بپزند و چو صلب می‌گردد دشوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند
و سعی کنند بهق و کلف و نمش و جرب را زایل کند و ازو جلا دهند و قطعات
سیاه از وی بیرون آید چون بدوا النعلب رویاند و مانند مداد سیاه بود و کتابت
کنند بدان تمامست که سیف الغراب نوعی از سوسن است و آزاد لیث
خوانند وگفته شد [illegible] حرف الحاء است گفته شد سیکران
[illegible] بزرقی بنج است گفته شد [illegible] ماهی مرج است وگفته شود
سیر [illegible] حرف الثاء است گفته شد فوق العین وحق نیز گویند و وی
در آبهای ایستاده بود و طعم تیزی بود و سخن و محلل بود و حیض و بول
براند و سنگ گرده را نافع بود و برانند خوردن چون پخته بود و خورد خام و دوسفارا
نافع بود و وی لغت گویند در آبهای روان نیز می‌باشد و باقی منفعت در باب

قاف در فوق العین گفته شود   باسمق است وگفته شود

باب الشین

شاهلوج نوعی از
اجاص است و وی را بپارسی آلوگوه گویند و از اجاص ابیض و اصفر خوانند
شاملوک گویند و اسحق بن سلیمان گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت
رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود سبب غلظ و قلت رطوبت
و آنچه نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک که اشتهای طعام برد محروری را
نافع بود [illegible] و الزحیر در حال باید [illegible] مصطکی [illegible] استعمال کنند
تا از معده بلغم براند [illegible] آن بر معده [illegible] شیخ و اسحق بن عمران گوید خوخ ترش
بود سرد و خشک بود گرم مزاج را موافق بود و قطع قی کند و ساکن کند و جمله
بود و انجبار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود نقیع وی در انواع
سرخ نافع بود [illegible] و انواع آن مضر است و آب وی حبس [illegible] براند و طبیخ خشک
وی چون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تسکین صفراوی و شکم براند
شاهدنیج نوعی از انجبارات و نیکوترین انجبارات بپارسی انجیر وزیری گویند
و در ماصنعت تین گفته شد شاهترج و دیسقوریدوس آن را فقیص خوانده است
وجالینوس وی را قانیوس خوانده است و از او بیونانی قانوس خوانند و معنی
آن دخانی بود و چنین در کتاب خود آن را بقسما خوانده است و وی کور بید
بود و وی را ذوبنع الحمام خوانند و بقلة الملک گویند بهترین آن تازه بود
و نیکوترین وی آن بود که [illegible] بود و به طعم تلخ بود و ورق آن ملوتر از قضبان
آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است

در سوم وگویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون بپاشند منع جرب و حکه را نبات
سوده بر بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دایم آن و سده جگر بگشاید
و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و چون آب تری منجان خام بپاشند خلطهای
سوخته و جرب و حکه سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن بود همه را
نافع بود و این خاصیت در آب تره وی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغداد
بود با قند یا که بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم
و از جرم وی کوفته و بیخته مثقال درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود
اندی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کنند شاید و اگر بسرکه پرورند
دگویند قی را ساکن کند و غثیان زایل کند سبب آن بلغم بود و معده و امعا
را از فضول محتبس پاک کند و شربت کوفته کلخشیش در آب خوبسانند بعد از آن
سرو بدان بشویند شپش بکشد و ازالت کند و چون نعصاره وی حنا بسرشند
و در حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و چون آب طبیخ وی مضمضه
کنند بن دندان استخت کند و حرارت دهان و زبان زایل کند و چون آب
تازه وی تر هندبا بمالند و بپاشند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بیفزاید
و سده جگر بگشاید و درازی گویند بدل وی در جرب و حکه ها نیم وزن آن
شاهتره و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد و گویند مضر است بسپرز و مصلح وی هلیله
زرد بود [illegible] قسطل خوانند و آن ثمره است از بلوط بود و فاضلتر و خشک وی
کمتر بود و نیکوترین آن بود که تازه تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی
و خشک بود در اول و گویند در دوم وگویند دروی اندک حرارتی بود وگویند سرد است

در اول وگویند سرد است در دوم و مغز ایشان از حبوب دیگر و در وی جلایی بود
و سموم را نافع بود و قی و زحیر و اسهال را از رطوبات معده بود سود دهد و مثانه
را نیکو بود و پاک کند از اخلاط بد و وی منفخ بود و چون بجوشانند در آب تلخی آن
کمتر شود و طعم آن لذیذتر شود با او چیزی گویند قبض آورد وگویند محرّبست در
الا بیلی الطعم بود و مغز اوی نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود
وگویند بدل وی بلوط بود وگویند خرنوب [illegible] گویند عصاره حاج است
جبنی وگویند تحقیق حنا انجا سحق میکنند و بسرکه میسرشند و لعوق میسازند
طبیعت وی سرد بود صداع گرم و ورمهای گرم را سود دارد طلا کردن [illegible]
جنس گیاهی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسفرم کرمانی خوانند
و دیگران خوانند طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم وگویند سرد است
محلل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بر وی ریزند و ببویند محرورین را نافع
بود و در وی قبض لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار
محلل کند و قلاع را نافع بود سود دهد و مقوی امعا بود و سینه و شش را از بلغم
لزج پاک کند و در داء الفیل طلا کردن نافع بود و چون آب سرد بر کشند و ببویند
خواب آورد وگویند مصلح وی بنفشه بود و ما سرحیه گویند سود مند بود جهت حرارت
و سوختگی و صداع و خواب آورد شاذنج بپارسی شاذنه گویند و بعربی حجر الدم
خوانند و آن انواع است عدسی و جاوری و هندی و نیکوترین آن عدسی بود
دیگر جاوری آنرا اختاقی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس
بزرگتر بود و چون بشکنند سرخ بود خاک بیاید مانند گل بحری دهد بشکنند

اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه کوچکتر بود و کهتر و چون در آب بمالند
سرخی پدید شود و سفید کف و صلب بود مانند سنگ آن نوع بد بود و آنرا
شادنه عدسی خوانند و شادنه خشخاشی شکلی سرخ است و نقطها بر آن و شادنه حدیدی
حجری صلب است که ب رنگ و شادنه چون نشسته باشند گرمست در اول و خشکست
در دوم و آنچه شسته بود سرد است در اول درجه دوم و شستن وی چنان کنند
بسایند تا مانند غبار خوب و پاکیزه و بعد از آن سحق کنند و با آب در کاسه جمع کنند
و آب از سر وی بریزد در کاسه دیگر و آنچه با آب روان شده باشد نگاه دارند
و دیگر باره با آب سحق کنند و همچنان مکرر کنند تا آنچه ثقیل است بود با آب روان شود
و ریگ بماند بعد از آن آن آبها بنهند تا شادنه در بن آب نشیند آب از وی
بریزد و شادنه را خشک کنند و در وی قبضی سخت بود و تجفیف و چون بر گوشت
زیادتی افشانند بگیرد از اندوختن های چشم را بغایت سود دهد خاصه چون
با سفیده تخم مرغ بود و جهت خشونت اجفان و ورم آن بغایت نافع بود
هم با سفیده تخم مرغ یا با آب کشنیز طلیه در وی نفث باشد و چون با شیر زنان
خلط کنند در چشم و اشک را دوا بود و تحرز آن سود دهد و چون طلا کنند
و چون با خمر یا شامند عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود
و منع نفث الدم کند و در پستان و خون را قطع کند و بند و صحت چشم نگاه دارد
و چون با آب انار یا شامند نفث الدم را نافع بود و جهت شادنه سازند با اقاقیا
یا مرهم در چشم کشند در بنهای چشم و جرب از نافع بود و وی مضر بود بمعده
و احشا و مصلح وی عصاره ... بود و بدل آن نیم وزن آن دیگر سوخته بود

و چهار دانگ آن توتیا و شاذنه بود گویند بدل وی حجر مغناطیس است و گویند چون
مغناطیس بسوزند شادنج بود در عمل [illegible] و شادنج و غالباً کمتر گویند
و شاید که و جایز هم گویند و آن منفعة الکلاب است بپارسی فم الکلاب گویند
و صاحب جامع گوید بدرو است و گوید شیخ ابراهیم گوید است دمو
از قول غافقی گفته نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی گوید شیرم
بری است مولف گوید این مسئله اقوالها خلافست آنچه محقق است منفعة الکلا
نبات آن ... است آنرا ... خوانند و گرم و خشکست در دوم صرع را سود دهد و قطع
آب زدن از دهان کند خاصه از دهان کودکان و حلق با حکم ایشان بود
و درد قائم مقام مرزنجوش بود [illegible] و شامل نیز خوانند داروی هندی
است مانند کاجشک و گویند وقیست خشن برگ مانند بسفایج و بقدر
مقدار باقلایی بود مولف گوید قول اول صحیح است که آن مانند کاجشک بود
و از هندوستان و ترکستان نیز آرند بشیرازی آنرا ... خوانند تمیمی گوید
طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سوم مسهل کیموسات غلیظه بود و نافع
لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهای دماغ که از رطوبت
غلیظه بود نافع باشد و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی از وی نیم درم
بود با وزن آن نبات که با آب گرم یا شامند [illegible] فلفل سفید است گویند
[illegible] شادنج است و شهد آنچه گویند و گفته شود [illegible] نبات
... گوید و گاه دهد و مولف گوید ... و را کادنطو گویند
و کادنطو نیز گویند بدان سبب ... بروغن ...

بخورد و همچنین منفعت همی نویسند و بتجربه همی رسیده بود . لون ساق آن بسرخی مایل بود
و بدترین انواع آن باریک بود و صاحب منهاج گوید گرمست در اول درجهٔ دوم
و خشکست در آخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرمست در درجهٔ سوم و خشکست
در آخر دوم و وی از جملهٔ یتوعات بود و لیکن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
لیکن همی قلع دندان میکند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح
وی چنان کنند که بستانند شیر تازه و شبرم ناکوفته چندان که در آن خوابانند یک شبانروز
و بامداد رها کنند و در آن یک شبانروز دو نوبت با شیر نو تبدیل داده باشند
مصلح همی بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویهای مسهل
ملایم همی بود مانند افتیمون و رازیانه و کلونجی و تربد و هلیله پس از ادویه
ادویها در بعضی قبض بود بد رنجی بر خلاف حال شبرم بود از بهر آنک در بن
ادویها مزاجهای صالح است در نفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است
از بهر آنک ملطف اند و حدت وی را زایل کنند و اگر در معالجهٔ قولنج که بسبب ریاح
غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با فلفل و سکبینج و اشق و سرکین کرده حب
سازند و اگر در معالجهٔ اورام سستی و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر
بیرون آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب بادیانه و آب عنب الثعلب یا آب کوه (?)
خوابانند سه شبانروز بعد از آن خشک کنند و قرص سازند با اندکی نمک هندی
و صبر و تربد و هلیله و بعد از آن دوای نیکو بود و لیکن همی تشنگی آرد قطعا باشامند
البته که جمیع ... در وی بود و کشنده بود و مقدار شربتی از اصلاح کرده وی با ادویها
که گفته شد از دانگی تا دو دانگ بود بحسب قوت و صاحب جامع گوید ما بین چهار دانگ

تا دو دانگ بحسب قوت و صاحب منهاج گوید شربتی اندکی دانگی بود و از جملهٔ مسهلها بود
خاصه مزاجهای گرم را مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفعت کند
و لیکن همی دو درم کشنده بود و معالجهٔ وی بمسکه و روغن گاو کنند و مولف گوید
که لبن وی بر قوباء تر و خشک طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده
و لیکن مجموع یتوعات این خاصیت دارد و بدل وی ما ذریون است شبت
تبیر ازوی شود گوید بتجربه آن بستان بود که گل وی شکفته باشد تخم وی
میان درجهٔ دوم تا سوم بود و حبیش گوید میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم
و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط باردة بود و مسکن اوجاع و چون تر بود حرارت
وی کمتر بود و رطوبت در وی بود انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود
تحلیل وی زیادت بود و شبت منضج ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن
محلل و مسکن وجع بود و منضج ورمی بود نیز نافع بود و خواب آورد و چون شبت
بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن در بثورها که عارض شوند در مقعد و ذکر
و در بثورهای کهن چون بر آن افشانند نیکو بود و اگر با آب بسرشته باشند ضماد کنند سود
دهد و مقدار ماخوذ از شبت پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود و درد سینه و تپش را
نافع بود و فواق امتلایی و مغص را نافع بود و شبت بادها و عطاش همی در کودک دلیری (?)
را سود دهد و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا را
پاک کند و چون سحق کنند و با عسل بپزند تا منعقد شود و در مقعد نهند کرم آنجا
را بکشد و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود لیکن بمحرور زیان بود و محروری را اوفق بود
که بکنجبین بود و بحرور بعد از آن سکنجبین سازد باشامند که محروری بود و طبیخ جالوی

درد کرده وضماد چون لزجست بود باد با حب غلیظ نافع بود ونسک مثانه بریزاند وادرار
خوردن وی مضعف چشم بود ومضر بود بمعده وکبد وضماد ومصلح وی لبن بود وگویند
مصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی بود با زنجبیل وبدل وی تخم وی است
شبت انواع است ولهذا زاج بلوط خوانند از کوه فروچکند وبعضی مانند تنخ
آنچه از کوههای یمن چکد ولون وی سفید بود که بزردی مایل بود وقابض بود
ودر وی حموضه بود نیکوترین انواع شب بود وانواع آن بیمانی مشهور بود
ودیسقوریدوس گوید انواع شب بسیار است الا آنچه مستعمل است در معالجات
سه نوع است مشقق ورطب ومدحرج مشقق یمانی بود وطبیعت وی خشک بود
در دوم وسرد بود وگویند گرم وخشک بود در سیوم وگویند که وی در دوم بود نافع
چون با ... سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از هر موضع که بود وچون با سرکه وعسل
مضمضه کنند دندان متحرک بود محکم کند وچون با عسل یا مویز قلاع را زایل
کند وکل با عسل آثار ... را ... وسیلان ماده که از گوش
آید نافع بود وچون با ورق کرنب یا ماء العسل جرب بیش ... را وافق بود
وچون با آب بیامیزند جهت علت وریش ناخن وداخس وشقاق که از سرما بود
سود دهد وچون یک جزو از وی با یک جزو نمک ... سود مند بود جهت ...
بد ... باشد در اعضا وچون با آب نفت بمالند سوختن زایل کند
وچون با آب ... کشند وسوختگی آتش را سود دهد وبر ورمهای بلغمی
... نافع بود و... ... کند ... وچون ... از وی
به پشم ... نهند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع خون ومنع آبستنی کند

وبچه بیرون آورد وجهت ورم لثه ولهاة ونغانغ وفم ووجع اذن ووجع قرحها
وآنتین بغایت نافع بود ورازی گوید در خواص وی که چون در آب بیندازند
... وصافی کند ... نافع بود وگویند که چون شب در ... جامه خواب کنی
که در خواب ... کند وخوردن وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود
ومضرت ... آکند وباشد ... بسل انجامد ومداوای وی ... وقی ... مسهله
کند وبدل وی نمک ... بود ... ان شب الاساکفه ...
شب الیمانی است ودر قاف گفته شود ... عبی الراعی است وگفته شود
... بزرگست وگفته شود ... نوع از ماهی است ودر دجله بغداد
وفرات بسیار بود ... در دارویهای چشم استعمال کنند ومنفعت وی در باب
سین در صفت سمک گفته شد شیاب درخت ... است وگفته شود ...
آزاد درخت است وگفته شد ... ابهل ... است بپارسی دیودار خوانند
وگویند صنوبر هندی است ودر دال گفته شد ... دردار است وگفته شد
شجرة ... شجرة ... است وگفته شد ... درخت سرو است وگفته شد
در سین واین اسم بدان سبب نهاده اند که جای ... مار است شجرة ...
لبلاب است وگفته شود شجرة ... ند ... طویل است وگفته شد شجرة ...
علیق الکلب است وگفته شود شجرة ... نوف الکبرا است وگفته شود
... عرق الصفرا است وگفته شود شجرة ... ضربة الجبلی است
وآن نباتیست که بر روی درخت ... آن ... شود وآن نوع از قثاء است
وگفته شود شجرة ... کنبج است وگفته شود شجرة ... تنجان است وگفته شود

شجرة ابراهیم غافقی گوید پنجنگشت است و بعضی گویند تبا هابج است
و صاحب ملاحه گوید درخت بوم است که آن مغیلان است شجرة الکف اصابع
الصفرا است و گفته شد شجرة البهق قابری است و گفته شود شجرة [illegible] مالک
در دمشق صابون القاق خوانند و آن نباتیست که در موضعهای نمناک روید در
میان نهرها و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون است و مولف گوید آن
نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در باب الف در اصل العرطنیثا
گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود اسهال رقیق سودمند بود جهت جوع
[illegible] شجرة الدب درخت زعرور است و باقی اقوالها دیگر که
گفت از خلافت شجرة الدبق درخت سپستان است شجرة البقس [illegible]
و گفته شود شجرة [illegible] طاق است و گفته شود شجرة مریم صاحب جامع اقوال
[illegible] بسیار آورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج محقق کرده که آن
بخور مریم است و آن سه نوع بود یک نوع [illegible] دیگر و دو نوع [illegible] عرطنیثا
است و گفته شد صفت آن در بخور مریم شجرة [illegible] است و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و منفعت آن در غار گفته شود شحم [illegible] صاحب منهاج
گوید [illegible] گوشت وی گرم و خشک بود و دیر هضم شود [illegible]
دارد و غذائی بد بود و خونی گرم و خشک ازوی متولد شود و روغن بسیار [illegible] وی
[illegible] و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم
شود و [illegible] گوید [illegible] فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود و [illegible]
[illegible] و از مرغان خوشتر آید بود شحم نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه [illegible]

و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب حیوانی که ازوی حاصل شود و در طبیعت وی
کمتر از سمین بود از بهر آنکه چربی بلند از نه زوده تر ازوی بسته کرده و گویند خلط
سودمند بود جهت خشونت حلق [illegible] و مدخن بود و دفع مضرت وی
[illegible] و زنجبیل و داروهای محلل کنند شحم البط گرم تر از پیه مرغ بود و
لطیف بود چون بموم روغن سازند و بر روی بمالند روی را پاک کند [illegible]
شحم الدجاج [illegible] پیه بط بود و پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشک نه
زبان و درد دم را نافع بود شحم الاوز داء الثعلب را سودمند بود و شقاق لب
و روی را نافع بود شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود و صاحب
جامع گوید خراطین است و مولف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند و آن
گفته شد شحم [illegible] گرم بود چون در خود بمالند گزندگان بگریزند شحم [illegible] نهایت
گرم بود تشنج را سودمند و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند شحم الاسد گرم تر
بود و در طبیعت بی کمتر بود و [illegible] بی زیادت بود و [illegible] تر بود جهت تحلیل
اورام غلیظ صلب شحم الحمار نافع بود بجهت [illegible] در پوست بود [illegible]
شحم [illegible] با روغن قسط درد پشت را سودمند شحم [illegible] قابض [illegible]
[illegible] بود و شحم تیس تحلیل در وی زیادت بود نافع بود جهت لذع معا و ریش آن
و شحم خنزیر [illegible] از شحم خنزیر بری از بهر آنکه زود بسته شود و [illegible]
بیخ [illegible] را نافع بود و کسی که زهر خورده باشد [illegible] نافع بود
[illegible] نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند و در طبیعت وی زیادت
از جمیع [illegible] بود و فعل وی نزدیک [illegible] بود لیکن [illegible] و [illegible] در وی زیادت

بود که در زیت و ادهان کمتر از دیگر شحم بز و بیشتر نبود نافع بود جهت ورمها و قروح
امعا و مکان که لذع و نافع بود جهت زندگی جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم
بود و اولی آن بود که عوض وی پیه بز کنند و قایم مقام وی بود در زحیر و وی
حرام بود و گویند بدل وی شحم کلب الما بود شحم البقر گرم و خشک تر از پیه
میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و بز و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم
العجل که بی جی کمتر از شحم بقر بود شحم الذئب لطیف بود و داء الثعلب را نافع بود
و شقاق که از سرما بود نافع بود و جهت خلع و ثقل بعد مزمن و برص سود مند بود
و تریف گویند پیه وی چون در پشت اندام کنند و با سمیدان زیت با هم بگدازند
بر ابرو طلا کنند موی بسیار برویاند و چون بناصور مالند زایل کند و لا سیما فی عمق کند
و بر مقعد طلا کنند سود مند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ مالند مالیدنی
نرم تا اعضا و بر اجزاء اعصاب لطیف که اند در غایت تلیین بود و بدل وی شحم
الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند
بعد از کندن موی زاید دیگر نروید و چون گداخته کنند و در گوش مالند
که زاید باشند از گوشه آفتاب ایمن باشند و حوری عظیم بود و با شحم السمک البحری
تیزی چشم را زیاد کند و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن شحم الدجاج
گرم و تر بود و یقینا اطبا متفق اند بر آنکه منع نزول آب میکند از چشم و علی عیسی
گوید منع موی زیادتی در چشم بود بکند وقتی که بکنند و بعد آن بمالند و اسحق گوید مقدار
ماخوذ از وی تا دو دانگ و انگیط را سود دهد و مضر بود بدل و منع مضرت وی
نصل الغار میکند شحم الثعلب در گوش را ما کنند جمله درد گوش بدانند و ...

در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و گویند چون به اندازه و در گوش ما نند زایل کند
و اگر طلا کنند بر خارش با چربی و در گوشه خانه دعا کنند بر اغبث بروید جمع شوند و بگریزند
با دیگر کیک خوانند شحم التمساح جانوری که پیه وی چون بر کلف نهند بی بند در ساعت
درد زایل کند شحم الحنظل چون از حنظل بیرون آورند بعد از سالی قوت وی ضعیف شود
و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد شحم المرج حنظل بری است و گفته شد شحم
و شیمو ... است و گفته شد در کاف شهبث و اسپوز است و گفته شد شری
شجره حنظل است و در صفت حنظل گفته شد شربین درخت قطران است و آن از جنس
شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خار دار بود و آن دو نوع است
دراز و کوتاه و در پوست وی قبض بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سوم
و چون ورق وی بشکنند و بدان مضمضه کنند درد دندان از اماکن کند و ...
مرض را سود مند بود و جگر را و تقطیر البول را نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و ...
با فلفل استعمال کردن و وی کشتن ببندد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند کسی را که ...
خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند ...
... گفته و ثمر وی معده را بد بود و ... سر آورد و ... اند و اصلاح
وی ... لسان الحمل و ... کنند ششتاقل اشقاقل است و گفته شد ششبندان
ناشرستین است و گفته شد شوشتره ... است و گفته شد شی ذ
شطرج ... از ... و ورق آن ... و بستانی بود و ... آن را
مرزه خوانند و در صفت ... منفعت آن گفته شد شعر ... زعفران است
و گفته شد شعر الجن و شعر ... و شعر الارض و شعر الحجار و شعر الغول و ...

وساق الاسود وساقه وصنابه الجن وشعر الخنازير وكزبرة البير ابن جلاجل پرسياوشان
وکرمانیان ویرا کودسو خوانند وزنان شیراز ویرا گیس پری خوانند شعار ریر
قثاء صیفیست وگفته شود شعیر رومی خند روس است وگفته شد شعیر نوعی
از وی بی پوست بود وآنرا سلت خوانند بپارسی جو برهنه گویند وفعل وی نزدیک
بفعل جو با پوست وبهترین جوان بود تازه وسفید وبزرگ دانه و... طبیعت
وی سرد وخشک بود در اول وگویند در دوم وخشکی وی بیشتر از باقلا ومقشر بود
باندک چیزی لکن در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند وچون
خورند فاضلتر از باقلا بود ودروی تحلیل وجلا بود وغذای وی کمتر از غذای گندم بود
وبگفته گرم کرده طلا کنند سود دهد وبر جرب ریش تنه با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع
وبا سرکه بر نقرس گرم طلا کردن خوب بود ومنع سیلان فضول از مفاصل کند وآرد وی
با پوست خشخاش واکلیل الملک ضماد کردن بذات الجنب نافع بود وبا انجیر بپزند
ورمهای بلغمی را نافع بود وچون مضمضه کنند وآب تیز گرم کنند وبر وجعی که از حرارت بود
طلا کنند ساکن گرداند ولابد ورمهای گرم همین عمل کند بدانکه وی باد آکنده بود
منفخ آورد واز بهر آن ویرا بی تمامت (?) وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی انیسون است
وآرد جو چون با انجیر بپزند وبر ورم بلغمی وورمهای گرم نهند بلند از آنند وچون با ...
وزفت وسرگین کبوتر بیامیزند وبر ورمهای صلب نهند نفع دهد وچون با زفت تر
وصمغ وبول کودکان که بحلم نرسیده باشند وزیت بیامیزند وبخنازیر نهند نفع دهد
وچون با عصاره سرد سرشته مانند کاهو وترک (?) وآب ... وبا بنفشه ضماد کنند
بر چشم ورم کرده ودردی که گرم بود ساکن گرداند وهمچنین طلا کردن بر ... ورمهای گرم

بپخته جو وجمع وقلعونی واثال آن وچون بسرکه بسرشند وبر پستان طلا کنند
درد سر گرم ساکن گرداند وهمچنین تنها یا با ادویه موافق بود استعمال کنند قلاع را
زایل کند شعر بالینوس گوید موی را که بسوزانند در قوت مانند پشم سوخته بود یعنی
گرم وخشک بود در سیوم وگویند موی آدمی تر کنند بسرکه وبر زندگی سگ دیوانه ضماد کنند
در ساعت درد زایل کند وگویند سحق کرده بسرکه تر کنند وضماد کنند بدان ...
... زیت کنند وبر جراحتهای سر نهند منع تورم آن کند وگر بدان دخان کنند اختناق
رحم وسیلان آن سود دهد وموی سوخته چون سحق کنند بسرکه وبر تر جاها نهند زایل کند وچون
سحق کنند وبا عسل بر قلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند ... کال
نافع بود وچون سحق کنند با کندر وبر جراحتهایی که در سر بود التیام افزاید نافع بود
خاصه با زیت وگر سحق کنند بعسل وبر جراحتها نهند زایل کند وچون سحق کنند موی
سوخته با مرداسنگ وبر جبینی که جرب ... داشته باشد طلا کنند ساکن گرداند
وچون با روغن گل بیامیزند وبر گوش چکانند درد دندان ساکن شود وگر طلا کنند
بر سوختگی آتش سود کند بعد وآب زعفران یا گل یا ... موی طفل پیش از آنکه
صلب شود بر کسی که نقرس داشته یا عقرب گزیده بندد نافع بود ودرد ساکن گرداند وگر
موی آدمی بخور کنند بچیزی زنی که ... وآب معطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی
برویاند وصفت سوختن وی چنان بود که تور کنند از موی وطبق بر سر آن نهند
وسوراخ در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد شعر جبلی شعر الجن است
وگفته شد شنبلیله تخم اللصف است وآنرا قثاء الکبر خوانند ودر شاخه گفته شد
شقشق بری مرغیست که ویرا پیام خوانند وبپارسی ... صاحب منهاج گوید

بهترین وی کوهی بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و تخم وی تقویت باه و مفلوج را
سودمند بود و بی‌خوابی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و قشر وی که از یک سال
گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود و اول آن بود که بعد از کشتن کهنه دو ماه
بعد از آن بخورند و درازی گویند پر از اوقات نه انکو بود و ارسطو گوید خاصیت
قوی دارد در قوت ماسکه و در این باب از کلک باغ تر بود و ابن زهر گوید گوشت
بجام حفظ راز با قرت کند و در من رایز که اگر قوت جماع خواهند سقنقور
جانوری دریایی است شکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش
و دنبش هم مانند وی و دنب وی مانند دنب ماهی بود و در آن جا بین و د
گفته‌اند مینی و بدان بگوند و در وی سخت پند اشوند از زندگی وی و صاحب جامع گوید
در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا ابرق خوانند و تعریف گویند که زنی یا مردی بول کند
در موضعی و در آن موضع خاد بیاید بحری فرو برند اگر کسی بول کرده باشد مو نیش تمام
و در وی سخت پند اشوند مادام که خادی در آنجا دو بود باشند و بعد از نیش
دی گویند چون بنهند در شب جامه خواب کسی خفته باشد مادام که آن بحال باشد
بخواب نرود تا آن برگیرند و اگر دفن کنند در بن درختی یا در بستان خشک گردد
و اگر دفن کنند در خانه قوی تفرقه کند آن قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و آن خاکستر
بر دوش افشانند از یکدیگر پراگنده شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آنرا حوت الشک
خوانند شقایق النعمان شقر خوانند و یونانی ارامونی خوانند و بری بود
و بستانی بود و گل وی بزرگ بود بپارسی لاله گویند و نوعی که برست از شقایق
آنرا اذریون خوانند و گفته شد و طبیعت مرهو نوع صاحب منهاج فی ...

گرم و خشک بود در اول و گویند که مست در دوم و تر و جلینوس گوید گرم و خشک
بود در دوم و وی محلل و منضج و جلا و جذب دری بود و اگر شقایق
با پوست جمله تر با مویز و برابر غایت سیاه کند و خضاب نیکو بود و اگر در شب کنند
و در شیب و بالای وی نمک بعمال دوی سوخته بنهند و در سرگین تر جمله روز دفن کنند
چون بیرون آورند در ساعت موی را خضاب کند بغایت سیاه کند و عصاره وی
سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان و جمله کحلهای مرکب را فی قوت کند قوت
چشم بدهند و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب
در ابتدا بکند و تیزی وی نیکو کند و قوت وی بدهند و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل
پوست گوز کان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین دو هفته و بر ابدان
خضاب کنند سیاه کند و چون ظرفی آکنند و در شیشه آن چهار درم وی سوخته
بنهند و در بالای آن همچنین و سازند و در سرگین دفن کنند یک هفته بعد از آن بیرون
آورند آبی سیاه غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه کند غایت و اگر دست
زنان بوی رنگ کنند خضابی نیکو بود عجایب بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند روز
متواتر هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابد باذن الله تعالی و وی بکرات
تجربه کرده و مجرب بود و دیسقوریدوس گوید چون بخایند و آب آن بگیرند و به ان
سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم کند و چون بپزند بشراب و بر ورم
گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در وی بود زایل کند و تنهای جرب پاک
کند و چون زنان بخود برگیرند حیض براند و چون ورق و قضبان وی با حشیش جو
بپزند و بخورند شیر زیاد کند و شقایق نافع بود جهت نمش و جرب و ریش متقرح با

تشاقل اشاقل است و تشاقل نیز گویند و گفته شد منفعت یعنی آن
در باب الف و اینجا نیز گفته شود تمام منفعت آن منصوری گوید مرباء وی قوی
گرم بود و مسخن معده و جگر بود منی را زیادت کند بسیار چون ادمان کنند و ابن
وافد گوید گرم و تر بود در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود بهیج جماع بود
و باه را زیادت کند و نعوظ آورد خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و تر بود در
سیوم تیز بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض و بول آورد و مقوی اعضا باید بود و
دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود و مقوی امعا بود و بدن و منی بیفزاید
و نعوظ تمام آورد و فولس و ارماسوس گویند مقوی صلب بود و ذکر و منی بیفزاید
و لذت زیادت کند و وجع و فد(?) آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزیدن سگ دیوانه
و گزندگی سباع و گزندگی جانوران که زهر ایشان سرد بود سود مند بود و مقدار
ماخوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن آنست که سخونت وی لطیف بود
و ترطیب وی قوت و رده(?) زیادت کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان
بود و گویند بدل وی دار صینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی مضر بود بتب و مصلح آن
بسیار دستان(?) با نبات بود و جلاب سازند شقر(?) تقاقل(?) است و گفته شد
شقراق بولاسه و شقراق گویند بشیرازی کاسه شکنک گویند گرم بود و در وی ترطیبی(?)
قوی بود لا محاله و باح(?) غلیظ بود که در امعا باشد خوردن وی دفع وی بود شقر…
اشتر دیون خوانند و ان استقوردیون است و گفته شد منفعت یعنی در باب الف
و تمامی اینجا گفته شود و آن تومی بری بود و حافظ الاجساد و حافظ الموتی خوانند
و نبات وی گرم بود بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بزند

بشراب و با شامند کنندگی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس
غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لذع
معده را نافع بود و چون با حرف و عسل در انبج(?) بیامیزند چون خشک بود و لعوق کنند
سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بیامیزند و بر موضع نقرس نهند درد ساکن کند
و اگر بآب ضماد کنند همچنین و چون زن بخود بر گیرد حیض براند شکرغو(?) تنکوهی(?) نیز گویند
و آن حسک است و گفته شد شکاعی حسیشه(?) است رقیق و طبیعت مانند باد آورد
و شکوفه وی سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک است در سیم و گویند
گرمست در اول و خشکست در دوم محلل لطیف بود و ثابت گوید چون در شیر
جامه خواب کودکان نهند سود مند بود جهت آب رفتن دهان ایشان و برقان(?)
طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و رطوبت معده و باد که در
رحم بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود و جالینوس گوید سود مند بود جهت سرفه
و بلغم و مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک کند از فضلها [illegible] و جذام را نافع بود
و فولس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود چون با افسنتین رومی و عسل بیاشامند
و مسمن بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و گویند مضر است بشش
و مصلح وی صمغ عربی بود نافع بود جهت درد ملاژ(?) و درد مقعده و منع سیلان
رطوبة مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبات از بدن کند و شیخ
الرئیس گوید سود مند بود جهت تبهای کهن خاصه صبیان را و موفق گوید بشیرازی
از نا خار و ملک(?) خوانند و وی نباتی کوهی بود و در زمینی که نمکستان بود باشد و جهت
تب ربع و تب سل بجلاب خوردن غایت نافع بود شکوت(?) اکشوث است گفته شد

شك تراب الهالك خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار گويند
وجوز سم الفار خوانند وبيشتر از مرگ موش كاني خوانند وصاحب منهاج گويد
گويند دو زرد است و از خراسان مي آورند و گويند دو نوع است در خراسان
در معدن نقره حاصل مي شود ومولف گويد آنچه محقق است از طرف دريا مي آورند
از تو بكلت و ميلند وي كاني است و آسياني ويرا زرنيخ سفيد خوانند ووي
سم قاتل بود ومعالجه كسي كه آن خورده باشد همچنان كنند كه معالجه كسي كه زيبق
مصعد خورده باشند ومشكل خلاص يابد از بهر آنكه نهايت مهلك است
وكلك درميان حبها كنند يا در چيزي ديگر و درميان خانه بنهند تا موش بخورد هر موش
كه آن بخورد بميرد و هر موش كه بوي آن موش مرده بشنود بميرد چنانچه آن خانه از موش
خالي كند و اين مجربست شلجم وشلغم نيز گويند و آن لغت است بپارسي
شلغم گويند بري بود وبستاني بود وطبيعت وي گرم است در دوم وتر است در اول
غذاي بسيار دهد وموافق باشد وسينه را نرم كند وباه را برانگيزد وبول براند
ومسهل نبود و اشتهاي طعام بياورد چون بگوشت بپزند ومغني معده بود
و آب وي حصر را سودمند بود وتلخ زنجي است كه بيشتر از وي رطوبت خوانند ووي
غليظ ونفخ بود و محرك شهوت جماع بود وچون بخورند واحساس نفخ در خود يابند
بعد از آن جوارشي تناول كنند مفيد بود شل اسحق بن عمران گويد شل
درهند ونشان سفرجل هندي خوانند وآن ثمري مدور بود مانند زردالو وذوق وي
مانند زنجبيل بود وطبيعت وي گرم بود درسيوم وتر بود در اول ملطف كيموس
غليظ بود وصلابت اعصاب را نافع بود وتيج لابيش گويند طعم وي تلخ بود و تيز و قابض

باد ها را بگشايد ودردي تحليل عجيب بود واعصاب را نافع بود وعرق النسا ونقرس
و نيا ذوق گويند نافع بود بواسير كه عارض شود در رحم زنان وبچه را بيفكند داود در
رحم وچون با عسل بناشتا استعمال كنند معده را پاك كند از فضول لعابيه
وخشك رطوبات معده بكند واشتها را نافع بود چون با مطبوخ افتيمون بياشامند مقدار
مستعمل از وي تا يك درم بود وگويند مضر بود بشش ومصلح وي عسل بود وصاحب
تقويم گويد صداع آورد ومصلح آن خشخاش سياه و سكنجبين وصاحب منهاج گويد
از خوردن وي همان عارض شود كه از زيبق مقتول وحق رطوبت صاحب جامع است
كه او از سنگ تا ثمل هر كه لوني است شمع بپارسي موم خوانند و بيشتر موم گويند
نيكوترين وي سرخ رنگ بود خوشبوي كه بوي عسل از وي آيد ووي خلط بود وطبيعت
وي معتدل بود و گويند گرم بود وملين ومانند مرهمهاي سرخ وگرم بود ودر وي انضاج از كل
بود وملين اعصاب بود وخشكي پيها و خشونت سينه را نافع بود وطلا كنند بر جاي اعضاي
بيفته لعق كنند ومنع شير بستن در پستان زنان بكند چون وجب بريان معقد ار
جاورس از وي بياشامند وسبب مقدار چون در حساب از جاورس ريح كند وبخورند
درد امعا را نافع بود وجذب سموم بكند وبيرون آوردن پيكان نيز داروي
طلا كردن نافع بود ضمادات وتريب گويند چون با روغن سوسن يا روغن زنبق
بروي طلا كنند لونرا صافي و نيكو گرداند وكلف ببرد و منفعت وي بود واستنشاق
را نجري در زنان را نافع بود و خوردن وي شهوت طعام را ضعيف گرداند شمشر
مرزنجوش است صفت آن در الف گفته شد شمشاد را زايح است نوعي ديگر
اهل مصر وشام وگفته شد شمشار بقس است وگفته شد شمشير شوكة گويند

وآن تا ده صفا بود و گفته شود شمام درستبوی است و گفته شد شنجار بپارسی
شنگار گویند و آن ابو خلسا است و گفته شد در الف و اطبا بگویند ورق وی
چون با شراب بیاشامند کرم بکشد و ورق وی بورق کاهو ماند الا خشن بود
وآن کاهو بان تلخ است و در کوهها سردسیر روید خاصه در گیلان شنبلیله
توذری است و گفته شد شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید فقاح
سورنجان است و صاحب منهاج گوید ورق سورنجان است و قول اول اصح است
که آن فقاح سورنجان است و نیکوترین آن سپید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
و بوییدن وی صداع سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود بگشاید و سده دماغ
و بینی بگشاید و چون اول باشند که عفونت آب [illegible] زده باشند بگشاید و مانند [illegible]
گفته شد [illegible] باشند شنج نوعی از حلزون است
بپارسی کچل خوانند و بتازی قصنک خوانند وآن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب
جامع گوید سپید و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سپید و عطاران
[illegible] خوانند وآن ودع است و [illegible] گفته شد شنج و بهترین شنج
تازه سپید املس بود و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی
چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین با وی سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش
تافته بود تا بسوزد علامت سوخته وی آن بود که سپید گشته باشد و اگر سپید نگشته باشد
دیگر در گل گیرند و در آتش نهند یا در کوره [illegible] کنند و در گل گیرند و در آتش نهند تا تمام سوخته
و سپید شود بعد از آن بآب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر باره سحق کنند و مستعمل
کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند منفعت وی آنست که سپیدی که در چشم بود

زائل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب زفت باز دارد و جلای تمام بدهد
و اگر نسوخته در چشم کشند جلا زیادت بدهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف رطوبت
بیشتر بکند و تجفیف در وی زیادت بود و اگر بعد از سوختن عسل کوهی با شنج
[illegible] لذع کند و سنون کردن دندان را جلا دهد و مسکن [illegible] گرم بود
مقدار [illegible] مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود شنتقاد شنجار است و گفته شد
شان [illegible] است و گفته شد شونیز تیغز است و حبة السودا گویند
بپارسی سونیز گویند نیکوترین آن فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع
بلغم بکند و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کم کند و ورمهای صلب
چون بکوبند و با [illegible] باشند [illegible] ضماد کنند [illegible] از آنکه
و چون با سرکه در چوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان [illegible] گویند
و بآب [illegible] کنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز بیرون آورد و با آب حنظل ترکیب کنند
یا جوشانیده و بر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون آورد [illegible] و اگر بآب [illegible] بسرشند
و طلا کنند [illegible] بیرون آورد و چون سحق کنند [illegible] ودایم
بوینند زکام سرد را نافع بود و اگر سحق کنند و با قدری روغن [illegible]
و سه قطره در گوش چکانند نافع بود [illegible] در گوش نهد و اگر
بریان کنند و بکوبند و در زیت [illegible] بخیسانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند
[illegible] بسیار آید [illegible] بود و اگر بسوزانند و با [illegible]
با روغن [illegible] که [illegible] باشند [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بکوبند و [illegible] مقدار

دو درم آب نیم درم بیاشامند زنگ دل ملک دواز راسود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع نافع بود و گلا با سرکه بر بهق و برص طلا کنند سودمند بود و گلا با عسل
و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با عسل و روغن گاو سرشته
سودمند بود جهت درد رحم و درد گرده و درد پی و نفسا را بود و در زمان امساک خون
نفاس کنند و درد آن ساکن کند و چون سحق کنند با بول و بر دندانهای پر پهنه
و بدان ادمان نمایند ریش را پاک گرداند و موی بر رویاند و چون در کحلها کنند در ابتدا
نزول آب نکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قلع ثالیل و جلا و بهق
و برص و جرب و ریش تنفع بکند و بر پیشانی طلا کردن درد سر را که از سردی بود سود
دهد و سدد مصفاة بگشاید و چون کهنه شده در سرکه خوابانند و با مزه سحق کنند و بدان
سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زائل کند و لا ادمان خوردن می کنند چند روز
بول و تب و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون
مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند زنگ زبلا را سود دهد و چون در بخار دود کنند
زنگ کان بگریزند بخاصیت تبهای بلغمی و سوداوی را زائل کند و حب القرع را بکشد
از بیرون طلا کردن و چون روغن در سعوط کنند سودمند بود فالج و کزاز و وضع تری
و سردی بکند که کلاجع شود از ان اقلاع حادث شود و چون سحق کنند با خون [illegible]
با خون پرستوک و طلا کنند بر صفتی که بر اعضای ظاهر باشد لکن ان که بداند
و چون بریان کنند با آتش آهسته و بکوبند و کباب پرستند و طلا کنند بر ریش
دماق [illegible] بعد از آنک ریش بسر رشته باشد زائل کند فکال صحت آورد
و چون خلال کنند درد مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند بحمل و بچه بیفکند

و موی بیرون آورد و شیم بدل ازوی تخریب کنید چون منفعت دانه ازوی تیز زبان
بخو بیاشامند یک ساعت و سود کنند در یکی گی بر زبان داشته باشد و چنانکه
زیر شنیع باشد بغایت نافع بود. و ازوی بکمال صحت آورد و زائل کند بشرط تنقیه سدد
و گویند مضر بود کرده و مصلح وی کثیرا بود و بدل اوی صمغ زیتون بود و بسیار خوردن ازوی
کشنده بود و نوعی ازوی صفت خناق و خفقان آورد و اول آن بود که قی کند
و شیر بیاشامند و مداوای وی جز مداوای کسی کند که قذیفن خورده باشد شوکة صهر
نوعی از بنجاسف است و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است
در شیهای تر کند سودمند بود جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل بهره ازبهر آنکه
مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوکة خزامی ارزن است شوکة الا بنجاسف است
و گفته شد شوکة درخت بان است و صفت ان و حب آن گفته شد شوکة تیجیه خرنوا
است و حل نواوصال بو ابن کوشت و آن قاطر صفا است و گفته شد شوکة
المنشجین [illegible] الراعی است و یونانی دیساقوس گویند و گفته شد
شوکة الدمن علوبت و گفته شد شوکة الملک استجیص است و گفته شد شوکة عربیه
کنکراست و گفته شد شوکة قبطیه قرظ است و گفته شد شوکة شهبا ینبوت
است و گفته شد شوکة منتنه چنین گویند طباق است و گفته شد و طباق
خارکاکنج است آنرا شرکه خوانند شوکة بیضا باد اورد است و گفته شد شوکة مصریه
قرظ است و گفته شد شوکران حقطط گویند و یونانی قونیون و مبقوینون
و اربقیون و طنسبقونون [illegible] بین گویند و آن طما است و گویند تخم نوعی رومی است
د بیقوبید و س گویند ساق آن مانند ساق رازیانه بود و ورق ان مانند ورق خار زه

دهن وی سفید بود و تخم وی مانند افسنتین زردی بود اما سفیدتر بود و در دهن کرنب ورق
آن مانند ورق بیرونج زردی بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود
بتحقیق به طعم و لعابی داشته باشد و مولف گوید این نوع کوهی است بپارسی دوقو
گویند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد از تفت خیزد و آن را دوقو نوع [illegible]
و تخم وی را شوکران خوانند و طبیعت آن سرد و خشک است در سیوم تا چهارم و کشنده بود
و اگر عصاره وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد گردد
بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کنند
نافع بود و چون ضماد کنند به حمره و نمله ساکن کند و اگر نبات وی [illegible] با [illegible]
و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهت کثرت احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب
سستی دروی پیدا کند و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند [illegible] بزرگ گردد
و اگر بر پستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زهار [illegible] موی بود
طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضماد کنند [illegible] بزرگ شود
و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل ازوی زایل شود و چشم وی تاریک گردد
تا حدی که هیچ نبیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و در آخر کار تشنج اعصاب
آورد و خناق از تنگی قصبه شش و ضیق [illegible] سبب دماغ و [illegible] پیوست
بدل رسد تا بحدی که بکشد و مداوای وی قی بعد از آن شراب صرف [illegible] و فلفل
پس بشیر خر یا افسنتین [illegible] و جند بیدستر و سداب با شراب و [illegible] میعه
و فلفل و تخم انجره با شراب دو وزن [illegible] و انجدان و حلتیت با روغن و مداوا
بز فیون نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند بغایت منوم بود و بدل آن

دو وزن آن بزر البنج بود شوکران [illegible] سفید است و گفته شد [illegible]
است و گفته شد و غذا اندک دهد و کابوس وی [illegible] بود [illegible] بزر القنب است
و [illegible] بود و بستانی بود و در قاف گفته شود شیطرج [illegible] خوانند بزبان بربری
و بیونانی لیذیون خوانند و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید
هندی بود یا [illegible] و مولف گوید چند کس امتحان کردند [illegible]
[illegible] در اطلیه هندی [illegible] پس محقق شد که حدت [illegible] از هندی است
و این نوع نیکوتر است بدو وجه یکی آنکه تازه بود و دوم آنکه معتبر بود [illegible]
طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم
[illegible] گویند بر بهق سفید و برص و جرب و [illegible] با سرکه طلا کنند بغایت
نافع بود و چون [illegible] درد مفاصل را سود دهد و بر [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] گویند و با [illegible] ضماد کنند و [illegible]
[illegible] نافع بود و بر [illegible] سودمند بود و بر جرب [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] درد دندان ساکن کند و مولف گوید [illegible]
[illegible] درد دندان کند شیطرج را در کف [illegible]
[illegible] درد دندان ساکن کند و این مجرب است و مقدار مستعمل [illegible]
[illegible] بود و گویند مضر است بشش و مصلح آن مصطکی بود و بدل وی [illegible]
گویند بدل آن [illegible] است شیح پارسی درمنه گویند بهترین آن ارمنی بود
و آنرا درمنه ترکی خوانند و شیح جبلی را افلون خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در اول مخالف دماغ بود

ومقطع و در وی قبضی بود دون قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن
بادام بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و منع آکله بکند و عسر النفس را سود دهد و کرمها
و حب القرع را بکشد و بول و حیض براند و جهت زخم عقرب و رتیلا و زنبور سودمند بود
مقدار دو مثقال ـــــ و چون بسوزانند و بر دیق که تباه باشد یا بر موضع دندان
گزیده باشد طلا کنند سود برساند و وی مضر بود با عصاب و مصدع بود و مصلح را
زیان دهد و مصلح وی ترمس بود و گویند مصلح وی شراب ریحانی بود با ثمرات اترج
و بدل آن در فادازهرات دو وزن کابلی بود و در عملهای دیگر هم این بدل او کند
شیلم زوان است و بهترین وی آن بود که ادکن وفربه بود و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و گویند در اول و گویند در دوم و وی لطیف و محلل بود و جلا دهد با گوگرد
بهق طلا کنند سود دهد و محلل ورم خنازیر بود با بذرکتان و با سرگین کبوتر بر قوبا نهند
سود کند و با کشک برقی با ورسیطا و دو کهن نافع بود و بخور کنند بدان با بستن را
باری دهد خاصه چون با سوسن و مرو و زعفران و کندر بود و چون با بونه و پیه سیر بشند قدر
عضوی بهند که پیکانها و خار باشند بیرون آورد و وی مسکر و مصدع بود و بیشتر ازین سکر
خوانند و کلا در میان گندم بود آن نان نهایت مصدع و مسکر آورد و بدل آن چند وقتی بود
و کلا در میان شراب خویبانند و بیاشامند نهایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد
و روغن جهت قی با از روغن گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین مالند خوابی معتدل
آورد و رازی گوید بدل آن قواست شیر ... دمع الحل است بپارسی روغن بلیخ گویند
و شیرع گویند و طبیعت وی گرم و تر بود سودمند بود جهت شقاق و خشونت سوداوی
خوردن و طلا کنند و چون عود در وی بپزند هیچ چیز را تباه کند و قوت دهد خوردن وی

با آب مویز که داده سودای و بلغمی را از الکه بلد و ضیق النفس را نافع بود و معدل طبیعت
بود و سموم را نافع بود و خشکی گلو و سینه را نفع دهد و سبوس که طبخها از الکه بوجه ...
در طبخ کند و در وی خلطی بود و معده را بد بود و مرخی بود و کلا خولعبه غلط بود
اندک شود مصلح وی آن بود که بریان کنند و بعضی گویند سوداوی را بنفع نفخ دهد
شیلم ... اشنه است و گفته شد شیان دم الاخوین است و گفته شد شیرزق شیرزیح
نیز گویند صاحب جامع گوید مرکبی خفاش است که او بسیار اوست و مولف گوید ابله
محقق است شیر خفاش است که جمع مرغ شیرزد اند الا خفاش و شیرمرغ که مردمان
بافواه گویند شیرزق است و طبیعت آن گرم و خشک است نهایت کم منفعت بود آنست
که سنگ مثانه بریزاند و ناخنه و سفیدی که در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرینه
ختمانیر است و گفته شد شیشبند تونیز است و گفته شد شیح جبلی فلفل ملابات
و گفته شود شیخ بحر حیوانی دریائیست سر وی شبیه بی ماند و سال به بود و گویند بوقت
شنبه البته از دریا بیرون نیابد شیشاف خوزی پونه دشتی است و گفته شد
شیر املج املج چون در شیر خو بسپانند آنرا شیرا ملج خوانند و قبض وی کمتر از املج بود
و نیکوتر آن بود که چند روز در شیر خو بسپانند طبیعت آن سرد و خشک بود در سوم گویند
گرم و تر بود بلغم نزج را پاک کند و قوت شهوت بدهد و قطع قی بکند و آب دهن اندمان
باز دارد و حرارت خون را بنشاند و مقدار مستعمل ازوی یک مثقال بود و گویند مضر بود
بمثانه و مصلح وی شیرازی و عسل بود شیراز بپارسی دوغ خوانند شیرخشت چیست
نرم زرد که از هندوستان می آورند و طبیعت آن گرم و خشک بود مسهل صفرا بود
و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و ماده ها ناسره و شربت ازوی دانگی تا نیم درم بود

شیرخشت بپارسی شیرخشت گویند و طبیعت وی گرم بود باعتدال و فعل وی اقوی
بود از ترنجبین و مانند وی و منبت وی آن بود که شکاف بود مانند صمغ والله اعلم

باب الصاد صابون گرم و خشک بود در

درجه چهارم و منفعت اعضا بود محکم و قوی که باشد و مسهل خلط خام بود چون تنها از وی حقنه
بکار برند و درد مفاصل را نفع دهد و تریاق گویند چون در میان خرقه صوف نهند و خراز
وقتی با رازیانه بمالند محکم و نابکار کند و اگر با همچندان نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه
و جرب و بثور تنها را نافع بود و اگر با همچندان حنا بیامیزند و بدان موی طلا کنند در دو یا سه
ساعت سیاه کند و اگر بر بثور طلا کنند زود زایل کند و جرب را و چون بجوشانند با روغن
گل و بر ریش سر نهند که آن طلا کنند پیاپی چند نوبت خشک کند و زایل کند و چون
طلا کنند بر دبیلها تجربه و منفعت زود رها کند بعد از آن آب گرم بشویند بهیچ دوا
بهتر از این نیست و چون دو درم از وی با همچندان سلیقون که آن زنجفر محرق است
و همچندان نوره آب دهند بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه نشسته باشند
یک ساعت صبر کنند موی را سیاه کند و تغیر تمام بدهد آنکه و تجربه کرده‌اند غایت
جرب و اگر سر را بدان بشویند در حمام شپش را بکشد و سر را پاک کند و آنکه از بسوسه
گویند که با ادویه بسرشند بجهت نمش و بهق مناسب بود و فعل وی زیادت کند
و بهق و نمش را زایل کند و چون با دارو بلغمی [illegible] تنها یا با ادویه موافق بود
نفع دهد و بدانکه از آنکه و چون بسرشند با ادویه که شایند ادرار بود مانند حرف و [illegible]
گویند و اصل شفاء الکار فعل وی قوی گرداند و گویند سر را چون بدان بشویند موی را جعد
گرداند و [illegible] طلا کنند [illegible] و آب وی [illegible] نزدیک [illegible]

ومداوای ریش [illegible] گرم کند و روغن کنجد بعد از آن آب گوشت ادویه [illegible] والله اعلم
صابون القاق [illegible] نوشته شد صابون گویند شفاء الکار است
تحقیق نوعی از نوعهاست صابون بن الصغیرات و گفته شود صاحب جوزات
و گفته شد صبر ترمذی است و گفته شد صبر گویند عصاره سنا است و گویند
سنا است و گویند عصاره درخت طبیعت آن سرد [illegible] گرم را نافع بود صبر نوع است
سقوطری و عربی و سمجانی بهترین آن سقوطری بود و سقوطری جزیره است نزدیک
ساحل [illegible] جزیره جبل [illegible] و اهل آن جزیره [illegible] اند و ساکنان محکم
واصل ایشان از یونان است اسکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد
جهت ساختن صبر و زنان ایشان جمیع ماهر باشند [illegible] که الخبیث [illegible]
داشته باشند که آن شخص حاضر بود و الاسکندر [illegible] خود دانه و قدح بر آب
پیش خود بنهد و آغاز بکوبد تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پدید آید بعد از آن
آن قدح [illegible] لفظ آن شخص در حال بمیرد و چون [illegible]
در [illegible] تا [illegible] در ساحل ایشان [illegible] سقوطری
آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی [illegible] بود و براق بود نزدیک
[illegible] و چون در دست بمالند زود خرد شود و لون مانند زعفران بود و از وی بوی
[illegible] و قطعا [illegible] دروی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و بعضی خوانند
و وی میانه بود و سمجانی بد بود و آن را [illegible] خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سوم و جالینوس گوید خشکی وی در دوم
بود و گرمی در اول جهت [illegible] از معده [illegible] بود [illegible] مشکل [illegible]

خاصه وذکر ودبر چون بآب بکند از ان وطلا کنند وهمچنین سود مند بود جهت
ورمهای که در دهان وبینی وچشمها حادث شود وفی الجمله خواص وی آنست که منع
ماده بلغم وکار جمع شده باشد بکند از ان وسخن معده بود ودماغ ان دارد تا بسکند ومسهل
صفرا بود ورطوبه وبلغم لزج ومفاصل خوب کند ومنع جگر کناید با وجود آنک مضر بود
بجگر ودبش چشم وسبب آن ورده وسرش آن زایل کند ورطوبت ان خشک کند
وسود مند بود جهت ابتدا نزول آب وسر ومعده ومجموع بدنرا از فضول که جمع شده باشد
پاک کند وعروق واعصاب را از اوساخ پاک کند وهمچنین جالینوس گوید
گوید نشاید که صبر در سرکه ببرند ولیکن مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که در
ماء مستعمل کنند مضر بود بمقعده وباشد که اسهال دموی آورد از بهر آنک مرض عروق
بواسیر مقعده بود پس اولی آن کناید دخول زوائد لکه وصبر ... ازوی
وقوت وی در طبقات معده یک دو روز باقی ماند وسقوطری مثل آن بود وچون یابسا مینی
نجاری لطیف ازوی متصاعد شود ببرود ماغ از فضول وبلغم که جمع شده باشد پاک کند
وبخاری که از معده متصاعد شود پس قوی باصره بدین بدان سبب که چون متصاعد شود
پس ازوی جزوی لطیف بعصب اجوف رسند واز فضول پاک کند درقشان چشم
تا قوت کند وبدین سبب استعمال در ادارجات ومعاجین ... وصبر شسته باشند
زیادت استعمال کنند وچون مغسول کنند قوت دوائی بسیار نقصان کند ... طبیعت
دوائی بیرون رود وصفت شستن وی صاحب جامع چنین آورده است که بگیرند صبر سقوطری
یک رطل دق کنند و ... صفیق ... بعد از ان افسنتین ... رطل ... از ادویه های ...
مصطکی وقب لبان ودارصینی وسلیخه وعود بلسان وسنبل واسارون از هر یک درم ابن

داروها در دو رطل آب ... تا بنیمه باز آید وروز دیگر وقت ... کنند وصاف کنند
وصبر کوفته وبیخته در هاون کنند وآب بر آن ریزند وبشویند ودر ظرفی کنند تا آن
آب از صبر جدا شود دیگر با در هاون کنند ودوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ آبی
نماند الا اندکی کفک بعد از آن آب ازوی بریزند وصبر باقی ماند پس درم زعفران
با وی بیامیزند وبر دارند وبوقت حاجت استعمال کنند ومقدار شربتی ازوی
یک درم تا دو درم بود وصبر چون کهن شود سیاه کفک وشسته ... نود تر از ...
ضعیف شود ولیکن مسهل سودا بود وآنچه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی ازوی
مقدار مابین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم وصفرا بود وکل با ادویه بود
شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود ومضر بود بمعا وتعدیل آن بکثیرا کنند ومضر بود
بجگر ومقعده ومصلح آن مصطکی وورق گل سرخ ومقل بود ومنصوری گوید
شربتی ازوی از یک مثقال تا دو مثقال ... بود ونوع سقطری سیاه بد بود وصبر
تنها مستعمل کنند نجابت مضر بود بمقعده از بهر آنک ... وی در درجه سیوم است
ومقعده عصبی است ومزاج وی هردو خشک بود چون بران ... دو خشکی
... بعصب وتشریف کند چون آب کند ... کنند وطلا کنند ...
... از مقعده رسته باشد ... نیکوترین معالجه این جهت ...
وتجربت ... عجب ... از روغن گل ... در طرف ... حل کرده باشد بالا
ازین آن ... آب لسان الحمل حل کنند و ... طلا کنند زایل کنند
وچون بسرکه حل کنند ... طلا کنند نافع بود ... آن حصف بود
ودر نفع معده بوزن ان افسنتین وکوبند بوزن آن حصف وافسنتین ...

صدف: بادری ماهیا به گویند وطبیعت آن تر وخشک بود در دوم وگویند تر بود
در اول وخشک بود در دوم وآنچه از ماهی ماهیان آن ماهی آشنه خوانند در
کرمیت تب ان وطبیخ بد ازوی حال شود ونشف رطوبة معده بکند ووجع ورك
بلغمی را نافع بود وکند دهان ان فساد معده بود زایل کند وقطع بلغم بلغد وجرب وحکه
آورد وتشنگی وصداع ومصلح وی مغز کاهو بود صدف: بهترین آن سپید باشد ودر آب
تر بود وطبیعت آن خشک بود وصدف فیروس وصدف فرو را ناسوخته
نشاید استعمال کند از بهر آنک بغایت صلب بود وجون بسوزانند قوت وی در تنقیه
تجفیف بود واول آن بود که بغایت سحق کنند واین از عالم التشعیر زن
جوهر وی حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث
از بهر آنک مجفف بود بغیر لذع وجون با سرکه بسرشند وغسل با شراب نافع بود
جهت جراحتهای متعفن خبیث وگوشت صدف بری چون سحق کنند وطلا کنند بدن را
خشک گرداند بقوت وصدف جذب میل وعظام کند ومسکن وجع نقرس ومفاصل
بود چون ضماد کنند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند وبی مسکن وجع معده بود
وجون به پیرزن ضماد کنند ورها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود وچون زن بخورد
بولرد حیض براند وگوشت وی سودمند بود جهت زندگی سگ دیوانه ومرض صدف
کوچک شکم براند ودندان بخورد گویند اختناق رحم را نافع بود ومشیمه بیرون آورد
وصدف سوخته در تنقیه وجلا دندان ودر کحلهای چشم مستعمل کنند ودر بثور چشم
را نافع بود وغلظ اجفان زایل کند وچون طلا کنند عوض وی زایل کند در چشم بود
بعد از آن برکند باشد کبد زوبه وسوختن آتش را کسی دیده ودر بدل را اکحل

وتنقیه مستعمل ازوی مثقالی بود واز آب می شده وصدف سوخته بهق را
زایل کند ودرشت را پاک کند واین واسعی گویند خوردن وی مضر بود بمثانه ومصلح وی
عسل بود وبدل وی ودع صدف البواسیر نوعی از صدف است که در ساحل دریای
قلزم بسیار باشند ودر بحر حجاز نیز می باشند چون در ترتیب خود دود کنند بواسیر
سود دهد وبیندازد وچون بسوزانند وبعسل بسرشند قطع ثالیل کند وقدر را
سود دهد وشکل وی مانند حلزون بود الا آنکه وی طبقات داشته باشد ووی
پی کرده بود ولون وی فوفلی بود بسیار بود ودر قلزم بگوید معروف بود
صدف الحلزون الحیوانات وگفته شد صدف الحلزون نبح الطحال
است وگفته شد صدف نوکران است وگفته شد صرابه کندم است زرد خواهد شد
صرب صمغ است وگفته شد صبرا با ذرو است وگفته شد ... زرگویند
وآن حیوانیست کوچک مانند ملخ کوچک بیت آواز کند وبیشتر ازین جیرواسک خوانند
دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند وبخورند درد مثانه را سود دهد وجالینوس گوید
بعد از آن که خشک کنند ... داشته باشند یک عدد با یک دانه فلفل بخورند وشربت
سه عدد ازین جوان بود پانزده عدد با هفت عدد با فلفل ... در وقت هیجان
درد وصعوبت آن وصاحب منهاج گوید جز در تب بریزد ودر گوش چکانند درد گوش
ساکن کند صرفان اعرب را صرفان گویند ونوعی از خرما سرخ فربه است وآن را صرفان
گویند وبا رسی ملتوم گویند ودر زنیت شد صعتر بیشتر ازین اوشه گویند ویونانی
ادریغاس وآن دو نوع است دراز ورق وگرد ورق وبری را نافع گویند ودر قوت
مانند حاشا بود ودراز ورق اقوی بود از گرد ورق ونیکوترین آن کوچک ورق بری بود

وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ملطف ومحلل بود درد دو گوش را نافع بود
ودرد دندان که از سردی وباد بود چون بخایند ساکن کند وطبخ وی چون با شراب
بیاشامند کرم دل جانوران را بیرون دهد وچون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت
شوکران وافیون بکند وچون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبسین کند وچون
با خاوزهره بخورند نیکو بود جهت گزندگی عقرب وجهت معده وجگر نافع بود وبکار
بادو عسر البول سعوط کنند فضلها از بینی بیرون آورد واگر با مرد بیاشامند طحول را نافع بود
وجعف وبول براند واگر طبیخ وی بیاشامند تشم براند وفضول مرارت بیرون آورد واگر با
عسل لعوق کنند ورم ملاذ وتنفس دم را نافع بود وخوردن وی قیبا وا نیابت نافع بود
وچون بپزند وآب وی بیاشامند دم بگشاد وحب النوع را برف کند واشتهای طعام باز آرد کند
وباد ها را تحلیل دهد وتاریکی چشم وسبلوری که از رطوبت حادث شود زایل کند ومقدار شربتی مثقال
مستعمل بود وروغن وی سینه وشش را سود مند بود واگر با سویق بروده های بلغمی ضماد کنند
بلذ اثر آن وخوردن وی هضم طعام بکند ومعده وامعا از بلغم غلیظ پاک کند وغذاهای غلیظ
لطیف کند وسردی معده وجگر را سود دهد وسلع بگشاید وچون قضیب وی با عناب
بپزند وآب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق کند واین خاصیت وی عجیب است
واگر با انجیر خشک بخورند قی برانگیزد وبول را نیکو کند نفاخ وی مسهل تر بود
بود وبلغم وشربتی یک مثقال با نمک وسرکه بود وصعتر قوی بود ودرد دم وشماد نافع بود
وجعف با عسل وشکر بپرورند وشربتی یک مثقال بخورند ورد آن خفقان جهت دفع نزول
آب نیابت نیکو بود واز نزول ایمن باشند ونفس را نیکو کند وچون بیاشامند زبون
عقرب را نافع بود واگر ضماد کنند بر موضع گزیدن همچنین نافع بود وچون صعتر زیتون

بقول که مصنف چشم بود نهند ضرر آن زایل کند ونوعی از صعتر بستانی است.
آذاجی کاوند آن ضعیف تر از بری بود در قوت وفعل وهندبه نیز بسیار کاربرند
مرزه خوانند وصعتر مصر بود با بیه ومعالجی که را کوری بود [illegible] صمغین
نیز گویند وآن سکبینج است وگفته شد [illegible] خلاف است گفته شد [illegible]
درخت ابهل است وآن عرعر بود وگفته شود [illegible] مرغیثت آنرا طرطوس گویند
وگفته شود [illegible] مرغیث تخشک را صبر کند وبپارسی باشه خوانند وبه بربری تاقیتا
گویند واو عمان نیز خوانند ولوشت وی گرم وخشک بود وچون بپزند وخشک کنند
وسحق کنند ودو درم از وی بیاشامند آب سرد با شاه سه روز نفخ سرد دیو را نافع
بود وزمن وی نافع بود جهت ابتدا نزول آب چون در چشم کنند وتقویت با مرو بد هنده
سرکین فیو چون در کف مانند ذره زایل کند [illegible] خرنوب نبطی است وثمر وی در
مصر حب الکل خوانند واما غورس نیز گویند ودرخت خرنوب گفته شد ودر بلوط
نیز گفته شود [illegible] بپارسی کله خوانند وآن عقیق است وگفته شود [illegible]
جا لینوس گوید مجموع صمغها گرم وخشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضل تر بود وصمغ
بیشتر از دو گویند وبپارسی زد گویند [illegible] بهترین صمغها بود وبهتر آن
بود صافی بود وچون اندک دلسته باشد وسپید وشفاف بود وچون در آب نهند
زود بگدازد وطبیعت آن معتدل بود وگویند گرم بود وگویند سرد وخشک بود ودر وی
قبضی بود وجلایی با قدری سرد گرم را نافع بود وآواز را صافی کند وقوت معده
بدهد واسهال صفراوی را نافع بود معده ارباخ را از وی دو مثقال بخورند خشونت
سینه وحلق وقصبه شش را نافع بود وصرفه لعوقه بسازند واسحق گوید مضرات بسیعل

ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن صمغ بادام وحب الآس وگویند مصلح آن شراب عسل وگلاب است
صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود که سپید باشد واز درخت تلخ گیرند وطبیعت
وی مایل بسردی بود وگویند گرم وتر بود وصمغ بادام تلخ در حلق وسرفه وتب حق را
نافع بود وقوت آورد وصمغ بادام تلخ قابض وملین بود وچون با شراب بیاشامند نفث دم را
نافع بود وکلف را با سرکه بیامیزند وبر قوبا بمالند نافع بود وچون
با شراب ممزوج کنند وبیاشامند سنگ گرده را نافع بود وشکل گرده بریزاند وگویند صمغ
بادام مضر بود بمثانه ومصلح آن قند وخشخاش بود وبدل آن صمغ عربی وکثیرا صمغ الاجاص
بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت تلخ گیرند ودردی لون وخشکی بود وگویند گرم وتر بود
در دستش وسینه را نافع بود وچون با شراب بیاشامند سنگ گرده ومثانه بریزاند وچون
با سرکه بیامیزند وبر قوبا کودکان بمالند زایل کند وجراحتها را اصلاح آورد وچون در چشم
کنند روشنایی زیاده کند وچون در سرکه حل کنند وبر قوبها مانند هزاز وقوبا وحصف
طلا کنند سودمند بود واسحق گوید مضر بود بمثانه ومصلح وی قند بود صمغ السماق
چون در دندان کرم خورده نهند درد ساکن گرداند وجراحتها را نافع بود ودر شیافات کنند
روشنایی چشم زیاده کند صمغ محروث حلتیت است وگفته شد صمغ البلامیثا
نیکوترین آن بود که صافی باشد وبسرخی مایل بود ودر غایت حدت وحرافت بود وتلخی تمام
داشته باشد وحولی گویند آن انشیا آرزی آدوک خوانند وابطحو دو سبانکان
خیزد ودر هیچ جای دیگر نبود ملطف بود جهت بادها غلیظ که در معده وامعا بود سود دهد
بود ومقوی معده بود لطیف که اینها ونلد از آن ودر قوت گویند مانند حلتیت بود
وحولی گوید جهت درد ذکر آن استعمال کنند مقدار نیم درم نافع بود که سبب
آن از نوع بود صمغ السذاب گرمست در سوم وخشکست در دوم بادها را بشکند ودمها
صلب بگذارد اند ودرد نیش بنیم را نافع بود چون بر آن افشانند وخنازیر که در حلق وبین باشد
بگدازد اند چون مقدار اکلی سعوط کنند وبدل آن دو وزن آن حلتیت است صمغ
الحنظل سرد وتر بود تشنگی ساکن کند وتسکین بدهد ونافع بود جهت سرفه صفراوی
صمغ الجوز رومی کهربا است وگفته شود صمغ الحروث انگدان است که گفته شد
در الف صمغ البق کثیرا است وگفته شود صمغ الشجرة الشجر طالفیا است که گفته شد
صمغ الکمثری گویند نیکوترین صمغ امرود آن بود که از درخت تلخ گیرند وطبیعت آن
گرم وتر بود در صرع ودر شیافهای آن سودمند بود ومقدار مستعمل از وی دو مثقال بود
وگویند مضر بود بسپرز ومصلح آن گل ارمنی بود صمغ البطم علک است بپارسی زنات
گویند وبیش ازین کندر خوانند وطبیعت آن گرم بود ومحلل وملطف بود ودر
خواص ومنفعت نزدیک مصطکی بود صمغ الخرو گرم وخشک بود ودر قوت مانند
صمغ عناب وصمغ صنوبر بود وچون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک کند
وچون بر ریشها بر افشانند پاک کند ازالت کند ومجموع ریشهای اعضا مستعمل
صمغ الصنوبر راتینج است وگفته شد صمغ الفرصاد گلکر دود خوانند وبیش ازین
گندی وان تراب الیق بود ودر کاف در گلکر دود گفته شد منفعت آن صمغ الزیتون
اصطرک است وگفته شد وصمغ بری وی از ادویه قتاله بود وچون در چشم کشند بیکوری
وتاریکی چشم زایل کند وبول وحیض براند وچون بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند
وحب بر پشت را سود دهد وتیز بیدار کند بجای آن عصاره طراتیث است وگویند
بدل آن تخم نیز است صمغ البلاط صاحب جامع گوید بیونانی گیتوفلا خوانند

معنی آن بادبی از سنگ ساخته و آن چیزیست از رخام و سنگ سازند صاحب
منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود آنچه مرکب بود از صبر و صمغ و خون و سیاوشان
و علک و از روغن و صمغ عربی از کوکب جزوی اصل مرجان و ذاج لزبرکلیس جزو
کوفته و بیخته کنند و آب صمغ عربی سرشته و بر دوای یابسه سنبل کوه باشند بزنند
و رها کنند تا خشک گردد و در وقت حاجت کمن شود نیکوتر گوید و وی مجفف بود جراحتها را
نافع بود و منع خون و ورم بکند و ریشهای تر بصلاح آورد صندل ابیض نیکوترین آن
مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و خشک بود در دوم و صاحب
منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم هر سر و خفقان که عارض شود از
تبهای حاده و ورم صفرا و حکه گرم و دموی گرم و محروری مزاج را بغایت نافع بود و ضعف
معده را سود دهد و جهت آب طلیه کنند و بگلاب و اندکی کافور سرشته بر پیشانی
طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با وی در حفظ مالند وی
آن زایل کند و چون با آب عنب الثعلب یا آب حی العالم یا آب [illegible] یا آب
طحلب سرشته و بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم [illegible] سپیل و منع
و تقویت قلب بکند چون کحل کنند اندکی [illegible] در وی [illegible]
و کلا خلط کنند با ادویه جهت تقویت معده و جگر و مرده آن سود دهد و مضر بود
با واز و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن اشنه صندل احمر سرد و خشک است
در دوم گویند سردتر از سفید است و گویند که سفید سردتر است [illegible] لکن
خشک تر است [illegible] گرم بود و منع ماده بکند و در حمی طلا کردن نافع بود
و درد سر را عظیم مناسب بود و [illegible] چون [illegible] کند با روغن زنبق یا منفعت

و بر اعضا بمالند تب [illegible] زایل کند و مسکوب [illegible] صندل سرخ بغایت [illegible]
بود و بدل آن فوفل است صنوبر بتازی ارزی کاج خوانند و صمغ آن [illegible]
ما کنند [illegible] اجزای وی [illegible] در پوست [illegible] صنوبر صغار [illegible] و قوت تمام بود
[illegible] نافع بود [illegible] ماننده [illegible] عظیم عظیم سودمند بود و چون با شامند
[illegible] و کرد در کنند بر موضع [illegible] آب گرم بغایت نافع بود و وی معتدل بود در حرارت
و گویند گرم است در دوم و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق آن ترتر از
[illegible] آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ [illegible] صنوبر کردن بلغم را جذب کند
و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود جهت کسی که [illegible] استرخا بود در
[illegible] و زحیر که بود زایل کند و [illegible] چون با شامند [illegible]
را نافع بود و [illegible] سبز هست در درخت صنوبر و آن [illegible]
مردو صنوبر چون زنان در [illegible] دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد [illegible]
[illegible] چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمهای گرم درد ساکن گرداند و [illegible]
[illegible] خون روانه بود سود دهد و چون با سرکه [illegible] و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند
و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند [illegible] موافق بود
جهت کسی که [illegible] بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند [illegible]
کند و چون چوب وی بپزند و [illegible] کند و با سرکه [illegible] و طبیخ وی درد
[illegible] درد دندان زایل کند و [illegible] بسوزانند و دخان وی [illegible] بغایت خوب بود
و کل در داروهای چشم کنند [illegible] نیکو گرداند و وی [illegible] و آب [illegible]
و [illegible] گویند صنوبر [illegible] آن [illegible] است چون بکوبند و با عسل سرشته [illegible]

سردرم بخورند از اعلاج خلاص یابند و چوب وی چون بزنند بآب و اعضای کسی نفت
کشیده باشند بدان بشویند نافع بود و بدل آن نفت است ضماد دلب است
وگفته شد [illegible] ابهل صمغی است صمغی را که از طرف [illegible] آرند بلون [illegible]
و در جراحتها استعمال کنند و قطع اسهال بکند و از صمغ بشکل حضض [illegible]
[illegible] می باشند و آنرا بول الابل خوانند و جراحتهای خبیث را صلاح آورد [illegible]
[illegible] است وگفته شود [illegible] بارسی بنیم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود
و نیکوترین آن نرم بود و بنیم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود صنعت سوختن
آن [illegible] بود [illegible] دیگ [illegible] آری [illegible] بود نیکو [illegible] بنیم
را [illegible] و [illegible] کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبق بر سر آن نهند
[illegible] سوراخ داشته باشند تا آن زمان که سوخته گردد ریشها را نافع بود و گوشت زاید
که در ریشها بخورد و بنیم ناسوخته چرکن باشند چون با زیت و سرکه کنند یا [illegible] آب
و ضماد کنند بر جراحتها چرکن در ابتدای آن موافق بود بر جای که ضرب [illegible] باشند یا
استخوان شکسته باشند همچنین و چون با سرکه و روغن گل ترکنند صداع و درد چشم
و مجموع اعضا را نافع بود [illegible] ضماد کردن [illegible] صوف [illegible]
[illegible] خشک [illegible] کار کنند [illegible] نفت [illegible] و چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] آن [illegible] نزول [illegible] کنند بس
[illegible] آورد [illegible] تا [illegible] گوشت
آن [illegible] باشند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کعف و [illegible] نوعی از سلق است

نوذ کرده و صفت سلق در باب سین گفته شد والله اعلم بالصواب

باب [illegible] ترا السد خوانند بارسی
[illegible] صفت آن [illegible] جیوانیست مانند [illegible]
[illegible] روغن گل نماید و از بهر این صنعت [illegible] وی [illegible] با ریی [illegible]
وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون آدمی [illegible] بود
[illegible] ازوی بگریزند و چون [illegible] وی [illegible]
سگ [illegible] زنند و چون [illegible] خون وی بخورند سود مند بود [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کنند و سه روز [illegible]
بعد از آن طلا کنند [illegible] داشته باشند [illegible] سپیدی [illegible]
[illegible] این روغن [illegible] نیکوتر بود [illegible] بیه [illegible]
طلا کنند [illegible] و [illegible] و چون [illegible]
[illegible] با آب [illegible] باشد سود مند [illegible]
در مفاصل [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] مفاصل [illegible] سود مند بود [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
جهت [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] پوست در
[illegible] آب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] است [illegible]

چون بسوزند و با زیت سحق کنند و بمحش در دبر خود بمالند ابنه ازوی زایل شود
و صاحب جامع اللذات گوید که ریگی که پراوان در روی بود و خصیه آنکه نزد ویین
نوعی که قدیم استعمال کند این عمل کند و کاه از ضبعه ماده بود بگیرند و کوبند و سحق کنند
بزیت و طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بروی غالب شود
و این از خواص است و گویند که خرگوش رنجای [illegible] حیوانات بود و از بهر آن گویند که
و حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آمده
است که وی یک سال نر و یک سال ماده باشد و سبب آنست که در شب [illegible] حیض
باشد که با مدام نر [illegible] نر سبع باشد و [illegible] شکافته کرده وی موافق خوش
بود و [illegible] حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که [illegible] با این انسان
باشد در مهتاب و سایه [illegible] افتاده باشد که در شب سایه [illegible] خایه
سایه در سایه متشوق باشد که [illegible] از بالا [illegible] اندازد که [illegible]
و [illegible] وی در [illegible] کشند که [illegible] داشته باشد [illegible] کرده باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] حیوان [illegible] [illegible] است و [illegible] گویند
و آن [illegible] [illegible] خواند [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] در چشم بود [illegible] ضجاج بلسرخاد اسم صمغ درختیست باشد در
[illegible] در کوهستان اندمین عان باشد و آن صمغی سفید بود [illegible]
بدان [illegible] از [illegible] و مردم [illegible] از [illegible]
مانند تخم [illegible] و ضجاج [illegible] نام مردرختیست [illegible]
مانند خروع و [illegible] درختیست [illegible] در کوهستان [illegible]

بزرگ الا ازوی بلوتر بود و ورق وی بسرخی مایل و ثمر وی مانند خوشه انگور بود
لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون بپزند و صاف کنند و دیگر بار بپزند
تا منعقد شود بعد از آن بردارند و استعمال کنند جهت خشونت سینه [illegible]
بود و درد دهان و گویند قلاع را ساکن کند و در حال و صمغ وی [illegible]
مانند لاذن بود و در بوی خوش [illegible] مستعمل کنند و خوش بوی بود و طبیعت وی
گرم بود در سیوم و گویند در دوم و قند بود در اول و گویند خشک در اول و بعضی
گویند تلکام ورق [illegible] ضرور است و گویند تلکام [illegible] است یعنی پوست بیخ آن
و بعضی گویند صمغ ضرور معروفست تلکام و طبیعت آن گرمست در درجه دوم و خشک
در اول محلل و جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت دوغن
حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گوید ضرور جهت دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکوئی بود و سود مندی و شریف گوید دوغن [illegible] بسیار از حب وی بود
آید و منفعت وی آنست که باد [illegible] معضر را شفا دهد جهت [illegible] بیاشامند یا بمالند
از آن [illegible] خود و محلل [illegible] بود و چون ورق وی با [illegible] بپزند و در گوش چکانند
درد گوش را نافع بود و چون آب بپزند و طبیخ آن مضمضه کنند بر دندان محکم کند
و بلغم زایل کند و چون ورق [illegible] و ترنجان بسوزانند تا خاکستر گردد و با آب بپزند
نیکو بعد از آن صاف کنند و بیاشامند مقدار دو درم [illegible] خاصه را زایل کند و تخم
وی جهت جراحات نیکو بود و قطع خون کند و نافع بود خاصه جراحات کهنه و گویند که ان
و اسحق بن عمران گوید بدل ضرور بجز ضرور از [illegible] گویند ضرور جهت الخرا
است [illegible] صاحب منهاج گوید عسل است و صاحب [illegible] از قول شریف گوید که آن

حیوانیست بلغت همدان ویراشیم خوانند و بلغتی دلدل وآن نوعی از قنفذ بزرگست
وخار دراز دارد و مانند تیر اندازد و چون خواهند که بگیرند اندازد که [illegible] راست شود
تیر بیندازد که [illegible] باشد سه چهار بیندازد وکی بر اعضای آدمی آید مجروح شود گوشت وی
گرم وخشک بود و وی مقدار [illegible] کوچک بود گوشت وی چون بخورند [illegible] نافع بود و همچنین
خون وی بر قدمین ضماد کنند نقرس را زایل کند و چون [illegible] وی در اندام [illegible]
زایل کند و [illegible] [illegible] بستان آن بود از حیوان کریه گوشت وی [illegible] بود
و دروی [illegible] بسیار بود و طبیعت وی [illegible] و خشک بود و اول آن بود که [illegible] خورند [illegible]
از معده [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود چون بخورند [illegible]
اسطوخودوس است و گفته شد [illegible] نباتیست [illegible] در ساحل [illegible] باشد طبیعت وی
گرم وخشک بود چون با آب بپزند و در آن نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود و چون خشک بود
و بدان بخور کنند زکام زایل کند و همچنین چون خشک بود و در حمام بر زوایای بسوزند [illegible] جرب
تر را سخت منفعت بود [illegible] [illegible] عربیست [illegible] را [illegible] کوهستان [illegible] بود وآن
زقوم است و درخت آن [illegible] صفت [illegible] بود [illegible] مجموع [illegible] بود [illegible]
[illegible] است و در جا گفته شد [illegible] الضفادعست و گفته شود و نباتی [illegible]
ساق نبات وی مانند [illegible] بود [illegible] صعفوص خوانند صعفوص [illegible]
و گفته شد [illegible] [illegible] است و گفته شد [illegible] با [illegible]
[illegible] خوانند [illegible] خوانند و [illegible] [illegible] خوانند و گوشت وی [illegible]
[illegible] چون با زیت [illegible] نافع بود جهت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بود و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حافی بود جهت [illegible] که از اثر ریش ها عارض تن باشند و [illegible]
گذشته باشند و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که [illegible] [illegible] آن
افشانند [illegible] و چون [illegible] [illegible] و بر داء الثعلب طلا کنند [illegible] [illegible]
[illegible] چون بر موضع وی [illegible] [illegible] [illegible] بعد از آنکه موی برکنده باشند
دیگر نروید و چون به آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و چون
[illegible] کنند و [illegible] [illegible] [illegible] درد [illegible] و وی [illegible] [illegible]
بود و چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دندانهای وی [illegible] و گوشت وی
[illegible] جانوران را نافع بود و در خواص آورده اند که [illegible] وی چون [illegible]
[illegible] باشند [illegible] [illegible] [illegible] بود و خون وی [illegible] بود و [illegible]
[illegible] [illegible] باشند طلا کنند دیگر نروید و [illegible] [illegible] باشند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مانند بود [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] فایده نداشت و ضفدع را پوست [illegible] [illegible] و بر سر جراحت [illegible]
آن [illegible] در یک شبانروز پیکان بیرون کند از سر جراحت و وی در غایت [illegible]
بود و از بهر آنست که قلع دندان [illegible] کند و خوردن وی بدن [illegible] کند [illegible] [illegible]
[illegible] اصلاح کند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفته شد [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] آب گرم کنند [illegible] [illegible]
وی پاک کنند بعد از آن در حمام [illegible] [illegible] [illegible] خورد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع بود و [illegible] نافع بود جهت [illegible] [illegible] دندانهای وی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند [illegible] طعام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ودرد دل وورم شکم وساقین پیدا کند وعلاج وی نزدیک بود بعلاج انجه بیش از بیش گفتیم

وکویند بدل وی جون بیا ویزند بر لیمی که رتب خب داشته باشند نافع بود [illegible] حر اتو

وآن باذروج است وگفته شد [illegible] صاحب جامع سهی نوی است که آن ضمران است

وقول صاحب منهاج معتبرات که آن پیر خشک است وانرا بهرانع کویند وگفته شد

وبدل آن برم است یا بلخیه بوزن آن [illegible] ضیمران بیر کویند وآن شاهسفرم شیرازی

خوانند وآن سبز بود نه جون کرفس وصاحب جامع کوید فوذنج جبلی است وبهکوهی است

وطبیعت وی خشک بود در دوم وکویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه جون کلاه بسوی

زنند وبر جایی سوخته باشند ضماد کنند نافع بود وقلاع را نافع بود والله اعلم

باب [illegible] الطالیسفر بیونانی دارکیسه خوانند

وماقریت کویند وصاحب منهاج کوید ورق زیتون هندی بود وآن قشور ضهیست

وصاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسیار است بعد قول ابن جلجل

آورده که لسان العصافیر است ودیگر گفته که عرق شجره هندی است ودیگر گفته که

عرق درخت توت که از ارمنستان مل می بیاورند وابن قول طلاف است وقول ح وجی

آورده است که عرق زیتون هندی است وابن موافق قول صاحب منهاج است وصاحب منهاج

وصاحب جامع تحقیق نکرده اند حیث مولف کوید پوست بیخ زیتون هندی است باق

هم قول طلاف است وخطا وآن پوستی سطبر تر از دارصینی است وصلبتر ومیل

بسیاهی کند وطعم آن بغایت عفص بود وقابض واندکی عطریتی داشته باشد وجالینوس

کوید در وی مع کرمی سردی بود ودر وی خشکی بود در سوم وابن عمران کوید کرم وخشک بود

در دوم ودیجوری کوید معتدل بود در کرمی وسردی وخشک بود در دوم ودرب را نافع

تعوط اسهال وزف دم وبواسیر را وغایت نافع بود وقلاع ولثه را مفید بود ومقدار ماخوذ

ازوی یک مثقال بود وجهت کرم زدن پرزند وبدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود وقلاع

مفید وازو اثر کند جون ابریشم در دهن نکاه دارند وکویند مضرات ریش ومصلح وی عسل بود

وبد بیوسی کویند بدل طالیسفر جهار دانک وزن آن کمون بود ونیم وزن آن ابهل وبلوز

واصل زعفران همچنین کویند وکویند بدل وی بوزن وی سنبل ونیم وزن آن بادروج و

کویند بدل آن جهار دانک کمون بود ونیم وزن آن ابهل وکویند بدل آن ابهل وابهل بود

مساوی [illegible] ثمره آن از درختیست وگفته شد [illegible] مرغیست معروف و

کویند بعد سه سال تمام بر کار آید وی باشند وهر کیبار بچه بر آورد وکوشت وی و

جون باسفیداج پزند وبخورند ومرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود وجهت

کلف از انار وبا آب وشراب وعسل یا مرزنجوش معده وقولنج را نافع بود وکوشت

جامعت را قوت دهد ودفن وی جون بسرکه بیامیزند زنانکی جانور را از رانفی دهد وجالینوس

کوید کوشت وی صلب تر از شغنین وقدشان وبط بود وغلیظ تر ودیرتر هضم شود

وابن ماسویه کوید کوشت طاوس بد بود مزاج را وصاحب جامع قول صاحب منهاج آورده است

که نیکوترین آن جوان بود وطبیعت آن کرم بود ومصلح صفرا کرم بود که ناخوش بود

بود واولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند وسنکی در پای وی بندند وبیاویزند

وبعد از آن با سرکه پزند وابن زهر کوید اطبا ما تقدم مرغهای کوشت ایشان صلب

تو ذلک ساعت پیش از بحث کشته اند [illegible] اوبخته اند وابن از آنهارا کوشت

دو روز هضم شود تا جون زاغ وکلنک چند هاضه جیب که در کار آید هضم نان نیکوتر بود

این میجان است ورازی کوید طاووس که سیجی زردی بود جون طاوس نیز نقص کند

وقرباد زند وگویند جون بیشتر طرف شکم دردی بود بشکنند واین نیکوترین آمیختن
زهر ودوی باسکنجبین وآب گرم یا تنها بدهند شفا یابند وگاه خون می بازد روت وگاه یا سرخ
ودرد بسیار بود بدرد ... وجون بدان طلا کنند زایل کنند وگاه بسیار
بود تا بیل طلا کنند زایل کنند وگاه جون بسوزند وسحق کنند وبر کلف طلا کنند
شفا یابند وگاه بر برص طلا کنند لون آن بگرداند طالیقون ماهو باید است وگفته شود
طالیقون دندان است گفته شد طالیقون علی ترجمه گویند طالیقون نحاسی بود مبدل
باشند تو بال نحاسی که وکلیکا وخوب یافته باشند ومرجانی که در آب اشنان تیز خوب یافته
باشند بس جوب بسیار تمام وصیقل قوی بود ودیگری گویند آن نوع از مس نرم است
ودق بیان می وانواع مس مجربی بود وجون از آتش بیرون آورند وتبک زنند تمدحی
دروی بنید اشتباه ونده کند وشکسته گیرند تا سرد شود ودر آب اجاد گویند طالیقون
از جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا سمیت دروی احداث کنند
وگل طالیقون متقاربی سازند وجون بیابد است وجسم بود بر کنند وکلیکا گویند خاصه
جون طرح کنند وکلکی لعو داشته باشند وهجاه تا یک روز تا قطعا اونیز دروی
بود قاطنه اندوی برای نظر حفظ دلده قبول ادمان کند لقوه زایل کند وتنفا یابند
وگل طالیقون قدر آتش نهند تا سرخ گردد ودر آب فرو برند مع جهار بار که آن آب نگیرند
وگل قلیل اندوی بسازند بس در آب آمیزند حکمی بود تا مع ماهی اندوی طالیقون باشد
ودیگری گویند طالیقون نحاس مدبر بود نزد باب النحاس وانجه در زمان ریختن قطعه نحاس
تعبیه در موضع سبله ودر بول کاو خوب یافته دوش لینا اکسیدان طالیقون را
زنفت خوانند وگویند دکان مس میدوید طباشیر بهترین آن سفید سبک بود

زود هضم شود وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیوم وگویند در دوم ومحرق
گویند سرد است در دوم وخشک در سیوم وشیخ الرئیس گوید مرکب القوی بود مانند گل
ودر وی قبض بود قوت معده بدهد وقلاع را نافع بود وسوختگی را سود دهد وتشنگی بنشاند
حاده وتشنگی را سود مند بود ودق که از مرة صفرا بود باز دارد ودر وی جلا نشاند وبجهت دندانها
وبثرها وقلاع که در دهان کودکان حادث شود سود مند بود جون تنها یا با ورق گل سرخ بر آن
بران پاشند وهذیان تقویت را حلم که اند تنها سفوف ساختن وبولبی را سود دهد ودر دوم
گرم را نافع بود دفع دل بدهد وخفقان که از حرارت بود ساکن کند وتوحش دم را نافع
بود وضعف معده والتهاب آن ومنع حلقه صفراوی وتشنگی را سودمند بود وغشی که
را نافع بود ومفرح ومقوی قلب بود وزری کهن از معده نشف کند وقوت اعضاءات
از حرارت ضعیف شده باشند بدهد ودرد مزاج را ز عفران معتدل کند وتوریح وتقویت
بی نظایت بود وگویند خوردن وی باه را مضر بود واسحاق گوید مضر بود بشش ومصلح
وی گلاب بود وگویند مصطکی وافیون وبدل آن عصاره لحیة التیس است وگفته بدل
بدل آن سه وزن آن مغز تخم خیار زه وجهار وزن آن بزرقطونا وگویند بدل آن
نیم وزن آن کافور است وگویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن ووزن آن
عصاره لحیة التیس وگویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است وگویند بوزن آن
تخم کاهو ونیم وزن آن صندل ضراد نوعی از لبلاب است سرخ تر بکل جماق گویند غیر
خلاف است اما قول اکثر آنست که خلاف است وگفته شود در عین ... نوعی
از دنم است الا بار یکتر بود وخشنش وی تیک بالای مره بود ودر جنبیدن ما کاوزبان وآنرا
کاکلی خوانند وخراج وی مانند خراج گندم بود لکن نفاخ بود ونان وی جون گرم بود

تا چون سرد شود بد بود و دیر از معده بگذرد و گل از آرد وی حسوی سازند سینه را پاک
کند و سرفهٔ سخت را نافع بود و بول براند و کلیه و مثانه پاک کند تا مضر بود بمعده
و دفع آن قرنفل کند و کلاب بکند مع مضرت نبی زیند خیال الاکثر مضر
ضفدع باتی معرب است و اصل آن پزند است از بهر آنک صلب بود سست
و نه نرم و کنک طرزند از بهر آن گوید که صلب بود طبیخ طبیخ است که از نشاسته
کعک بود و دهاب نون درصفت کمک گفته شود طحلب خرو الضفادع است
جامه آب خوانند طبیعت آن سرد بود در سیم و گویند در دوم و تر بود در دوم خون را
ببندد و طلا کردن بر ورمهای گرم و نقرس گرم و جرب و درد مفاصل گرم نافع بود
و چون در نبیند گرم تا عصب را نرم کند و کلاه صلابت بر قبیله اسها کودکان
نافع بود [illegible] نیکوترین سپید آن بود که از جبوان فرت گیرند از بهر آنک تازی آن کلمه
آذان لاف بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپید زعا سینه خول بود و مع ذلک کیموس
وی بد بود و طبیعت آن نرم و خشک بود و گویند سرد و دروی قبض بود و خون سخ دادی
از وی متولد شود و وی دیر هضم شود سبب غلوظت که دارد و اول آن بود
با روغن بسیار و پیه پخته کنند و بر سر وی شراب صافی رقیق خورند با کبر بسکی طحما
شوکران است و گفته شد طخشیقون طخشیقون نیز گویند و نام آن قونیجی بود
از بهر آنک آن دوانیست که اهل ارمن پیکانها بوی زهر آلود کنند و درجنگها بکار برند
وحلیت باذ هروی است [illegible] ، رطا بیقی است گفته شد طرخوانه
شوا انجن است و گفته شد طرسقوس زستوج نیز گویند و آن مایی در مار بود و بنای
طریطلا خوانند و اهل اندلس غل جو انند و ه بستو دید و سر گویند آنان خوردن کرفل

تبکوری و تا کبل چشم آورد و چون بشکافند و برکذل تبین بحری و عقرب و غلبوث
نهند شفا یابند طرثوث [illegible] طرثوث نیز خوانند بشیرازی بل نیز نسخه انداسرخ بوده
سفید بود بهترین وی سفید بود طبیعت وی سرد و خشک قابض بود و دارزی گوید
سرد و خشک بود در سیوم قطع خون افتن کند از بینی و از مقعده و مجموع اعضاء و رحم
و سکم ببندد و قوت مفاصل سست بکند و معده را قوت دهد و جگر و چون با دوغ گاو
باشیر زنان پرورد و بیاشامند استرخاء معده را منفعت بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسپل و مصلح وی کثیرا است و بدل وی حب
بلوط است بوزن آن و گویند نیم وزن آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ
وزن آن قرظ و شش یک آن عفص و دانگ آن صمغ عربی طراخ [illegible] فودنج
جبلی است و گفته شد طرخون بشیرازی ترخون گویند و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و در وی قوتی مخدره بود و ابن ماسویه گویند
گرم و خشک بود در وسط درجه سوم و گویند سرد است مجفف رطوبات بود
و نشف تری کند و قلاع را نافع بود لون نخاینه و نیاز یک در دهان نگاه دارند
و چون بخاینه پیش از خوردن داروی مسهل کرده طعم احساس طعم آن نکنند بسبب
تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق آورد و دیر هضم بود و قطع شهوت باه کند
و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنک منع ضرر آن کند و زود تحلیل کند و هضم
کند و تمیمی گوید ابی بود با آب دارد یا نه تر در شراب خوش کنند آنرا شراب
کاذی خوانند و گرمی خوانند منع ابله و حصبه بکند و نفس زرد آب بهای ملول هند
و خراسان بود خاصه آب طرخون ابن فعل می کند و منع حدوث علل و بلغم سیلانی

طریفلن معنی آن یونانی ذو ثلاثة اوراق بود واین اسم مشترک است بر چند قوفی
وان فنقشا وبر نبات خفی الثعلب وآن ذکر رفته شد ودیگر بر دوایی که مخصوص است
بدین اسم وآن حومانه است ویونانی نام بسیار دارد بعضی ویرا سواس خوانند
وبعضی اسقلیطس وبعضی فنیقن وبعضی اکسوفلن وآن نباتیست درازی قد وی
یک ذرع بود یا بیشتر وقضبان وی باریک بود سیاه مانند از خرو در ابتدا اوی سنابت
دیاخر بوی قفرو کل وی زفیری بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سوم مانند
قفر الیهود وتخم وی وورق وی چون با آب بیاشامند نافع بود نشو وعسر البول
وصرع وابتدا استسقا ودرد رحم وحیض وبول براند وبایدکه از تخم وی سه درم
واز ورق چهار درم کوبند وورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سود مند بود جهت
گزندگی جانوران وبعضی گویند طبیخ نبات وی جهت پانزده روز وبوضع گزندگی
جانوران ریزند درد ساکن کند وبعضی از اطبا از بیخ وی سه درق وصب
ازوی با شراب بیاشامند ودر تب ربع چهار ورق وچهار حب بیاشامند زایل کند
وبیخ وی از ادویه اسهاء صاحب بود طرفا بپارسی درخت گز خوانند وآن انواع است
یک نوع ثمر وی گزمازج خوانند وان اثل است وثمر ویرا حب الاثل خوانند وثمر الطرفا
نیز گویند وطبیعت وی سرد وخشک بود ودر وی قبض وتجفیف بود وثمر وی بغایت
قابض بود وگویند وی گرم بود وطبیخ وی چون نطول کنند بر شیش بکشد وجوش ورق
وبیخ وقضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود ودرد دندان را نیز نافع بود
بدان مضمضه کنند وورق وی با آب بپزند وبا شراب ممزوج کنند ویا بیاشامند
سپرز را بگدازاند ودوافق زنان بود ورطوبات از رحم ایشان روان کند ونان

ودخانش دراز به انبان گذشته باشد چون درطوان نشیند نیابت نافع بود وخاکستر
چوب وی چون زن بخود برگیرد منع حمل کند وقطع رطوبه رحم کند وخاکستر وی جهت
ریشهای نرم افشانند خشک گرداند وبخاصیت ریشهای کی از سوختگی آتش بود
نافع بود ودخان وی زکام وجدری را بغایت کاملا نافع بود واین وافد گوید ذنبی به
جذام گرفتار شد پس از طبیخ بیخ وی با میوه چند نوبت بیاشامید ازوی بیاسایید
گلونید تجربه کردیم ذنبی دیگر را وهم صحت یافت ومنیق بود وخوردن گویند چون
دخان کنند ورم سرد را اسود منقی بود وبیشتر ورجها ودرازی گویند گروزیر سه نوبت
بواسیر را خشک گرداند ومجرب است وتعریف گویند چون بخور کنند در دهان کسی
علق در حلق وی چسبیده باشد بیفتد وثمر وی زردک وتپلا را سود دهد وبیشتر وی
گویند بدل ثمر الطرفا در ادویه چشم نصف کنند طرغلودیس طرو علوده قطرس است
وگفته شد بعبارت طریفون تنبیز است وگفته شد حتسوق وطشقوق
گویند وان قند بانه بری بود وگفته شود طریخیم نوعی از ماهی کوچک است که از
طرف اذربایجان می آورند از طرف تبریز وبهترین آن بود که نمک باشد وطبیعت
آن گرم وخشک بود طبع برانگیزاند کی ازوی ملطف سعد انحی ترتیبا دهم وبی مضره
ببرد ومعده وصلاح وی روغن بسیار بود طراغیون نباتیست در جزیره اقریطش
بود وصمغ وی مانند صمغ عربی بود وحرارة ورق وی وصمغ وی در اول درجه سیوم
بود شکل کوه بریزاند وحیض براند چون یک مثقال ازوی بیاشامند وابن
نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید ودرخت وی مانند درخت مصطکی بود طردیلون
سسالیوس است وگفته شد طریسلا طریفلن است وگفته شد طروقو

طرتیوقوذیس

ومستعمل واونیا نیز گویند وآن زعرور است وگفته شد طرو علود قطس عصفور
الشوک است وعصفور الشیاح نیز گویند ومولف گوید آن مرغیست معتاد کنجشک
ودو بال وی بیتی زرد بود ومنقش سفید ودنبال وی بود وبلب آب نشیند ودنبی دراز
دارد ومدام دنب وی در حرکت بود وبیشتر آبی ویرا دم جنبانک گویند منفعت
وی آنست که سنگ مثانه بریزاند ومنع آن ورعانجه تا دیگر جمع گردد در مثانه ودستور
گویند چون از جوف وی آنکه بخورند سنگ بریزاند وویرا اصح اعول وطرغود نیز گویند
طرخما ضبقون نوعی از سر است طرخوان نباتیست در بهار روید وگل
آن مانند گل خشخاش بود زرد وگلابرگ وی خار داشته باشد وتیزابی آنکه خوانند
وآن قوم بری بود ومنفعت وی آنست که الطبع وی برگ وگل افیون ابریزد ورم
مکان کند وبر عضوی بلیم ریزند حسبان در وجع جهت نیز آنکه از زگل افیون
ضفتسا عدس متفرق است بامرگ تخته باشند طلوق کوکب الارض خوانند
وعرق العروس ویونانی اسطرای کوکب وتفسیر آن کوکب الارض بود ودارای ثنیا
سه نوع است بحری وبیابانی وجبلی وعلی بن محمد گوید سه نوع است یمانی وهندی
واند لبی یمانی نیکوتر بود وتنک وبراق بود وضیف تبطل یمانی بود الاعلی وی نیکو
واند لبی صحیف وی بتر بود وغافقی گوید آن نوعی از جبسین است وآن
موسوم بود بعرق العروس ورسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست
که آتش در او اثر نکند وگفته اند نیز گویند لوقت نشو دالا
که بجو الماس بشکند ونقطای سنگ تولرکه الاکلیل ضبا کوکب وی اضافه
کنند ودر خرقه خشن با وی بنهند ودر آب بجنبانند تا جسم وی خورده شود

ح --

دیگر از آن وعلی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با شکلی خبر خرده
آب نیم کرم اندازند وبآهستگی می جنبانند تا حل شود واز خرقه بیرون آید بعد از آن آب
از وی صاف کنند ودر آفتاب نهاکنند تا خشک گردد پس در ظرف بمانند
مانند آرد خرد وشیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود وطبیعت وی سرد است در اول
وخشکست در دوم قابض بود خون ابتد در آب لسان الحمل ودوم ذوبیس
ودر خلف از بن ومجموع گویند کرست بود در ابتدا اما فع بود وخون از
سینه آید با آب لسان الحمل خورند وخون رحم ومقعد به بندد چون مغسول کنند
ودر آب لسان الحمل یا شامند وطلا کردن دو سنطاریا را نافع بود وغافقی گوید
نیکو بود جهت ریشها که بر اعضا مجذومان بود اکفه مال کرده اند وزایل کند
وصاحب منهاج از قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی بکشک لوه بریزانند ونیکو بود
مضر بود بسپرز ومصلح وی کثیرا دوی بود جنس نشوذ الاجلیه طلع ابو حنیفه گوید
اول ثمر نخل طلع خوانند ووقتی وی لولوی خوانند وجزیری خوانند وآنچه در اندرون قرینه
وبلع خوانند وبادی بهار خرما خوانند وطبیعت آن سرد است در اول وخشک است
در دوم وگویند قبض در وی مکن نیست وی تر بود ودانسته گویند دقیق نخل ذکر که
بابیک لیشن خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت را قوت دهد واین ما گویند
خشکی وی غالب بود برخشکی جماد وسردی وی مانند سردی جماد بود ودیر از
معده بگذرد وشکم ببندد وبسیار خوردن وی درد معده پیدا کند دقونی واین فعل
خاصیت وی است وصاحب منهاج گوید مطلوبی شهوات است ورازی گوید
طلع مقوی معده بود وخشک کند ومورد خراج راسوده مند بود ودفع مفتحه

وی از نفخ در معده ودبر از معده گذشتن بزنجبیل مربی کنند با گوارشات که
واین ماسویه گوید کامسلوق خورند باید با خردل ومری وزیت وفلفل وکرویا
وسداب وکرفس ونعناع وصعتر خورند وکامخ خورند با طعامهای چرب مانند مرغ
فربه وبزغاله فربه ومانند آن وبعد از آن شراب کهن بر آن خورند طالیح نبتی است
در طرف دریای آزاد [illegible] خوانند وگفته شود در تیم طلیسا نوعی از صدفست
کوچک واهل شام وی را طلیس خوانند واهل مصر دلنیس ومکسوح با نان خورند ودر
صفت صدف گفته شود طلا خمر است وگفته شده وبعضی گویند مثلث است
واین سمجون گوید نوعی از قندان است ومولف گوید آنچه محقق است ومشهور
شراب کهن خوب را طلا خوانند طمطم سماق است وگفته شد صمغ ابهل خوخ
وگفته شد طواله [illegible] است وگفته شد طوفریون نوعی از کادریوس نعنع است
وگفته شود طوط قطن است وگفته شود طوبیقون عنب الثعلب است وگفته شود
در عین طرطاق اغریون حماض جبلی است وان نوعی از سلق بری بود
ودر صفت حماض گفته شد طهف ما فوق گویند ذرت است وانرا بطابخ
از ذرت ماذرند طیلانوفون نوعی از جزالعالم است وگفته شد وجالینوس گوید
طبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم تا سیوم [illegible] نافع بود
وبهق وبرص با سرکه طلا کنند [illegible] دید [illegible]
طلا کنند [illegible] طلا کنند [illegible] نافع بود [illegible] بعد از آن
[illegible] طلا کنند [illegible] بر آفتاب بنشیند بهق زائل کند
تا خشک گردد بهق را زائل کند طبق وطبق [illegible] گویند وان دارویی است

وگفته شد طهوج بپارسی تیهو خوانند وبزبان ازلی ذرّیس ونیکوترین آن
فربه تر بود که در زمان خریف گیرند وطبیعت وی معتدل بود در گرمی گرم را بود
ونافع بود ناقهان را وشاید که اعضا ادمان آکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت
واول آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنک غذای وی غلیظ بود طبیب حرب
اذخر است وگفته شد طیحان [illegible] بری است وگفته شود [illegible] حیوانیست
مانند ذراریح الا کوچکتر بود وکلوزه وبیمار سرخ بود ونقط سیاه بر آن ومعان فعل
ذراریح میکند ومولف گوید بپارسی [illegible] عروسک خوانند وبدل آن ذراریح است
وگوید کرمی سبز است در درخت صنوبر وآن نوعی از ذراریح است طبا [illegible]
است وگفته شود طین مجموع گلها میبرد وجعفف بعد طین مختوم بپارسی گل حکمت خوانند
وصفت آن بسیار است ومولف گوید بهترین این نوع است که گل سرخ پاک
جهار من وکوبند وبیزند وگل را غذا ونمک در آب کنند وبدست بمالند تا حل شود
بعد از آن گل در سرکه کنند وجامه کلی بوی سرکه که تو آن چیت وجامه که سرکین
اب کرده بر هم بپزند ونمک بمالند خیساند بمالند نیکوتر بود انگاه
[illegible] تا خشک گردد ومرتب [illegible] کوبند وآب [illegible] کنند و
استعمال کنند بهترین انواع گل حکمت این است که گفته شد ودیگر
صاحب منهاج آورده است یک جزو گل ویک جزو [illegible] کوفته وبیخته ویک جزو نمک ویک جزو
خطمی وحب [illegible] وبنمک بمالند مستعمل شد طین مختوم گلی سرخ
رنگ بنابت المقدس واز آنجا آرند [illegible] آن زمین قطعه نبات [illegible]
بنت وهم [illegible] آن زمین [illegible] در آنجا ست وآن گل را مهر ملک خوانند

وطین الکاهنی خوانند از بهر آنکه نزد ساحران طین با قدر است ومهر طلسم وخواتیم
نیز خوانند وصورت ارطامس بران بود أبستال و دیسقوریدوس گوید گلی است
از جزیره لمنوس که [illegible] بکوهی میرسند وآن صورت بران می نهند وخواتیم الملک
وختم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطامس بران بود واقوال بسیار است درین گل
وجالینوس گوید نیکوترین این گل آن بود که ازوی بوی بد آید وخون استاند
وچون در دهان گیرند زبان را بچسبد وگفته گویند امتحان وی اول بر لب کنند
که بر لب بچسبد پس بر زبان نهند وبا یکدیگر بچسبد ونیکوترین نرم واملس وبراق بود
گویند آن زمین که طین مختوم ازوی می آورند از زمین یونان بود وابن زهر آب
گفته است وشیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی وسردی مانند مزاج آدمی
الا آنکه وی بیشتر از رطوبت بود ودروی رطوبتی که ممتزج پیوسته بود باشد ووی را
خاصیتی عجیب بود در تقویت دل وتفریح آن وتریاق مطلق بود ومقاومت با جمیع
زهرها بکند وگفته اند کیلی که قریب دو مثقال [illegible] بیکبار از سموم
قتاله است خورده بود ودر زمان قدری از طین مختوم با شراب خورده بود وادند آفات
[illegible] که چنانچه مجموع که خورده بود [illegible] دیگر باره [illegible] ماخوذ [illegible] دادند دیگری که
وی [illegible] طبیعت بیاید وازآن [illegible] گشتند [illegible] ومجموع [illegible] که خورده بود
چون [illegible] باشند چون [illegible] وچون بدان [illegible] دو [illegible] تا [illegible] نافع
ومقدار ماخوذ ازوی تا دو درم بود وجهت گزیدن جانوران گزنده مانند افعی وسگ
دیوانه با شراب یاشامند وپاشند طلا کنند نافع بود بغایت ودفع سم آن بکند وکسی که
قدری خورده باشد [illegible] وطین مختوم یاشامد [illegible]

دفع سم آن بکند وحب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم وبعضی گویند سحق کرده
یاشامند [illegible] در [illegible] وبا دفع وبا [illegible] واسحق گوید مضر است بشش ومصلح
وی گلاب بود وبدل آن در قرص [illegible] طین رومی بود یا طین ارمنی که بجوش بر
گوگرد سرشته باشند وگویند بدل آن مغره است اما در تریاق بدل وی نیست
طین نیشابوری گلی است سرخ رنگ [illegible] واسحق بن عمران گوید سرخی بسیار
خوش بوی وذوق وی [illegible] بود وبر زبان بچسبد وطبیعت وی سرد وخشک بود
در اول وصاحب منهاج گوید نیکوترین آن وردی بود که در وی هیچ رمل نبود چون [illegible]
وچون بر زبان نهند بچسبد وطبیعت وی سرد بود در اول وخشک بود در دوم خون را ببندد
وطلا [illegible] وطلا کردن نافع بود [illegible] وقلاع [illegible]
[illegible] بود واز آن ضیق النفس [illegible] ومقدار [illegible]
ومقدار یک مثقال مستعمل کنند وسل را نافع بود [illegible] تشنگی [illegible]
وجهت تب وبائی عظیم نافع بود وگویند در زمین [illegible] وبائی عظیم بود چنانچه گویند
[illegible] بماندند وباقی تلف شدند وآن چند کس را [illegible] گویند
گل [illegible] خوردندی [illegible] واز بهر [illegible] اطبا [illegible] وگلاب [illegible]
[illegible] بود بگلاب وآب [illegible] طلا کردن [illegible]
از [illegible] گویند مضر بود [illegible] ومصلح وی [illegible] واسحق بن عمران گوید
بدل وی طین حجازی بود [illegible] در اندلس [illegible] انجا [illegible] وگویند بدل آن
مغره است وگویند طین [illegible] طین رومی [illegible] بود [illegible]
[illegible] چون با آب [illegible] طلا کنند [illegible] از [illegible] باز دارد

طین ساموس طین ساموس خوانند و کوکب ساموس نیز خوانند بهترین آن بود که
سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب بنهند زود
حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک تر از طین مختوم بود
و وی را غسل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم
ثدیین طلا کنند ساکن گرداند و در اندک اسهال طلا کنند نافع بود و در نفث دم
و در مداوای قرحه امعا پیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل بعد از آن
بنمک آب پس با آب لسان الحمل حقنه کنند سود دهد و لا بد که ممزوج با آب باشد مانند
نافع بود جهت ورمهای گرم خاصه چون بر آن عضو رطوبت باقی بود و [illegible]
مانند ثدیین و خصیتین و مجموع گوشتهای سست که موصوف بغدد بود و قطع نفث
دم و طمث دایم کند چون با کافور [illegible] بخورند و چون با آب و روغن گل نمایند
بر خصیه و ثدیین ورمهای گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون
با شراب بیاشامند [illegible] و ادویه کشنده را بغایت منفعت بود
طین قبرسی گل است سرخ و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون
بشکنند در اندرون وی رگهای زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانکه
جمله باز نتوان کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبض معتدل
بود ضد سم بود جهت مجموع حرارتها و ورمها طلا کنند و جهت شکستگی اعضا
[illegible] در زمان [illegible] طلا کنند بغایت سود دهد و مقدار
ماخوذ از وی [illegible] از قول [illegible] و [illegible] سود مند بود و نفث دم
و قروح امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود جهت دفع ادویه قتاله [illegible]

از وی بیاشامند با آب سرد و مطبوخ سود مند بود و بدل آن طین مختوم بود طین
قیمولیا حجر الخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و چون بوی
کنند از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبسین و آن نوعی
از رخام است [illegible] و [illegible] آن دو نوع است یکی سفید و دیگر فرفیری
و وی [illegible] قوت وی ترکیب بود و در وی تبرید و تجلیه بود
و از بهر آنست که چون مغسول کنند جزء محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی
سرد و خشک گفته اند و چون با سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود
و آتش فارسی را بسیار منفعت دارد چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای [illegible]
[illegible] نافع بود و [illegible] چون بسوزانند و [illegible]
کنند و استعمال کنند زود بکمال صلاح آورد و مؤلف گوید که [illegible] باشند
[illegible] جهت جلاء روی استعمال می کنند و روی را پاکیزه می گردانند و آن [illegible] گویند
بدل آن طین مصری است طین ارمنی [illegible] طین قیمولیا طین الحر
خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و بحرانی و اندلسی ارمنی نیکوترین
بود بعد از وی بحرانی و وی فاضل تر از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت
سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته گردد و در آب حل نشود تا دیر
زمان و چون حل شود در وی لزوجت پیدا بود [illegible] و اندلسی دو نوع
بود یکی سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه [illegible]
بود و تصرف در آن نشاید [illegible] طین المر [illegible]
[illegible] طین الحر خالص [illegible] و مؤلف گوید که گل [illegible]

ونزدیکی شیراز و بیشتر اذی گل زرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود وآنرا نیز هم
بدین اسم خوانند وآن گلی بغایت سبز رنگست و چون پوست بادام دخان کنند
از بهر خوردن لوز اسرع کوانند وطعم آن خوش بود ومکثر در بیان ناکرده خورند و علی بن زکریا گوید
طین الحر سرد وخشک بود باعتدال نیکو بود جهت همه جراحتها وکلالها وتکرکی بر ازکی
زبنو وطلا کنند همه ساکن کند **طین قابسی** بغایت بی سرخ بود و بیشتر اذی و بوله
گل سرشوی خوانند وطبیعت سرد وخشک بود در سیم ورانافع بود چون دو مثقال از وی
مستعمل کنند وکوبند مضر بود بمثانه ومصلح وی آب سرطانات بود **طین جعفر** طین الضیم
خوانند وآن از موضعی بنزدیک قسطنطنیه است بیان دکلوه آید ولون آن
زبرجدی رنگ بود ودر انجا رهبانان اند برین گل مهر می نهند وآن طلسم لبی دانند
خواندن وقد انه کیست بعضی از ایشان ولاکیبی دکربانه از طلسم نشناسند
وآن غریبه بود وطبیعت ان سرد وخشک بود بر دردهای ارم طلا کردن سودمند بود
وخون زفق باز دارد خوردن وی ودربستن خیر از همه طینها بنوع زبوه وفاضلتر
طین بحری صفت آن در طین قبرسیا گفته شد **طین زیادی المصطکی** طین جزیره مصطکی
طین حیا خوانند وحیوس هم خوانند ودیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که
سپید بود وبلون خاکستر مایل بود واین گل دقیق بود وصفایح داشته باشد وپاره های
مختلف شکل بود وچون در حمام خورند اندر ان نیکو بود وی مجموع بدن را جلا دهد وفایده
ادویه بود کرچه دیتها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند **طین اوبلیوس** مضعف
طینها بود باز کوبند ومضعف حواس بود ودر شستهای جنم نافع بود وچون آستن
از حقه یا دیقه نکاه دارد ووی جلاء بود بیش لذع **طین رومی** یونان اصابطس خوانند

ومعنی این اسم رومی بود وبعضی قوما قیطس خوانند واین اسم مشتق از قوال
بود ومعنی آن دوانیدن واین گل از مدینه سلوقیا تا بلاد سوریا بود ونیکوترین وی
آن بود که بسیار سیاه بود مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند وانچه خاکستری رنگ بود
بد بود وجالینوس گوید بدان سبب طین رومی خوانند که در زمان بهار در اول
ابتداء آنک درخت ارم ورق بیرون کند این گل بر درخت می مالند که تا کرمی که
انگور می خورد وخوشهای از درخت تباه می شود بکشد ودیسقوریدوس گوید قوت وی
قابض وملین ومبرد بود ودر کحلها مستعمل کنند جوی ترم برویانند جالینوس گوید
جوهر وی نزدیک بحجر بود **طین مصری** ابلیز خوانند وجالینوس گوید مطلی الاکثر مستعمال
بسیار دیدیم که در اسکندریه طلا کنند ونافع بود وبر دردهای کهن ودردهای مزمن
ونواسیر طلا کردن بغایت سود دهد **طین نیشابوری** طین کول خوانند وطین
خراسانی خوانند وآن گلی است که مردم در بیان کوه خورند وبدان تنقل کنند ووی
نوعی از طین الحر بود ولون وی بغایت سپید بود مانند اسفیداج وبیشتر این گل سپید
خوانند وطبیعت وی سرد وخشک بود وکوبند گرم بود بسبب آنکه گل تودری دارد
قوت فم معده بدهد وغثیان را نافع بود ومشتهی طعام کند وتیب معده نابلکند ومقدار با خورداد
بی کیب درم تا یک مثقال بود واکر زیاده کنند منفسد مزاج بود وسده آورد وکلف
در روی پیدا کنند وانیسون وتخم کرفس جذابی باز کم کند وصواب ان بود که ترک کنند از بهر کلف
فلاقی زیا قرانه ملامع است وآب ازق دمان در وقت خواب وشور بکلی راعظیم
وغثیان وارب وحفظه راسود مند بود **طین احمر** طین ارمنی است وگفته شد
طین حراطیقی طین نیشابوری است که گفته شد **طین البحر** مغره است ودر میم گفته شود

باب الطاء طغرا

وطغرو فودنج بری است ودقیق شود
جنس الجوز تم حسك است وكفته شد در ماهیت آن طلیم ذكر النعام است
ودر نون كفته شود طلوق المعز سكنه بود سرد وخشك بود در سیوم داء الثعلب را
نافع بود وجون خاكستر آن با سركه طلا كنند واكر سحق كنند با شراب وبر زند كی مجموع جانوران
وسباع نهند نافع بود واكر سحق كنند با عسل وطلا كنند در مفاصل وتورم را نافع بود
فالبول كو كان بیرند وبر شكم ضماد كنند قوبا كه از بلغم بود ورباع بود نافع بود ومسهل
آب زرد بود ظلف التیس تیك كه جون بسوزانند وسحق كنند وبا عسل بسرشند
وآب با نشا منه نافع بود جهت بلغم لون در جامه خواب واكر در خانه دود كنند مار بكریزد
واكر سرکین معز بسوزانند وسحق كنند وبر ریش طی در اعضائی كه یابسه المزاج بود
بر آن افشانند نافع بود طحیح اسم تمر جوز است نزد اهل عسقلان وعنبران
طباق یاسمین بری است وبه بربری ایزنا خوانند وبلفظ یكی یربه فوده
خوانند ومعنی آن خشبة النار بود ونبات وی بیشتر در جایها با نما قلها بود وماننده لبلاب
بعنی بر بعضی بپیچد بود وكل وی یاسمین شكل بود كه بجای بیشاخهای وی خار بود
مانند خار كل وبیشتر نبات وی با علیق بود محبت و ازوی چند الوان كه وجی وی
سیاه ودراز بود ودر فعل مانند خربق سیاه بود بلكه حرارت وی زیادت بود كرم وخشك
بود در چهارم جون بر عضوی نهند جسم را بسوزانند زود مانند شبطرج وجون سحق
كنند وبا سركه بر بهق سفید وسیاه طلا كنند زائل كند كلف دبه رها كند وجون ضماد كنند
بر عرق النسا عضو را ریش كند وبغایت نافع بود وجون بیاشامند ازوی چهار دانك
درمی با سکنجبین بنشاستج ومعجونات مثل انذق دوا نفع مجلس خلط سودا وی برانند

وبو وعسر النفس را نافع بود وكل وی صداع سرد ورباح غلیظ از سر بكشد جون
ببویند وروغن كل وی كرم ولطیف بود ومحلل قوی سفید منی بود جهت لقوه وفالج
وعرق النسا ورعشه وهمه مرضهای سرد والله اعلم بالصواب

باب العین عاقرقرحا

در دمشق عود القرحا
وبیونانی فوریون ونیكو ترین آن نوع كه تیز وعرق بود وزبان را بسوزاند
وفربه بود وغلیظ وجون بشكنند اندرون وی سفید بود وآن بیخ طرخون است
دكوهی جبلی وطبیعت وی كرم وخشك بود در سیوم جون سحق كنند وبا زیت
بر بدن مسح كنند عرق برآید واسترخا اعصاب مزمن را نافع بود ومنع تولد كزاز
كند وسلخ مضاة بخاید وبلغم كه در معده بود زائل كند وجون در دندان كرم خورده
دندان كه از سردی بود ساكن كند وجون با سركه بپزند وبدان مضمضه كنند سود مند
بود جهت درد دندان وجون بخایند بلغم را بازدارند وموافق اعضائی بود كه سردی
بر وی غلبه كرده باشد وحس آن باطل شده باشد وحركت ومفلوج ومصروع را
بغایت نافع بود وجون بعسل معجون كنند ولعق كنند بلغم معده بلند از اند بجامعت
را بیفزاید ودغا جای سرد ودغا جای تر ودمشق كوید كرم وخشك بود در چهارم
واسحق بن عمران كوید سفید منی بود جون با سركه بپزند وبدان مضمضه كنند جهت ورم
ملازه واسترخاء زبان كه بسبب آن بلغم بود وابو حلت كوید جون بیاشامند در دوم
ازوی مسهل بلغم بود وشریف كوید روغن وی لقوه واسترخا وفالج را بغایت نافع
بود وجون بعسل معجون كنند وبر قضیب مالند پیش از مجامعت مجامعت را بر انگیزد
وعافقی كوید جون عاقرقرحا بكوبند وبا عسل بسرشند وبیاشامند صرع را نافع بود وشیخ كوید

مضر بود نفخ و مصلح وی میویزج بود و بدل آن در غرض فوذنج بود و در مرضهای
معده راسن گویند بدل آن دار فلفل است و عسل عاقر قرحا شجار است و گویند
عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف است عاقول درخت حاج است
و گفته شد عبب و عبب نیز گویند و آن ثمر کاکنج است و گفته شد [illegible] است
و گفته شد عتم زیتون کوهی است و گفته شد عجب حب البلسان است و گفته شد
عجم الزبیب فارسیان خوانند یا دیس دانه میویز گویند و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول
و گویند [illegible] دوم شکم ببندد علس [illegible] خوانند و یونانی قاقوس و وی نفاخ بود
و مرکب از قوت قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود [illegible] بی سفیدی
دل بود [illegible] روز [illegible] شود و چون در آب [illegible] سیاه نشود و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سوم و بسود
[illegible] اکل وی [illegible] و با سویق [illegible] ضماد کردن نافع بود
و با اکلیل الملک [illegible] بر ورم [illegible] از گرمی بود و در ورم [illegible] ضماد کردن
نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب عدس [illegible] باشد شکم براند و خناق
[illegible] بود و عدس [illegible] غلیظ کند و دیر هضم شود و معده
[illegible] بود معده [illegible] در معده و امعا و اعصاب [illegible] و چون با هندبا
یا لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا [illegible] یا ورق [illegible] خشک [illegible]
[illegible] نفخ [illegible] شکم [illegible] و حدت [illegible] ساکن کند و مقوی
معده بود و چون مقشر کنند وی [illegible] معده را نافع بود و چون
با عسل یا [illegible] [illegible] آورد و [illegible] خون غلیظ کند

ودعا [illegible] در عرق [illegible] کند و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند
و بسیار خوردن وی جذام آرد و ورمهای صلب و سرطان [illegible] عدس با [illegible]
خوردن که [illegible] بسیار در جگر [illegible] آرد و مضر بود با صحاب [illegible] البول و منع ادرار بول
و حیض بکند و بد [illegible] بی [illegible] بود و گویند [illegible] را نافع بود و صاحب [illegible]
[illegible] نافع بود چون با [illegible] پزند و دفع ضرر وی آن بود با [illegible]
[illegible] بپزند یا بروغن [illegible] یا بروغن بادام و بدل وی [illegible] بود علیص [illegible]
[illegible] گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی [illegible] بول و حیض براند و مسهل [illegible]
بود گویند [illegible] تریاق [illegible] و بدل وی [illegible] بود و گویند بدل وی [illegible]
وی دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس [illegible] است و گفته شود [illegible]
صاحب منهاج گوید [illegible] است و صاحب جامع گوید طلب است و گفته شد
علیه [illegible] است و گفته شد [illegible] اهل [illegible] قتب است و گفته شد عرعر
سرو کوهی است کوچک بود و بزرگ بود و بیشتر [illegible] از او [illegible] اند و گویند [illegible]
[illegible] بود در سوم و خشک بود در اول [illegible] و ملطف بود و دخان کردن وی
[illegible] نافع بود جهت اختناق رحم و [illegible] و بول و حیض براند
و دفع [illegible] جانوران بکند عروان [illegible] است و گفته شد عرطنیثا مشتمل [illegible]
[illegible] است و آنرا اهل [illegible] خوانند و اهل مشرق [illegible]
و [illegible] چوبک اشنان خوانند و در الف [illegible] صفت آن گفته شد و بدل
آن [illegible] است [illegible] آن و [illegible] و دانه [illegible] بوزن آن [illegible]
[illegible] الزعفران و [illegible] الصابغین نیز گویند و آن دو نوع است [illegible]

ودي بارسي نخود جو به لونيد وبعضي جودلونيد وكوكب كويند ماميران است وكفته شود
وطبيعت دارد كرم وخشك بود تا سيوم وكويند در دوم جلائي قوي بود وخاييدن
وي درد دندان را نافع بود وعصارهٔ وي روشنائي چشم بيفزايد وسنبي بزنند وبا
شراب سفيد وانيسون باشامند يرقان كه از سده جكر بود سود دهد وكويند
ورد بيت را باشند خشك كرده اند وكلاد در چشم كشند قوت باصره بدهد وبدل وي در
وي ماميران بود وكويند نيم وزن ان عاقرقرحا عروق الصفر بارسي بيخ كبر كويند
وبهترين وي باريك بود وطبيعت وي كرم وخشك بود مسهل بلغم بود ومقوي معده ومقدار
نيم مثقال مستعمل بود ومضر بود بمثانه ومصلح وي عسل بود وبدل وي در ادويه
بوزن يك درم حلتيث باسكنجبين بود وباقي نفعهاي وي در صفت كبر كفته شود عروق
حمر ... است وكفته شود عروق ... مستعمل است وكفته شود عروق ...
عروق الصفر است وكفته شد عروق الشجر علك است وكفته شود عروق ... زرباد است
وكفته شد عروق ... قلقو ... است وكفته شود عرق آن چيزيست زبان دارد كه ... خوانند
وظاهر ... نوعي از ادويه است ... عنق ... اغلظ السبق خوانند بستوديد
كويد چون كويند ... كند وبا سركه باشامند صرع زايل كند ودر مداواي ... جان داران
مستعمل كنند وكويند هم ... چون ... كنند ... بود ازوي زايل شود
عرجنم ... است باذنجان بري را وبعضي صدف خوانند وكفته شد عروق ...
اصل السوس است وكفته شد عرم ما ... است اهل مغرب بردين خوانند ويونانيان
... عرجد كا ... است وكفته شود عرمض نوعي از كا ... است وآنرا
كاد ... خوانند ودرمي ... وخار ... داشته بود مانند خار مرغ وبعضي ... خوانند

عرف ... اهل مغرب ... خوانند ودوم خوانند عرطب ... است وكفته شد
عرق ... لون است وكفته شد عرنا ... قطوريون غليظ است وكفته شود
عرنون ... قطوريون دقيق است وكفته شود عسا ... الكرم است
وكفته شود وبارسي ... خوانند عسل لبني ... است وكفته شود عسل النحل
بهترين وي آن بود كه صادق الحلاوه بود وخوش بوي وسفيد بود وكويند فاضلترين عسل
آن بود كه بسر ... دريغ بود وبعد از آن ... بود باشد وقيل
از عسل خريفي بود كه چون بويند عطسه آورد وآن ... كه خورند وكويند بوجه
آن ... آورد وعرق ... وعقل زايل كند وچون بخورند البته عقل زايل كند
وعرق ... آورد مداواي وي ... كنند بعد از آنكه ... بود ... بوده
خورده باشد تا معده پاك شود بعد از آن ... وكلمري بخورند وحكم نوعي ديكر عسل
بود كه حكم وي حكم ... زان بود ... علامتها حادث شود ومعالجه آن چون
معالجه ... كنند ... عسل ... بود طبيعت آن كرم وخشك بود در دوم ...
كويند ... جالب رطوبات از ... بدن ... ومنع ... وچون با ...
... زايل كند وآثار ... زايل كند وچون ...
... كنند ودفع كند ... اند ... كرم ... در
... زايل كند وچون ... كند ... عضله
در جانب زبان ... بسيار آنرا ... خوانند وخناق را
نافع بود ... وچون كرم ... كل باشامند ... نافع بود وكويند
جانوران ... افيون خورده باشند ... چون ... باشامند نافع بود

و از دندان سگ دیوانه بزرگوار با نمک بر مالیدن و از ضرب بر اعضا بند اشود بمالند نافع
کند و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را
نافع بود و قدما بشان مزاجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه چند لعقه دندان
در تنقیه و جلا و کرم نشت روا نبینم که به ازوی بود و جسم مرده را نگاه دارد و اگر
با گوشت سنون سازند دندان از اسفیدکه اند و سخت آن نگاه دارد و تدریف گوید
چون با روغن گل بر ریشهای تبهدی و مجموع دیستهای بلغمی شود بمالند نافع بود
و مجربست و چون با ادویه خلط کنند دردی جلای بود چشم را و آنکه از آب و فوق
باصره بدهند چون با ادویه حواری بسرشند و برص و بر بهای کهنه بود نهند بخشاید
و جرات آن بکشد و چون با زراوند طویل یا کرسنه بسرشند گوشت بر جراحات عمیق
برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق
براند و چون با آب پاشنان سینه را از فضله دی پاک کند و شهوت مجامعت
برانگیزاند و نهایت معلو جا ترا نافع بود و چون که با گرفته با آب باشامند شکم براند
و چون ادویه برص و بهق می بسرشند جلای آن زیاده کند و چون با آب باشامند
ریش بود و رنبارا [illegible] معبوج و دی سموم را نافع بود و خون نیک ازوی متولد شود
خاصه در زمستان و جوانان اصحر بود و کلبی که بروی حرارت غالب باشد و تشنگی و چون
بسیار خورند قی آورد و مصلحش رمان مزوده و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن
میفختج تبریز بود عسل طبرزد و القصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند
و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد با درس شبیه نبات خوانند و از ان قصب
اول اذبی شکر گیرند عسل البلادر منفعت آن در بلادر گفته شد و صنعت نوع

گفته شد و اینجا بدان نیست شود کلا غیر آن نوع خوانند مانند روغن گندم و نخود گیرند
نیشتر را در گل حکمت گیرند و بلادر را در آن اندازند بعد از آنکه سرهای وی بریده باشند
و آتش بر پشت شیشه آهسته بر افروزند بعد از آنکه سر گلوی بمالند باشند و زیر
وی آب یا لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون کند و بر دارند
و بوقت حاجت استعمال کنند و مولف گوید که آنچه بی آتش گیرند بهتر بود بگیرند
بلادر درشت کنند و هر دو دست را بگردگان خاییده بمالند و آن بلادر را در هاون
دیگر بد عسل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهند و هر زمان که دست را
پاک کند دیگر گردگان خاییده در دست بمالند و بلادر شکافته در دست بمالند تا عسل
بدست جمعند و بکار دارد حاصل کند آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع است
دولف چند نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضرت نرسید عسل داود اعمال است گویند
عشر صاحب منهاج گوید درختی اعرابی بیابانی بود و آن یکی از نوعات و ثمر
وی را خیع خوانند و فقاع وی مانند فقاع دقلی بود و گوید نوعی از وی هست که
در ساقه وی نشستن کشنده بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم
و در وی قبض با عتدال بود و لبن وی بر قوبا و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل
جهت قلاع و درد ضرس کودکان [illegible] منبت بود و شکم براند و مضعف اعضا بود
و لبن وی سه درم کشنده بود و سکروی در سبن گفته شد عشقه نوعی از بلابیت
و گفته شود عصابه شبیه [illegible] است گفته شد عشقه بدان [illegible] و وصل خیری
زرد است و گفته شد انواع آن عصفر یا در بستق خوانند و باصفهانی گل کاوشه
و برگ زعفران بر گویند و آن دو نوع است بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است

در اول و خشک است در دوم و بعضی گرم و خشک بود در سیوم و بعضی معتدل بود با انضاج خلط را
زایل کند و با سرکه برص را بر فایده بدان نکو بود و ورمهای گرم را با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان
بود زایل کند چون بدان بمالند خاصه برّی وی و جالینوس گوید بدل وی زنجار الملح است
عصبه صاحب منهاج گوید جسیزم است و گفته شد و صاحب جامع گوید بلا انبت که
یونانی دیا قوس گویند و گفته شود صفت آن عصا الراعی بطباط خوانند و بیابان دارد
هم گویند و بشیرازی لسنه خوانند و بلفظی دیگر مرغ مردوان دو نوع بود نر و ماده
و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ ببار [illegible] بود و طبیعت آن سرد است
در دوم و گویند خشک است در سیوم و گویند تر است و قابض بود منع خون رفتن کند
و طبیعت بندد و بر اورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را
باصلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکانند که گوش گرم باشد و ریش آرد خشک کند
و درد زایل کند و لازن و رعاف اینی بحد بر گیرد قطع سیلان رحم کند از بعد بکند و چون
آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود بود
دهد از بعد آنک ادرار بول محکم کند و قولنج را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم
و چون با شراب بیاشامند [illegible] را نافع بود و چون بیش از
آمدن تب [illegible] بیاشامند سود مند بود جهت تب ادوار و اسحق گوید مضر
بود بشش و مصلح وی [illegible] بود و بدل وی عنب الثعلب عصب بو نانی
نوارش گویند و گفته شود عصفور بپارسی گنجشک خوانند بهترین آن فربه بود
و آنچه در خانها فرخ کند بد بود و اول آن بود که از آن اجتناب کنند که خون بد از وی
متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سوم گوشت وی صلب تر از گوشت دیگر بود

باه را بقوت خاصه دفع وی و ابو العلا زهر گوید نافع بود جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا
و جامعت را بقوت [illegible] مزاج را موافق بود [illegible] بخورند می باید که سکنجبین ترش
بر آن خورند و مردم گرم مزاج را موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصل و خلط صفراوی
از وی متولد شود و اولی آن بود که بروغن بادام بریان کنند و چون با مری مطبخ کنند گویند
زود تر بگذرد و بریان کرده باید که قطعاً استخوان وی بخورند که بیخ در مری و امعا بیابکند
عصارة ماميثا شیاف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که زرد بود و سبک [illegible]
از دواجی [illegible] طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم را [illegible] و حرارت
آن بنشاند و درد چشم [illegible] را نافع بود و صنعت وی چنانست که آب وی بگیرند
و بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است با بعضی زرنیخ
عصارة خشخاش اسود افیون است و گفته شد عصارة الملک عصارة السوس است و رب السوس
خوانند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبض اندک بود خشونت قصبه
شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و قوت ادویه حاره حاد بشکند و بدل
آن دو وزن آن اصل السوس بود عصارة [illegible] اقاقیا است و گفته شد عصارة الغافث
بگیرند غافث تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب بنهند تا منعقد گردد و بر دارند و استعمال
کنند و در غایت تلخی [illegible] و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و منقی [illegible]
و کل را نافع بود و چون با آب [illegible] یا سکنجبین بیاشامند سود مند بود تبهای کهن
و درد جگر و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال [illegible] و گویند مضر بود [illegible] و مصلحان
مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن ورق [illegible] و گویند وزن آن غافث عصارة لحیة
التیس بهترین آن تازه بود صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت آن

سرد و خشک بود و در نشش و نفث دم و بیح را نافع بود و مقدار ماخوذ ازوی یک مثقال بود
و طلا و ضماد کنند بر اعضا مسترخی قوت آن بدهد و استسقا که با مضر بود بکف و مصلح آن العسل
بود و بدل آن اقاقیا عصاره قثاء الحمار گرم بود در سیوم خشک بود و غثیانی عظیم پیدا کند
تا بجای که بخناق کشد و غشی و اقامان آورد و مداوای وی قی کنند و آبی که در مداوای
کسی که کزدش خورده باشد و صنعت آن در باب قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود
و بدل آن عصاره بیخ سوسن است عصاره افسنتین صنعت آن مانند صنعت غافث
است که گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و مسخن و مقبض بود بهای کهن را
نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ ازوی تا یک درم تا نیم و مره صفرا از
معده پاک کند و مصلح وی بوریه بود و گویند بدل آن هم وزن آن ورق است
عصاره لحیة التیس سرد و قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای از آن نافع بود
و قوت مرده بدهد صنعت آن بگیرند در شکل تازه خوب و آب آن بگیرند و چاق کنند
و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا ... که بر نشف کند یا در آفتاب
نهند تا تمام شود و کذا در شکل تر بود خشک و با آب بجوشانند و با لانیه وطلی کنند
یا در آفتاب نهند تا تمام شود پا خالی کنند گفته شد و بدل آن هم وزن آن
... دارد ... گرم بود در درجه دوم عصاره الرمان ... گویند
گرم بود در دوم عصاره ... گرم بود در دوم عصاره ... گرم بود در
عصاره ... سرد بود در سیوم عصاره ... گرم بود در سیوم و بدل
آن عصاره ... گرم بود عصاره ... بدل آن عصاره ... است عصاره ...
بدل آن ... است عصاره ... سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصاره

قرظ است که آن اقاقیا بود عصفور الشوک و عصفور السیاح نیز خوانند و آن
طرو علو و قطر است و گفته شد عفص خطمی بری بود و گفته شد عضابه و عضاره
و آن ضب است و گفته شد عضا در لغت اسمیست که واقع شده است بر درخت
از درختهای خارناک مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضله پاره
گوشت عواشی و نیکوترین عضله است و بیت ازوی مشک خوانند و در وی عضلی
شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است عضل خورده است
و گفته شد عطب قطن است و گفته شود عطارد سنبل رومی است و گفته شد
عطشان نباتیست که یونانی دیسا قوس گویند عظام سوخته وی محلل و مجفف
بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالینوس گوید جبل کسان استخوان
سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند استخوان کهن چون بسوزند سود مند
بود جهة ریشهای که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن
و شریف گوید بعد استخوان بعد سبز برگ و طبخ آن بسر دیزد قطع رعاف بکند
و چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزیده که در دبوا در جا بود و تطاب سرشند
و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و با ماء الشعیر سرشند و طلا کنند
بر اثر آبله و غیر آن زایل کند و کعب تیس چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین
بیاشامند و درم بهیج بگدازد از انس و جست با عسل بیاشامند باه را برانگیزاند و عظم استخوانی
ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصاره عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند
و کسی که در شکم درد و استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب ... بدهند خاصه ...
نافع بود و مجرب و غافقی گوید خاکستر استخوان سوخته چون باریک سحق کنند و بر خشکی

آتش ضماد کنند سودمند بود و در خواص آورده اند کعب ابن عرس جهت زلع بود
بیرون آمدن و بودن آویختن آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده است دندان
کودک آنجا اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در صحیفه نقره گیرند و بر زنان
آویزند منع آبستنی کند و اگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند در جای داشته
باشند از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر چیزی ناخن
که کانه بسوزانند و آن خاکستر بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل آنکس پیدا کند
و اگر دندان آدمی و استخوان بال راست چهارچهار در شب برخفته بندند ما دام که
باشند بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست نهند بلیند و با زوی
راست مو بندند قوت مجامعت زیادت کند و اگر دندان نیش رو با بر مصروع آویزند
صرع از وی زایل شود و اگر دفن کنند کله سر آدمی مرده کهنه در برج کبوتر
کبوتر زیادت کند و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر سر صاحب شقیقه
بیاویزند نافع بود از آن راست بر راست و چپ بر چپ و همچنین ناب بزنانه ضرس
ضرس که گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد که از آن یا شب
بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابند و هر دو استخوان چون بر آدمی یا بهایم آویزند
منع تب و تشنگی کند و دو بینفور بیدرس کویند ناب کلب یعنی نیش سگ چون
آدمی گزد پس بکنند و در پاره پوست نهند و بر بازوی بندند ایمن باشد از سگ دیوانه
و در خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی بندند در خواب سخن نگوید
دیگر گویند اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان
بندند نافع بود قولنج چون با خود دارند سگ ایشان بانگ نزند عظلم درخت

ذیل عصارۀ وی است و آن و سمه خوانند و گفته شود و گیتم نیز گویند عظلم بتازی
مازو گویند و بیونانی ... و به ترکی ... آن بود که بیخ بود و سودلیق نداشته باشد
و اندا ... لیس خوانند و آن خوب بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ دست و بزرگ بود
این نوع ضعیف تر و سبز بود و سوختن وی با آتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته
گوشت از بهر سیاهی خضاب نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و خاصیت قابض بود و چون شاب ... سحق
کنند و ماننده ضماد بندند بر موضعی که باشند در هر چند و بیرون آمدن مقعد نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اول آن بود بر روی آتش تستی بکنند
و در شراب اندازند با سرکه خورانند و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند
و آب وی خضاب بود موی را و چون و با ... بر گوشت زیادتی اقبال نمود
و منع رطوبت که روان بود از لثه و لهاة و قلاع و دافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کرده
در غذا یا آب کنند اسهال کهن را باز دارد و قوت معده ضعیف بیفزاید و آنچه در اندرون مانده
بود در سوراخ دندان بنهند درد ساکن گرداند و طبع وی در آن نشستن جهت مقعد
بیرون آمدن و ورم و سیلان رطوبات که اندرحم روانه بود و کهن شده باشد عظیم سودمند
و چون خاصیت سحق کنند و در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند
و طلا کنند بر سلاق که در دمان پیدا گردد زایل گردد و اگر با سرکه بپزند و بر جرح طلا کنند
در ابتدا سودمند بود و منع نمله بکند طلا کردن و واجب آن بود که چون خواهند که ما شاء
جهت امساک سیلان بخصوص حیض بپزند با بعضی علل در آب حل کرده تا مضمضه
کنند نرسانند و بدل وی ثمر الطرفا بود بوزن آن و گویند عفص و جهت بلوط و قسط

وجع الاسنان و قطع رعاف و ابلج زرد و تمر الطفا و دادی همه مانند یکدیگر اند

در لطیف عقاب دم گویند مغاث است و گفته شد عقیق ارسطاطالیس گوید

اجناس وی بسیار است و معدن وی بسیار در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین

آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود قوت چشم بدهد

و خفقان را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان متحرک را محکم کند و اگر انگشتری عقیق

در انگشت کنند و بر خصم روند خشم فرو نشیند و قطع خون دهن کند از هر عضو که باشد

خاصه زنان که خون از ایشان روانه بود و اگر خرد کرده سنون سازند خون دهن و

دندان باز دارد و زنگ سرخ دندان را سفید کند و جلائی تمام بدهد خاصه با مروارید

و بسد عقربان اسقولو قندریون است و گفته شد عقرب بپارسی گژدم خوانند

و یونانی سقوربیوس حرساوس بهترین وی زرد و نشاء زنان بود که ضعیف

و لاغر بود و نیش وی سخت بود و ماده دیر تر و بزرگ بود و نیش وی با دم بود و طبیعت

وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت گوشت حیوانات در دو سال رنج

و لاغر کند و بر آن گل بر نهد درد ان کم کند و اگر بر آن گوشت بخورند همین عمل کند

مقدار یک گویند اگر خاکستر وی در چشم کشند ضعیف چشم را نافع بود و چون سوخته وی

سحق کنند و با نیم وزن آن سرب سوخته با هم بزنند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند

مجرب آنرا ان کتیف و کلا عقرب ... خشک کرده سحق کنند با ... و برص

طلا کنند شفا یابند و چون در زیت بجوشانند تا سوخته گردد و رشتها که در ... پای

بکشد چون آن روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق کرده بر افشانند ...

و صلاح آید و جب ... بن الجنه گویند چون بگیرند یک عقرب و ... کرده ...

چهار روز از ماه باقی باشد در شیشه کنند و روغن زیت بر آن کنند تا ذیب قوی

بی اخذ کند جهت درد نیت و دان استعمال کردن نافع بود و گویند اگر روغن

چون بر بواسیر ظاهر مالند خشک کند و بیندازد و گل عقرب مرده در خرقه بند

و بر زنی که دایما بچه می اندازد آویزند دیگر بچه نیفکند و محفوظ بماند بفرمان باری تعالی

و ابن ماسویه گوید اول آن بود که عقرب را بسوزانند تا اندکی بریان شود و شیخ الرئیس

گوید صنعت سوختن وی چنان است که شیشه ... حکمت کنند و عقرب را

در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و یا مدت دیگر کنند و ... به انحراف

آن ناشف بود و لطف فوق کند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که

بلیته دیگ مسین در جیب کنند و سر آن گل بگیرند و در تنوری نهند که چوب زنند در آن

سوخته باشند و آتش بیرون آورند و در تنور نهند نیکو و یک شب رها کنند و روز

دیگر بیرون آورند و در ظرف آبگینه کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر

سوخته وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مأخوذ از وی دانگی بود و کل

نیم درم از وی بیاشامند سنگ مثانه را نافع بود و صاحب جامع گوید جمعی در زیت بجوشانند

و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی برویاند و گویند ... حق

روغن خوردن ... بود ... و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود عقرب بحری

زهرآلود کژدم دریائی ماهی کوچک است سرخ رنگ ... زند و در سرش خاری

سفید بود که بدان بزند و جسم وی خاکی بود و سر وی بزرگتر از بدن ... و از

رنگ وی ... است ... از عقرب حاصل می شود ... سخت ... و

دیسقوریدوس گوید سقونوس ... لاسیوس ... حیوان بحری است با هم عقرب می خوانند

زخم وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و شبکوری و قرحه که عارض میشود در چشم
و آنرا لوتوما خوانند عنّاب کوهان و عنبر کوهان عاقرقرحا است و گفته شد عُقاب
خرابست و گفته شد عقید العنب مینجج گویند و رب العنب نیز عقید العنب خوانند
و بشیرازی دوشاب خوانند و گفته شد نیز نوعی از آنست عقعق صلصل گویند
و عکه نیز خوانند و بشیرازی کالجه و بتازی کالجه گویند سرگین وی ربو را نافع بود
گوشت وی گرم و خشک بود و لیموسی بلغم دهد غراب بتازی اله خوانند گوشت
وی گرم و خشک بود چون بخورند بمنزله گوشت کاه بود و دماغ وی چون در
چشم کشند نافع بود جهت ابتداء نزول آب و روشنایی بیفزاید و چون بپروی
خود کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی بر کلف و ترجابی در روی
بید الکف لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر بود علجوب حسک است
و گفته شد علکه لغه بربریه خوانند و آن سودنجان است و گفته شد و در مصر
علکه خوانند و در اندلس سودنجان و در عراق لغه بربری علس ابن سمجون
گوید وسخ الکوارات دولف گوید وسخ الکوار بتازی موم یا ثفل خوانند
و بشیرازی بتو خوانند و طبیعت گرم بود و گویند سیاه امتحان کردم جهت
تسکین اعضا از جای افتادن و دفع خوف همان عمل و مثل صبر می کند
و نیز یک مثقال نام. مثقال عسل یا قند یا نبات تقریب نیم درم یا اشنا منافع بود
و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا داره خوانند و دولف گوید
مثل نحل آنرا از بهر حمر شش خفه و نحکان می آورند از مجموع گلها و آن الوان باشد
زرد و سفید و سرخ و بنفش مقابل لحم بود و گاه در میان عسل بود عسل را نیاید در وقت

وسخ الکوار گفته شود علک الزیت بتازی همچنین زیت خوانند و صمغ آن درخت زیتون بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سپید
بود در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع جراحتها و در نیشابوری صورت در بیابان
پیدا شود نافع بود در بستو بید و سر گویند چون در ظرفی مس قدری بریزند تا غلیظ
شود مثل عسل و بر دندان جنونه مالند بیفتد آنرا و گاه با خاما لادن بیامیزند نافع
ترمس در بر موانی لطوخ کنند جرب ابنیان زایل کند و آلات آن بود جز گرم
کنند و بر نقرس و درد مفاصل طلا کنند نافع بود علک درخت النوش در پی او عن
سوس جهت در چشم کشند محلل آب نزول بود علیق بتازی در گویند و بیونانی
باطس و بشیرازی توت و بیاتوت سه کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند
و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که تا آفتاب
خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون
بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند تنگی بندد و قطع سیلان رطوبت کند و از رحم
بکند و موافق بود جهت زندگی جیوانی که وی را توسطس خوانند و آن مادتی
تلخ دارد و ورق وی چون بر نوبه بخایند قلاع و بیشانی که در دهان بود زایل کند
و چون خشک بود خشکی وی زیادت شود و گل وی همان قوت که در تخم وی وجود است
در گل موجود است بعینه و بیخ وی خشک کرده بریزند چون ورق وی ضماد کنند نمله
و بثورهای بدن را که در بدن بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر در مقعد رسته بود و بواسیر
خون اندی روانه بود نافع بود و چون ورق وی کوفته بر حلق علیل نهند که ضعیف
شده باشند و ماده از وی روانه بود و افق بود و عصاره ثمره وی جهت تیر سینه نافع

درد سر را مفید بود و چون ثمر وی بخورند نافخ است شکم را ببندد و گل وی چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و شریف گویند چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد کنند هیچ رازا
درمنو سوده بغیر وازوی شیاف سازند نافع بود جهت علتها که در چشم پیدا شود
بغایت کال نافع بود و صفت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بفشارند و صافی
کنند و عرق کنند بر صلابه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند و ممزوج
کنند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق الکلب
خوانند بشیرازی درخت سگ گل خوانند و ثمر وی را سگ گل خوانند و در اندرون وی
مانند پشم بود و گل وی را ورد الثیاب خوانند و نیب الثیاب و یونانی اقریطش
مالمش خوانند و ثمر وی جز سبته شود سرخ گفته جالینوس گوید ثمر وی بغایت
قابض بود و عرق قیئی اندکی داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی قلوه
کنند بسبب آنچه در اندرون وی است مانند پشم که مضر بود بقصبه شش و دستور گفته
گوید ثمر وی چون خشک شد و آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند هیچ مضرت بقصبه
شش نرساند و با شراب بریان شکم ببندد و بول نیز هم ببندد و بدل آن شی که
المفرج است **علق** رطبه است و گفته شد **علیقی** معرو خوانند باربی صبر خوانند
علق تری گویند چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود مثل مقام حجامت بود
خاصه که در کان و زنان و بر ریشهای بد و سعفه فقوبا نهند خون فاسد بکشد
و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند موی
در جسم نرو بعد ازانکه بر کنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی قرزن خوانند
و باصفهانی دوچه و بلفظ ترکی زلوک و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در

در دکان لینه که مجمع لینه را یابند بلسند لعنة **علک** موضعی که آنرا توان
خاییدن انرا علک گویند و علک الانباط صمغ البطم است و گفته شد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند تر است و بهترین آن سفید بود که
بزردی زند و در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود
و صمغ البطم در گوشت دوا بغیر در دبستها مانند راتینج بود و در مرهمها بدل وی کنند
علک یابس قلفونیا خوانند و آن نوعی از راتینج است و گفته شد **علقم** گویند و آن
حنظل است و گویند حنظل و مرو تلخ بود انرا علقمه خوانند **علت** یونانی
خشا بیل گویند و گفته شد **علجان** نباتیست آنرا فراع خوانند و گفته شود **عمر**
زعفران است و گفته شود **عملج** نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود
و بنجان با تخم خوزند وآنرا خربزه مستانی خوانند و صفت بطیخ گفته شد **عنا** زدلت
و گفته شد **عنب** باربی انگور گویند و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین
آن رازقی و متقال بود پوست انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود
و دانه وی سرد و خشک بود در درجه دوم و انگور غذای نیکو دهد و فوق بدن ببندد و آنچه
رسیده باشد [illegible] لمت بود و غذای انگور پخته از غذای عنب وی بود و در دفع آورد
و خون نیکو ازوی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و پوست وی دیر هضم شود
و اکثره مضر بود بمثانه و تشنگی آورد مضر بود جگر و سپرز را علیه [illegible] دفع تشنگی
[illegible] مزکشد **عنب الثعلب** فا خوانند و در ترکی و ثلثان نیز گویند بپارسی روباه ترک
گویند و سگ انگور خوانند و بلفظ ترکی طلیدون و دوباره نیز گویند و بهترین آن تر
تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در درجه دوم و گویند در درجه دوم [illegible] بود

ودرجها گرم با آرد اخر ضماد کردن نافع بود وبا اسفیداج وروغن گل بر نمله وحمره طلا کردن
سود دهد وآب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع بود ومقابل از پوست بیخ وی با شراب
خواب آورد وچون بکوبند وضماد کنند درد سر را نافع بود وچون عصاره وی در چشم کشند
قوت چشم بدهد وچون زنان بخور برگ وی کنند قطع خون رفتن بکند واستسقا وورم معده را نافع
واسهال کهنه مضر بود بمثانه ومصلح وی قند بود وخوردن وضماد کردن تشنگی بنشاند
وچون آب وی با اسفیداج بیامیزند وبر سوختگی آتش بجد بی دبش تنگ باشد
طلا کنند خشک گرداند وچون بیخ آن بکوبند وبر سرطان بکشند … ساکن گرداند
وچون بدان ادمان کنند با صلاح آورد وخوردن ثمر وی قطع احتلام کند وآنچه
بینا بود باشد وصرع وجنون آورد ونوعی هست که چهار درم از وی کشنده بود
ومداوای وی قی کنند بعد از آن تریاق یا انیسون یا با ماء العسل ونبیذ مرغ وخوردن
بلوام(?) تخم مثبت بود وبدل وی لوبیا بطباط است ولوبیا ساد اوران عنب کوبی(?)
آن جرجانی بود تازه … خوردن نیغ وی معتدل بود میان گرمی وسردی وتری وخشکی
وصبیح گویند گرم وتر بود در میانه درجه اول وحرارت وی غالب بود برطوبت وگویند
سرد است ودراول سود مند بود جهت حدت دم وخلط نیب از وی حاصل شود
چون بخورند با آب وی یا نشامند وحدت وحرارت دم ساکن کند وسرفه وی ودرد
ومثانه ودرد سینه وحلق را نافع بود واگر بیش از طعام بخورند نیکوتر بود وغذای وی
اندک بود ومضر وی دشوار وی دیر بلغم بود ومعده را بد بود ومصلح وی … بود
یا مویز منقی وشریف گویند ورق وی چون خشک کنند وبا سرکه سحق کنند وبر
افشانند جهت … مفید بود واول آن بود که پیش از آن بر مرغ عسل … طلا کنند

وچون پوست ساق درخت وی بکوبند وبا مثقال اسفیداج بیامیزند وبر دنبل
… مالند باکی که بود شفا دهد وچون ورق وی بپزند وحقنه کنند وتا روز
ده روز نیم رطل ببغداد با قند بیاشامند … از بدن وفتوت وچون
استخوان مطحون کنند وسویق سازند وآب بر وی بیاشامند طبیعت محکم دارد وکم
بندد واگر … با استخوان مطحون کنند قرحه امعا را نافع بود … که
حل کنند وبرتن با طلا کنند ودو سه نوبت … ورق وی جهت
… نیکوتر از طرخون بود جهت کلیه … دارد مسهل خواهد خوردن وغثیان
بیاورد و عناب مضعف باه … عنب الدب
درختی کوهی است وآنرا … خوانند وثمر وی … سرخ رنگ و
اندرون وی دانه … بود وطعم وی قابض بود وثمر وی شیرینی بود …
… داشته باشد ولزوجت وقبض … ازوی سویق سازند نافع بود جهت اسهال
کهنه وگل وی مشابه گل … بود ولون آن میان سرخی وسبزی بود وثمر وی
نفث دم را نافع بود عنب الحیه ثمر … است … البیضات
وگفته شود ویونانی ثمر … باین اسم خوانند عنبر …
… جزیره … دریا … وحیوانات دریایی خورند … شکم
ماهی یابند … وبعضی گویند از چشمه دریا حاصل می شود
واقوال بسیار آورده اند ومؤلف گوید آنچه محقق است موی است ونیکوتر آن
اشهب بود که آن را اشهب خوانند ودیگر ازرق که آن را … خوانند ودیگر زرد که آن را
خشخاشی خوانند و… سفید …

نیکوتر بود و طبیعت آن گرمست در دوم و خشکست در اول برازانافع بود و دماغ
و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر روح باشد و در اغمای ... و درد معده سرد را
سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در معا و سرد چون بیاشامند یا از بیرون
طلا کنند نافع بود و در شقیقه و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند
سودمند بود و بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی بود ضماد کنند بغایت مفید بود
و اگر در روغنی گرم مثل روغن مرزنگوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان
سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی حمولها
سازند بر مثال ... و بو نیز فالج و لقوه را نافع بود و چون در روغنها ...
حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و عقد و فی الجمله مقوی اعضا عصبانی
بود ... و گویند اگر اندکی از وی در قدح شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب
منهاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بدهد تقویتی عجیب و روح را بیفزاید و مقدار
شربت از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ... و مصلح وی ... کافور بود
و غبار و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن وزن آن ...
مشک و دانگی مرو دانگی زعفران و گویند بوزن آن مشک و مرو زعفران بدل آن کنند
عنصل اسقیل است و گفته شد عندم بقم است و گفته شد عنقر مرزنجوش است
و صفت آن در اذان الفار گفته شد عنزروت انزروت است و گفته شد عنجد
عجم الزبیب است و گفته شد عنکبوت منفعت نسج وی در باب الف در ابرسا گفته
گفته شد عنم گویند ... است و گفته شد عود الصلیب فاوانیاست و گفته شود
عوسج نوعی از علیق است و نوعی از وی ام غیلان خوانند و در بیابانها بود

و نیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم
و خشک بود در سیوم و ورق وی بر نمله و جمره ضماد کردن نافع بود و ... کوبند
عصاره ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود
و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حنا بدان بسرشند و در حمام بخود بمالند جرب
و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون با عصاره وی
دود کنند زنبورکان بگریزند و چون بکوبند و آب وی بگیرند ... در چشم چکانند
سپیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و ثمر عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند
تا خشک شود بعد از آن ... با سپیده تخم مرغ یا با شیر زنان حل کنند و در گوش
چکانند بغایت نافع بود دردهای چشم خاصه سپیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر
پیشانی طلا کنند نافع بود ... که ... در بیست و مقدار
مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کتیرا بود و گویند بدل آن
در دردهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل بود عود الوج وج است و گفته شد
عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس ... بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و ... چشم ...
و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و غم را نافع
بود و با زهرها ... و گزندگی افعی و سردی معده و حکه را سودمند بود و رطوبات
از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود
و بدل وی حب وی بود عود الفالوذ ... است و گفته شد عود ... اصل الابجر
است و گفته شد عود القطاس کندر است و گفته شود عوف انجوج و یلنجوج نیز گویند

وآن انواع است وشیخ الرئیس گوید نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند
می آورند وبعد از آن عود هندی که آن جبلی بود وفاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه شپش
در جامه رها نکند وبعضی از مردمان فرق میان مندلی وهندی نکنند ویک نوع سمندوری بود
واز شعاله(?) هند خیزد واز فاضلتر بود بعد از آن قماری وآن نوعی از سفالی(?) بود
وبعد از آن قاقلی وبری وقطعی وصینی وآنرا قسمری(?) خوانند وآن تر وشیرین بود
ومندلی مجموع وی نیکو بود بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار که بسنگ(?) که قطعا
سفیدی در وی نبود وبر آتش بماند نیکو بود وبعضی سیاه. فاضلتر ازرق می‌نهند ونیکوترین
قماری سیاه که قطعا سفیدی در وی نبود وفربه بود وبر آتش بماند وبسیار آب بود
وبالجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه وسخت وگران وزن بود ودر زیر آب نشیند
وچون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود وزود کوفته شود وآنچه در روی آب ایستد بد بود
وعود نیز درختیست که میکنند ودر زمین دفن میکنند تا خشبیة از وی تعفین
زایل می‌شود وتعفن(?) در وی بند میگیرد وعود خام لطیف شود وطبیعت وی گرم
وخشک بود در دوم لطیف بود وسده بگشاید وبادها را بشکند وخاییدن وی
بوی دهان خوش کند ومقوی احشا واعصاب ودماغ وحواس ودل بود ومفرح
ودل بد عفونت از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند یا یک درم ونیم دقیق معده
وجگر بد خود وتسکین بدهد وذو سنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی ومضر بود
بر نبیذ(?) بر مبتلای گرم که در دماغ عارض شود واسحق بن عمران گوید چون بخور کنند
بلغم [illegible] فرود آورد وبی‌منفعت ادرار بول که از سردی وضعف مثانه بود بکند واسحق گوید
خوردن وی مضر است بسفل(?) ومصلح وی [illegible] گل سرخ بود وگوید بدل وی در تشکم بستن صندل [illegible]

بود واکثر معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران ودار صینی وزراوند مدحرج از
هر یک دو دانگ وزن آن قایم مقام آن بود وبدل عود هندی در نقرس
قسط وبون(?) بارک کنند **عود الحیة** نباتی گوید نبات وی در شهر سعدان بود
ومشهور بود وماشا عود سوسن بود صلب ودر طعم وی تلخی بود وچون نیم درم از وی
بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم وخواه سرد وچون در دست نگاه دارند
هیچ مار که آنکس نگزد وگویند که چون در دست گیرند وچشم آنکس بر او افتد مار حرکت
نکند وبیخود شود وچون بخایند وتفل آن در دهان افعی اندازند بمیرد **عود الریح**
اصیبت(?) مشترک در شام [illegible] اسم خوانند واهل مصر [illegible] دم الاخوین(?)
قشر اصل ابن باریس که ان بربریس(?) [illegible] گویند وعود الریح نیز بدین اسم خوانند
وصفت هر یک بجای خود بعضی گفته شد وبعضی گفته شود **عهن** در لغت صوف است
وگفته شد **عنصل الدیک(?)** حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند ومولف گوید ثمر
درخت بقم است واز ابا زنجی(?) [illegible] خوانند وطبیعت آن گرم وتر بود باه را
قوت دهد ومنی بازدید کند بسیار چون یک درم از وی بیاشامند **عبوز(?)** [illegible] گفته شد
وگفته شد **عنب الذئب** گویند حزا است وگویند تحقیق تر آن است [illegible]
اسم نباتیست با ورقیکه معروفست بآذان الفار رومی ونزدیک ایشان مجرب بود
جهة عرق النسا چون بادیه کشتی(?) [illegible] **عیون البقر** اهل مغرب آنرا نوعی از اجاص را
عیون البقر خوانند وابوحنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است [illegible]
[illegible] صادق الحلاوه نبود **عیشام(?)** [illegible] خردلست وگفته شد ودر [illegible] صفت آن
حسوب(?) مذکور است وگفته شد صفت آن در آذان الفار **عین البطاط(?)**

چوب عیبی الراعی است وگفته شد عیش الذب تعریف کرده چشمهای خوش جشن در
خرقه بندند وچشم صاحب تب ربع پیاویزند تب ازوی زایل شود واین بخاصیت است

باب الغین غافت

بهترین آن نافعی بود از
کوهستان حوالی تبریز آورند وروی زمین نیکو بود وآن طلبیت لاجوردرنگ در اشکال
وشاخهای وی باریک بود وبدو ازان لب دوجب بود وکوتاه تر بود وگل وی وشاخ وورق
وی معروف بود تلخ تر از صبر وطبیعت آن گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند معتدل بود
در گرمی وسردی وگویند سردست ووی لطیف بود ودر ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود
وا پیه تن بر دیشانی که دشوار بود با صلابه آورده ودرد جگر وسدهٔ آن وصلابت وی
وقرص لعا ونبات رزش وصنواى محرقه بیرون آورد ومقدار شربتش مثال بود ووی
صبغ براند وگویند مضر بود بمرزه ومصلح آن انیسون بقدر بدل وی نیم وزن وی افسنتین
بایک وزن وی اسارون بود غاغه بلغه یمان فوفل است وگفته شود غار درختی بود
وورق وی دراز تر از ورق بید بود وحب وی از بندق کوچک تر بود بغداد فستق صنعت
آن گفته شد ویونانی ذاق گویند وبعضی بفر رود وقر آن باریک بود وبعضی پهن تر بود
وهر دو نوع در زمین سنگستان رویند وبهترین آن بهن بود وقوه وی درورق بود
وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم ووی طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود
وا سوتی بره نیما ودرد اعصاب وضیق النفس واستهال العرق لدن نیکو بود وسود مند
وصاحب منهاج گوید چون دهن تریج کنند وی را کوفت دهند ودرد رحم وشانه را نافع بود
چنین در آن نشستن ونمک بپزند وتر قی از وی نیم مثقال بود ودو درم از وی مسهل بود
وصاحب جامع گوید چون با شامند رفع صدع بود وقی را کوفت دهند وورق وی حیض تر گوید

و به کندلی زنبور ونحل ضماد کنند سود مند بود ودوست ...ع وی جهار دانگ ونیم
با شراب ریحانی با شامند نمک بر بزند وعلت جگر را زایل کند وصاحب فلاحه گوید
کاکلیب ورق ازوی بجنبند ودر مکانی که بر زمین افتد وظن اذن خوذ بله دارد چنانک
شراب خورده مست نشود وگویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل
در آن موضع خسبد ودر خواب نترسد دیگر نترسد وورق وی جز بپزند با سماکه
وبد ان مضمضه کنند درد دندان از لسوه منبع بود وبدل غار سبیناست بوزن
آن غاغاطی جرلحا غبیطوس است وگفته شد غاریقون دو نوع است نر وماده
بهترین آن ماده بود که نبات سفید واملس بود وزود متفتت شود وبعضی گویند
غاریقون باید که سفید وسبک وست بود وآنچه زرد بود باشد وطبیعت آن
گرم بود در اول وخشک بود در دوم وگویند تر بود در دوم ووی محلل ومقطع اخلاط غلیظ
ومفتح سدد بود ودو درم را سنجر دهند وعرق الثنا ودو درم بسپرند با سکنجبین موافق بود
ووی بخاصیت منقی فضول دماغ واعصاب بود وتنزیق ازوی از دانگ ونیم
تا نیم درم بود وصرع ودبو ونفث دم از سینه ونزف ونقص وبرقان ودو درم پرسیدا
نافع بود ومسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا وبلغم واختناق رحم را سود
دهد وتنهای کاطن چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود وضماد کنند
بر کزندگی کزند کانی که زهر ایشان سرد بود وشیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق
همه زهرها بود وگزندگی افعی ومعی تلب بود ومفرح ومسهل اخلاط کدر بود وکلا
وزن وی نداوند استعمال کنند نمک که پزند اند ودرد بیست که از خلط خام
سود دهد وچون با انیسون بخورند دردهای اندامها که سبب آن سردی بود

مجموع را سودمند بود و اکثار او اندکی چند بد است استعمال کنند تو فی ثقل و بلغمی
و جمیع آن الا ایلاوس بگشایند و گویند چون با خود دارند عقرب آنکس را نزند
و در استعمال کردن آن باید که بخور بال صرفی بمالند تا فرو رود و نکو تند و باد سیاه
بو فتیا بانند کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشند قی تا آب
گرم کنند و بعد آن مجموع مداوای که در کندش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم و سودا
بوزن آن تربد و دو دانگ آن افتیمون و دانگ آن خربق سفید بود و جالینوس گوید
بدل آن نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد
قثاء الحمار با قلاء قبطی است و گفته شد **غالیه** تیخ آذبیر گویند ادوام صلب
گرم که انرا ملک در روغن خیری یا روغن حب البان بلاذ انند و در گوش در د هند چکانند
درد زایل کند و بوئیدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در شراب
حل کنند و بخورند لیکی دمند مست گرد نجاتیب و بوئیدن وی موضع دل بود و وی جهت
درد دهن سرد بخورد بکرات عظیم سود دارد و دو جهای بلغمی صلب بلذ از اندر قیصر باشد
و اختناق رحم را نافع بود و پاک کند و آبستنی را یاری دهد **غاسول** اشنان است
و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن بود که گوشت مند و فربه بود
و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آخر دوم یا در اول سوم و غذا
اندکی دهد و معده را دباغت کند و بلغم بنبد و قی ساکن کند و اسهال و مجموع سیلانها باز دارد
و صفرا بشکند و چون بدان تنقل کنند منی در آورد و سرفه گرم را نافع بود و بوی آن بیدید
و بیخ عفا او وی را نافع بود و صداع و موافق اطفال بود چون با شیر با شیر دهند از جهت
تعدیل رطوبت ایشان بپزند و وی مضر بود معده و سفیه و مصلح وی فانید بود

و بعضی گویند بود نیز غبیرا قوتی عظیم دارد در تقویت دندان و بالیمن **غبار الرحا** بپارسی
گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات از چشم باز دارد
بلند **غاریقه** عنب الدب است و گفته شد **غرا الجلود** بپارسی سریشم خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیا بود و گلابا
جذام و برص و ضماد کنند نافع بود و بر سعفه طلا کردن سودمند بود و سوختگی آتش
و سریشم پوست گاو گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب و ریش شدن
نیلقب نافع بود **غرا الجلود** بپارسی سریشم ماهی خوانند و آن ماننده بیاض است در
شکم ماهی در آب بن باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین
آن بود که سفید بود و در وی اندکی خشونتی بود بلس گویند موافق بود در ادویه
برص و در نشقاق روی و در صماغ کنند جهت سر و ادویه جرب متقرح و در بوی بش
استعمال کردن نافع بود و اگر در حسابی کنند نفث دم را نافع بود و گل مرشد حل کنند
بقوام لعاب دهان و ادویه فوق دندان بسرشند و ضماد کنند نیابت نافع بود
و در شرب گویند سریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجرب
غرب درختیست آنرا اطاخو انس و بترازبی قرل خوانند و آن درختی بزرگ بود
و صمغ آن نیکوترین بود بوی و تا زنجی بر ساق بی نوسته شکافته کنند آن صمغ از
وی بیرون بیایند و وی بیخ تمر که شانید خوند نند و طبیعت وی سرد و خشک بود
و از مروی و ورق وی و قشر وی و عصاره وی قابض بود و مجفف جراحات و جامه
قشر وی چون با سرکه بسرشند تا ملک برست و بای بود ضماد کنند قلع کند و دو
بیخ وی در خفا بات حسی مستعمل شود و طبیع بیخ چون از ترس بیان بجوشانند و دفع کند

نافع بود و حزاز بن همچنین و صمغ وی و گل وی تا بلی خشم را سود دهد و پوست وی
نفث دم را نافع بود و بعد بیوس کویند عصارهٔ وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره
ورق وی و پوست تر وی سحق کنند و با روغن گل در بوست اذا بیزند درد گوش
را نافع بود و تخم وی نفث دم را نافع بود و ورق وی و گل وی را در دیده مرهمهای مجفف
استعمال کنند و خاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مرده
و ثالیل منکوسه که در جلد بود تقویت تر از خاکستر پوست ساق وی بود و از مامیثا کویند
ورق غرب چون با شامند تخم آورد و قذف دم را نافع بود و کویند عصیر ورق وی
نیکوترین معالجه ها بود که از گوش دواء بود و سنگ مثانه سود مند بود عرقسوس نوعی
از عوسج است و گفته شد غرز اسم نوع عصا الراعی کوچکست معروف بود علاقه
و گفته شد غربا داس است و گفته شد غریب نوعی از آلو سیاهست غزال بپارسی
آهو گویند و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود آله تناسل وی چون با سرکه بپزند
و به ورمهای بلغمی نهند بکذارد انه غسل خطمی است و گفته شد غنا تلخ است و گفته شد
در باب تا غلیون فودنج بری است و گفته شود علقا علف خوانند و گویند
آن گیاهیست که ما نند و برگ و ساق وی که باشد و در هوای تبریز بسیار بود
و از جمله موعات معتبر بود و تخم بسیار داده و به نیشتر بکار دکه بنیت وی آب دهنده
زخم آن بر کس رسیده و کلانتر وی همچو پا ما ننده اندک کند غلیون را غز با
مشعلها شبیه است و گفته شود غلو فیو با اصل السوس است و معنی آن بیونانی
اصل الحلو بود غملول ملول است و آن فارسی بود و گفته شود غا...
اسفیوغ العوا است گفته شد غنغیلا بضم غین تنبل است و گفته شد

غوشنه و غوشیشه نوعی از کما دفطر است و صاحب جامع لبنیا در
زمین بیت المقدس بسیار بود و آنجا کرنب خوانند و چون خشک بود
بدان جا ره تنوینه و در حوضات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجهٔ
اول و خبان سرد بنوعی که کما و آن خلط بد که از کما حاصل شود از وی
حاصل نشود غوک صفدع است و گفته شد غنیم غنام است و گفته شد

باب الفاء

فاشرا اسمیست سریانی
فاربیج فادخبان و فرادفتان نیز گویند و بیونانی ایا ایرنوقی و معنی
آن کرمة البیضا بود و معنی فرادخبان فراد کز بود و ببربری ارجالق گویند
و فاربیج کرم دشتی خوانند و فاشرستین نوعی از اوست و نبات وی
بر درخت که نزدیک وی بود پیچیده شود و خوشه تی قریب دانه داشته باشد
و در اول سبز بود و با خر سرخ شود و گل وی لاجوردی بود و ببربری ... و برا
بیا دارو خوانند منفعت وی نزدیک است بفاشرا لکن ضعیفتر از وی بود
و فاشرا ملعظی دیکر بود و ابنا و حالق الشعر نیز گویند و بیخ وی کرم و خشک بود
در سیوم و حدت و حرافت داشته بود جلا تمام دهد و ملطف بود سبز...
شده باکه ارند چون با شامند یا با انجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و علتی در
ظاهر بدن بود شفا دهد و ثمر وی که ما نند خوشه بود کویند دباغون مستعمل کنند جهت
حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه و حلبه بدو ز ابدان بشویند پاک کرداند و ...
و از کلف زایل کند و ثالیل قلع کند و آثار سیاهی که از زنیق ماند بود ...
با شراب بد اخس ضماد کنند نافع بود و سعه و در جهای که زم راجلیل ...

وکلا با روغن بریزند تا چون موم گردد سود مند بود جهت بواسیر و مقعد بود حصف در شکستگی
وماده آن وکل با شراب ضماد کنند ورم را سود دارد ودردهای گرم را تسکین دهد و
لسع از افاعی بود وکرد [illegible] مفید ادرار [illegible] ورم پایها مانند صرع وفالج وسدد را نافع بود
وچون دو درم بیاشامند زهر افعی را نافع بود وجمیع زهرها را [illegible] وبیخ وی چون زن
بخود برگیرد بچه بیفکند ومشیمه بیرون آورد وچون اول آن بود که نبات وی بروید
چون بخورند [illegible] وبول وحیض براند وبلغم وچون با عسل لعوق کنند سرفه وذات
الجنب را نیکو بود وعصاره وی چون [illegible] بیاشامند [illegible] در [illegible] پیدا کند
و با [illegible] درم سپرز ضماد کردن نافع بود [illegible] در طبخ آن نشیند بچه بیرون آورد
ورم را [illegible] کند وثمره وی [illegible] تر وخشک چون بمالند یا ضماد کنند
نافع بود وعصاره نبات وی چون بیاشامند [illegible] آورد باسانی و خلطهای غلیظ
بیرون آورد وبدل آن [illegible] آن در وزن [illegible] وزن آن [illegible] بود فاشرسنین
بپارسی شش بندان گویند ویونانی [illegible] ومعنی آن کرم الاسود بود ودر
اندلس معروف بود [illegible] و [illegible] میمون وبشیرازی [illegible] خوانند
وورق وی [illegible] از ورق لبلاب بود [illegible] مانند لبلاب [illegible] شود بر درخت
وان نوعی از فاشرا است وصفت آن در فاشرا گفته شد وبیخ آن بیرون سیاه بود
واندرون زرد [illegible] بود ووی گرم بود [illegible] ودر فعل مانند فاشرا
بود لیکن ضعیف تر از وی بود [illegible] واول [illegible] نبات وی بروید [illegible]
بول وحیض براند و [illegible] ورم سپرز بود وصرع را نافع بود ومعنی فاشرسنین
بسریانی [illegible] بود [illegible] گفته شد

فانید بهترین آن بود که از قند سفید سازند ووی غلیظ [illegible] بود وطبیعت
وی گرم وتر بود در اول وگویند حرارت وی در سیوم بود وآنچه سنجری بود گرم
وخشک بود در دوم سود مند بود جهت سرفه وسینه نرم دارد وخونی [illegible]
[illegible] سرفه وسینه [illegible] بود [illegible] فانید را منفعت آن [illegible]
بشیرازی کعب الغزال خوانند وقطعات [illegible] در آن نوع [illegible] این زمان
مستعمل میکنند مجرب [illegible] بود پس اول آن بود که [illegible] فانید بود قند
بجای وی کنند با کعب الغزال آن فانید اصل است وصنعت وی چنانست
که قند بقوام می آورند ومی کشند تا وقتی که تمام می شود بعد از آن پاره می کنند
پاره های کوچک فلنجة الیونانی [illegible] گفته شد [illegible] با [illegible] بود
وان [illegible] است وگفته شد فاغیه صاحب منهاج گوید گل حنا است
[illegible] که خوشبوی بود از آن فاغیه خوانند وان معتدل بود و [illegible]
و [illegible] گویند گل حنا چون در میان جامه صوف نهند [illegible] خوشبوی کند
[illegible] کرم [illegible] نخورد فاوینا [illegible] است وگفته شد فاغیه
[illegible] هندی است و [illegible] خوانند ومنفعت آن گفته شد [illegible]
فافرا [illegible] نوعی از دوقوا کبیر است [illegible] نوعی از [illegible]
[illegible] است وگفته شد صفت آن [illegible] یونانی درخت
جاوشیر بود وصفت جاوشیر گفته شد فاغره بپارسی [illegible] وبشیرازی
[illegible] شکافته واز [illegible] وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم
گویند [illegible] قبض وتحلیل بود مصلح [illegible] وجگر [illegible] بود [illegible] الخ

که لذت سردی بود و کشتم ببندد قاقوس شیطرج هندی است و گویند فارسنابیون
دبق الحمام است و گفته شد فالرغوس بلارع خوانند وان لقلق است و مرغ مشهور بود
و در خواص ابن زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند
و صاحب منهاج گوید بیضه وی خضاب نیکو بود موی را فاختة گوشت وی گرم
و خشک بود فالج را نافع بود و مضر بود بدماغ و سهر آورد و سرکه و کشنیز مضرت وی کم کند
و مجهول گوید سرگین وی چون بر کودکان نهند تا بخسبد مصروع شود نافع بود
فالنجیون تاویل وی بیونانی زیلایوه از بهر آنک گزندگی دبرا نافع بود
فالنجیطس و فالاجیطس و فالاجقون نیز خوانند و لوفاقیس هم گویند
وان نباتیست که گل وی مانند گل سوسن بود و تخم وی سیاه بود مانند تخم عدس
کوچکتر و برگ وی باریک و کوتاه بود و اول که از زمین برکشند زرد بود بعد از آن
سفید گردد و در تلهای خاک روید و ورق و تخم وی و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل نفخ بود و قوت وی ملطف و مجفف
بود و از نباتست که معص [illegible] را نافع بود فاطر صاحب منهاج و صاحب جامع گوید
آن دوائی ترکی است که از مجموع زهرها و زنده کیا بلینه چون با آب سرد بیاشامند
و دردهای سخت ساکن گرداند و مولف گوید که نظر من آنست جدوار است
که از طرف ختای آورند فالوج مولف گوید سنگی است زرد که بسفیدی زند
و سبزی و سرخی دیگر بوی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان آورند و از
قمر جین نیز آورند و نیکوترین آن چینی بود و شرف ازوی لیکن را که
بغر دلف باشند دو از ده جو باشند که با آب سرد بیاشامند و این سنگ [illegible]

و آتش نسوزد و چون با زردچوبه بسایند بر سنگ مانند بسته نماید و مانند
مهره زهر ها بود خاصه جو طلاکرد و بعضی گویند که وی فاط است و گویند
فاوانیا فاوانیا نیز گویند و کهیانا وان عود الصلیب است [illegible]
بود و اجزاء بود و ورق وی مانند ورق جوز بود و تخم وی سرخ بود و سپید
مانند انگشت و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود کبش الشعب بود
و تخم وی مانند بلوط بود و صفت با منشت [illegible] بود و نیکوترین آن تر بود و
وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم و گویند معتدل
بود در حرارت و در وی تجفیفی و قبضی با تحلیل بود و مفتح و ملطف بود
وی آنانکه سیاه از بیخ ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان
بود صرع و حمت نجارو شفا یابند از صرع و چون با شراب بیاشامند درد شکم
و یرقان و درد گرده و درد مثانه را نافع بود و چون با شراب بپزند و بیاشامند
کرم ببندد واینجا ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف باقلا
و چون بشکافند شکافته شود جبهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل انار دانه بود
و در میان آن حبی سیاه دیگر بود و چون از آن حب سرخ پانزده حب با شراب
سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف الدم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود جهة
درد معده و لذع که عارض شود در آن و چون کودکان بخورند یا بیاشامند در
ابتدا سنگ مثانه را نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون ازوی پانزده حب با شراب
بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع بود خاصه مادینه وی
و بعضی گویند چون تابنده پاره کنند این خاصیت ازوی باطل شود

ذنوص را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم مفید بود و چون ثمر وی بخور کنند
مصروع و مجنون را نافع بود و اگر ازشر وی که ون بندی سازند و در گردن کودکی
مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عقد بی حق کنند و در حضرت نبیند مصروع
دائم بوید نافع بود و بعضی اطبا گویند بیخ وی و ثمر وی نافع بود جهت مرضی که باشد
دخان کهن و چون بیاویزند بر کسی که در خوابها بیند از همه انها ایمن باشد و اسحق
گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و گویند بدل آن دفت بود
و گویند بدل آن خار ریقون و زراوند مدحرج است و بد نفوریس گوید پوست انار
یا ورق آن و فووسمور و سوق الغزلان چون باهم جمع کنند بدل فاوانیا بود خاصیت
بد هد فاو... بپارسی موش خوانند خون می قطع نا بیک بکند و چون ... فلا
و بر خار زیر نهند یا بر سر زند کل عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند و هم بر زند کل
عقرب نهند نجاست سوخته بود و چون بریان کنند و بلوع کل دهند لعاب بسیار از
دهان می رود بود بازدارد و اگر در آب بپزند و کسی را که اسر البول داشته باشد
در آن نشیند سود مند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و عثیان و مفسد معده بود
و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سر گین وی
در باب خا در خو الفار گذشتن و منفعت سر وی در باب را در داء الفار گفته شد
... پیش موش است و گفته شد ... ... مردوای حافظ روح بود
بقوه و دفع ضرر سم کند آن افاذ زمر خوانند و آنچه مخصوص است اسم جر الیس است
و جر الجبه و گفته شد ... بپارسی ترب گویند و تیز از وی تر بود تخم وی اقوی بود
بعد از آن پوست وی بعد از آن ورق بس گوشت آن و بکی ترب آن

بستانی بود بستر تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود
و گوید خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم
وی بر داء الثعلب و جه برویانند و وی می آید ریاح بود و معده را بکی بود و مسهل
بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم کند و غذا
را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه
نا گوار بود چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و آب ماسی ... آورد
و آب وی استسقا را نافع بود چون در چشم چکانند جلا بدهد و گویند ورق وی
جلاء چشم دهد و شب زیا ... و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس
غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب پیاشامند زهر کل افعی را
نافع بود و مار ... داد و اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر وی خورده باشند
عقرب بگزد هیچ مضرتی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند
خناق را نافع بود و تخم وی در همه حال اقوی بود از بستانی
و گویند تخم بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و حلق و معده
و مفسد طعام بود و علتهای نسا را بد بود و صاحب فلاحه گوید درد کلیه و مثانه
و سرفه را نافع بود و باه را بر انگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند زهر کل جانوران را
سود دهد و تخم وی در دفع سمها و زهر کل جانوران بمنزله تریاق بود و بر ریش
... که بر روی بود ... طلا کنند با سرکه نافع بود و ... آکل ...
وی بر داء الثعلب برویانند و وی تیز ... و گویند تخم ... ورق
و آب وی بگیرند و با ... دو درم از وی بیاشامند ... و خفه کرده باشد

بر بینی اند و این عمل بخاصیت میکند و مجربست و طریق گرفتن آب ورق وی بوقادانا
زایل کند و شک مثانه ببیند اند و گویند چون با قند انغاط آورد و اگر تخم وی
با اندیش بکوبند و با سرد بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و طریق
گرفتن جون مردی بر دارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی کنند و در
آتش جکانند درد زایل کند و مجربست و این نیز در خواص آورده است آب وی بگیرند
و با روغن گل یک دو جوش بجوشانند و نیم دم در گوش جکانند درد گوش زایل کند و مجربست
و لا یکبند و اندرون وی خالی کنند اندکی و جهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن با وی
در میان خمیر گیرند بعد در میان آتش نرم نهند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند
و اندکی بریان کند و بخورند سه روز یا پنج روز تمام بریزاند و نعابت مجربست و مجرم می شود
بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی بآسانی آورد فربیون افربیون
و فریون نیز گویند و تاکوس خوانند و باید که جون فربیون از درخت گیرند دهان
بربندند تا غبار آن بروی کسی نرسد که هلاک کند بعد از آن و جون تر گیرند باید که با قلاء مقشر در
میان وی ریزند تا قوت وی بکشد و آنرا مدتی در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد بود
و زود در زیت بگدازد و کهنه بود بخلاف آن و لون آن سرخ مایل بود و گویند
قوت وی بعد از سه سال تا جهار سال متغیر شود و تا مدت بیست سال و ده سال
باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود و رایحه وی در غایت حدت و حرارت بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در جهارم و گویند خشکی وی در سیوم بود و دوی را
قوت ملطف و محرق بود نعابت عرق النسا را نافع بود جون با ادویه که موافق
آن بود بیامیزند جون گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نعابت نافع بود

ولقوه و لرزه و سردی کلوه را نافع بود و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب
پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج را از دوردن و نشست بود و گرم مزاج را باید
که و لیکن خون بروی غلبه کرده باشد و نشاید که شفا یابد و مضروبات بنین
و جون بروغن گل حرب کنند حده وی شکسته کرده و تعلب و رب السوس و کثیرا
و صمغ اضافه وی کنند کلاخوا منده استعمال کنند و تریاق ازوی قیراطی
تا دانگی بود و وی نعابت سم رابد بود و انضمام پیدا کند تا بعد از ان منع ادویه
مسقطه بکند از اسقاط جنین و جون در روغن بکند از انه و بدان تمریخ کنند
فالج و خدر را نافع بود نعابت و جون با عسل بیامیزند و در جشم کشند جشم را
جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز باقی بود و قطع آب نزول بکند و شبه درم از
وی کشنده بود در سه روز و پیش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی
کرب سخت و تهبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق
با فراط آورد و مداوای وی مانند مداوای کیکی بود گردون سنبل خورده باشد
مثل دوغ و آب انار مز و سیب مز و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن
بوزن آن و دو دانگ آن مازریون بود و گویند صمغ مازریون است و گویند
بدل آن بوزن آن مازریون و دو دانگ جند بیدستر و گویند بوزن آن
جند بیدستر و نیم وزن آن مازریون و گویند بدل آن بوزن آن و دو دانگ
آن مازریون بود فراسیون فراسیون گویند و حشیشة الکلب خوانند و
صوف الارض نیز گویند و آن گیاه جبلی است پارسی کند ناکوهی گویند
و نیکوترین آن نوعی بود سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود

درسیوم مفتح سده جگر و سپرز بود و سینه و شش را پاک کند و حیض براند و
عصارهٔ وی درد گوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوی دارد خوردن و کحل کردن
و عصارهٔ وی سعوط کردن یرقان را نافع بود بغایت و با نمک بر گزیدگی سگ
دیوانه ضماد کردن سود دهد و گل وی چون خشک بود با آب بپزند با تخم وی چون
تر بود بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند و قرحه شش را سود دهد و ربو
و سرفه و اگر با ایرسا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون
پاشنامند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و دشواری زادن را سودمند بود و چون
ضماد کنند بورق وی و عسل بتنهای جرکن را پاک کند و داخس و گوشت
خورده قلع کند و درد پهلوها را ساکن کند و عصارهٔ ورق وی که در آفتاب
خشک کرده باشند همین عمل کند و عصارهٔ وی در داروهای چشم و جرب قدیم
و جدید و اصناف جرب که در چشم زائل کند چون با آب انار ترش حل کنند و کنار
چشم باز کنند و طلا کنند و در کحلها که از جهت آماس و سبل و سفیدی که در چشم
بود قدیم و جدید نافع بود و در شیافها جلا دهنده جهت مشاقه عین و تقویت
باصره مستعمل کنند و از نیم مثقال تا یک درم در طبیخ زوفا بکنند از انرا روغن بادام
بریزند و پاشنامند شش و سینه را پاک کند از رطوبات بلغم و قرحه که
بسل خواهند نافع بود. بحال صحت آورد و از نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب
پاشنامند سرفهٔ تر و در پیش سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون
عصارهٔ وی با قدری آب بگیرند و با قدری عسل بیامیزند و با جراحتهای
متعفن بلیته ضماد کنند پاک کند و بصلاح آورد و چون ضماد کنند بر

و ماسیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منفعت و طبیخ آن بود بی درد و اوجاع
و کلیه بند و نواسیر مجموع بادهای غلیظ را نافع بود خوردن و ضماد کردن چون
بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود
و جوی که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون آب بپزند و نیست یا باب
شعا و تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد
از اسرالبول و از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود
و باکرده بکوبند و بر ورمها نهند بگدازد و همچنین جراحتها و چون
ورق وی بعسل بپرورند بکوبند تریت و سودمندترین معالجه سرفه و ربو
و ضیق النفس بود و اگر آب بخاله بگیرند و حبوب سازند و در بعضی نسخ درآ
ورق وی اضافه کنند و تمام بپزند و پاشنامند نافع بود جهت سرفه مفرط
و غلیظ نفث و مانند که شش روز پیاپی استعمال کنند عجایب مجرب دیدم
و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع بود
و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا حدی که خون بعوض بول
از وی جدا شود و تخم را زیانه دفع مضرت آن بکند چون با وی خلط کنند یا پیش
از وی یا بعد از وی پاشنامند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب و گرده و مثانه
و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن
آن لبان و گویند بدل آن ابسنتین افتیمون است و گویند بدل آن بوزن
آن لاعیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مقدار نیم درم بود سده
جگر و سپرز بگشاید و حیض براند و [illegible] از خشک خوانند و گفته شد دوی

بواسیر را نافع بود و مرّه بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی
معتدل‌تر از مرزنگوش و سیسنبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل
آن گویند قرنفل است و گویند قرنفل است و گویند قرنفل با بادرنجبویه بوزن آن
گویند بادرنجبویه بوزن آن فرصاد توت است و در تا گفته شد فرفین
بقلة الحمقا است و گفته شد فرز و فرزه سنبوست است و گفته شد فریقه حلبات
گفته شد فرسلون طلق است و گفته شد فرفث ثنا مترج است و گفته شد فرفخ
و فرفخ بقلة الحمقا است و گفته شد فراخ الحمام با دیگ کبوتر بچه گویند و در وی
حرارت و رطوبتی فضلی بود و غلیظ و ابن ماسه گوید گرم‌تر از جمیع گوشت مرغان بود
و دشخوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید
مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی لین الفضول و سریع الهضم
بود تا بحدی که سهل آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محروری مزاج اول آن بود
بآب غوره و کشنیز و مغز خیار بادرنگ خورد و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود
و بیه وی را حرارت ظاهر بود و موافق محروری نبود الاسهل‌تر از گوشت مرغ از
شکم بیرون آید خاصه چون با آب و نخود و شبث فعل بریزند و مرق وی نافع بود
سرد مزاج را و نیک که وی قبض داشته باشد و در وقت بیان خلط غلیظ
نرمی بود و کرم را دفع کند و باه را زیادت کند اما مضر بود بچشم و دماغ خاصه
جوانان گرم و علاج آن بود که بر سر وی چیزی ترش بیاشامند مثل صعتر یا از سکنجبین
و جوذاب وی چون بیه در آن بسیار بود موافق گرم بود و باه را زیادت کند
و شریف گوید ادمان اکل بچه آن گوشت وی که او خونابه بود و باشد بجذام انجامد

خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و گویند چون کبوتر بچه
در دیگ اندازند و روغن گاو بر سر آن کنند چندانکه از ابو ثمانی و نمک قابل
در آن بکنند و بپزند چون پخته شود کسی که سگ گزیده باشد بخورد بفرمان خدای
تعالی از وی زایل شود فسو الضبع قعبل است و گفته شد فستق پارسی
پسته گویند گرم‌تر از کال و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت
وی گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند رازی گوید در آخر درجه
دوم بود و گویند خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند
تر است در سیوم منفعت وی آنست که سده جگر بگشاید و منع غثیان بکند
و قوت معده دهد معده بد هضم و کشم و اند و بیفزاید و گزندگی جانوران را منع دفع
و باه را زیادت کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب و دفع الذع وی
و تریاق آورده و مصلح وی رزد آلو مشمش بود و شریف گوید از خواص وی
آنست که بوی دهان خوش کند و بعضی از اطبا گویند پوست بیرونی وی سبز
چون در آب خوابانند و با شامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد و کرم بلغم و دود
بی مضر بود بمعده خاصیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز
جبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بادام فستق
الهال جبة البان است و گفته شد بلغت اندلسی دبوله خوانند و صاحب جامع
صمغ وی گفته است و منفعت آن صمغ فاتر است یا فاتر سین
و صاحب منهاج صمغ وی گفته است نبات وی چون برنجاسف اکثر بچه بود
مفید وی بود و مولف گوید بشیراز وی آنرا نرم خوانند فصفصه بادی

اسبست خوانند وچون تر بود فصفصه ورطبه گویند وچون خشک گردد قت
وعلف خوانند وگویند بهترین آن سبز املس ورق بود ودروی نفخ بود تخم وی
منی وشیر بیفزاید ودرازی گویند چون وی ابپزند وبکوبند تا چون مرهم شود وضماد کنند
بر درد لیبی رعشه داشته باشد هر روز دو نوبت رعشه زایل کند وروغن وی نیز
رعشه زایل کند خوردن وتمریخ کردن ومنافعی گویند دواب را فربه کند وتر آن بلغم براند
وخشک آن تلطیف کند ودرد وخشونت سینه را نافع بود فصل عجم الزیت است
وگفته شد فصل ابن ماسه گوید سهالذین سرد وخشک بود باعتدال وگویند معتدل
بود در گرمی وسردی وگویند بغایت قابض وشیخ الرئیس گوید سهالذین چون
با ادویه پامیزند خفقان را نافع بود وبخور ورطوبت لزج را سود دهد وجرب وحکه
را زایل کند وحصر البول را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی دانگی بود وبدل وی
حکم فعل یاقوت دانسته باشند لیکن بفعل ضعیفتر از وی بود وگویند شراب
از نوع خوردن متیی زنده آورد ونوعی چون بوی کوکه بشنوند سیاه گردد جهت نمک
بشویند سیاهی از وی زایل شود وجلا دهد بدن وسهالذین چون با زیبق
بر بواسیر طلا کنند نافع بود ووی مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود فصل سالادوغ گویند
وآن انواع است یک نوع فقع وگویند ونوعی خوشه خوانند وفقع را باریی
فصل خوانند ویک نوع فقل ومجموع انواع را کما خوانند وبدترین همه قطر بود
یک نوع صوانی بود ویک نوع در تپه سر گلین روید ونوعی در تپه خم شراب
روید انچه سرخ بود زهر بود وانچه سفید بود بازهر آنچه در تپه خم شراب روید بوست
وی باز کنند وخشک کنند هر که از اجنه سرگشتی بدهند بیهوش گردد وبوست وی

زمین بود وگویند گستر ناباکی سه روز خورند نسل وی منقطع شود ودیگر فرزندانی
حاصل نشود وخلط غلیظ بد از وی متولد شود وخشک کرده وی بدین کمتر بود
وطبیعت فطر سرد وتر بود در آخر سوم وگویند در دوم خدر وسکته آورد وگاه باشد
که بکشد وگرانیکه گفته شد حصر البول احداث کند چون بسیار خورده بود ودی
دفع از هضم بود ونوعی کشنده غشی وضیق النفس وعرق سرد آورد وباشد که در
روز بکشد وآن در موضعهای عفن یا در موضعی متام زنداکال بود یا در تپه
درخت زیتون روید ومصلح وی آنست مسلوق کرده با کمثری تر وخشک خورند
که بخاصیت دفع مضرت وی بکند وشراب صرف بر سر آن خورند ومعالجه کنند وی
معطسات کنند مانند سکنجبین ودوفوذیج فصل اسالیون تخم کرفس کوهی بود
وآن دانه سیاه طولانی شکل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیوم وقوة
وی زیادت از بستانی بود وبدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود وچاپلوس گویند
بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود فصل [illegible] فلانیوس گویند وآن بخور مریم است
وگفته شد خولیون خاست وگفته شد فقع نوعی از کما است باریی فصل خوانند
وآن در بیابان جاها در اندرون جاه وکناره آبها روید وان مایل تر از فطر بود وطبیعت
آن سرد وتر بود وغلیظ [illegible] بحکمت است وگفته شد فقاح [illegible] نوری
ذومری گویند آذاقفاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود وطبیعت وی گرم بود
در اول وخشک بود در دوم خون حیض را ببندد مقدار ماخوذ از وی یک مثقال
بود ونفث دم را نافع بود وطبیخ وی سنگ بریزاند وبول وحیض براند وقواط
گوید درد رحم وکلیه ونزف دم دوم سرد که در جگر بود ومصلح [illegible] دهن

وگل ادمان بوئیدن دفع کند سرسام را ان کند وخواب آورد واستعمال کردن او متلف
خون بود ومصلح وی ... است وبدل وی قصب الذریره فقاح الخوذان
اصابع هرمس است وگفته شد فقاح الکرم بپارسی گل خوانند وان شکوفه الکرم
بود وطبیعت آن سرد است فقاح الملح زهر الملح است وگفته شد فقاح الاذخر
فیلاسوس است وگفته شد فقاح مینون اخر صمغه الجدي است وگفته شد
فلنجه افلنجه خوانند وآن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود ونیکوترین
آن بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند وطبیعت آن گرم وخشک بود وآن
در عطریات مستعمل کنند ومقوی معده وجگر سرد بود ونشوق کردن سود بود تا ماند وقوق
دماغ بدهد وآنچه زرد بود یا سیاه بد بود وچون سحق کنند وبازیت بر ذکر طلا کنند
نافع بود فل صاحب منهاج گوید فاعیه است وآن بیخ نیلوفر هندی بود
وقوه وی مانند قوت یبروح بود وگویند گرم وخشک بود صداع را اصلاح کند نافع بود
واسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود ومضر بود بتبانه ومصلح وی
عسل بود وبدل وی لفاح وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که او
ثمری هندی بود بمقدار فستق ولون قشر وی بلون فندق مانند ومغز وی
چرب بود مانند مغز جلغوزه زرد که بسپیدی مایل بود وطبیعت آن گرم وخشک است
در سیم [illegible] عصب را سود مند بود ودواء فلفل [illegible] اصل الفلفل است
بپارسی بیخ درخت فلفل گویند وآن خشبی حریف بود وبسنبل قسط بود وطبیعت
آن گرم وخشک بود خاصیت وی آنست که درد [illegible] ونشیح امتلائی وترش وقولنج
وبادها را سود مند بود وبدل طلا کنند عرق النسا را نافع بود دغافی گوید

لونها نیکو کند ومره سودا بیرون آورد بدرق بجاکند أدویه مسهله بیرون آورند
وباه را زیاده کند وچون با سرکه بیامیزند وضماد کنند با پا نشاند ورم سپرز را
تحلیل دهد وچون با میویز بخایند وبدان غرغره کنند با میویزج بلغم را قطع کند
وبدل آن دار فلفل بود وگویند بدل آن بوزن آن نا مشک ودو دانک آن
سوزنجان ونیم وزن آن مغز حنظل دار فلفل درخت فلفل ماسنا درخت
انار بود وجالینوس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود واز بهر اینست دار فلفل
تر تر از فلفل بود وصنعت دار فلفل گفته شد ودیسقوریدوس گوید ثمره فلفل چون بار سر بیرون آید
فلفل سفید بود وچون رسیده گردد سیاه شود وولف گوید که بعضی
گمان از بازرگانان که از طرف هند آورند وان خلافست دار فلفل درخت دیگر
غیر درخت فلفل است ودیگر در بنگاله باشد واکثر میگویند فلفل سفید از درخت
فلفل سیاه است ابن [illegible] خلافست وصاحب منهاج گوید از قول دیسقوریدوس
که بهترین وی آن بود که سنگین بود وگرمی وی ضعیف تر از سیاه بود ووی
گویند فلفل سفید بزرگتر از فلفل سیاه بود ولون وی بزردی مایل بود ومقدار
نخودی کوچک بود مدور واملس وطبیعت آن گرم بود در سیوم وخشک بود در
چهارم چون در کحلها کنند جهت جلا جلائی تمام بدهد وهضم طعام بکند واشتها بیفزاید
وورم سپرز را بغایت نیکو بود وبول وحیض براند وطبیعت نرم گرداند اندکی
وبسیار در تریاقات مستعمل کنند وبلغم وسودا پاک گرداند ومقدار ماخوذ از وی
تا نیم مثقال بود ووی مجفف منی بود ومحدد جنین ومهضّ بود بکلّه ومصلح وی عسل بود
وابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بود فلفل اسود بیونانی بباری خوانند

وبرگ او تر از سپید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی جلی و تحلیلی بود
و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسهل آن و چون با
زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذای
غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از جماعت زن بخورد آبستن
نشود و وی جهت تاریکی چشم و آب مرغی آن نافع بود و سرد مزاج را بکار آید و مسخن
معده و جگر بود و سایر اعضا و مسخن خون بود و اگر سحق کند و با پیاز و نمک بیامیزند
و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک نیک مالیده باشند آن موضع وی
بروید و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود
و اعضائی که سردی بر وی غالب بود جهت با ادویه بیامیزند که در وی قبض بود
تقطیر البول که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود
و فی الجمله سود مند بود جهت مرضی که از سردی در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن
یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود فلفل الماء یونانی اودور و بپارسی گویند و آن
نباتی است که در آبهای ایستاده روید و آبهائی که آهسته روانه بود و ترکان ویلا
وعبن خوانند و گویند چون کرک دیر(?) بخورد و نبات آن از ادو ست و انه و ساق
وی را داشته بود و دراز وی یک ذرع بود و ورق وی مانند ورق لبلاب بود لیکن
سپید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش بود و ثمره وی کوچک بود رسته تباها
کوچک از بن ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم نبات
حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمر و درمهای بلغمی و دردهای مزمن
تحلیل دهد و سیاهی که در شب چشم بود زایل کند و برکلف و نمش بدارد بود

ضماد کنند سود دهد و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت ندارد و گویند که بدان زنجبیل
الکلاب است و گفته شد فلفل السودان حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل
بود و از بلاد سودان آرند و وی دند از ان نافع بود و چندان فلفل الصقالبه
بزر پنجنکشت است و گفته شد فلفل قرود حب الکلثم است و گفته شود ضفة ان
در کتم فلفل الخواجر ماهو دانه است و گفته شود فلیفله اسم هر دو است که
آن ثمر عود بود و گفته شود و در اندلس آنجا را بدین اسم خوانند و بعضی تخم
پنجنکشت را بدین اسم خوانند فلفلون حب جل بود بپارسی پودنه کوهی
گویند و آن نوعی از پودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن
صحرایی بود و نیم مثقال ازوی مشیمه بیرون آورد و مضر بود به معده
و مصلح آن پودنه بری بود فلنجمشک دنجمشک است و گفته شد فنجنکشت
ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد فنا عنب الثعلب است
و گفته شد فنطافلون پنجنکشت است و پنجنکشت بز گویند و گفته شد فلب
گرم تر از سنجاب بود و سرد تر از سمور و دراز وی گویند کلب و قاقم در حواصل معتدل ابود
در حرارت قوم حنطا است و گفته شد فوهل فلفل و تمول گویند و گفته شد
فول چرچر گویند و آن باقلا است و گفته شد فوبون جعده است و گفته شد
فوتنه غوشنه گویند و آن نوعی از عطرات است و گفته شد فو بیخنک ورق
نبات آن مانند ورق کرفس بود بزرگتر و گل وی مانند نرگس بنفش بود و ساق
وی یک گز و نیم دراز بود و املس بود و لون وی مایل بزردی بود و بیشتری
اعلای وی مانند جنصری بود و در اصل وی عطرتی بود و گویند قوی همانند

سنبل بود و دربیا رجبی نیکوتر ازوی بود وادرار بول بیشتر کند سنبل و طبیعت
گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی
داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ ازوی نیم مثقال بود وگویند مضر بود بگرده
ومصلح وی تخم رازیانه بود وگویند جابه در طعم و قوت مانند وی بود الا لطیف تر
ازو بود وگویند بدل آن بوزن آن سنبل و جابه بود وگویند بدل آن فلفل سیاه است
نوفل ثمری است در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت
نارجیل بود و وی سرد بود بقوت ویا برودت قبض . برورحمهای نرم غلیظ طلا کردن
نافع بود و اعضا مسترخی را محکم کند و بوی دهان خوش کند و قوت دل دهد و منع
التهاب چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت لثه و دندان دهد
وگویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و نیم وزن وی بزرالنج بود وگویند بدل آن
بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز تر **فوتنج جبلی** و فودنج نیز گویند و آن
سه نوع بود جبلی و بری و نهری و دو قسم گویند جبلی دو نوع بود یک نوع را احا ساخوانند
وکلف شنو ویک نوع فلفلمون و گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرامشیع
خوانند و گفته شد ویک نوع دیگر بود نه صواب خوانند وان مطلق بودند . و
نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی بود خوشبوی و تازه سبز بود و ورق
آن کوچک بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم مطلقاً بغایت قوی بود
و دوق براند و بول و آب زهار سیاه بچه در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون
بشراب پخته باشند و مطبوخ وی در حمام جرب و حکه زایل کند و جذام را نافع بود
و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک با ثاشامنه فضول از دهن بود

بیرون آورد و چون با ثاشامنه حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون
خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهت استرخای لثه نافع بود و چون با
سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل
سودا بود شربتی یک درم و دو دانگ بود بجلاب و بوی زندگی عقرب را نافع
بود و عصاره وی با مطبوخ زندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بریزند و
با ثاشامنه بچه کشته و اسحق کوبند مضر بود با معا و مصلح آن کثیرا بود و بدل وی
یک وزن و نیم فوتنج نهری بود **فوذنج نهری** قوت شراب وی مانند شراب
حاشا بود و نیکوترین بود نه جوی سبز تر بود و بودنه فارسی اقوی بود از
مجموع بودنها و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون بخورند و بعد از آن
ماء الجبن با ثاشامنه چند روز پیاپی داء الفیل را منفعت بود و دوال و مطبوخ وی
التهاب نفس را سودمند بود و چون با سرکه بنزدیک بینی برند صاحب غشی را نافع باشد
نافع بود و غشی ازوی زایل شود و منع احتلام بکند و مطبوخ وی ناقض را نافع بود
و روغن وی تمریخ کردن عصب سبل و خوردن وی و ضماد کردن گزندگی جانوران را
نافع بود و گلاب با شراب با ثاشامنه دفع سموم قتاله بکند خاصه پیش از آن خورند
بود و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و خایندن وی بواسیر را ابلکنه
مقدار شربتی ازوی یک درم بود و چون با شراب بپزند و بر صاحب جذام ضماد کنند
نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر وی بگرده وگویند مصلح وی کثیرا بود
وگویند بدل آن نعناع است **فوه** معروف بود بفوه الصباغین و بپارسی
روناس گویند و آن بیخیست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود

که از ارمن آرند و آن معروف بود به دربندی طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در دوم
یعنی سردی بود و جلا با عند الله دیگر و بر بهق سپید و قوبا با سرکه طلا کردن
نافع بود و بدن را از [illegible] بود پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقطه و ضربه
نافع بود چون با قدحی شراب بیاشامند و ثمره وی چون با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران از اسود و هوام و سج
وی چون زنان بخود برگیرند حیض براند و بچه و وی نجاست [illegible] بود تا خدی از اراد
کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سلیخه ان بگشاید و چون با ماء العسل
بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخای اعضا را نافع بود و اگر با عسل
ضماد کنند [illegible] و اولی آن بود که [illegible] ان بیاشامند هر روز [illegible] دود و گویند
مضر بود به [illegible] و مصلح آن انیسون بود و بدل [illegible] گویند بدل وی در شقیقه
جگر و سپرز و ادرار الحیض و بول بوزن آن سلیخه و دو دانگ وزن آن [illegible] سیاه
و گویند بدل وی در برص و بهق شیطرج است **فلونیا** پارسی [illegible]
خوانند و آن لوف است و در لام گفته شود **فیجن** سذاب است و گفته شد
فیلزهرج درخت حضض است و ثمره وی مانند فلفل بود و حضض
عصاره وی است و معتدل بود در حرارت و برودت و بر وی طلا کردن قوت ان
بدهد و چون بیاشامند درد سپرز [illegible] را نافع بود و طبع [illegible] وی حیض براند
و بدل آن حضض بود **فیروزج** نوعی از احجار است ازرق نیکوتر آن نیشابوری
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب
را نافع بود و در چشم اندازند و چون [illegible] وی چشم کشند [illegible] و [illegible] چشم را نافع بود

و گویند چون روغن بوی [illegible] خراب شود و عرق همچنین و لون آن بگلیه تباه کند
و بعسل همچنین تباه و با طلق شود لون آن و جهت و ارسطوطالیس گوید هر جوهری
از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود **فیل** حیوانی معروف است
و دندان وی را عاج خوانند و دیسقوریدس گوید برادهٔ عاج قابض بود چون بر
داحس ضماد کنند زایل کند و شریف گوید چون نشارهٔ عاج هر روز دو درم با ماء
العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی عاقر بود هفت روز متوالی
هر روز دو درم نشارهٔ وی با ماء العسل بیاشامد بعد از آن جماع کند آبستن گردد
بفرمان حق تعالی مولف گوید امتحان نوعی دیگر کردم سه شب هر شب یک مثقال
نشارهٔ عاج با یک مثقال نبات مصری سائیده زن سفوف ساخت و شب سوم
و چهارم مرد با وی مجامعت کرد آبستن شد بفرمان خدای تعالی اما بشرط آنکه بعد
از طهر بود و کلف [illegible] جزوی باهم وزن آن برادهٔ آهن بیامیزند و [illegible]
سحق کنند و بر بواسیر مقعد پاشند [illegible] نافع بود و مجرب و طبری گوید چون
از دندان فیل چیزی در گردن طفل آویزند از [illegible] اطفال ایمن بود و سرگین
فیل چون فرزجه سازند با عسل و زن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی جاذب
بچه [illegible] بود و چون بسوزانند و بر سعفهٔ تر طلا کنند زایل کند و چون
[illegible] باشد بخور کنند [illegible] و [illegible] آن کنند [illegible] و هرگز باز آنجا
نروند و ابن زهر در خواص آورده است که درخت انگور و زرع و درختهای دیگر
با استخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم که آن [illegible] و [illegible] از دندان [illegible]
خرقهٔ سیاه [illegible] و [illegible] از دو با ایشان ایمن باشند و [illegible] از نشارهٔ وی

مقدار درمی با آب نوذنه کوفی چند روز پیاپی بیاشامند جذام را نافع بود و دعا کنند که
زحمت زیادت نشود و گلابان اذعاج بر عضوی نهند که استخوانی در وی شکسته باشد
جذب کند و باسانی بیرون آورد قیطاس اهل اندلس طلمله خوانند وآن گلون
بری بود و سفید و لیمون گویند و در صفت گلون گفته شود قیلک فیج نیز
گویند وآن قیشور است و گفته شود ان شا الله تعالی وحده العزیز

باب القاف

قاقله دو نوع است بزرگ و کوچک
از آن بزرگ از جوز بوا بزرگتر بود و حب آن مانند حب دانه بود بن زکی و پوست
آن صلب بود و رنگ وی سرخ بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک شونیز خوانند
و خیر بوا و هال بوا و هیل بوا گویند وان دو نوع است یک نوع بمقدار استوان
بلبله بود و دیگر نوع بمقدار جوز بوا لیکن مثلث شکل بود و دانهٔ ایشان نزدیک
بیکدیگر بود و وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را [illegible] خوانند و کوچک را [illegible] و طبیعت آن
گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم تا اول سیم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی
قبض و تحلیل و تفریق بود و قی و غثیان را نافع بود با آب انار [illegible] و هضم را یاری دهد
و معده و امعا را [illegible] کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود
و مقدار آن که باید چون با سکنجبین یک هفته بیاشامند صرع را نافع بود چون هر روز دو درم
از وی بیاشامند و چون با تخم خیار [illegible] اجزا مساوی هر روز یک درم با سکنجبین
بیاشامند سنگ گرده بریزاند و کوچک وی نفث رطوبت از سینه و حلق و معده
بکند و هضم را قوت دهد زیادت از نوع بزرگ و لطیفتر از وی بود و قبض وی کمتر بود
و [illegible] گویند قاقله [illegible] بود [illegible] و مصلح وی [illegible] بود و بدل قاقله کبار

یک وزن و نیم صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن صغار و گویند نیم وزن
آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار بوزن آن قرنفل بود قرقمات
نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق بن عمران گوید
مانند [illegible] بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود
خاصه تخم وی و آب وی و مدر بول و حیض بود و مسهل صفرا بود ضعف جگر را [illegible]
و گویند [illegible] بود و در معده ثقیل بود اگر [illegible] لزجی که در وی [illegible]
و شربتی از آب وی [illegible] رطل تا نیم رطل بود باده درم شکر سرخ و صاحب
منهاج گوید با شکر العشر و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و شاهترج
و بلاب گرمتر بود و قوی تر از شکر سفید قاتل النمر خانق النمر است و گفته شد
قاتل النحل [illegible] است و گفته شود قاتل ابیه بداستان و [illegible] گویند و گفته شد
قاتل نفسه نوعی از [illegible] است و گفته شد قاتل الکلب اواراق خوانند وآن خانق
الکلب است و گفته شد قاتل [illegible] یونانی [illegible] گویند و گفته شد قاتل علق نوعی از
اناغالس است انثی که گل وی ازرق بود وآن از آذان الفار است و گفته شد در الف
صفت آن قاتل الذیب خانق الذیب است و گفته شد قاطون [illegible] است
و گفته شد قاوند [illegible] خوانند بپارسی په قافندی خوانند و دوستانیان شیران
دیوا سپرپل خوانند وآن از هندوستان آورند مانند حبه بسته بود و طبیعت
وی گرم بود در درجهٔ [illegible] بود [illegible]
درد خاصره و پشت که از سردی بود چون یک درم از وی در حقنه کنند و بیاشامند
نافع بود و مجرب و [illegible] مصاحب جامع گوید [illegible]

ماند فندق بقدر آسیاب خرد کنند و روغن وی بگیرند و دوا کنند تا منجمد گردد قاقیا
اقاقیا است و گفته شد قاقلی [illegible] حصی الکلب است و گفته شد و از بهمان ابراهیم
برهمن نهاده اند و ایشان دو نوع اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در
سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه گردد قاقصه پارسی سنگ گویند و صفت
قوابض بعد از این گفته شود قاقیا اقاقیا است و گفته شد [illegible] حمل خوانند
پارسی کلک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک به [illegible] بود و لحم وی الطف لحم بود
و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و سمین بود و باه را زیاده کند و ادرار کند
و غذا بسیار دهد از بهر آنکه در هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و غذا
نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف یا شاهد صاحب [illegible]
سودمند بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سودمند بود و دمع وی
سبلی و آثار چشم را نافع بود کحل کنند و چون [illegible] سعوط کنند درد [illegible]
دمن زیادت کند و نسیان [illegible] کند و قوت [illegible] و از [illegible] وی با مروارید ناسفته
و مثل آن مشک اجزاء مساوی و سحق کنند و کحل کنند [illegible] و غشاوه و جرب را
سودمند بود و پیه وی چون با [illegible] حنظل بپزند و بخورند درد شکم و مغص را سودمند بود
قتاد [illegible] صمغ وی کثیرا است و بپارسی آن را [illegible] خوانند و خار وی را
بسوزند و چوب وی را [illegible] و [illegible] و غذای نیکو بود [illegible] را و طبیعت آن گرم و تر
بود سرفه را سودمند بود و [illegible] منفعت کثیرا در کاف گفته شود قت
رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته شد قثا قشر خوانند و گوشت
آن شعیر و ضعیف گویند پارسی خیار گویند و کشنیلا و خیار دراز خوانند

نیکوترین آن قثا بود و وی نخست بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین حرارت
و صفرا بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوی بدن قثا
و قثد چو ذی که از حرارت بود اشامن بنشاند و ورق وی با عسل بر شری
بلغمی طلا کنند نافع بود و خوردن وی [illegible] دیوانه را نافع بود و کیموس وی
بود و مستعد عفونت بود و بتطایب صعب آورد و درد معده و دفع مضرت وی به عسل
با میویز کنند یا با نخواه و دارچینی گوید [illegible] بود و زود تر [illegible] و خیار و خیار [illegible]
و گلاب و محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار خورند تخم در شکم و ثقل
پیدا کند و مصلح آن [illegible] کموني و سکنجبین بود اما سرد مزاج را مضر بود
و اول آن بود که بسیار نخورند و شراب بقوت صرف از پی آن یا شاهد و جوارش گرم
قثاء هندی خیار چنبر است و گفته شد قثاء هندی بری [illegible] است و گفته شد قثاء الحمار
پارسی خیار سبز گویند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس علقم خوانند و یونانی اسغیرا
اغریوس و عصاره ثمره وی اطریون گویند و نبات وی نبات [illegible] ماند اما خار ندارد
و لون وی سبزی باشد و بسیار [illegible] باشد و صفت عصاره وی چنان است که
ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و [illegible] تا آب از وی بیرون آید
و صافی کنند یا [illegible] بعد از آن راوق کنند و در ظرف کنند و خشک کنند
بر روی خاکستر بعد از آن [illegible] کنند در سایه و قرص سازند [illegible] کنند بر روی
خاکستر [illegible] و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا [illegible] بعد از آن [illegible] کنند
و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سوم و گویند حرارت وی
در دوم بود ملطف و محلل بود [illegible] چون بدان مضمضه کنند [illegible]
[illegible] بود [illegible] و چون با صمغ البطم بجراحات [illegible] بود [illegible]

وچون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود وطبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا
سود مند بود مقدار یک درم و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون
خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب [illegible] و ثوبا و اثر های سیاهی که از دمل
و ریش بر روی پدید آمده باشد زایل کند و عصاره ثمر وی حیض و بول براند و کل
زن بچه بر کرد بچه تباه کند و گر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن
و عصاره وی چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن
یا با عسل یا با زهره گاو بدان تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را نافع
نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مره سودا و ماء اصفر بود و باید که با ادویه
موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون با دیک و سورنجان و بوزیدان و کافیطوس
و قسط و مرو و زعفران و سنبل الطیب و دارصینی و زراوند مدحرج و افسنتین [illegible]
و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان و [illegible]
با بعضی ازین ادویه بیامیزند نافع بود جهت بسیاری دردها چون درد مفاصل و نقرس
و قولنج و لقوه و خدر دست و پای و درد پای که از مره سودا بود و شاید که با ادویه حاده
مثل سقمونیا و شحم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی ازوی دانکی بود تا دانگی و نیم [illegible]
خواص و مضر بود بنیش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و [illegible]
با روغن کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بر لون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد
روغن چراغ کنند نافع بود و خشک گرداند و اسحق بن عمران گوید روغن وی از
آب وی و زیت بگیرند یا در آفتاب یا آتش بپزند تا آب سوخته گردد و روغن بماند
آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند و کلف و اثر های که بر
روی بود زایل کند و نافع بود جهت دوی و طنین که در گوش بود و گرانی گوش از [illegible]

غلیظ بود و شربت کویند چون طبخ ورق و بیخ وی با شاند [illegible] ورم را نافع بود و کلا
بیخ وی سحق کنند و بر ورم که در بن گوش بود و در دماهای بلغمی که در گردن بود نهند
بگدازاند و روغن وی مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی از
وی [illegible] دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج بیرون آورد و ربو
و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سود مند بود جهت درد
پشت لیکن پیچ آورد و مسهل خون بود و تشنج در حقنه کردن خطر بود الا که خلط
با ادویه که موافق بود و از یک درم تا یک مثقال کنند [illegible] و با شیر [illegible]
قی با فراط آورد و مداوای وی به پست جو با آب یا شکر کنند که قی باز دارد
[illegible] حنظل است و گفته شد قثاء الحیه از قول صاحب جامع [illegible]
طویل است و از قول صاحب منهاج حنظل [illegible] بود و صفت بر وی گفته شد قند
باریی [illegible] و گفته شد [illegible] قلیا است و گفته شود قداح [illegible]
و گفته شد قدح مریم نباتیست که بیونانی [illegible] گفته شود قدید
گوشت خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت [illegible]
بود قوت بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خوابانند تا [illegible]
گرم گردد و کسیکه از مستی بود باطل کند و قلیل الغذا بود و اول آن بود که با روغن
و شیر بپزند قرع و با خوانند باربی گویند و خوانند نیکوترین آن بود که سبز بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در سیوم غذائی که ازوی متولد شود مانند صاحب [illegible] بود که با
خردل بخورند خلط حریف ازوی متولد شود و اگر با نمک بخورند خلط تلخ ازوی
متولد شود و مسلوق وی غذای اندک دهد و زود بگذرد و صفرا و خون ساکن کند [illegible]

بلغم بود و محروری و صفراوی مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت
سینه و سرفه و کلیه را که از جگر وی گرم بود و تب گرم را نافع بود چون با جواب باشد مقرر
و روغن بادام شیرین بپزند و بخورند و گرم مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید که
خورند که قولنج غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند با زیت مطبخ کنند و مطیب بفلفل
و خردل و سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خلط
[illegible] نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند و بعد از آن آب غوره و آب انار و [illegible]
و روغن بادام [illegible] اتفاق بخورند خلط بلغم از وی حاصل شود و سوق [illegible] سرفه
و درد سینه که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و اگر از صفرا بود سود کند
و درد حلق را نافع بود و درازی گویند [illegible] ماند روغن بنفشه و نیلوفر بود [illegible] حرارت
راسخ دهد آب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند و اگر با روغن
گل [illegible] حکانند در آن ساکن کند و درد دماغ را نافع بود و [illegible]
میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند و با قند بیاشامند
تبهای گرم سوزان ساکن کند و تشنگی بنشاند و غذای نیکو دهد و چون بیاشامند
بعد از آن که در آن آب فلوس خیارچنبر و ترنجبین [illegible] حل کرده باشند
صفرای محض براند و [illegible] اول همه بیرون آید [illegible]
و بریان کنند و آب آن حل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و چون آب
[illegible] کحل کنند در چشم گرم زایل کند و شفا دهد و پوست [illegible] خشک چون بسوزانند
و بر موضعی که خون روانه بود افشانند باز دارد و اگر بسوزانند و با سرکه بسرشند
و بر برص طلا کنند نافع بود و [illegible] کنند و روغن از وی گیرند درد گوش

و درد امعاء گرم سود دهد و اگر چون با خردل [illegible] آن بکوبند و سوراخی [illegible]
در میان آن بکنند و [illegible] بنهند تا [illegible] شود و بن آن باز جای نهند
بعد از آن چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه اندرون وی بود
بیرون آورند و بنشانند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کنند [illegible]
کنند و چون خواهند استعمال کنند [illegible] بسرشند و بر روی خضاب کنند
موی را سیاه کند [illegible] و سپیدی زایل کند و خضابی [illegible] نیکو بود [illegible]
[illegible] کنند در ابتدای درد چشم که از حرارت بود نافع بود و درد ساکن کند
[illegible] با آرد جو بسرشند و همچنین صداع گرم را چون بموضع درد [illegible]
[illegible] و [illegible] و چون ضماد کنند [illegible] ماده بکند و درد ان
ساکن کند و پوست [illegible] خشک [illegible] را نافع بود و خشک [illegible] همچنین
[illegible] اعضای یابس المزاج بود و سوختگی آتش را نافع بود چون با [illegible]
بسرشند [illegible] از وی [illegible] و [illegible] سینه [illegible]
تشنگی چون در آب [illegible] و سوزش [illegible] از خلط تیز بود نافع باشد و [illegible]
[illegible] و اول آن [illegible] چهل [illegible] مسلوق کنند بعد از آن با [illegible]
و فلفل و خردل و فودنج استعمال کنند [illegible] با [illegible] و [illegible]
استخوان زیتون بود و [illegible] و [illegible] سیاه بود و [illegible] در قوت [illegible]
و نیکوترین آن [illegible] طعم با تیزی و تلخی اندک بود [illegible]
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم [illegible] خوش کند و چشم را روشن کند
و [illegible] زایل کند کحل کردن و قوت [illegible] و [illegible] را نافع بود و سلس البول

وقوطس را قطع کند چون فرسوده بود و مسخن رحم زنان بود و اگر نیم درم ازوی
سحق کنند و با شراب تازه یا شاه سفرم بیاشامند جماعت را قوت دهد و وی مقوی دماغ بود
و دلست و علت سودا ازوی غلبه کرده باشد و وی مقوی دل و مفرح بود و سودای وی مزاج را
نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضای باطن بود و سحق آن و استسقاء لحمی را
نهایت نافع بود و مقوی اعضای رئیسه بود و بدین سبب است که جماعت را زیاده
کند و وی هضم را یاری دهد و بادها که متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شکم بشکند
و دله را قوت دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند بدل وی نیم وزن
آن جوز بوا و نیم وزن آن دارچینی بود و گویند بدل آن قرفه است و گویند بدل آن
نیم وزن آن زرنباد و نیم وزن آن خولنجان و گویند بدل آن بوزن آن فرنجمشک یا
بوزن آن خولنجان بود قریض بزر الاسحرات گفته شد قرطانیسایی فرنجمشک است
گفته شد قرفة القرنفل قرفة الطیب خوانند و بشیرازی حوب و دهقی بود آنرا او [illegible] خوانند
و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی سیاه بود بلون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد
غیر حلاوة دارچینی و گرانیست تر بود از قرنفل ضعیف‌تر بود از قرنفل بفعل و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در ترکیب و مرد وی بدل
وی قرنفل بود قردمانا رویا بری بود و رویای جبلی نیز گویند و ولیک لغه بشیرازی
تخم ترخ خوانند و تخم بیدان گویند و طعم وی تلخ بود و نیکوترین آن زرد بود و فربه
و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک و سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند
صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود و ضیق النفس و فالج و استرخا و مغص
و کرمها را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند درد کمر

وعسر البول و قولنج را موافق بود و گزندگی عقرب و مجموع گزندگیهای جانوران
زهردار نافع بود و چون بیاشامند ازوی مقدار یک درم با پوست بیخ غار [illegible]
و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دخان وی بچه کشد
در شکم و مقدار ماخوذ ازوی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی انیسون
بود و بدل آن اذخر و حرمل بود و گویند بدل آن مشکطرامشیع است قرقرون
سعدانست گفته شد قراصیا جاسیا نیز گویند و ولف گوید بپارسی آلوعلی
خوانند و آن سه نوع است شیرین و ترش و عفص و آنچه شیرین بود گرم و تر بود
در دوم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود و مسهل شود بهر طبیعتی که غالب بود و شکم براند
و طبع نرم دارد و مع ذلک نفوخ بازدارد نفس اما معده را غذا اندک دهد و مولد سودا و آنچه ترش
بود تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از بهر آنک
تجفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود ضد شیرین بود و دیسقوریدوس
گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب
بیاشامند سرفه زایل کند و گویند آنکه که اندر چشم دارد روشن کند و منقی شش بود و چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند قرقم زعفران است گفته شد قرقومغما
و قرقومغما نیز گویند و آن ثفل روغن زعفران بود یونانی و بهترین آن چوب بوی
فربه سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگذارند بلون زعفران بود
و چون بخایند دندانها را رنگ کند رنگی سخت و باقی بماند و وی مسخن و منضج بود و خشک
بود در سیوم بول براند و قابض چشم زایل کند قرع الماء کف الما و حجیبا الما
خوانند و یونانی سلیون گویند و آن بیشتر در آبهای ایستاده روید و در آب دوان نیز

وساق وشاخهای وی رطوبتی لزج داشته بود چنانکه درخت بچسبد و در وی عطریتی
بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود با اندکی سبزی بود و محلل بول و حیض بود
و سنگ گرده بریزاند و با بول بیرون آورد خواه خام خورند و خواه پخته و بچه بیرون آورد
و خوردن وی قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی ویرا
سرخ گرداند و لون برص نیکو گرداند و درد پهلو را ساکن گرداند نافع بود و محلل و مفتح سدها بود
و معین معده قوابیا درختیست بزرگ در کوهستان هرات پیدا شود و ورق وی مانند ورق
آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده
گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصت تمام بود و طبیعت وی
گرم و قابض بود و در وی اسهال و قرحهٔ امعا بود چون در طبخ کنند و بخورند و در گرد آب
نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل کنند بسوزانند و ورق با
مالند نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و محقق قوی بود قوصیه
در اندلس بشوکه ابرهیم خوانند وان انواع بسیار بود و نبات وی در شکستها نماند و جهای
خشن و ریگ بوم باشد و آن نوعی از خارات و چون اول بیرون آید ورق ان بر روی
زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون بزرگ گردد خار گردد سفید و تقدید یک وجب زیادت
بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سفید بود و سر گل وی بسر مغزی بود و گاه بر گاه گل وی
خشن خار بود و هیچ بود مانند سنان و صلب بود و هیچ وی بستری آلتی بود و بیاردی
سه گز که زبا حت بود و مولف گوید بزبان آن قوم مگس عسل می دارند آنرا غاب
خشک گویند و بیشتر ازی بشکن و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی
خورش دارد و هیچ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات

وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ اول و محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند
درد جگر و گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گر با یک درم تخم کرفس بیاشامند
حیض براند و محلل نفخ بود و بعضی گویند چون ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و موافق
گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلط محمود بود و بلغم رقیق از معده بکند از اندام
و از امعا و بول براند و هیچ وی چون تر بخورند با عسل مقی کند احشا را نیکو بود
و گر با جزو آرد جو با آب کاشنی بسرشند و طلا کنند بر ورمهایی که در ساق بود
زآب ازوی روانه بود نافع بود در ابتدا و داء الفیل مجرب وابن رشد گوید
طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم بلوق وغوس(?) نباتیست و ورق ان
مانند ورق حمص بود و شاخهای بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی […]
بود و پشت در موضعهایی که سایه بود روید و بغایت حریف بود و ثمر وی در غلاف
حقیق(?) و […] تمام دهد و گویند چون زن چهل روز بیاشامد با آب بعد از طهر
و پیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند مرد نیز همچنین کند بعد از آن بعد از ان […]
جامعت کند فرزند نرینه آورد قوقان چوبیست در میان تخل پیلی(?) بود و صعیدی(?)
و طبیعت آن سرد و خشک بود در سنونات کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندانها
پاک کند و سفید قرمز دود الصباغین گویند وان جوانیست که […] بیخ
دیرینه باشد آنرا میوزانند و خاصیت این جوان آنست که رنگ ابریشم و صوف
بدان میکنند و کتاب نزهت نوان(?) که […] مانند عدس سرخ رنگ و آنرا بیز(?)
قرمز خوانند و قیص خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و از
خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند

دوقيت وچون با سركه استعمال كنند قطع نزل بكند وكه در ابريشم سرخ كشند وبر محموم
آويزند شفا يابد قسطاريون سطاريون است وگفته شد قرظ اسم ثمر خاربست
كه آنرا اصطخوانند واين ثمر عصارة كيرند وآنرا اقاقيا گويند وگفته شد وآن
ثمر را بپارسي كز خوانند ودر شكل خرنوب شامي بود الا سفيد وضعيف تر وازوي پنج
قرص بابونج است وگويند اقحوان وصفت مرو گفته شد قرن البحر كهرباست
وگفته شود قوبل دقرواليون نيز گويند وان بنداست وگفته شد قودامن
يوناني حرف است وگفته شد قرناد دوا است وگفته شود قرنفل هم دوا است
وگفته شود قردامون يوناني قردمانا است وگفته شد قرطم حب العصفر است
بتازي خسك دانه گويند ويوناني فيقش وطبيعت آن گرم بود در دوم وتر گرم كند واگر
پنج درم ازوي كوفته در شير بمالند وبياشامند مسهل خلطهاي سوخته بود وانواع جرب را نافع
بود وماسرجويه گويد دفع رياح بكند ومي بيفزايد وشيخ الرئيس گويد سينه را پاك كند وآواز
صافي كند وقولنج را نافع بود ومسهل بلغم سوخته بود وباه را زيادت كند چون با شير يا با
يا با انجير خلط كنند وابن ماسه گويد آواز را نيكو كند ومسهل كيموسات غليظ بود
وابن ماسويه گويد خاصيت قرطم ومغزوي آنست كه مسهل بلغم بود وشربتي ازوي
از ده درم تا بيست درم بود بعد از آنكه مغز آن نيم كوفته در نيم رطل آب بخيسانند
ودردست بمالند وصافي كنند وده درم شكر سرخ با وي خلط كنند وبياشامند واوصلت
گويند همچنين سودمند بود جهت استسقا زقي ولحمي وابن سرابيون گويد تنزيقي از
مغز وي پنج مثقال با اندكي نمك هندي بود جهت مسهل بلغم وماء الجبن كه بمغز وي
بسته باشند چون بياشامند با افتيمون ماليخوليا وجذام را نافع بود وچون ضماد

در آن بمالند وتب بلغمي را نافع بود وبايد كه شير دو رطل بود وحلب داده كوفته
بيست درم بمالند بعد از آن بجوشانند تا بنيرد كه كفك وآب آن بگيرند واستعمال كنند وگويند
بدل آن حبة الخضرا است قرطم هندي حب النيل است وگفته شد قرطم بري بيوناني
اطراقطولس گويند وبعضي فيقس اغرون گويند وآن خاريست مانند خار قرطم بستاني
ودولت گويند بشيرازي ازاكر بيز خوانند وطبيعت وي گرم بود وجالينوس گويد مسخن بود
باعتدال ومجفف وديسقوريدوس گويد چون سحق كنند ودقيق وي با [illegible] وي
با تخم وي با فلفل وشراب بياشامند لدغ عقرب را نافع بود وبعضي گويند كه
چون ملسوع استعمال كند درد زايل كند وچون گزيده باشد واستعمال كند مانع وجع
پيدا كند [illegible] گويند طرنجان است وگفته شد قرطمانا قردمانات
وگفته شد قرطان [illegible] قرطان است وگفته شود قرطاس بپارسي كاغذ گويند واسحق گويد
نيكوترين آن مصري بود پاك سفيد از بهر آنكه از بردي ساخته اند ووي مضر نبود
[illegible] كاغذهاي ديگر مضر بود بكرة، وسوخته وي سعفه را نافع بود ومنع نزف دم
ورعاف بكند وريشهاي معده را پاك كند چون يك درم ازوي بياشامند قرحه ريش را
نافع بود با سرطان [illegible] مجموع مجفف بود قرن بپارسي شاخ گويند
وسرو گويند قرن الغزال [illegible] نيكوترين آن بود كه از ايل [illegible] وبايد كه سوزانند
تا سفيد گردد وطبيعت آن سرد وخشك بود وسوخته وي دندان را جلا دهد ولثه را
محكم كند ومبارق منفعت بي وصفت ايل گفته شد مضر بود بشش ومصلح آن
كثيرا بود وبدل آن اماروني وخولنجان ومقدار مستعمل از وي يك درم بود ودرد [illegible]
[illegible] نافع بود قرن البقر [illegible] شاخ گاو چون با آب بياشامند رعاف را ببندد

وچون بسوزانند و با آب بیاشامند نفث دم را ببندد قرفة السنبل یعنی گویند پوست از
سنبل سفید است کشنده بود و در میان سنبل یابند و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب
منهاج گوید دوائی کشنده بود نزدیک به پیش و چون بخورند خون بعوض بول بیاید
و زبان سیاه کند و ذهن مختلط شود و مداوای وی قی کنند بعد از آن دو مثقال کافور
با گلاب و آب انار ... [illegible] برف سرد که باشند با جلاب ... دوغ گاو با ...
کافور بدهند و ... بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب
و خیار و کدو و جلاب بدهند و جمله ولی وی سرد که اند بضمادات سرد مانند صندل و کافور
و گلاب و مانند آن [illegible] نوعی از طبا است ... در مصر ... دوق آن بزرگتر از دوق
رطب بود و چهار پایان میخورند و ... شوند و طبیعت آن گرم و تر بود ... بود
و چون خشک کنند ... سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آنرا بپارسی ... خوانند
و با صفاهانی ... و ... بوسیدن ... ثبات وی بود و ... بود
کشند ... [illegible] اسم نوعی از کرات است معروف بود کراث المائده و کراث البقول ...
انواع آن [illegible] بپارسی دارچینی گویند و آن با یلتی از قرفه قرنفل بود
و شبیه تر از وی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم تقویت اعضاء باطن بدهد
و جبت ... نافع بود طلا کردن و در ضمادهای عصابی و وجع و دل و از بلغم بود و مفلوج
و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویت جگر و معده سرد محکم تر
بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن دارچینی بود [illegible] اسم نباتی است مانند ازانه
... و گویند و در آب می خورند ... گویند آنرا بشیرازی ... خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم بول براند و [illegible] سرد اند ... ساکن کند و علک

ریاح بود و وی در منفعتها بقوت بود و چون بپزند و آب آن بیاشامند مسهل بود
و آنرا عطان نیز خوانند [illegible] چند بار از زیت و کلفه شد و قسطون نیز گویند
[illegible] کافع است و گوید سوذ [illegible] کلیا گویند و آن رصاص است و گفته شد
قسط بیونانی قسطس خوانند و آن انواع است و جمله بیخ است یک نوع عربی بود
و آنرا قسط بحری خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود
و آنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند و نبات تلخ بود و ... و صاحب جامع ...
قسط هندی سیاه و تیز بود و قسط بحری سفید ... و سهو کوه است قسط سفید
تیز بود و آن نوعی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است و یک نوع درست
نابود ... بود و وی ... و بهترین آن تازه سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه
سبک و طبیعت آن گرمست در سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم نافع بود
جهت هر عضوی که محتاج بسوختن بود و جذب خلط از عمق بدن کند و از با عسل
و آب برکلف طلا کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النسا ضماد کردن
و لیث عسل ... بود و بول و حیض براند خوردن و در شب ... کردن و درد
رحم را نافع بود چون ... کنند یا کلیه یا نطول کنند و چون بیاشامند با شراب
افسنتین یک درم گزیدگی افعی و وجع گزندگان نافع بود و درد سینه و گزیدگی عقرب
و ... سوده منه بود و چون با شراب و عسل بیاشامند ... حب القرع جامع بود و چون با آب
بیاشامند جهت القرع و کرمها بیرون آورد و با زیت طلا کردن نافض و فالج و استرخا را
نافع بود و نافض پیش از وقت نوبت طلا کنند درد پهلوها را نافع بود و درازی کردن رگها
را نافع بود چون در شب بخور کنند و مسیح گوید چون سحق کنند و بر پیشانی تر افشانند

خشک کرده اند و قلیهان گویند چون در شیب دامن بخور کنند حیض براند و بچه بکشد
وطبری گوید چون بیاشامند مفتح سدهٔ جگر بود و گویند چون زنان بخور کنند ثولول
را نافع بود و وبا که حادث شود از عفونة و چون سحق کنند و با عسل سرشته و بیاشامند
درد معده و مغص و درد گرده را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند
تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند
و وی بر داء الثعلب برویاند و قطع احلام را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق
گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن
عاقرقرحا بود و گویند بدل آن درج است و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط هندی
قسط تیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوس آسمانجونی بود که در میان بیخ وی پیوند
و باطراف وی بود و معروف بود بیخ بنفشه و از اشک معدوم خوانند قسط [illegible]
راسن است و گفته شد قسط شامی صاحب جامع گوید است که ان قسط [illegible]
و قول صاحب منهاج معتبر است که ان قسط تلخ است و گفته شد انواع آن [illegible]
قیسوس گویند و آن معروفست حبل المساکین و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی
بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشیرازی [illegible] گویند و آن اصناف بسیار است
نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر قسی خوانند و این سه جنس بود آنچه سفید بود ثمر وی
سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران
بود و بعضی برومان آنرا بوسیون خوانند و جنس سوم که [illegible] را قس خوانند آن مشبک بود
و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای باریک بود و ورق کوچک و بوی دارد و مجموع
اصناف قوی حریف و قابض بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند

قرحهٔ امعا را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بیاشامند
و چون بکوبند و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن سازند سوختگی آتش را نافع بود و
و ورق وی چون تر بود بس که بپزند و بکوبند و بر ورم بزنند ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی
و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند و با سرکه و روغن سداب ان تر کنند و در سر کشند زایل کند و چون
و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش آید نافع بود زایل کند و نوعی
سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کند و ذهن را مشوش کند
و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند
با روغن گل و در گوش مخالف دندان بچکانند که درد کند درد ساکن گرداند و وی [illegible]
کند و چون ورق وی در شراب بپزند و از وی ضماد سازند [illegible] عارض کند
از سوختگی آتش بگویند و کلف ببرد و [illegible] خوانند سرهای وی چون بیاشامند
حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد همچنین
حیض براند و بچه بآسانی بیرون آید و چون بکوبند و آب آن بگیرند و در بینی چکانند
کنند بینی زایل کند و عفونت که در وی بود و اصل آن چون بکوبند و آب آن بگیرند
و با سرکه بیامیزند و بیاشامند که ذکر دنبلا را سود دهد و در معده وی که آنرا اصبع [illegible]
دمعة البحر گویند چون بروی بطوخ کنند [illegible] بکشد و وی ببرد قسب خرما
جیرون خوانند و آن نوعی از خرماست خشک و اهل مغرب [illegible] خوانند و اهل
نجد عرف و به شوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشک بود و در وی قبضی
بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و قوت معده بدهد قسا [illegible] و گفته شد
[illegible] پارسی کشمش گویند و وی لطیف تر از گوشت مویز سپید بود و نیکوتر

وبدل آن میویزمنقی بود قشر الجوز الاخضر پوست بیرونی سبز که گاه جوز بود وبدل
ازوی بکیرند جهة خناق که از بلغم ورطوبت بود نافع بود قشر الجوز الهندی چون بسوزانند
وخاکستر آن بر دندان افشانند خشک کند و جمیع نیکو بود بغیر از آن قشر الاترج
پوست ترنج گرم وخشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند وچون بخورند قوت
سم بدهد و مقدار ماخوذ ازوی تا دو درم بود ووی محلل باد بود چون اندکی ازوی
بخورند ولا بسیار ازوی مستعمل کنند مضر بود بجگر ومعده ومصلح وی عسل بود قشر الکندر
طبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ودروی قبض قوی بود چون بر جراحتها پاشند
گوشت برویاند واگر بر ریشهای دشوار افشانند بصلاح آورد و[illegible]
دن بخور برگیرند رطوباتی که ازدم روانه بود ومرض [illegible] باشد باز دارد وجهت [illegible]
وقرحه امعا چون بیاشامند نافع بود ودر داروهای چشم استعمال کنند جهت ریشهای
آن نافع بود [illegible] سپیدی چشم زایل کند واگر در مرهم [illegible]
وبدل آن [illegible] آن کندر بود وبوزن آن دقاق آن قشر اصل الکبر گرم وخشک بود
در دوم ملطف ومفتح سده بود وبول براند [illegible] منفعت وی در صفت کبر گفته شود
قشر اصل [illegible] گرم وخشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کبر بود
ومنفعت وی در صفت [illegible] گفته شد قشر اصل [illegible] صفت آن در الف
گفته شد در اصل الکبر قشر اصل [illegible] در صفت [illegible] گفته شود قشر اصل [illegible]
پوست بیخ [illegible] سرد وخشک بود [illegible] قشر [illegible] آنچه [illegible]
بود سرد وخشک بود در دوم وآنچه [illegible] بود سرد وتر بود [illegible]
[illegible] نافع بود وچون بپزند با برنج و جو سپید کوبد و آب آن [illegible] نافع بود

بیخ اسهال و اسهال وچون آب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود وچون بدان استنجا
کنند مقوی مقعده بود وقطع خون بواسیر بکند واگر سحق کنند ده درم از آن سفوف
سازند وآب گرم ازپی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد قشر [illegible] گویند
سرد بود در دوم وخشک [illegible] چشم را نافع بود چون بسوزانند وسحق کنند وکحل کنند
واگر غسل کنند وسحق کنند کحل سازند سپیدی که در چشم بود زایل کند و[illegible] چشم بدهد
ونشف اشک بکند ومنع ماده آن بکند [illegible] که در چشم بود زایل کند وچون
با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند ومصلح وی [illegible] کنند و[illegible]
قطع رعاف بکند قشر الرمان پوست بیخ از جمله [illegible] بود وچون بیاشامند [illegible]
دزبان وورم زبان [illegible] ورم [illegible] والتهاب [illegible] بدن [illegible]
[illegible] قشر [illegible]
[illegible] گرم وخشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود وسپیدی چشم زایل کند
قشر [illegible] اصل [illegible] گفته شد [illegible] نی شکر در طبیعت [illegible] بود
ودروی تلیین زیادت بود ونیکوترین آن [illegible] آب دار بود وطبیعت آن گرم
وتر بود در اول وگویند معتدل بود در حرارت وگویند در وی قبض بود [illegible] صمغی
[illegible] سپیدی که در چشم بود زایل کند و[illegible] آورد وسینه وسرفه
را نافع بود ومثانه را پاک کند وخونی معتدل ازوی حاصل شود وبول براند ورطوبت
سینه [illegible] بود [illegible] آب گرم [illegible]
[illegible] ازوی زایل شود قصب الذریرة نی باریک ماننده قلم [illegible]
دو نوع است یک نوع [illegible] خشک ماند وآن نوع کوتاه تر بود [illegible]

اندکی زیادت تر ویک نوع دیگر املس بود وتبد دراز بود اندکی دراز تر وبطعم تلخ
وتیز بود وبرنگ تیره بود وچون بشکنند مانند نسج غلیظ چیزی در اندرون وی بود
واین نوع از دو کیلات وطرف هند آورند واندر انیه خوانند ونیکوتر وخوبتر بود
وان نوع بنبات سمسم ماند برشاخهای وی تخم بود مانند نخودی ودر غلاف بود
واین نوع تیزی وتلخی ندارد واین نوع سیم از هندوستان خیزد والله اعلم طبیعت
قصب الذریره گرم وخشک بود تا سیوم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود وکوفتگی
عضله را نافع بود وجلا چشم بدهد وچون دوده وی تنها یا باصمغ البطم با نعنه در حلق دود
سرفه را نافع بود وورم جگر ومعده با عسل نافع بود خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند
وتقطیر البول واستسقا را نافع بود وچون زن در طبیخ آن نشیند وبیاشامند درد رحم
را نافع بود ودرد دل را مفید بود ومقدار ماخوذ ازوی یک درم بود وبدل آن اظفار الطیب
یا صندل وعدس مره گویند بدل آن عدس تراب قصب فی بهرهی گرم بود وخاکستر
گرم وخشک بود در آخر درجه اول تا اول دوم در اصل وی جلای اندک بود بر حلق
وبیخ وی ورق وی واصل وی با باد [illegible] سیل بکند ودوی [illegible]
عقب را نافع بود وچون در گوش افکند [illegible] آورد وبیرون توان آوردن قصیصه
توذری است وگفته شد قصد عود است وگفته شد قصب [illegible] قصب الذریره
است وگفته شد قصم قطن عتیق است وگفته شد قضب فصفصه است وگفته شد
قصم قوینا دم قویش بیخ گویند وآن تخم تیزه است وآنرا قوق خوانند وآن
نبیت است گفته شد وخروب بیخ گویند وگفته شد وصاحب جامع گوید حب صنوبر
صغار است واین جای بحث است حب صنوبر صغار وجار گفته شد قضاب مصری

ام نوعی از عصی الراعی است وآنرا [illegible] خوانند وگفته شد قطران روغنی است
از درخت عرعر وثالب وعتم وشربین وشوب گیرند ونیکوترین آن بوی از عرعر
وبدترین آن از [illegible] وطبیعت آن گرم وخشک بود درجه چهارم وگویند در سیوم
شپش ورشک را بکشد تا بحدی [illegible] ومقوی گوشت سست بود وجرب
را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند سگ وشتر ودرد از گوش وعربان ودار الفیل
ودوالی واستسقا را مفید بود [illegible] الاذن وبر سر طلا کردن صداع سرد را مفید بود ودندان
متاکل را محکم کند وچشم را روشن کند واثر ریشهای چشم دفع [illegible]
بلشد وچون بقضیب [illegible] پیش از مجامعت منع آبستنی کند [illegible]
[illegible] سود مند بود وچون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند
وچون در پیه ایل بکار ازند وبر اعضا مسح کنند هیچ [illegible] که وی [illegible] مردم
مالند نگاه دارد از عفونت وان بخور بکار زند بچه زنده بکشد وبچه مرده بیرون آورد وقی
دماغ وی مانند خان زیت بود وچون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین
[illegible] نافع بود [illegible] بدندان [illegible] بریزد اند ودرد [illegible]
وچون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند وبا سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد
وچون [illegible] وی نخبه باشد ودر گوش چکانند [illegible]
وطنین آن زایل کند [illegible] ابدان زنده بود وحافظ ابدان مرده وبدین سبب است
که وی را حیاة الموتی خوانند [illegible] بود ومفسد [illegible] بود وگویند بدل آن
بوزن آن نفط ونیم وزن آن خلاف بادرق وگویند بدل آن نفط سیاه است
وجاوشیر قطف [illegible] است [illegible] اسفاناخ [illegible] بود

وطبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی باشد و دود ابریشم
بگیرند دودهای گرم و خون را نافع بود و تخم وی بر آماس نافع بود و وی چون بپزند اندکی
و بخورند تشنج را ساکن کند و چون پخته ضماد کنند دردهای گرم را تحلیل دهد و در وی غذایی نیکو بود
و جگر گرم را نافع بود و محروری مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان
بود خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که [illegible] کند
و با بادیانها گرم و مری مطیب [illegible] و بخورند و گویند معده را بد بود و تولد ریاح غلیظ کند
و [illegible] و اسحق بن عمران گوید تخم وی دردهای گرم را نافع بود و اگر ده درم از وی بعسل
و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد و [illegible] بود چون تخم وی با [illegible] سحق
کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی [illegible] و دردهای حلق بود و [illegible] سینه
و تخم وی در غایت نهایت بود در شفا و دردهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند
و آب قطن [illegible] کنند و طلا کنند و آنچه در باطن بود سحق کرده بیاشامند با [illegible]
سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوای نیکو بود جهت استسقا [illegible]
اندکی بیاشامند در هر روز دو درم و چون ورق وی نیم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع
بود و چون جامه ابریشم و حریر [illegible] آب طبیخ وی [illegible] پاک کند و [illegible]
و اما نوع بری وی چون بگیرند مقدار پنج درم و بکوبند در مقدار [illegible] مثقال آب
[illegible] وصاف کند و [illegible] مانند بود بیاشامند و اگر چند روز بود
البته [illegible] و مجربست قیصوم [illegible] است و گویند [illegible] قطن [illegible]
و [illegible] خوانند و آنرا [illegible] و کهن آنرا [illegible] و نیکوترین نوع وی مصری
گویند جامه وی [illegible] محکم بود [illegible] از ابریشم بود و گرم و تر بود

پوشیدن وی و گویند معتدل بود در حرارت و لینت و عصاره ورق وی اسهال
کهنه را نافع بود و چون وی را بسوزند و بر جراحت بنهند خون بازدارد و کهنه وی
بر گوشت مرده بنهند بخورد و دود آن زکام را سودمند بود و چون ورق وی تازه
بگیرند و با آب بجوشانند با قدری [illegible] وی چندانکه قوت آب [illegible] قروح [illegible]
اختناق رحم و ورم آنرا نافع بود و [illegible] ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد سود کند
و بخاصیت تسکین نقرس و ضربان دایم [illegible] حادث شود از آن خاصه چون با
روغن گل بیامیزند و [illegible] وی لاغری آورد و منفعت [illegible] گفته شد [illegible]
[illegible] گویند و مانند [illegible] بود [illegible] گوشت وی حار
ضعیف بود و پوسته [illegible] نافع بود جهت [illegible] ضعف جگر و استسقا [illegible]
داشته بود [illegible] سود [illegible] و صاحب منهاج گوید [illegible] مضر بود و غذای بد دهد
و مضرت وی بروغن [illegible] گم شود و [illegible] گویند قطعا [illegible] بدان مانند [illegible]
ایشان [illegible] بود [illegible] مصلح آن بود در خواص ابن [illegible] است [illegible] استخوان [illegible] ماند
و خاکستر آن با زیت بجوشانند و بر [illegible] طلا کنند و [illegible] داء الثعلب [illegible] و مجربست
[illegible] است و گویند [illegible] سقا [illegible] گویند و [illegible]
و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل [illegible] بود و لون آن [illegible] و بطعم تلخ بود و ورق
وی [illegible] مانند بیخ وی در قوت و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی [illegible]
لکن ضعیفتر از وی بود و [illegible] در قوت مانند بصل الفار بود و [illegible]
دارد [illegible] سازند و [illegible] چون با ماء العسل [illegible] نافع
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر بود در دوم [illegible] است و گویند نبات وی

کوه کان شی از آنرا قیر او خوانند قفـر نبات انگشت است و گفته شد و ولف گوید
بیشتر ازین آنرا حنکو گویند و برخاد رخص بحیره شود قفر الیهود انواع است یک نوع
یک نوع عرق الجبال گویند و بیشتر ازین مومیائی یالونه گویند و یک نوع از آب حاصل
شود و از او مومیائی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوهستان بود مانند وی بالاید
وی مانند نفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن و قیری بصیص دارد بود و سیاه
چون بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند
خشکی وی در دوم بود تقوی اعضا بود و خون بسته بگدازد در شکم و سنبلی ناخن ببرد
چون بمالند و منبع خنازیر بود و چنین گویند آنچه خالص بود سخ شده بود بفرمان خدای تعالی
جهت نرفتگی کشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون و با زیت بنوشانند
و یا نشاسته مجرب بود و ولف گوید در شکستگی اعضا و تو فتک عل مومیائی مکیه
چند لنو امتحان کرده شد و آنرا مومیائی کوهی خوانند یونانی اسفلطس و ابو طاهر
گوید و لنو الیهود نیز خوانند و بر قوبا لطوخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن
نافع بود و چون بخود برگیرند یا دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج ابن و جنین
با جند بید ستر و شراب یا شامند حیض برانند و سرفه مزمن و عسر النفس و زنبور مجروح
جانوران را نافع بود چون با شراب و افسنتین یا شامند و چنین گویند بول رانند
و کوها و حب الزنج بلغم و قولنج شتق بدهند و ده درم سه درم را نافع بود خوردن و در آب
طبیخ آن نشستن عرق النسا و درد پهلو را سودمند بود و چون بگدازند با جوات خشنه کنند
قرحه امعاء را نافع بود و استنشاق و دود وی نزله را سودمند بود و چون بر دندان نهند
درد ساکن شود و چون با آرد جو و موم و نطرون ضماد کنند نقرس و درد مفاصل نافع بود

و چون در چشم کشند سپیدی را زایل کند و خشک رطوبات بود و در شیافهای
و کلادر محکم کنند گذشت تر و بانه و وی بادهای غلیظ را در معده بود بشکند و چون
در جایگاهی دود کنند مار و عقرب و جمیع گزندگان از وی بگریزند و صیادله وی را ابو الحکم
خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث الدم
از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق و ورم و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن
گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی
مقدار دو درم بود قفورا نباتیست قطا بدان جراکند ابن ماسویه گوید تخم وی
گرم و خشک بود در سیم مجفف رطوبات بود که در سر باشد و محلل آن بود قفلوط
نوعی از کراث شامی است و در کاف گفته شود قلوا و قلاقل و قلملان نام درخت
حب قلقل است و گفته شد در حا قلقاس نباتیست در آب روید و ورق وی بورق
لنو ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اترج بود بیرون سرخ مایل بود
و اندرون سپید و در طعم وی قبضی با حرافت داشته بود چون در آب بپزند حرافت
از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود
در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیادت کند و ادمان اکل وی کدن و ولد سوداوی
قلب باندلس بعضی از اوعیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و یونانی لیثوفرن
خوانند و معنی آن بزر الحجر بود و سلیمان بن حسان گوید از ابدان اسم ... اند
و ابن ابی است از اسهایی فضه کرات تجیست صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابت
و نبات وی در اندلس بسیار بود و بعضی از کرسنه بود کوچک و در و صحرای خشن روید
و قوت این تخم آنست که چون با شراب سفید یا شامند سنگ بریزانند و بول و حیض برانند

و بر و خناق داء الکلب و شکم ببندد و بواسیر را سود مند بود و مجفف قوی بود
و شربتی از وی دو درم بود قلقطار نوعی از زاج است و جالینوس گوید قلقدیس
مستحیل بقلقطار می شود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی لطیف تر از وی بود و لذع کمتر دارد
قبض تمام با حرارت زیادت محرق گوشت زیاده بود و رعاف را نافع بود و در کحلها
جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند
و صفت مجموع گفته شده در زاج قلقدیس هم نوعی از زاج است گرم بود در چهارم لطیف و محرق
بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و صفت وی برگفته شد در زاج قلقند
هم نوعی از زاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود تا چهارم و گویند حرارت وی
در سیوم بود مجفف و اکال بود با قبض و احراق مجفف لحم بود قوی و ناصور [illegible] بود
سود دهد و منع رعاف کند و کرم کش باشد و شکم [illegible] و دفع مضرت فطر [illegible] خوردن وی
منفعت رطوبات اصل بود و مصلح وی شیر و شکر بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود
قلت ماش هندی است و اذناب [illegible] خوانند و گفته اند [illegible] سخت تر [illegible] بود
بغایت تیره و بغایت املس بود و بعد ماننده گندمی که حب آن مطلق مانند شیافاق بود
و گلها [illegible] مانند خاصه شیاف [illegible] بعینه قلت است و طبیعت وی سرد است در دوم
و تر است در اول و گویند گرم و خشک است خناق داء الکلب و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و حیض و بول براند و شکم ببندد قلب نیکوترین دل آن بود که از حیوان گوشت خوار آن
گیرند و وی گرم بود و صلب اصحاب کد را نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذای
غذای بسیار دهد و مضر بود با آلات هضم بسبب عسر انهضام [illegible] دارد و اولی آن بود که

و ری و بادنجان و فلفل و نیز و سعتر بپزند و بعد از آن زنجبیل بیش خورند
نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین و شب العصفر نیز خوانند
بیشتر از وی قلیه خوانند و طبیعت آن گرم بود در چهارم و خشک بود محرق و اکال بود و [illegible]
[illegible] از علت بود بهق و جرب را نافع بود و گوشت زیادت خورد و سعفه و جرب تر
و قوبا با طلا کردن نافع بود قلفونیا نوعی از صمغ صنوبر است و یونانی قوفا گویند
و هر دو ایشان صفت آن گفته شد و آن علک البطم است و شجره گویند بپارسی [illegible]
گویند قاسنا دوبی معنی آن به سریانی عود سنبل بود و گویند آن دار شیشعان
است و گفته شد قلیمیا اقلیمیا گویند و آن انواع است فضی بود و ذهبی و نحاسی
و معدنی بود و عملی بود و عمل از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند و نیکوترین آن بود که
از جزیره قبرس آرند و آنرا ذراب باید و بعد از آن معدنی و [illegible] لاجوردی رنگ بود
و طبیعت معتدلست در حرارت و برودت و خشک در سیوم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره
و نحاس است و اولی آن بود که بسوزانند چون در داروهای چشم کنند و صفت سوختن وی
آنست که آنرا در کوزه [illegible] کنند و میان گل بگیرند و در تنور نهند و اقلیمیا نقره سرد تر
از اقلیمیا زر بود و در وی تجفیف و جلاء با اعتدال بود و فعل وی همچنین در ابدان معتدل
کند و در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که در بدن و در چشم بود و [illegible]
سود مند بود و در مرهمها استعمال کنند و گوشت در جراحتها برویاند و اقلیمیا زر لطیف تر
از اقلیمیا نقره بود و همچنین مغسول وی و صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا
نقره بود نافع بود جهت ابتدا آب نزول و سپیدی و ریش چشم [illegible] و جراحتها
پاک کند [illegible] گوشت زیادت خورد و [illegible] چشم بدهد و [illegible] لذع بود و بدل

اقلیمیا زر و نقره اسرب سفید بود و صنعت مسل وی آنست که با سرکه سحق کنند و آب از وی
بریزند تا آن زمان که به سرکه هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند
و استعمال کنند قاشیر کاشیر گویند و گفته شود قیل قوبش تم قوبش گویند و آن
تخم قوبش است و گفته شده قنج خطا است و گفته شده قحمه سوخته بذر را قحمه
خوانند و قصب الذریره را قحمه خوانند و گفته شده قطرب گویند چون شبیبی از
سر بکشد و در سوراخ با قلا نهند و صاحب تب ربع ببوید شفا یابد و مجرب بود قاقلی
تملول و غلول و قوهل گویند بپارسی بزغشت و بشیرازی شونه گویند و طبیعت وی
گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف جلا دهنده مقطع بود کلف
و بهق را زائل کند و سوده منه ترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن
وی مالیدن در اندمال روزی نافع بود و بر ریش بستان و نقرس ضماد کردن نافع بود
و سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سنگ مثانه و گرده بریزاند و بجای آب
وی تخم بدانند و ضماد کردن بر بواسیر سوده منه بود و بر زخم مجموع جانوران و مار گزیده
معده و جگر را نافع بود و طعام محروری و مبرودی بود از بهر اطلاق طبیعت و قولنج گویند
مولد سودا بود خاصه آنچه تخلف نهند و مصلح وی روغن بسیار دهند و صاحب تقویم گوید
اصلاح وی بهلیله کابلی و سکر کنند و سعوط کردن با ... آن دماغ را از رطوبات
غلیظ پاک کند قنطوریون کبیر قنطوریون غلیظ گویند و بیونانی طوما خوانند
و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی بوقی خوانند و ورق وی بورق لکان
سبز مانند نو دلب بورق لبث بود و ساق وی بساق حماض ماند و جای آن دو گز
باشد و بود و گل وی کحلی رنگ بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و در اندرون گل

و گل وی مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و به درازی دو گز بود و از
رطوبت پر بود و بطعم حریف بود با اندک قبضی و بلون سرخ بود و در وی اندک حلاوتی بود
و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند و بچه مرده
بیرون آورد و از آن زنان تبا کند و بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربتی
از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید اگر شراب بیخ وی تب داشته باشد
با آب بدهند و اگر نه با شراب و شربتی از وی دو درهم بود موافق بود جهت درد پهلو
و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را سودمند بود و اگر شیافی
فرزجه از وی بسازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین
عمل کند و مصلح آن آب لسان الحمل و طین قبرسی بود قنطوریون دقیق قنطوریون دقیق
گویند و بیونانی طلیطون و معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طومقرون گویند
و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی مردمان طلیمنون گویند و ساق وی باریک
بود و به درازی یک وجب بود و گل وی سرخ بود که بزردی مایل بود و ورق وی
بورق سکنطا مشبع مانند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون
باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود منفعتی بسیار
قولنج را بسبب آن طبخ وی سوده منه بود و بچه مرده بیرون آورد و از ... نافع بود و
و دماغ را پاک کند تنقیه تمام و مصروع را بغایت کامل مفید بود و مسهل ... بود
و خام مسهل تقویه و مره صفرا و بلغم خاطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق النسا
و درد قولنج چون با شاف یا بذان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی

دو مثقال بخورد در حقنه نیز درم و عصاره وی سودمند بود جهت درد سر که از
حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف خیزد بسرکه بکذارند و بر صدغین
و بر پیشانی ضماد کنند و درد سر زایل کند بعد از آنکه سر را بشویند بما الورد و وی بسرشند
و پاک بشویند پس این عصاره بسرکه بکذارند و بر طلا کنند و چون با آب و عسل از کل
حل کنند و در وی مالند نفع دهد در سل کند و اکر این عصاره با آب مالند بر روی
سنک سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اکر
بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم ورم و درد آنرا نافع بود و مجموع دردهای بهن
که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره و سفیدی که در چشم بود و دبیلها که در
طبقه قرنیه بود مجموع را نافع بود و اکر با روغن خیری یا سوسن بکذارند و نیم کرم در کوش چکانند
درد و ضربان زایل کند و اکر از حرارت بود بروغن کل سرخ استعمال کنند نافع بود جهت ریش
که در کوش بود و اکر کرم در ریش کوش تولد کرده باشند با آب ورق شفتالو حل کنند و در
کوش چکانند و مجموع علتهایی که در کوش بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اکر
با آب تره حل کنند و در کوش چکانند کرانی کوش زایل کند و درد عصب سمع را بود
بکذارند و مجموع ریشهایی که در بینی احداث شود نافع بود و رعاف زایل کند چون بسرکه
حل کنند و قدری زاج سوده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعاف بنشاند
و دبیلها که در دهان بود و ریم از آن روانه بود و بوی دهان کنده شده باشد چون بشراب
کهن تا بغایت حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نکاه دارد بغایت نافع بود
و کلی را که بوی دهن کنده شده باشد بی بیخ کعلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند

و زمانی دیر در دهان نکاه دارد شفا یابد و جهة ملاذ و ورم لوزتین و شقاق لبها
و خناق و دندان متحرک مجموع نافع بود و چون با شراب و نمک سبز حل کنند و به
موضع کزندکی زنبور و نحل طلا کنند نافع بود و وقت الشا و وجع در کلیه کزندکی مجموع
جانوران زهردار نافع بود چون یک درم از وی در بیست درم آب کرم باد آورد خشک
دو وی چون شاید باشند حل کنند و بیاشامند و صاحب منهاج کوید ازاله کلف
قطع دیون مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق کوید مضر بود بسپرز
و مصلح وی عسل بود و کویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانک آن سونجان
و بوزن لیمی بود و کویند بدل آن بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود

قنبيط نوعی از کرنب است با دیک کرنب رومی خوانند و بهترین آن تازه سبز رنک
بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و کویند کرم بود در اول و خشک بود در دوم و سده را
بکشاید و خمار را نافع بود و منع مستی بکند مثل کرنب مطبوخ وی [illegible] اکر بر درد مفاصل
سودمند بود و وی غلیظ بود و خون غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند
و دافع آن بود که بکشنیز [illegible] با روغن بسیار یا با کوشت فربه و سرکه و مری و دارچینی
کرم بخورند **قنه** بارزد است بشیرازی بیدزد کویند و طبیعت آن کرمست در دوم
و کویند در سیوم و خشکست در دوم و کویند در سیوم طلی و محلل بود خنازیر و ثالیل
عدسیه و صداع و کزاز و صرع را سودمند بود و مصروع چون بوی وی بشنود ما بجهد
و سده را نافع بود و کلف زایل کند و اکر بر دندان خورده نهند نافع بود و خناق را
چون با شراب بیاشامند نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی
مجموع کزندکان بکریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند نزدیک بلینوس و چون [illegible]

بکوبند بجهت بند ازند و از خواص وی آنست که مفسد لحم بود و باقی منفعت وی در باب دال
صفت بارزد گفته شد و صاحب تقویم گوید محروری مزاج را صداع آورد و مصلح آن
روغن بنفشه است و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی
اشق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر کبابه بوزن آن و نیم ریوند چینی است
و باقی افعال آن در باب با گفته شد قنبیل صاحب منهاج گوید تخم وی رمل است
و صاحب جامع گوید از قول تمیمی که آن گلی از گیاهاست که از اعمال یمن افتد در
بادیه یمن و از قول رازی همچنین گوید و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری
گوید خاکیست سرخ بریان کنند زرد گونه فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک است در درجه سوم
و تمیمی گوید گرم و خشک است در اول درجه دوم و بعضی قی آورد و گویند رازی و مسیح سرد است
و خشک و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبض تمام بود
و وی حب القرع و کرم کدو را بیرون آورد و منشف رطوبت ریشها بود و ریشهایی که بر روی اطفال
پیدا شود که مردمان آنرا دابه خوانند و اطبا آنرا اسعفه گویند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل
بدان پاشند خشک گرداند و نشف رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی
تا دو درم بود و گویند مضر بود با معا و مصلح وی شیر ابریشم بود و بدل آن ماذریون است و گویند
مصلح وی انیسون است و بدل آن ترمس و [illegible] کابلی و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن
مصطکی و انیسون بود قنفذ بپارسی خارپشت گویند و آن دو نوع بود جبلی بود و بحری بود
نوعی از وی بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت
و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و یک درم را بغایت نافع بود خاصه گوشت
بری خشک کرده و جهت لقوه کهن و در جامه خواب کسی که بول کند و گزندگی جانوران را

نافع بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم نمک خشک کرده بود و با سکنجبین جهت استسقا
و فالج و داء الفیل و درد کهن سودمند بود و ادمان خوردن وی عسر البول ایجاد کند
از بهر آنکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح آن بعسل کنند و گویند تخم کرفس [illegible]
گویند گوشت بری وی خارش را بغایت نافع بود و مرضهای عصبانی مجموع سوده
و عقد و سل و تشنجها ببرد و گزندگی جانوران و غافقی گوید ادمان اکل وی
مفسد معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی
داء الثعلب را نافع بود چون با زفت تر بمالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری
معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و طبع نرم کند و مدر بول بود و پوست سوخته وی
با ادویه موافق جرب بود یا ببرد جرب را زایل کند و کلف بسوزد و با ادویه خلط
کنند که موافق ریش بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و ریش پاک کند
و گوشت زیادتی ببرد و جگر وی چون خشک در خوردن با آب گرم موافق استسقا
کلی بود و مرزنجی که گوشت وی بدان مناسب بود و ذرعی وی چون با هم بسوزند
بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون زهره وی در چشم کشند سپیدی چشم
زایل کند و توانا گویند گوشت وی چون بسرکه عسل نهند مجذوم را نافع بود و تشنج
امتلایی و درد کلیه و مفاصل را سود دهد قنب سه نوع است بری و بستانی و هندی
بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق
بستانی بود اما خشن بود و سیاهی گلهای وی و سفیدی بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود
و ثمره وی مانند فلفل بود نزدیک بحب السمنه و بیخ وی چون پیرانه و بر ورمهای گرم
ضماد کنند و بر حرق و اعضایی که کوفته درد وی مجمر شده باشد و درد ساکن کند

دکبوسات بکند از اندام و عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و از آن بستانی تخم آن را
شهد انج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب آن بگیرند
و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گوید تخم وی بادها بشکند و محلل
نفخ بود و جفت محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک کند و شیخ الرئیس گوید خلط
وی بد بود و قلیل الغذا ابن دمشقی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول
منشف رطوبت معده بود و قاتل دیدان و چون با آب آن سعوط کنند دماغ را
پاک کند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع آورد
و تشنگی بنشاند و بول براند مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی
چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین قدری کنند که بعد
از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و آب آن سر شوئند بن مویها را
پاک کند از خشکی و سبوسها و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی
به آب سرد و برف یا رب غوره ترش کنند و نوع سوم که آن قنب هندی خوانند و بشیرازی
بنگ گویند و بعضی گویند و بار هی حشیش خوانند و بعضی ورق آن غلظ خوانند و وی
نوعی بود که مجنن بود و اگر زیادت استعمال کنند کشنده بود و نوعی منوم بود
و طرب آورد و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای فاسد
و آنچه نیکو بود مقدار خوردن از وی یک درم تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و آن
بود که اگر زیادت از این مقدار بود کشنده باشد و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرت
وی قی کنند با روغن گاو و آب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حامض و نبات کال
نافع بود [illegible] قدش گویند و گفته شود و قدس نبت اسم حیوانیست معروف قنفذ

عصیره شکر چون منعقد گردانند قند خام خوانند و بعد از آن چیزی دیگر بریزند از الوح
خوانند و بعضی شکر خوانند قنهس (?) صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد
گویند سندروس است گویند شلیثا که از بلاد مغرب خیزد و صاحب گوید
آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس و آن را لعل معربی خوانند و وی
از دیت طبرزد و درد دندان از ابکنه (?) و چشم را روشن کند و با ماء العسل دیدار
نیکو بود و چون قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بد را اغز (?) کند و خیره روز
بیاشامند سیر ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس
نارسیده است قنطار سادوران است و گفته شد قنطا دم الاخوین است
و گفته شد قابو یونانی برد برلوس خوانند و آن نوعی از عصافیر است که
بشیرازی آن را جوز گویند و دیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند
درد قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سفیداج بزنند و با مرق وی بخورند
قولنج را سود کند و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بندد و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود شکم
ببندد و مرق وی قولنج را نافع بود و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر بد نبود
با آنکه مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی آن بود که با روغن بادام استعمال کنند
قوتاس (?) دوقاغاباد قو بری خوانند و دوایا اغریا گویند و آن نوعی از
دوقو است بادها را بشکند و علت سنگ را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم
براند و عصارهٔ وی درد دندان با ملشت (?) مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق
از بدن بیرون کند و بول براند و بشیرازی آن را تره خوانند و آنچه بری بود و آنچه

جلی بود بشیرازی بدهان خوانند و آنرا دوا با اغریا خوانند قومیفی مرز گویند
و درهم گفته شود قوسیا قسط است و گفته شد قونیا یونانی آب خاکستر خوانند
قوطولیدون از ان القسیس گویند و ذانب الملک خوانند اهل مغرب گویند
نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق
وی و بیخ وی سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و حرق و خنازیر
و شقاق را از سر بود و التهابات معده نافع بود قوتیدا گویند طباق است و گفته شد
و گویند ینبوتست و گفته شود قوفی صاحب منهاج گوید جوانیست گرد در قوت نزدیک
بند بیدستر و گوشت صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را قیصر تو بتر گویند
آن ینبوت است و گفته شود قوصوما آذریون بری است و گفته شد قو…
قطر است و گفته شد قوانص بهترین سنگدان آن بود که از او زنانه فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذای بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق
کنند با شراب بیاشامند درد معده را نافع بود خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای
لعاب کند بود و چون هضم شود خون نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خانگی
بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک پخته کنند و نمک و مری اضافه کنند
و گویند … درختیست و گفته شود قورساما عود بلسان است و گفته شد
قیمولیا طین قیمولیا است و گفته شد و طفل طنابیل خوانند قیقهور قبعن
نیز گویند و آن قنبر است و گفته شد …یا نوعی از تلة الحمقا است قیصوم
نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول
و گویند در سیوم یا دوم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و گویند تر است در اول

و گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و وی مسهل صفرا و دیدان بود و جالینوس گوید
گل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند داء الثعلب
را نافع بود با روغن زیت و جهت موی ریش کسی که دیر برآید چون بمالند زود برآید
و وی حیض براند و سنگ گرده بریزاند و عرق النسا مزمن را نافع بود و روغن
وی انضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترانند گزندگان بگریزند
و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی
یک مثقال بود تا دو درم و موافق جراحتهای تر بود بل که از آن آزاد و وی بیرون آورند
و اسحق گوید مضرات بمثانه و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح
وی صمغ و کثیرا بود و خشخاش و بدل وی در درم سه کرنب دی بود گویند با فنج است
قیطاقون ترمس است و گفته شد قبطس آس است و گفته شد قیسون حجر القیشور
خوانند و حجر الشعر و هنگ نیز گویند و آن نوعی از کف دریاست و صلف گویند
آن مانند سنگیست سفید و تجویف بسیار در آن بود و در میان کف دریا برجانی
سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان مالند و جلی دهد اسفنج باشد و اولی آن بود
تا سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف دهد از جلا دادن …
و سفید که اند جوش بدان سنون کنند و در ستردن موی استعمال کنند و موی بسترد
و در نیشهای عمیق پر کنند و گوشت برویاند و گوشت زیادت بخورد و اگر در خمی شراب
اندازند که جوشان بود از جوش باز ایستد در طال و صفت سوختن وی چنان بود که
در شیب آتش کنند تا گرم شود بیرون آورند و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر
در شیب آتش کنند و دیگر در آب اندازند پس سوم بار در شیب آتش کنند چنانکه گرم شود

بیرون آورند ودعا کنند تا سرد شود پس برداریند وبوقت حاجت استعمال کنند بن دندانرا
محکم کند وقاپکی وشب کوری زایل کند قبدس یونانی شمع راکویند وکفته شده
قیر قارلست بارسی قیل کویند قیل زفت تر است وکفته شد قیلیوس قیسو
کویند وکفته شد وانجا نیز کفته شود وان سه نوعست سیاه وسفید وسرخ وجمیع حریف
وقابض باشند ویک نوع از آن نبات لاذن است وآن کرم بود وباقی انواع آن
سرد بود ودخان جون باشراب پاشامند زندکی ریلا راسود دهد وصرع وی تبلش را
بکشد وجون باشراب ومرپامیزند منع تساقط موی بکند ولخود کهن منع آبستنی بکند وبخود
برکرفتن بچه بیرون آورد منفذ وی بر بیرون ضماد کردن نافع بود وبخود بر کرفتن حیض براند
قیروطی شمع قاوذی خوانند وشمع قبدوینی کویند وکفته شد بلوط ودق کندنا
نباتی است وکفته شود قیروطی مرهم روغن بود ومرهمی از موم وروغن گل وصندل
ودق گل سرخ واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند آنرا قیروطی خوانند

باب الکاف کادی کدر خوانند وآن

نباتیست در بلاد عرب ونواحی عمان ویمن باشد وکویند طلع انجاست وابن
جون کوید پشت در زمین هند بود ودرخت وی مانند درخت خرما بود لیکن درخت
وی دراز بود مانند نخل وطلع وی مانند طلع خرما بود پیش از آنکه از پوست شکافد
وبعضی آنرا می کیرند واز اندرون پوست بیرون می آورند ودر روغن می اندازند
ودر آفتاب می پرورند تا روغن قوت وی اخذ کند وکویند کرم مبین شبان
سیاه بود وباری گل کادی خوانند وبوی عظیم خوش دارد تا حدی که جای که
وی می کیرند تا دیر بوی کند بوی از وی زایل نشود ودارو کویند جذام را قطع کند

ودی معتدل بود وشراب وی حصبه وجدری را نافع بود تا حدی که کسی را که آبله بیرون
آمده بود نه عدد جون شراب کادی پاشامد بی عدد زیاد نشود وبدل آن بوزن آن صندل
سرخ ووزن آن تمر بود کادی خشم بهارات وکفته شد کافور چند نوع بود نیکوترین
قیصوری ورباحی بعد از آن اناذ واسترک وازرق ونیکوترین آن قیصوری ورباحی
سفید بود مانند برف وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیوم منع ورمهای کرم بکند
ومحروری مزاج واصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها یا با صندل ریسته یا گلاب
یا با گل بادبی نافع بود ومقوی حواس واعضاء انسان بود وجون ادمان بوییدن
می کنند قطع شهوت جماع بکند وجون پاشامند فعل وی اقوی بود درین باب واگر قدر
دو جو با آب کاهو وروز سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند وخواب آورد وصداع
زایل کند وخون بینی باز دارد وببندد وبا آب بادروج وعصی یا با آب کشنیز تر یا
عصبه در مسیر سعین عمل کند ودارو کویند سرد ولطیف بود وصداع کرم ودرمهای
حاده که در سرد جمیع بدن بود سود دهد وکلک یا شامند سردی کرده ومثانه وانثیین اصلاح
کند ومنی ببندد ومرضهای سرد در نواحی کرده ومثانه وانثیین پیدا کند ودوی شکم
صفراوی ببندد ودکیلی ورمهای کرم را نافع بود وقلاع زایل کند وباادویه حاجت در حشم
که اذکرمی بود نافع بود ویک درم از وی خلاص دهد از سم عقرب جرار با آب سیب ترش
وربع مثقال با پشت نافع بود جهت کسی که قرن سنبل خورده باشد با آب انار وترنج خرفه
با بعضی وسباد وی پرپی زود آورد وقطع باه بکند وسنگ کرده ومثانه تولد کند ومصلح
معجون گل بود وبوییدن وی در تبرطا سهر آورد ومصلح وی بنفشه نیلوفر بود وکویند زعفران
وماسرچیه کویند تخمی شش مثقال کافور بعد نوبت بخورد معاش فاسد شود قطعا

طعام هضم نمی‌شود و شهوت وی منقطع شود و مع زحمت دیگر بروی عارض شود و گویند چون
در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سوء المزاج گرم که از زکام بود که در دماغ و چشم متولد
شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده می‌شود و چون نیم روز گذشت
تا آخر روز ساکن می‌شود و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار
در آفتاب در زمان گرم در ریگ گرم باشند و چون بهوای سرد رسیده باشند هر بار منه کوه
باشند و مسام وی بسته شده باشد و چون با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیشانی طلا کنند
صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک
وی بود در بند خون لیکن کافوری بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر
بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید کاوزبان ماهیت آنرا
بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهت خفقان و طبع ذلک کند و مفرح بود و غم ببرد
و باقی منفعت وی در لام گفته شود کاسنی هندبا البقلات است و گفته شد در قاف
کادی کراث الکرم است و گفته شود کاشم انجدان رومی بود و بیونانی لیقسطیقون
گویند و آن سیالیوس است و نیکوترین آن زرد تر بود و برگ وی ماننده ورق
انجدان و در قوت ماننده کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود
در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط درجه سوم بادها را بشکند و منع
و منفخ بود و طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی با شراب عسل دیدان
بود و حب القرع و بول و حیض براند و کذلک جانوران را نافع بود و سده جگر بگشاید
و رطوبت معده کم کند و مقو اوزالین کند و دو درم از وی با آب گرم مستسقی را سود دهد
گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم بادیان بود و جالینوس گوید بدل آن را داد

تخم انجره بود یا تخم کرفس و نانخواه گویند بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن
زنجبیل سفید بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زنجبیل بود کاکنج بپارسی
عروس در پرده گویند و یک نوع بستانی از وی گویند و بیونانی نعمان و قوت وی نزدیک
بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کرمی بود و صاحب
منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا درجه دوم و گویند
در دوم و گویند در سیوم ربو و نفث و عسر النفس را نافع بود و فاریوس گوید اگر از حب
وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند و ادرار بول کند و کذلک بعد از طهر
هفت روز هر روز هفت حب فرو برند منع آبستنی کند و جوز بسته وی جلا کند
و مثانه را نیکو بود و ادرار بول کند و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد و فواکس گوید
کمها و حب القرع را بیرون آورد چون جزوی از خشک وی با جزوی شیر آدمی سحق کنند
و بیاشامند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و مضر بود بسرفه و مصلح آن معجون گل بود
و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند بدل وی عنب الثعلب بود
و حب القلقل کاکنج کهربا است و گفته شود کاوزوج جادو زوج گویند و آن جوز القوات
و گفته شد کبر بیونانی قارس خوانند و بیشتر ازی گوزک و حبی بود ماننده حب و ثمر
دیگر دارد ماننده قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت گرم چون
در خم شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد ماننده خردل و نیکوترین آن بستانی بود
و سود مندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیوم و وی علف بود و اصل وی منقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی مرارت
و حرافت و قبض بود غبار زیر و صلابت بلغم از اندرون بپالاید و عرق النسا

ودرد وركين وقتل عضله را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان نیابت
معتبر بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با اردجو بسیار باز
وی مادهٔ غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ کند و مسهل خلط خام بود و حیض براند
و دردها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه بپزند سختی سپرز تحلیل
و صلابت آن ببرد ازالد و بلغم از معده پاک کند و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون وی
چون با نمک بود و بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمر وی
بی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز ببرد ازالد و بول براند
و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند
قطع بلغم کند و دانهٔ وی چون بسرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند
و چون پوست بیخ وی بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر
بهق سفید طلا کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خایه بنهند بعد چهار
صلب استعمال کنند ببرد ازالد و چون بکوبند مفتح تر بود و آب آن بگیرند و در گوش
که گرم بود بچکانند ورم بکشد و بصری گوید ورق وی و ثمر وی در قوت مساوی باشند لیکن
ثمر او اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و بیشتر در اصل وی شبث بود تا حرارت او
طبیعت گرم و خشک بود در سیوم و معده را بد بود و چون بسرکه بپزند دفع ضرر
وی بکند و مصلح بمعده رساند و فارسی گوید که تریاق است بوی دهان خوش کند
و باد بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید که ناصوری که در ماق بود شفا دهد
و بیخ وی چون دود کنند و تنفس بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی تشنگی
تر چون بروی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن بر سری که ریش تر باشد

بر بزند و سر بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود ... که
در جلد بود ... اسحق بن عمران گوید حب وی غذائی بد بود متعفن شود
و مر سودا مستحیل گردد و ترنج وی نیکوتر بود ازوی و ابن ماسویه گوید فقاح و قضبان
وی نافع بود جهت سپرز و اول آن بود که چند روز در نمک آب خوابانند و بعد از آن
با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن بسرکه بنهند و چهل روز بخورند
سپرز ببرد ازالد اما باید که زیت شسته بدان بریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود
و شفا بود گویند بدل ترنج وی حب وی و ورق وی بود ببیجو لوف السبع خوانند
و یونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بری است یعنی سالیس اغریون
و وی انواع بسیار است نوع اول ورق آن مانند ورق کشنیز بود لیکن ازوی پهن
تر بود و لون وی سپیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی
ستبر بود و بدرازی یک ذرع بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سپید و بغایت تلخ
و دو واشته بود مانند خربق و این نوع نزدیک آبهای روان روید و نوع دوم تیره
رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و از ا
بیشتر ازین کس ویران خوانند و باصفهانی ... و نوع چهارم هم بنوع سوم ماند
لیکن گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند
در سوم و بغایت حاد و لذاع بود و از بیرون بر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس
گوید شاید که طبیب آنرا استعمال کند که بخاصیت حرارت قلیل است ولذا
سموم قتاله است و برص بدن و برص ناخن و جرب و داء الثعلب و حیة و ثآلیل

طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون
سحق کرده بر دندان نهند بریزاند و بیخ وی از معطسات قوی بود و وی موجع احشا
بود و اصلاح آن بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج گوید مداوای آنکس که خورده باشند
مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشند لبنی کبابه حب العروس خوانند و در قوت مانند
فو بود لیکن از وی لطیف‌تر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت
وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید گرم و خشک بود در سوم و مسیح بن الحکم گوید
در وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت وی غالب بود و وی ملطف و مفتح
بود درد حلق را نیکو بود و سنگ بشکند و سده جگر بگشاید و مجاری بول را کشاده کند از بلغم
و حلق را صافی کند و دبیل عفن که در لثه بود و قلاع و درد دهن بود سود دهد
و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند زنان را لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت
معده و اعضای باطنی بدهد و چون بیاشامند و چون در دهان نگاه دارند لثه را
نیکو کند و بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس منقطع کند و سنگ کرده
و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و شرب اسپند را نافع بود چون دو درم از وی با
سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود
و مصلح آن صندل و کتیرا بود و گویند بدل آن حبل بود و گویند حبل و دارچینی
بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و صاحب منهاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب
جامع گوید از قول ماسرجویه که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمران
گوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و ابن سمجون گوید کبریت چشمه ایست روانه
و چون منجمد شود کبریت گردد زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود

و معدن وی در آن وادیست که مور مانند که سلیمان علیه السلام بر ایشان گذشت
و آن موران مانند چهارپایان اند به بزرگی و ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ در
معدن خود شب افروخته شود مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ در حد
پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت ندهد و اکسیر مستعمل کنند
سپید یا سرخ که اند صبغی نیکو و طبیعت کبریت دمشقی گوید گرم و خشک است تا چهارم
و جنبل گوید در سیوم و وی ملطف و جاذب بود برص را زایل کند و چون سحق کنند
و بر موضع گزندگی جانوران زهردار باشند یا با آب دهان بسرشند و بدان نهند
یا با بلغم بسرشند یا با سرکه لبن کنند یا با عسل یا با بعلک البطم بغایت نافع بود و با سرکه زیت
مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی عقرب بکند چون با عسل که
بدان بمالند و جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم نافع بود و خوردن وی نیم ملعقه
و با نطرون بر نقرس ضماد کنند سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن
زکام و نزله را نافع بود و چون سحق کنند و بر بدن پاشند قطع عرق بکند و چون دود کنند
و شپش نزند آبستن بچه بیفکند ازو و دود وی موی را سپید کند و ارسطاطالیس گوید
گوگرد سرخ داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون در زیت
حل کنند که در آن زیت اسقیل جوشانیده باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن
سازند جرب تر و خشک و خارش بدن را بغایت نافع بود و چون بخال بسرشند
و بر قوبا نهند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه شکر بود و صاحب
تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی نره آتش افروخته
اذان گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و از آن گوگرد سفید زرنیخ سرخ طبیعت جگر

گرم وتر بود و نیکوترین آن بود که از بز فربه گیرند و چون هضم شود غذا بسیار دهد و صاحب
وصاحب منهاج گوید خون محمود ازوی متولد شود و ابن ماسویه گوید بطی الهضم بود
وخون غلیظ ازوی متولد شود همچنانکه از سپرز و خصیه و جالینوس گوید جگر و سپرز
وحیوانات مالوفه متولد خلط غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از معا
و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهائی بود که آنرا تسمینه خوانند از هر کدام حیوان
ویرا آنها بخشک علف داده باشند ▪ رازی گوید جگر غذائی نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات
خوار مانند جش و بط و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود لاکن ثقیل و دیر هضم بود
واول آن بود که با مری و زیت بپزند و بخورند با نمک و دارچینی و محروری مزاج اسکر
و گردو با کشنیز خشک و جگر والتنجی باید بعضی جوارشات این آخر کبد البط
نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته تر
داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود خون محمود ازوی متولد شود و مصلح آن زیت
و نمک بود کبد المعز جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و برطوبتان کحل کردن
چون بریان کنند و سر بر بخار آن داشتن همین عمل کند کبد الحمار جگر خر چون بریان کنند
و ناشتا خورند مصروع را سودمند بود کبد الضان جگر میش گوسفند چون بریان کنند
و بخورند نافع بود جهت لبی که لینتی در طبیعت وی بود حبس کند کبد الوزغه جگر
وزغه چون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند کبد الکلب جگر سگ دیوانه نافع بود
کسی را که گزیده بود چون بریان کنند و بخورد منع ترسیدن از آب خوردن بکند و شفا کند
کبد الخنزیر البری جگر خوک صحرائی چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانوران را نافع بود
کبد الجمل جگر اشتر چون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال ازوی با شراب مصروع را

نافع بود کبد الذیب جگر گرگ درد جگر را سود دهد و در اثنا سیاه بدل آن نیم مقدار آن بوزن
نیم وزن آن دارفلفل بود کبد الایل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون تره کنند و دارفلفل
و فلفل سفید خرد کوفته بر آن پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت آن در چشم کشند
شبکوری زائل کند و در ابتدای فرود آمدن آب نافع بود و چون جگر وی بریان کرده
خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زائل کند و در ابتدای نزول آب
نافع سودمند بود کباب نیکوترین آن گوشت بره فربه تر بود و باید که اجتناب کنند
از آنکه بر هیزم که از چوب انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند
وطبیعت آن گرم و تر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود سودمند بود که بکار
زده باشند یا بجاعت کرده باشند اما معده ضعیف را مضر بود از هر که دیرتر
از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود کبست حنظل است و گفته شد کتان
سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی نشف تری و عرق
از بدن بکند و تشبیش کمتر پیدا کند و شیخ گوید آنکه خواهند بدن ایشان لاغر شود
در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته و آنکه خواهند
لاغر شوند در زمستان جامه کتان شسته و در تابستان کتان نو و بولس گوید چون بسوزانند
دود وی لطیف بود و سده زکام بگشاید و مصلح رحم بود کتم صاحب منهاج گوید
وسمه است و گفته شود کثیرا حار النقل است و گفته شد کثیرا صمغ القتاد است و قوت
وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین آن سفید آن بود و طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارت
بود و قوت آن از صمغ عربی بود و بولس گوید گرم و تر بود در اول و منهاج گوید سرد بود در دوم

وگویند سرد و خشک بود و گویند تر بود و درد اروهای چشم بجای جمع کنند و در ادویه
مسهل مدد استعمال بکنند مقدار نیم مثقال تا یک درم و گل سرخ ادویه بلغم و سرخ و خشک تر
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در میبختج خوب باشد و با قدری
دوغ ایل سوخته یا میبه یا اندکی شب یمانی درد کوه و نقرس مثانه را نافع بود
و بولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مرة سودا و بلغم لزج و مقوی بدن بود و سمن آن
و چون نیرا بموی طلا کنند شکافته شود و اگر بدان ادمان کنند این سخت نابل کند
و احمق گوید مضر است بسعل و مصلح آن افیون بود و گویند بدل وی مزد از کوی بود
و با ذوق گوید بدل وی صمغ عربی بود و گویند صمغ عربی جمع لادام صاحب جامع
گوید بدرجه بیانات و گفته شد کبیر الاجل بشایع است و گفته شد کبیر الاصابع
لسان الحمل است و گفته شود کبیر اروبی وصفه است و گفته شد و بولو قیقس نیز
بدین اسم خوانند کبیر بورق میافل است و گفته شود بجوی ندباد است و گفته شد
کحیلا لسان الثور است و گفته شود کحلا این اسم مشترکست بر چند چیز اول
بر لسان الثور دوم بر نباتی دیگر که آنرا لبسان خوانند و سیوم بر شنجار و چهارم بنباتی
که آنرا اجنبول خوانند کحل پارسی سرمه گویند و کحل مطلق مراد از سرمه اصفهانی بود
که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا خوانند کحل فارسی از روت است
و گفته شد کحل السودان تشمیزج است و بشمه نیز خوانند و گفته شد کحل خولان
حضض یمانی است و صفت حضض گفته شد کرد کادی است و گفته شد کرفس
بستانی بود و آبی و جبلی و صحری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از آن در
آب روید و آنرا کرفس الما و حرجیر الما گویند و ذوق العین که سیر نیز خوانند و گفته شد

و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند و بعضی کرفس جبلی بل رومی را فطراسالیون
گویند و گفته شد و بیتی را سمرنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در
وسط دوم و دیسقوریدوس گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده
سودمندتر از انواع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است منفعت وی آنست که بول براند
و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد
را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سودمند بود
و چون با نان یا با سویق ضماد کنند بر ورم پستان که از حرارت بود یا ورم چشم گرم
سودمند بود و چون با آب بپزند و طبخ آن بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده
و تریاق بود و سنگ بشکند و در تخم وی ادرار بول زیادتر بود و گزندگی جانوران و خوردن
مرداسنگ را نافع بود و قسطس در کتاب فلاحه گوید شهوت مردان و زنان برانگیزد
و از این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه
باه برانگیزد و شیر باز گیرد و ابن سمجون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس
بسیار خورد بیم بود چون بزاید ریشهای عفن و بثورهای بد بر اعضا داشته باشد و تشابیز
که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل و ذوق وی
اقوی بود از تخم وی و وی نیست اطلاق کند که عرق وی اقوی بود از عرق و تخم
و تشابیه بیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و حبیش ماسه
گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود

ومصروع را بغایت مضر بود و شریف گویند خاصیتی در ویست چون بکوبند و با عسل
بیامیزند و بخورند درد کلیه را بغایت سودمند بود و چون تخم وی با معجون نبات بکوبند
و با روغن گاو حب کنند و سه روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد بغایت لکن باید
که غذای وی گوشت خروس و خصیه آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سرکه در حمام
بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه و جرب را نافع بود و آنکه او را بخورند تعدیل
پیدا کند و معدل سردی کاهو بود و رومی گویند خوردن کرفس رحم را از رطوبت
حریف بگداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند بود
و سنگ بریزاند خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بیاشامند
تنها یا با آب ورق رازیانه تب بلغمی را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از
ورق و رازی گوید اول آن بود کسی که از زنبیل عقرب ترسند نشاید که کرفس خورد
از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم بدل رسد و کرفس تریاق داء الثعلب را
نافع بود و شقوق اطفال و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده را نیکوتر بود و کرفس
مصروع را عظیم مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی از گردن بیاویزد ایمن باشد از
مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی
رازیانه و گویند مصلح وی معجون گل و مصطکی بود کراث بپارسی گندنا گویند و آن
شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را اواسیون خوانند و گفته شد و بری را
کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط میان ثوم و کراث بود و طبیعت وی گرم
و خشک تر از انواع کراث بود گرم بود در جا دوم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی
که آنرا کراث المائده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندک

قبض بود و کراث شامی را مخلوط خوانند و در وی و تخلخل وی کمتر از نبطی بود
و تشنگی کمتر آورد از پیاز و گرمی وی کمتر از پیاز بود و جرم وی غلیظ تر بود و دیر
هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند
گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خوانند و نفع وی
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و چون با سماق بثالیل ضماد کنند نافع بود
و آکله جهت ریشهای بد و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند
و منفخ بود کیموس بد دهد و شبکوری آورد و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده
و لثه و ورق وی سودمند بود جهة رطوبة رحم و چون بپزند بآب دریا و سرد و زن
در آن نشیند انضمام رحم و صلابة آنرا بغایت سود دهد و چون بجو آب بپزند
فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر
بیامیزند قطع دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند
و لعوق کنند نیکو بود جهة مرضهای که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند
قصبه شش را پاک کند و کلا ادمان خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد و مصلح بد بود
و مصدع بود و [illegible] بخاری بد بود و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن
در آب سرد خوابانند و بعد از آن با سرکه و روغن و نمک بپزند و بخورند بواسیر را عظیم
سودمند بود و طبخ وی چون بیاشامند سبب سبل [illegible] و چون بکوبند و ضماد کنند بر
گزندگی افعی و گزندگی جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر
یا روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند و اگر بواسیر
که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و ستّ [illegible] از بلغم بود

واشتهای طعام بازدهد و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود بل که درد چشم آورد و املا در سر پدید آرد و مفسد لثه و اسنان بود و اکر اصل وی با روغن خشک دانه با نخود بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و آب آن حقنه کردن همچنین و عصارهٔ کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری مقرح بدن بود و ادرار بول بشتاب کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت بشت بدهد و باه را زیادت کند تا حدی که عنین را بحال صحت آورد کرنب باربی کرنب گویند و بتبری اریکم خوانند و آن بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط خوانند و گفته شد و بحری بود و بری و کرنب الما و نیکوترین آن کرنب نبطی بود که آن کرنب بستانی معروف است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب ملحه گوید کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیدهٔ تخم مرغ بر سوختگی آتش کنند سودمند بود و کرنب سرخ کهن را نافع بود و چون طبخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زایل کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز صافی کند و تونه ابلو که اند درخت را عظیم نافع بود و بر بینی ضماد کنند سودمند بود و مقعد وی سرفه و درد پشت کهنه و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون نیم پخته بخوردانند و عصارهٔ وی با شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را پاک کند و خوردن وی در شراب در مستی آورد و وی مولد مرّه سودا بود و دفع مکر و کلا با گوشت فربه پزند یا روغن تازه یا روغن بنجد

بسیار غایة آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آن که در داروها چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه سودمند بود کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب کهن بروی خورد و سرد مزاج با خردل و سیر خورد و مرق آن از پس آن بیاشامند و اگر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق بجوع و ورمها را نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرم تر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از زیل افعی خلاص یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و وی نیز جهت زیل افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی کرنب الما نبود و است و گفته شد کراث جبلی فراسیون است و گفته شد کرمه بیضا فاشرا است و گفته شد کرمه سودا فاشرستین است و گفته شد کرمه ثنابکه فاع است و گفته شد کرم بپارسی درخت انگور خوانند و بتبری اریز و درازی گوید طبیعت آن سرد و خشک بود ورق وی و حنوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر ورم گرم معده و التهاب آن بغایت نافع بود و عصارهٔ ورق وی زحیر امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و حنوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زنان بار چون نشا خطهای وی بپزند و بعد از آن بچکند نقطه نقطه

وچون بر قضبان مجذوم نهند مانند صمغی بود چون با شراب یا نشاسته مسک بریان
وچون برق باد جرب متقرح وغیر متقرح مالند نافع بود وچون احتیاج مالیدن
وی بود باید که پیش از آن آن عضو را بنطرون بشویند واگر با روغن زیت مالند
وادمان آن کنند موی برویاند خاصه دمعه که از قضبان تروی کنند وقضبان
تروی مقوی معده بود اما مخشن حلق بود ومصلح وی کثیرا وصمغ عربی بود وگفته‌اند
چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر از آن قطع کند با شستن آب وی
و از ندکی افیون حبس سیل وچون با روغن گل وسذاب وسرکه ضماد کنند بر ورم گرم
در چشم نبود سود دهد کرد ناج پارسی که اینجا گویند وفاضلتر آن انوع فربه‌تر بود
و باید بر آتش سوخته که آتش و روغن با ادام بخوردن دمند متصل وطبیعت آن
گرم وتر بود معده گرم را نافع بود وابدان متخلخل وکسی که ریاضت بسیار کشیده باشد
وخواهند که زود قوت وی زیادت شود ومضر بود بمعده ضعیف ومصلح وی سکنجبین
کرسنه یونانی ازونس گویند وبشیرازی کشنک وآن حبیست طعم وی میان
ماش وعدس بود ورنگ وی ببرگی زند وچون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود
وهیچ چیز گاو را مانند وی فربه نکند دو لایت راجرد وکامیرود وبیضا بسیار کارند
ونیکوترین آن بود که لون آن بسپیدی زند ودمشقی یا مصری بود وطبیعت آن
گرمست در اول تا دوم وگویند در سیوم وخشکست در دوم سپید ونیش را از
رطوبات غلیظ پاک کند وبدبو کند واثر با طلاکردن نافع بود ...
وچون با شراب برزدکی افیون وانار صایم ... دیوانه ضماد کنند نافع بود
باسرکه بر شقاق ... ومرزنگوش عقرب ضماد کنند نافع بود وبی گوشت ...

درجه احتمای مقعد وچون با عسل وزداونه معجون سرشتند واستعمال کنند گوشت
بن دندان که خورده بود برویاند وگفته‌اند که اگر با دم زداونه مدحرج کنند
ودم الاخوین با وی اضافه کنند وبا سکنجبین عنصلی سرشتند وبر گوشت بن دندان
که خورده باشد مکرر نهند البته گوشت برویاند وطبع رسنه چون بر شقاق که از سرما
وکفه کردن زجاج درشت شود چون بر آن ریزند نافع بود وچون بریان کنند ونیک بکوبند
وبا عسل بیامیزند مقدار جست سه درم ازوی وتناول کنند آواز را لوافق بود
وچون با سکی استعمال کنند با روغن کنجد جرب کرده وعسر البول را نافع بود وزحیر ومغص
وامکان که از وی دقیق وی بپزد اورام صلب بود که در پستان واعضا عارض شود
وسعفه وداء فارسی را نافع بود واطلاق طبیعت کند وادرار بول وجهت طرح کردن
وی خان است که بکوبند که رسنه فربه بستند وآب بر سر آن ریزند وزمانی نیک تحریک آن
میکنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بیرون آورند وبریان کنند تا متغیر شود بدین اسباب
نه کنند وعصیل کنند بپزند ومقدار ماخذ ازوی دو درم بود تا سه درم وخلطی که از
وی حاصل شود وغذای خشک بود وبسیار خوردن وی بوضع بول خون باشد بتوقع
ادراری که در وی هست ومسهل خون بود ومغص وگویند مصلح وی کلاب وجو بود وگویند مصلح وی
گل ارمنی وکاکنج بود کرشف قطن است ذکر شد کردبا زلوبانی گویند وقوبا وقمار
ویونانی اقاد واو بلفظ کلی تعتع وآن نوع دوی است بشیرازی که خوانند وورق
نزدیک بابیسون بود ومعده نیکوتر از زیره بود وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم وگویند
در سیوم وجالینوس گوید گرم وخشک بود در اول ونیکوترین آن بستانی تازه بود باد نفخ را
بشکند وهضم طعام بکند وبول براند وکرم را بکشد وجب الترع بیرون آورد وقوت معده بدهد

وکنم بنده وخفقان را از اخلاط لزج بود سود دارد و معض رانهایت نافع بود و مقدار
ماخوذ ازوی دو درهم بود و کیلا هر روز دو درهم با نشا در وهمی کنند و دو ماکنند تا زنم لطف
و نجابیها و فوبند ضیق النفس را نهایت نافع بود و نفخ معده وامعا و کلیه و مثانه
راسود مند بود ودرد معده زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بکند ازاله
و جالینوس گوید سنگ امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند مسمن بدن بود
و مقوی آن و گویند مضر بود به شش و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن
کمون نبطی و نیم وزن آن ابنسون کردیا فادرشیه و شامیه و کردیا دو میه و کردیا ؟
جلبه قردمانا است و گفته شد کرکان جندقوقی است و گفته شد کردیلن طردیلن گویند
و آن نوعی از ما سالیوس است و گفته شد کرکهن ماموقرحا است و گفته شد
کرنوف قطر لیعن دقیق است و گفته شد کرکر صنوبر کوچک است معروف
بتم قریش و بیشتر از وی آنرا کاج خوانند و گفته شد کرکم صاحب منهاج گوید زعفران است
و گفته شد و صاحب جامع قول جید آورده است گوید عروق صفراست و همو گوید اصل
و در اسات کلوبید و درس نوعی از آنست کرملمانه و کرد مانه نیز گویند و جو ملق
وجوه مانق و غافقی گوید ثمر درختی تشناز است و در هم گفته شد و بعضی گویند
انجره است و طافت و ولف گوید تحقیق آن تخم نوعی از ماندیون است و غایت
گرم بود و تحلیل پورداند بود و مسخن قلیل بود نهایت و مسهل ماء اصفر و مر بود
و دو درهم از وی کشنده بود و از خوردن وی خطر و ورم عارض شود و بکشد و مداوا
کسی که آن خورده باشد مانند مداوا کسی که فرفیون خورده باشد کنند کرلی …
سک المسکل است و گفته شد زلی پارسی کلک گویند نیکوترین وی آن بود .

بازصیبی که باشند و با بید حر کشته بعد از چند روز بپزند با سرکه و دیگر بار در ظلب
بپزند و صاحب منهاج گوید بار با زیره گرم بپزند بعد از آن حلوا قند با عسل بخورند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ وی چون وی را
چون با روغن زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ چیز از وی نیخ
و چون مغز وی در چشم کشند تبلور را نافع بود و چون زهره وی با آب ورق چغندر
بیامیزند و سعوط کنند سه روز پیاپی لقوه را زایل کند البته و دماغ وی چون با آب
گشنیز ارند و طلا کنند برورم دست و پای نافع بود و چون خصیهای وی نمکسود کنند
و خشک کنند و بیامیزند با همچندان سرگین سوسمار و کف دریا و نبات اجزا مساوی
و در چشم کشند سپیدی که در چشم بود بسبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته و چون پیه وی
بگدازند با سرکه عنصل و مسطول پیاشامند چند روز نهایت کمال نافع بود و چون
زهره وی با عصاره مرزنگوش بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی
که لقوه داشته هفت روز باید تا روشنائی زیتی و روغن که کاه در لقوه …
بعلی زایل کند و زهره وی گویند بوجب متقیح و دردهن لطوخ کنند نافع بود رود شد لثه
حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن فرقون است و گفته شد
کرنب گویند قثاء الکلب است و طلافت آنرا تحقیق آنست قثاء الحمار است و گفته شد
کروش پارسی شکنبه گویند و نیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حیوان چرنده آید
و طبیعت آن سرد بود و عصبانی و کروش باید که سکباج پزند و خوانان و طفل بلع … باب
وکرفس و اباریز ملطفه و تا جاده مر که اد مان خوردن وی کند بلغم بسیار پیدا کند و کروار
از شکم بیرون آید و بایدکه بعد از وی جوارشات مسهله بخورند و بی شحاد هضم شود

وغذا اندک دهد بد وکیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقین احداث کند و اول آن نوع
که تبک پینه و خولنجان وفلفل دراز بادبی کرکدن کویند و آن حیوانی است نیز نایب
دبما خوانند و میان هر دو چشم سرون وی سته باشد بند کل و توی وی نهایت بود تا بحدی
که فیل برس آن سرو بر دارند در شهر نوبه وکو نیند زخم وی چون نمد کشند باذ ماکلند
و هر سیکی باشد ذایل کند کوتوره وکسبره تیز کویند و نمام و یونانی قوریون و بتازی
کستلی کویند و نیکو ترین آن بستانی بود تا زه و طبیعت آن تر بود سرد بود در آخر
درجه اول تا دوم و آنچه خشک بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و قوابط کویند
دروی حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسوی سردی دارد و مرکب بود از قوی متضاده
و دیسقوریدوس و روفس و خبرا ایشان کویند سرد است که لازم سرد بودی عصاره وی
کشنده نبودی بتبرید و جالینوس کوید که لازم کرم بودی خنازیر را تحلیل کردی
و بدستی که این فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهروی لطیف است و غواص و نفوذ
نفوذ و غوص میکند و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون باشامند محلل حارت بود نزودی
و فعل سردی وی باقی ماند و لازم سرد بودی حمره را تسکین نبودی و نافع در دوی قبض
و تجذیر بود و چون تروی یا خشک خنازیر بوی بیر و پیاز ذایل کند و عصاره وی
با شیر زنان مسکن و رضمانی سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد کنند
نافع بود و چون با عسل و مویز یا با ورق کل سرخ و عسل ضماد کنند بر بثر و ورم خصیه
که از دم بود و باد فارسی نافع بود و چون با آرد با قلا بر خنازیر ضماد کنند بکدازاند
و چون با سرکه و اسفیداج و روغن کل یا با سرکه جهت ورمهای کرم نافع بود و خشک وی
سود مند بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی و مقوی معده بود و خوردن وی

تاریکی چشم آورد و آشامیدن وی خفقان را نافع بود و بخاصیت منع بخارات میکند و با
بهر آنست که در طعام مصروعان کنند جهت منع بخار معده و تروی چون بکوبند و آب آن
در بینی چکانند قطع رعاف کند خاصه چون دو حبه کافور و دو کیل درم آب وی حل کنند و چون
آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربانی سخت را ساکن کند و خشک وی با نبات
یا شامند در دم سرو شب که از کرمی بود سود دهد و دفع صداع و سکر کند و چون
خشک وی کوفته یا بعصاره تروی مضمضه کنند جوشش و دانها که در دهان و دهان بود
ذایل کند و کشنیز خشک بخاصیت مقوی دل و منفع بود خاصه در مزاجهای کرم
و دو درم از وی با سه درم آب لسان الحمل یاشامند قطع خون رفتن کند و منع
قی و حشا حامض که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کنند تسکین کند و چون
با سپنج یا شامند کرم در از بیرون آورد و چون هر روز یک درم با یک درم نبات
یا شامند تری ذایل کند و بسیار خوردن ذهن را مختلط کند و چشم را تاریک کند
و بینی خشک کرداند و باه را بشکند و نسیان آورد و مصلح وی سکنجبین بود و جل
و خوردی کویند چون کشنیز خشک بیابند و با نبات شربت سازند و یا شامند
قطع نقوط کند و منی را خشک کرداند و همچنین آن را با نبات سفوف سازند
و تروی چون با مرغ فربه بپزند منفی آن جهت صداع شانه سود مند بود
و خشک وی وسواس لم را سود مند بود که سبب آن از تری بود و جهل وی
از آب وی کویند کشنده بود به تبرید و اکثار مضرت وی بدل رسد و سده و عشا
و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و همچنین هر آنکه وزن وی
قدر نیم رطل اختلاط عقل و خطه آواز و سبات آورد و مانند مستان

کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی گشنیز آید و مداوای وی بقی کنند بطبیخ
شبت و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت نمک
خورند و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط نمک بسیار و فلفل خورند و شراب صرف کهنه
اندک یا تنها یا بمیفختج و حبیش بن الحسن گوید کشنیز تر چون آب وی تنها بسیار خورند
زهر بود و اگر با سرکه بود از بقول منع آن کند و اگر با سماق بود سمی بود و اگر با بقول بود
بقل بود کرسنه بزر الانجره است و گفته شد کرویا باذرنجبویه است و گفته شد کرمازک
ثمرة الطرفا است و گفته شد و جزمازج نیز گویند کزبرة البیر شعر الجن گویند و آن پر
سیاوشان است و گفته شد [illegible] چیزیست مانند ترنجبین و آن طلیست که بر
ورق طرفا افتد و بهترین آن آنکه بود سفید مدحرج مانند مصطکی و رطب [illegible]
نافع بود و مرض و خشونت سینه را از طبیعت نرم کند [illegible] و مقدار مستعمل از وی از نیم
درم تا نیم درم بود کسبره کزبره است و گفته شد [illegible] نوعی از شاه سپرغم است
و گفته شد کسیفوان نوعی از سعتر بری است و آنرا سیف الغراب گویند و دو [illegible]
و آن دلبوث است و گفته شد کسمر زفت خشک است بیونانی و گفته شد کسیلا
قشر [illegible] بود مانند سلیخه سودا و آن دو نوع است یک نوع سطبر بود آنرا کسیله خوانند
و یک نوع تنک و باریک بود مانند [illegible] و آنرا اکسیله خوانند و بهترین آن [illegible] بود
[illegible] میل بسرخی داشته بود و طبیعت آن گرم بود در حدود درجه اول و خشک بود
و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت است [illegible] نافع بود و [illegible] آورد
[illegible] و مانند [illegible] بود و مقدار مستعمل از وی سه درم
بود و اصحاب بلغم و رطوبت را نافع بود و سه درم و [illegible]

و کوه و شهانه را جلا دهد و کرم را بکشد و قولنج گوید چون دود آن باز وی تحق کنند
و بعسل سرشته و بر دندانی که درد کند و بجهت طلا کنند محکم کند و درد زایل کند
واسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث بود کسب السمسم
بپارسی خرد کنجد خوانند و کسب الجوز [illegible] انجیر در مردوا از سموم [illegible] کند
[illegible] خورند و معالجه آن بقی کنند تا معده از آن پاک شود کسب الشجیر
بپارسی شیر جو گویند طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از جو آب بود و در [illegible]
کمتر از وی بود حاجای گرم و خشک را نافع بود و دفع تب بکند و تشنگی که از گرمی و خشکی
بود بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کشوثا و شکوثا نیز خوانند [illegible]
افسنتین است و گفته شد کشنج نوعی از کاه است و طبیکان دشخ نیز خوانند و آن
در رمل رویند و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد و در طرف ارمن نیز باشد و مولف
گوید بتبریزی آنرا گل کلنه خوانند و آن غذا رویه و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند
و مثبت کلنه بود و چون [illegible] بود کوچک و چون خشک شود از که کاهی کمتر
بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود نه چون انواع قطف و کاه و خالی
بود از رطوبت غریبه با پوسته جو سرد و حرارت بنشاند و در هضم شود و غلیظ بود
و مصلح وی عرب و زیت و دارچینی و فلفل و سعتر و کمون بود کشنی کرسنه است و گفته شد
کشت برکشت نباتیست برهم چفته مانند ریسمان تافته عدد آن پنج بود و مولف گوید
بتبریزی آنرا [illegible] خوانند و از طرف همدان آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید
گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول حرارت و بار را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ
و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم

و رطوبة و ورمهای سرد ضماد کردن نافع بود و ابن سرافیون گوید خاصیت مقطع شهوت
باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح آن حب صنوبر مربا بود و در قوت مانند بقشال
بود و بدل آن بوزن آن کافور و سه وزن آن صبر بود و مولف گوید از خواص وی
آنست که زنان شیر از اگر چه کودک شیرخواره بسیار زیند و در جهودان آرام نمیدهد
تجربت سرایشان یک عدد چلب بهند و ادکره و دیگر تبدیل کنشط و کسطرنیقیب
و آن قسط است و گفته شد کنقه اسطوخودوس است و گفته شد کشمش قشمش لبقی
و گفته شد و منافع وی در کشمش بمنافع مویز منقی کمعلیون بادنجان بری خوانند
و در فارسی نیز گویند از بهر آنکه بر جامها می چسبد و ساق آن مانند یک ذرع بود
و بر وی رطوبتی بود که بر دست بچسبد و ثمر وی مانند جوز خیار بود که حسک خارناک
و بر جامه بچسبد و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل نفخ و ورق آن
چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند باذن الله تعالی
لعب الخنزیر لعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنونی
قوی بود و چون با سکنجبین یا شامه تشنگی نشاند و نفخ که در شکم بود
سود دهد لعب بقر لعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک
را محکم کند و چون با سکنجبین یا شامه سبز کند اذابه و محرک شهوت باه بود
و برص طلا کردن نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند
و عقل یاقوت دهد و عرق ازوی بمثقال بود و معرب چشم کشند روشنایی بیفزاید
لف تعلة المخاات و گفته شد لف لکاب صاحب منهاج گوید بادنجان است
و گفته شد لف آلابس یونانی طاربطوطالون گویند و آن عرطنیثا است

و گفته شد لف المذنب حنطیانا است و گفته شد لوف عانیه لف میم خوانند
و آن اصابع الصفرات و گفته شد لوزتن یونانی فیقس گویند و آن پوست
بهاد خطا بود و آنچه از نخل نرنوخ آمد اکافیدا خوانند و فقوریا خوانند و آنچه مانده بود
کوزی و لوزا گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص رزین لطیف بود که
اندرون وی چرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات و در مرهمها کنند منع
ریشهای بد بکند و استرخاء مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند معده
ضعیف و درد جگر موافق بود و چون وی بطبخ آن نشوینی جذبت و در استسقا
کردهاند و چون طبیخ وی با شامه درد اعضا را نافع بود و درد کف قطانه و احشا
و قطع سیلان فضول کند شکم و رحم کند و قوة قوی بدهد و مهاد که در اندرون وی
بود مانند بلیله بکر بود و جهار نیز چون بخورند و چون بپزند همان عمل گرمی کند
لف الیهود قز الیهود است و گفته شد کلز مغاث هندی است و در شکستگی
اعضا و کوفت آن عظیم نافع بود کلکل بلغة اهل خراسان مقل است و گفته شد
کلبه بادیی که گویند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید
سرد و خشک بود و گوید سرد و تر بود و خلط بد رم از وی متولد شود و عسر الهضم بود
و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محرق تر کرده بر پا خاصه چون گرم
نخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترکیب کرده حلیش بود و اول آن بود که با سرکه
و مری بپزند یا با نمک و فلفل و دارچینی مهجان یا پیه می خورند کلی قز است
و گفته شد کلبانی اشق است و گفته شد کلموح راسن است و گفته شد
کانکال طرخون است و گفته شد کلبکلرون جرجیر است و گفته شد

انواع است یک نوع خوشه گویند و گفته شد و یک نوع کشنج و هم گفته شد و در باب
نا و صفت قطر انواع آن گفته شد و صفت آن کاشم ما سرجو بد گویند صمغیست
مانند جاوشیر و گویند وی طلیست و گویند تحقیق صمغ کرفس رومی است
قطراسالیون تخم آنست و وی در همه احوال اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک بود
در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول براند و حیض فرود آورد و بچه بیندازد
حکم تقوتی قوی وی نظیر بود در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود
کمثری بپارسی امرود گویند و آن انواع است و فاضل‌ترین انواع آن نوعیست
در خراسان که آن را شاه امرود گویند و آن مانند آب نبات بسته بود خوشبوی
خوش رنگ پوست تنک بزرگ و بعد از وی سپاهانی بود و سنبه و آن معتدل
بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع که آن را صینی خوانند سرد بود در اول و خشک
بود در سیوم و بصری گوید کمثری سرد بود در اول و خشک بود در دوم و صینی
سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند سکر براند و لیشا الغذا بود
و کمثری بیشتر از نوار دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ شیرین بود و آنچه ترش بود
سکر ببندد خاصه خشک کرده وی و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند و مسکن
صفرا بود و خلطها صفراوی فرود آرد که فاید بیرون علاج نبی بود که قطر
خورده باشد و اگر قطر با کمثری بپزند ضرر آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا
منع صعود بخار بسر کند و بخاصیت که در وی هست قولنج آورد و پیران را مضر
بود و مصلح وی ماء العسل بود با ادویه گرم با زنجبیل مربی و حب وی لم
بالبلسه و بقراط گوید کمثری چون صلب بود سرد و محصف بود و شکم ببندد و آنچه سپید

ونرم و شیرین بود بس مسخن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی
دل بود و دو مس گوید آنچه متولد شود در بدن از وی محمود تر از آن بود که از
سیب متولد شود و هضم شود از هضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند
و بعد از وی طعامی غلیظ نخورند و اگر بلو بشکل که حادق نبود بخورند باید که خواب
نکنند و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند باد زنجبیل مربی و ابن ماسویه گوید
رب کمثری طبیعت ببندد و دافع معده و مقطع اسهال مزمن صفرا بود کمافیطوس
بیونانی خامانیطس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید
گویند تخم کرفس رومی است و صاحب کامل گوید طرخون رومی است یا کاشنی
رومی و بعضی گویند یک و شاخ قتاست و همه خلاف است و مولف گوید حشیشی است
که کل نبعش رنگ دارد و با خرم که و بیشتر آن را ماش دارو خوانند و تلخی
وی زیادت بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در
سوم و گویند گرمی وی در سیوم بود منفخ و جلادهنده اعضاء باطن بود و در وی
قوت مسهله بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشهای عفن با عسل سود مند بود
و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان سوداوی
و انتصاب نافع بود چون مدت ۷ روز پیاپی بیاشامند خاصه با شراب و حیض و بول
براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به نشش و مصلح وی
انیسون بود و بدل آن هم وزن آن بیسابوس و دو ثلث آن سلیخه و دو ثلث دیدس
گویند چون با ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل کند و علت

جگر وورم کبد ومغص را نافع بود وطبیخ وی چون بیاشامند دفع ضرر سم خانق النمر
بکند وابن سراپیون گوید مسهل بلغم غلیظ بود وشربتی از وی یک درم ونیم بود
تا یک مثقال فیلم واسحق بن عمران گوید چون بیاشامند دو مثقال از وی با آب
انجیر پخته امعاء باریق را پاک کند وبدیغودس گوید بدل آن بوزن آن
سساليوس است ودو دانگ وزن آن سلیخه وابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
زیره کرمانی بود وگویند بدل آن کمادریوس است کمادریوس بیونانی خامادریوس خوانند
ومعنی آن بلوط الارض بود وبعضی طوفوریوس خوانند وگویند برگ وشاخ اشق
است وخلاف است وقول گویند که ماهیت سرزنگ نباتیست که زوان ورق وقضبان
وتخم بود اما اندک تخم داشته باشد نیستن ورق بود وبشیرازی انرا زمانه اردو
تلخ خوانند ونیکوترین آن تازه بری بود بعد از ادراک تخم بگیرند وطبیعت آن
گرم وخشک بود در سیوم وگویند در دوم ووی مفتح وملطف بود وچون با عسل
بر ریشهای مزمن نهند پاک کند وچون بیاشامند تازه وی با آب بپزند سود دارد
جهت سرفه کهن وابتداء استسقا وحیض وبول برانند وسنگ بگدازند وبچه
بیرون آورد وچون با شراب بیاشامند زندگی جانوران را نافع بود وچون سحق کنند
وا شراب بیامیزند ودر چشم کشند قرحه چشم که ناصور شده باشد زایل کند
وچون بکوبند وبر سینه نهند بگدازند وگر بیاشامند نیکان ذا[illegible] کند وشربتی گویند
چون آبی اندک بپزند وبپالایند وسه روز بیاشامند هر روز پنج درم نافع باشد با زیت بیاشامند
نیم کرم شکم برآرد البته ومعی سود مند بود جهت دردهای مزمن که در نواحی
سینه وشش بود چون سحق کنند وبا جلاب یا عسل بسرشند وبیاشامند سه روز

مقدار شربتی از وی تا سه درم بود کمافیطوس نیز همین عمل کند وشراب کمادریوس
مسخن ومحلل بود تشنج ویرقان ونفخ کردن رحم بود وسوء الهضم وابتدا استسقا
را بغایت نافع بود وبدل آن عروق غافث بود وبدیغودس گوید بدل آن اسقولوفندریون
بوزن آن وتیاذوق گوید بدل آن بوزن آن سلیخه بود وگویند بدل آن
تخم حماض بری است یا تخم شلغم بری [illegible] یادبیی بیونانی گویند وکمانی وفادیبی
وشامی ونبطی بود کمانی سیاه بود وفادیبی آنچه [illegible] بود میلی بزردی زند
واقوی بود از شامی ونبطی وکمانی اقوی بود از فادیبی وطبیعت آن
گرم وخشک است در سیوم وگویند گرمی وی در دوم بود کرم را بکشد وبادها بشکند
وهضم طعام بکند وچون با آب آن ریگ بیشی [illegible] صاف کند وبولس گوید کمانی
شکم ببندد ونبطی براند وابن ماسویه گوید چون بریان کنند ودر سرکه خوابانند شکم
ببندد وبادهای غلیظ دفع کند ومجفف معده بود وجرب را نافع بود واگر زن با زیت
کهن بخورد برگیرد قطع کند حیض بکند وچون در سرکه خوابانند وخشک کنند وسحق کنند
وسفوف سازند وبدان ادمان کنند قطع شهوت طین بکند وچون با نمک بخایند
وفرو برند قطع سیلان لعاب بکند وچون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند وچون
تنها بخایند وآب آن در چشم چکانند خون ابیض وطرفه را نافع بود وعصاره بری
وی چشم را جلا دهد وچون بر موضعی زیادتی که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه
وی بر کشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند وبری وی [illegible] که مغز
مانند [illegible] وبری از بری [illegible] که تخم وی مانند تخم سوسن بود وچون با شراب
بیاشامند زندگی جانوران را نافع بود وتقطیر البول را سود دهد وسنگ بریزاند

وچون باسرکه بیاشامند فواق را ساکن گرداند وچون با زیت وعسل بیامیزند
وضماد کنند بر اثر سیاهی که در شب چشم بود زایل گرداند وهمچنین بعصاره [illegible]
که از کمی بود مقدار شربتی از وی دو درم بود وگویند مضر بود بشش ومصلح آن
کتیرا بود وبسیار خوردن وی لون را زرد گرداند وبدل کرمانی یک وزن ونیم [illegible]
وشبا بود گویند بدل کرمانی یک وزن آن وشبا ذوق گویند بدل آن بوزن آن بادیان بود
وگویند بدل آن زیره بود وبدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود وگویند بدل آن
تخم کرفس بود کمون حلو انیسون است وگفته شد کمون حبشی کمون بری است
وگفته شد در صفت کمون کمون ارمنی کرویا است وگفته شد کمون بری
قانیوس خوانند وآن شبا [illegible] است وگفته شد کمون اسود کمون بری است
وشونیز را نیز کمون اسود خوانند وگفته شد کمافیطوس گویند درخت صنوبر است
وگویند پوست بیخ آنست وصفت صنوبر گفته شد وبعضی گویند صمغ آنست
خاما [illegible] است وگفته شد وآن نوعی از مازریون است کندر بعربی لبان گویند
بپارسی کندر [illegible] واصمعی گوید سه چیز است که نیست جز در [illegible] جای دیگر بجز لبان
وورس وعصب بعضی برد یمنی وابوحنیفه گوید لبان نبود الا در کوههای عمان
ودرخت آن خاردار بود وقد آن کوتاه بود [illegible] الا در کوه [illegible] ورق آن
مانند ورق مورد بود وثمر آن هم مانند ثمر مورد بود [illegible] کندر خوانند [illegible]
خوانند ویونانی لیبانوس ونیکوترین آن سپید نر مدحرج بود وبعضی حبهای که بود
وچون بشکنند سرخ شود وغش وی بصمغ وراتینج کنند وجالینوس گوید
طبیعت کندر گرم بود در درجه دوم وخشک بود در اول وگویند در سوم قوت حافظه را

نیکو بود وخون بندد از هر موضع که بود ونزف دم را از حجب دماغ بود وآن نوعی از
رعاف است ومنع ریشهای بد که در مقعده بود بکند وچون با عسل [illegible]
زایل کند وچون با پیه بط یا پیه خوک بیامیزند و[illegible] زایل کند وریشها
که از سوختگی آتش بود وشقاق که از سرما بود سود دهد وچون با نطرون
بیامیزند وسر را بدان بشویند ریشهای تر زایل کند وچون با خمر تیز
بیامیزند ودر گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند وابوجریج گوید محرق
خون وبلغم بود ونشف رطوبات [illegible] بکند ومقوی معده ضعیف [illegible]
آن بود [illegible] در آب خوابانند وهر روز از آن آب خوردن بلغم را
نافع بود وحفظ زیادت کند وذهن را جلا دهد ودفع نسیان بکند ولکن بسیار
بخوردن صداع آورد وکندر هضم طعام بکند وبادها را بشکند وقی ببندد وریشهای
چشم را نافع بود وخفقان را سود دهد وشیخ الرئیس گوید مقوی روح دل ودماغ
بود و[illegible] دروی هست بسبب آن دخان وی [illegible] وبا سودمند بود
وگویند [illegible] را نافع بود وخاییدن وی دندان ولثه را محکم گرداند ومصلح آن بود
وبسیار خاییدن وی باشند که جذام وبرص وبهق سیاه پیدا کند ودخان وی
چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند ولکن کندر بسیار با شراب
یا با سرکه بیاشامند بکشد وقشر وی قوتی تمام داشته باشد وصفت آن گفته
شد در قاف ودقاق الکندر فاضلتر از کندر بود ودر قوت مانند کندر بود ودقاق
کندر آن بود که چون کوفته در منخل کنند وبپیزند آن خرده که از منخل نشیب آید
آن را دقاق الکندر خوانند ونیکوترین آن سپید بود ومقدار شربتی از کندر نیم درم بود

نافع بود تنها بلغمی را و جهت تنقیه بلغمی چون فتیله کنند و انزروت و زعفران
بحقنه بر گیرند نافع بود و حیض کل قدری با انزروت نانخواه یا شامند و دخان
کنند جهت علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و گویند مضر بود بتشنج
و مصلح وی ازو بادیان بود و بدل وی مصطکی و اسحق بن عمران گوید بدل آن
یک وزن و دانگ و نیم آن دفاق وی بود لنابس بپارسی گویند لوبیا و مستعمل
از وی تخم بود و بیرون آن سیاه بود و اندرون وی سفید یا بزردی مایل بود
و طبیعت آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سوم و خوردن
وی در غایت خطر بود و وی منقطع بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب
را نافع بود طلا کردن و سپرز را بگدازد و بول و حیض براند و شکم براند و مسهل
بلغم لزج بود از مفاصل و شربتی از وی تا دانگ و نیم بود و اگر تخم کوفته در بینی دمند
عطسه آورد و [illegible] در بستان سقوط کنند از بهر آنکه تنقیه رطوبت بکنند
و اگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه
در شکم مرده باشد از او حقنه کنند و با عسل بسرشند و فتیله سازند و بخود برگیرند
بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کتیرا بود و گویند از ادویه قتاله بود
و قی بسیار آورد و غثیان و با تشنج و خناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده باشد
بقی و حقنه قوی کنند و آن شحم حنظل بود کنند و اگر تشنج پیدا آید معالجه تشنج
کنند و از حقنه بود و بدل آن در وزن آن جوزالقی بود یا دو دانگ وزن
آن فلفل و دار فلفل گویند کبی و درخت ما و بستان نه بینه [illegible]
با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری سود مند بود

و بکال حقت باز آینه لنکر حرشف است و گفته شد و طبیعت آن گرم
و تر بود باه را زیادت کند و عرق را خوشبوی کند لنلرزد بپارسی
کنگر خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند
سرد بود و وی قی آورد بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین یا شامند یا با عسل
و بدل آن بیخ دارشیشعان است و گویند فرق بدل آن جوزالقی بود لوز
مقل است و گفته شد لوز کیده جوز جندم است و گفته شد و صاحب منهاج در
خواص وی آورده است که چون یک حبه از وی بلرزند ده رطل عسل و سی رطل
و بک با هم بزنند و سر ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن
شراب قی آورد و مبتی بغرابه لو العف باز آورده است و گفته شد لوشاد
حنظبا است و گفته شد کب ناوس طین شاموس است و گفته شد [illegible] الارض
گویند کوکب قیمولیا است و دانی گویند طلق است و ابن سمجون گوید در خواص
کواکب [illegible] بود و گویند آن سنگیست که بتب [illegible] و آن طلق است
و گفته شد [illegible] خرا است و گفته شد [illegible] فلفل است و گفته شد
[illegible] بپارسی درشت گویند کیموس وی لزج بود لیکن غلیظ نبود و در هضم
صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول بود و حسن الکیموس و خون سرد لزج
از وی متولد شود و اگر با سرکه و انجدان مستعمل کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود
و وی بیخ امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود
سود دهد [illegible] فاوانیا است و گفته شد [illegible] صمغ جوز رومی است
نیکوترین آن شمع رنگ بود صافی سبز که بزردی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود

خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیوم خونها
ببندد در سیوم از هر موضع که بود خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون
نیم مثقال از وی با آب سرد یا با شیاف ماميثا بنوشند و با مصطکی قوت معده بدهد و درد
معده را نافع بود و حبس البول را سود دهد و خوزی گوید قطع رعاف بکند و چون
بر ورمهای گرم بپاشند نافع بود ثاوفرسطس گوید که با جند بیدستر حامله بنهند
بچه بیفکند داود و ابو صاحب برکان بنهند غایت نافع بود و اگر سحق کرده
بر سوختگی آتش طلی کنند غایت نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد
و بواسیر و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ارزیابی بود و بدل وی طباشیر
و باذوق گوید بدل وی هم وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن بسلیخه
و نیم وزن آن بزر قطونا و بعضی گویند بدل آن نیم وزن آن طباشیر است
و دو دانگ وزن آن سنبل رومی کهکم بادنجان است و گفته شد
مصطکی است و گفته شد کیلبا و خردل است و گفته شد لبس گویند و کیسو
بر گویند و آن جعده است و گفته شد جبل تخم زعرور است و گفته شد مغرس
جاورس است و گفته شد کیلطان نوعی از کرات است و گفته شد

باب اللام لاذن بگلوشین آن

چرب خوشبوی بود که لون آن زردی زند و بهترین وی بود و روغن گل
شیخ و بهترین نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر
درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد بعضی بود و این قول درست و گویند
خشک بود و جوهر وی غایت لطیف بود و در وی قبضی اندک بود منضج

رطوبات غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بخشد بدین و بروید و با دیگر موی
موافق انگاه دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند
معالجه آن داروها دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و جنداء لاذن و گل
لاذن در شیب و امن لمس کنند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و صلب
صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد و چون ضعیفی و سستی در ایشان بود
و گل در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گل در روغن با ورق
بابونه حل کنند و بر موی چکانند بود باید نافع بود و گل در روغن گل حل کرده طلا کنند
بر ناف کودکان یعنی میان سرها بیشتر ایشان از خواب نیکو برود را نافع بود
و چون با پیه خول حل کنند و بعضم منعقد بهمه درد ساکن کند و چون با روغن گل
حل کرده حقنه کنند پیچ را نافع بود و گویند منفعت معده بود و گویند مضر بود بسپل
و مصلح آن سنبل الطیب بود لازورد بتازی لاجورد گویند و بهترین آن بود خنثی بود
و مولف گوید خاصیت تفریح و تقویت بود در وی زیاده بود از انواع دیگر بسبب
مساکی لعل و نوع دیگر ماری بد بود بسبب مساکی اسرب و طبیعت آن گرم بود در دوم
و خشک بود در سیوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قوت وی مانند حجر ارمنی بود
لیکن لاجورد ضعیف تر از وی بود در مسهل سودا و گویند قوت وی مانند زاج الذهب
بود اندکی ضعیف تر و لاجورد مسهل سودا بود و خلط غلیظ که با خون آمیخته بود
و ما لیخولیا را نافع بود و ربو و چون وزن نیم درم از وی در فرزجه کنند با یک درم از روغن زیت
بچه رانگاه دارد در رحم تا بتمامت رسد و از افتادن ایمن بود و بنشاند و ترقی

زیاده ازوی تا یک درم بود و درد گوش و مثانه را سود دهد و ثالیل را قلع کند و حجر
باسلیق سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و مبیّض ... برویاند و جون زنان بخود برگیرند
حیض نیکو براند و لاجورد مضر بود بمعده و مصلح وی مصطکی [illegible]
و بدل آن حجر ارمنی و گویند بدل آن لزاق الذهب کانی بود **لاغیه** نوعی از
یتوعات است و گلی زرد آرد مانند گل ... و ورق وی بزردی زند و ورق کبرک
داشته باشد و در دامن کوهها بسیار بود و جون بشکنند شیر بسیار داشته باشد
و زنبور عسل بر گل وی جرا کند و بعضی گویند نبات ... است فی الجمله طبیعت
آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر
در آبی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان بر روی آب افتند و لبن وی مسهل
آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی جون بپزند و بخورند همین عمل کند
و گل و ورق وی گویند و عصاره آن با شامند مسهل قوی بود و فعل وی اقوی بود
از لبن وی لیکن لبن وی مقیی بود و بدل آن فراسیون بود **لالا** کیاهیست
که از طرف هند می آورند و جهت بواسیر ... نافع بود خاصه ثمر آن
و درد مقعد را ساکن کند و جون بیاشامند ... و طبیعت وی ...
بود و دروی قبض بود و بسیار ازوی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الاس بود
لبلاب و بوله خوانند و آن نوعی از قسوس است و معروف بود بعشقه و جلبوبه
گویند بشیرازی فرسته خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی بود پیچیده شود
و آن را حبل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت و گویند گرم
و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصیر وی

با روغن گل به نیمه درگوش جکانند درد کهنه سود مند بود و درد سر کهنه ...
با روغن گل به نیمه درگوش جکانند که درد کهنه سودمند بود و درد سر کهنه ...
را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ربو و سده جگر و ورق آن با سرکه ...
را سود دهد و آب وی مسهل صفرا سوخته بود و صاحب منهاج می گوید شربتی ازوی
پنج درم بود با نبات ... جوشانند و غافقی گوید شربتی ازوی نیم رطل که آب
بود ... پنج مثقال و نیم باشد ... پنج درم نبات و کل بجوشانند قوت وی
ضعیف شود و جهت سرفه که از جنس ... بود و قولنج که سبب آن خلط گرم
بود و محلل ریحی بود که در مفاصل و احشا باشد جون با فلوس خیار جنبر مستعمل کنند
و قرحه امعا را نافع بود جون با روغن بادام بنوشند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
... بود و لبن لبلاب ... بسترد و ... بکشد و ضعف ... مسهل
خون بود و بدل لبلاب ... خطمی و خبازی بود **لباب القمح** لباب الحنطات
و آن نشا است و گفته شود **لبسان** خردل بری خوانند و آن در صفت مانند خردل
است و طبیعت و آن حرارت خردل داشته باشد ندارد و در ... اخینه
خوانند و ... گویند بترکی ... خوانند و آن تره بود از حماض ...
پشت ... تر ازوی بود معده جون بپزند و بخورند و ... جون بپزند
و در طبخ آن طلا کنند از ضعف اعصاب و برودت ...
نشاید نافع بود و تخم وی جون سحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی مالند
کلف ببرد و حسن زیادت کند و ... ادمان کنند کلف ...
و بهق زایل کند و ... از تخم وی لعوق سازند و ... لعوق کنند سرفه کهنه را

نافع بود وجون با شراب صرف یا شامند یا با میبختج سکل یا بریزانند لبن
بیاربی شیر خوانند وآنجه حلیب بود ابن ماسویه کوید کرم وتر بود کرمی وی
کمتر بود ودلیل حرارت وی حلاوت است ومسکویه کوید قوت وی در حرارت در وسط
درجهٔ اول بود ودر رطوبت در اول درجهٔ دوم ورازی کوید از قول جالینوس که
حرارت وی زیادت بود ببرودت وبرودت وی زیادت بود بحرارت ودر حرارت مایل
بلغم وخون بود بلکه بخون نزدیک بود واز بلغم دور وماسرجویه کوید کرم وتر بود خاصه
جبن غلیظ بود وصاحب منهاج کوید لبن سرد وتر بود وحلیب وی سردی کمتر از
غیر وی بود ومسکویه معتدل بود ومقوی بدن وخنثی کوید باید که ذکر کنند
وبه پندا عضاب که هضم وی میکنند چه طبیعت داند وعضو تدبیر هضم وی میکند
پس مردم سرد باشند از بهر آنکه طبیعت وی سرد است وصاحب منهاج کوید
نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود ومعتدل القوام بود وبر روی ناخن بایستد
وصالح ترین شیرها آدمی را شیر زنان بود بعد از آن شیر حیوانات نزدیک بطبیعت آدمی
بود ورواج کوشت حیوانات دلالت بر جودت البان ورداءة آن کند که از حیوانات
مثل سک وکرک وشیر ویوز وسباع وامثال آن بود که کوشت ایشان خوش بوی بود
مثل کوسفند وبز وکاو وشتر واسب وخرکور وآهو وامثال آن نیکو بود ودوافع
بود وشیر حیوانی که لون وی سفید بود قوت وی ضعیف بود وآنجه سیاه بود اقوی بود
ونیکوتر ودیرتر بکذرد وآنجه سفید بود زودتر بکذرد ودر بهار رطوبت ورقت زیادت بود
ودر تابستان تخونه وجفوفه ونیکوتر بود از بهر آنکه زرع که آن زمان خورند ادسم
واغلظ بود وآنجه در دشتها جراکاه باشند شیر ایشان ارطب بود وتکم وآنجه در کوه

جراکاه باشند اخف والطف بود ونیکوترین شیرها شیر جوان بود وکوچک سن
شیر وی تر بود وبزرک سن شیر وی خشک بود وشیر مرکب است از سه جوهر جبنیه
ومائیه وزبدیه وجون از یکدیکر جدا شوند مرکب فعل خاص داشته باشند
وشیر جون با عسل یا شامند ریشهای اندرون از اخلاط غلیظ پاک کند ونفع کند
وغذای نیکو دهد ودماغ بپرورد بخصوص شیر زنان ووی زود هضم شود جون از
خون متولد شده باشد ودر غایت انهضام بود واولی آن بود که جون شیر بیاشامند
نخست صبح غذای بر سر وی نخورند تا وی بکذرد ووی سودمند بود غایت مزاج
کرم وخشک را جون در معده وی صفرا بود وبا عسل یا نبات بر هضم یاری دهد
ونیکوترین اوقات خوردن وی میانه بهار ربیع که آن زمان معتدل بود در غلظ
ولطافت وجبنیه در وی بیشتر از مائیه بود ودر زمستان نشاید که خورند
ونشاید که بعد از جهل روز که زایید باشد شیر وی خورند بسبب آنکه بشیر ازی
ذمک خوانند وشیر جون با نبات بیاشامند لون نیکو کند خاصه زنان وفربهی
آورد تا بحدی که صاحب مزاج کرم وخشک جون آب بخورند فرم شود
وجرب وحکه را نافع بود وبا ... بکار برند وشیر بخته که بسنک تفته یا آهن تافته دابغ شده
کلم ببندد وشیر بیج را نافع بود ودیگر ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذراریح
وارنب بحری وخانق الذئب وبنج وشوکران ووی تریاق ادویه بود حتی افیون
ووی در ضعف صفراوی مستعمل بود اسفه ومنفع بود وسل در جگر یدا کند مضر
بود با صحاب سیلان دم وجمیع جنس مضر بود بر بدن انسان خود نشری که
فاسد شده باشد وشیر مضر بود باورام باطنی واعصاب واورام باطنی وجرب بیاز

خوردن بصر آورد و تشنج در بدن پدید آید الا آنکه بیشتر خورده شود و یرقان آورد
و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و دندان و تاریکی چشم
آورد و شکوفی و خفقان که از رطوبت بود و سبب آن از خون یا از بلغم بود
مضر بود و سنگ گرده و مثانه و جگر احداث کند و اول آن بود که بعد از وی مضمضه کند
بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه
خورده شد بشراب صرف و چون جوشانیده یا ناشتا خورند و بعد از آن کشش نخورند
تخم وی زایل گردد ولکن در شکم بسته شود یا بسبب پنیرمایه یا غیر آن عرق سرد آورد
و غشی و حبس نفس و آنچه با پنیرمایه بسته بود زود خناق کند و باید از ملحات
اجتناب نمایند که پنیر زیادت کند و باید با سرکه آب ممزوج کرده بدهند یا فوذنج
تخم در هر ساعت تحلیل کند یا پنیرمایه یک مثقال ناشتا بدهند که رقیق کند و قی
و اسهال بیرون آورد لبن حامض نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون
مسکه از وی بگیرند و ترش شود آن را مخیض خوانند یا دوغ خوانند و چون مسکه
از وی گرفته باشند آن را با دوغ ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
تر بود گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود
از بهر آنکه مرطب و منفخ بود و دوغ از آن زیان ندارد لیکن خلط خام کند و
بطیء الهضم و استمرا بود ولیکن با نان جو و دوغ معده گرم را نافع بود و حشای
دهان بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی
ساکن کند و باید بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستعمل شود بعفونت
یا حموضت دوا و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که هیضه کند

باید که قی کند و معده از وی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث
یا فلافلی ناشتا بخورد و روغن ناردین بر معده طلا کند لبن البقر و دفع گویند
شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود آدمی را بد بود
و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر از شیرهای
دیگر حیوان بود و دسومت و غلظت وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها دهد
و فربهی آورد و دیرتر بگذرد و دق و سل و نفث و تشنجی کهن را نافع بود لبن المعز
شیر بز معتدل بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود و درشتی حلق و ورم الشش
که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان
که در خناق و ورم ملازه را سودمند بود و ریش مثانه و دبیلها گویند
شیر بز ضرر وی کمتر بود نسبت شیرهای دیگر از بهر آنکه چراگاه وی بیشتر
بیخهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت
حبة الخضراء و امثال آن و از بهر آنست که معده را نیکو بود و در وقت گویند شیر بز
اسهال وی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طریق
گوشت نیکو کند و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار زود و اندک
آشامند و بر چیزهای تلخ چرا کند و گویند بول پر انگیزد و گویند مضر بود با حشا و بدل
آن شیر گاو بود لبن النعاج لبن الابل است یا رب شیر شتر گویند دوی
دسومت و جبنیت کمتر داشته باشد و غایت رقیق و مائی بود سل احداث کند
خلاف شیرهای دیگر و بول که سنگ بگشاید و جگر را نافع کند و ضیق النفس و دبی
و ماء اصفر را نافع بود و رقت جسم بدهد و مرضهای بیرونی را نیکو بود و با بول وی جهت

با آب ناشامند استسقا را اغانيت مفيد بود و اگر با پنج درم سكر العشر با آب ناشامند استسقاء
لحم را نافع بود و خفقان كه بنابر استسقا طبلي و زقي را سود مند بود و غليظ كه در
جگر بود بگدازد و ورمهاي صلب جاسيه را مفيد بود و بواسير و دبيله را نافع بود
و شهوت غذا و جماع برانگيزد اند و اگر با نبات ناشامند زنان لون را صافي كند اما
حرارت جگر و خشكي آن اغانيت نافع بود و مقدار يك رطل تا دو رطل مستعمل بود
و وي زود از معده بگذرد و غذا كمتر از البان ديگر دهد و بدل آن شير بز مخيض بود
كه در ساعت دوشيده باشند لبن الثعلب و لبن الضان شير گوسفند با دبي شير
ميش گويند دسم و غليظ بود و جبنيت و زبديت بسيار داشته باشد نفث دم
و قرحه شش را نافع بود و تن را از ضرر جماع نگه دارد و قوت باه بدهد و ادويه كشنده
را نافع بود و تن حر و قرحه امعا و درد و سرفه را سود مند بود و لون را صافي كند
و درد دماغ بيفزايد و نخاع و منجان شير بز محمود بود و وي گرم بود و ملائم بدن بود
و ذراق و مراره و بلغم آورد و قولنج لبن الاتن با دبي شير خر گويند دسومت
وي كمتر بود و رقيق بود چون بدان مضمضه كنند لثه و دندان را محكم كند اما به خلاف
شيرهاي ديگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهاي سينه
و ريش مثانه و مجاري بول را اغانيت نافع بود چون از حليب وي باشامند
مقدار بيست درم بامداد با كمتر با بيشتر و ادويه كشنده را و تن حر و قرحه امعا
را نافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طنين و دوار و بدل وي شير بز بود
گوسفند شير ميش لبن الجبل لبن الابل خوانند با دبي شتر اب لونيه
جبنيت در وي كمتر بود و زبديت و زود بگذرد خون حيض كه منقطع شده باشد

و چون زن نتيب وي خفته كند چون گرم بود رحم را پاك كند از قرحه
و چون با مند ميني كند و تركان آن از اقمص خوانند لبن النسا شير زنان
بول براند و ترياق ارنب بحري بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند
و خشونت چشم را ابلكنه خاصه چون با سفيده تخم مرغ بود و سل را نافع بود
چون با شامند همان زنان كه زيستان بيرون آيد با بمكند از پستان بگيرد
از زن صحيح البدن معتدل المزاج بود و در وي گوشت گرم و قرحه آن نافع بود
لبن بنت ادي ذهل خوانند طبيعت آن سرد و تر بود مصلح مزاج جگر گرم بود و بدنها
فربه كند و وي بطي الهضم بود و حليب غليظ اغني منولد شود و دير از معده بگذرد
و از امعا و نفخ در معده و در دپند آرد و جشاي دخاني بود و مهيج فواق مولد
حصي بود و چون با عسل بود غذا بسيار دهد و مصلح وي بود لبن السوداء
صمغيست كه از طرف مغرب آورند و طبيعت آن اغانيت گرم بود و مفسد بدن
باشد و بوئيدن آن عطسه و رعاف آورد و بيم هلاك بود و چون برودتهاء
صلب بمالند سود مند بود لبن الاغيه صفت آن در لاغيه گفته پيش ازين
و جالينوس گويند در قولنج مانند فراسيون بود و بدل وي بود لباز كه لذت
وكفته شد لبن اليتوعات شير يتوعات مانند مازريون و حلتيت و انجره
و شبرم و عرطنيثا و انواع آن حار و محرق بود و بد و مفسد خون بود و اگر بر
اعضاي گلبه بسوزاند و مداواي آن در بابي كه نباتست بود نشستن و بجزها
بود و ولت لبن شير يتوعات خاصه شبرم و لاغيه چون در قوبا بمالند زايل
كند البته لباب القرطم مغز خسك دانه گرم و خشك بود و مسهل بلغم بود و قولنج

کتابه واستسقاء زق وطبل را نافع بود وتریاق ازوی مثقال بود با سعتر
لبنی منبعد است وآنچه سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند وبعضه مایله خوانند
وآن مانند عسلی بود ودروی حلاوت بود وآن صمغ درختی رومی است ونیکوترین
آن بود که مایل بود بسرخی وخوشبوی وزرد رنگ بود وبیاض بود طبیعت آن
گرمست در اول وخشکست در دوم وگویند تراست ووی منضج وملین بود جرب تر
وخشک را نافع بود وسرفه تر من بلغمی را نافع بود وآواز صافی کند وطبع نرم دارد
وچون زنان بخورند وبکرند یا باشاف خیض وبول براند ومسهل لحم بود بزحمت
وچون یک مثقال ازوی مستعمل کند ووی مسبب بود ونزله را ببندد ومصلح وی
بوزن وی صمغ بادام بود که ... کند وبدل وی ... ستر ورغن یاسمین بود
وگویند بدل آن جاوشیر بود لحم مجموع گوشتها گرم وتر بود وکثیر الغذا مولد دم
اما بعضی از بعضی لطیف‌تر بود ونیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی ولاغری
ووسط عضله معتدل‌تر بود وخیلی که لطیف‌تر بود از خیلی ... ووی غذای
مقوی بدن بود وزود مستحیل بخون شود وصفت مجموع گفته شد لحم الحملان
ناضجترین گوشتها گوشت بره بود ونیکوترین آن گوشت حمل بود وطبیعت آن
گرم بود در اول ونیکو بود جهت بدنهای معتدل ومعده معتدل ... غذای بسیار
گرم تر بود وچون بسوزانند وبرنیق ... طلا کنند سود دهد وخاکستر سنبدی
گوشت سنبدی چشم را نافع بود وگوشت سوخته گزندگی مار وعقرب وعقرب جراره را
سودمند بود وبا شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود وخوردن وی ... بلغم بود
ومصلح وی ثلث با حلوای شکر بود ومضر بود کسی که غثیان داشته باشد

ومصلح وی آن بود که با اشیای قابض پزند لحم الدجاج گوشت مرغ خانگی حرارت آن
کمتر از گوشت بره بود وخون بد ازوی حاصل شود لحم الخنازیر ترسایان گویند
گوشت خوک بهترین گوشتها بود وگوشت بری وی بهترین گوشت وحوش بود
وآنچه حجت بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود وگوشت خنزیر بری
واهلی زود هضم شود ونیکو ... وغذای ... دهد الا تقوع بود وجالینوس گوید
موافق انسان معتدل المزاج بود وگویند قومی گوشت آدمی خورند اگر
گوشت خوک بخورند فرق نکنند که لون وطعم وبوی وی واین دلیل ملاومت
ومشابهت است ووی غلیظ ودفع بود وقطع لزوجت آن بشراب یا بحلوای قندی کند
لحم الجدی گوشت بچه بزغاله کمتر از گوشت بره بود ... ذات ...
شیری نکو خورده باشد نیکو بود ... باشد بد بود ونیکوترین آن
سیاه رنگ بود سبک‌تر ولذیذتر بود وگویند پشت آنچه سرخ بود وچشم ازرق بود
حرارت آن کمتر از گوشت بره بود ومعتدل بود در رطوبت ... وزود هضم شود
نافع بود کسی را که دل ودماغ واعضای ... وخون معتدل نیکو ... لطافت
وغلظ ازوی متولد شود وچون بریان کنند بود مضر بود ... ومصلح آن حلوای
قند وعسل بود لحم المعز الاناث والتیوس گوشت بز ماده ... دیر
هضم بود وغذای بد دهد ... خون ... میل بسیاهی داشته باشد گوشت گاو
گوشت گاو بهترین آن بود که جوان ... بود ونیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود
وخشک‌تر از گوشت بز بود ودرگرمی ... گرم وخشکست در جا دوم
... الغذا بود وچون ... منع سیلان ماده از معده بکند ... از اغذیه

اصحاب کد بود و دیر هضم شود و غذای غلیظ آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند
و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع
و سپرز پیدا کند آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است
و دو بخش از پوست خرنوب در دیگ اندازند زود گوشت را بپزد و مهرا کند لحم العجل
گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر آن بود که زیاده یکساله
باشد و طبیعت آن گرم و تر بود غذای معتدل بود و خونی صالح ازوی متولد شود
و مصلح اصحاب ریاضت بود و معطول را مضر بود و مصلح آن ریاضت و استحمام بود
لحم الجاموس گوشت گاومیش غلیظ ترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر
هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود و رخب گوشتها گرم و وی
در طبع مانند گوشت نعام و گوشت نسور بود لحم الخنثی من الحیوان گوشت خنثی
که بهتر از خنثی ناکامل بود چون حیوان مزاج وی خشکی ما بین بود و نیکوترین آن
حمل ضأن و معز بود و فاضلترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بدل که
وی فاضلتر از گوسفند گوشتها بود و کیموس وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود
و خونی معتدل ازوی متولد شود و فربه آن مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن
لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح آن آب فواکه قابض
بود لحم الغزال صالح ترین گوشتهای صید گوشت آهو بود با وجود آنکه
جموع گوشتهای صید بد بود و خون غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو مع
بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است
قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی

مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان و حموضات بود لحم الارنب گوشت
خرگوش بعد از گوشت آهو بهترین گوشت صید بود و نیکوترین آن بود که نسل
صید کرده باشند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در مرق گوشت وی صاحب نقرس
و مفاصل نشستن نزدیک منفعت حرق تعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه
امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح وی ابازیر ملطف بود
لحم الابل گوشت شتر در اصل بد بود هلاوه کبد رفع و بول براند و وی غلیظ بود
و تب ربع آورد لحم الکباش الجبلیة ولحم البقر الوحشیة گوشت گوسفند کوهی و گاو وحشی طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سود مند بود
بکسی که ذراریح خورده باشد لحم القنافذ در قاف گفته شود در صفت قنفذ لحم
الخیل گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضة قوی بود و مسام متخلخل
و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ و رداءة و تولید سودا لحم الذئب گوشت گرگ
قولنج را نافع و عسر الهضم بود و غذای بغایت مذموم بود لحم بنات وردان
گوشت دود دلم بواسیر را و چشم را سود مند بود و قوت آن بد بود لحم ...
گوشت خرضدان کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان متخلخل وی بدتر از گوشت
شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود لحم
ثعالب در الف در صفت ابن عرس گفته شد لحم القنفذ گوشت او گرم
بود و گویند سرد بود درد بواسیر را نافع بود و مسخن کلیه بود و درد پشت را نافع بود
لحم السقنقور در باب سین گفته شد صفت آن لحم الخنزیر گوشت خنزیر
بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود ... مصلح اصحاب

عرق النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود غلیظ تر از مجموع
گوشت وحوش و سخت تر تولّد سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربّی بود لحیة
التیس نباتیست بدوی آنرا فسطیداس خوانند با رب اسپلنج خوانند و وی
اذناب الخیل و باصفهانی تسنک قابض یابس بود خون ببندد و از آن رحم
و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اوّل و خشک بود
تا سیوم گویند در دوم و گویند گرم بود در اوّل اعضا را سخت کند و از بهر اینست
در تریاق مستعمل است و در وی قبض بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای
کهن را نافع بود و اصل وی چرک ریش را پاک کند و وی پیش ششش را نافع بود و عصاره
وی نفث دم و نزف آنرا سود دهد و مقوّی معده بود و سودمندترین چیزها بود
جهة قرحهٔ امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم باصلاح آورد چون بر آن نهند و اگر چه
عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن لحیانی دیناوش
وگفته شد جنه … بر سیاوشان است وگفته شد لحام الذهب لحام الصاغة
لزاق الذهب گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول
از بول کودکان بود و آنکه در هاون مسین در آفتاب چندان می سایند که
منعقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حادّ و قابض و منقّی و معفّن بود
لذاع بود نه سخت گوشت نادرست بکند از اند و در جراحتهای دشوار نافع است
نیکو بود و پاک کند و لحام الذهب را تنکار الصاغة خوانند و تنکار راست
صفت تنکار گفته شد … اطلیله نوعی از جبن جبلی است از خراسان است
وگفته شد … تفل روغن زیتون از آنست و آنرا فوفعا خوانند

وگفته شد زراق الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب
لحام الذهب است وگفته شد لزاق المرخ … و لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ
بلاط است وگفته شد لسان الکلب نباتیست مانند زبان سگ بشیرازی از اورق
بادنک خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جرم وی
مرکّب بود از مائیه و ارضیه بمائیه مبرّد بود و بارضیه قابض و سودمند تر
بزرگ تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و رادع
بود منع سیلان خون بکند و مشکل وی نه لذاع بود و اصل وی چون از کهن
صاحب خنازیر ماوندش نافع بود و وی ورمهای گرم و تری و خنازیر و آتش فارسی
و داء الفیل و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق وی قلاع را
نافع بود و نبا قات جشم … چون بوی بکند از نزله سودمند بود و گویند تب غب را نافع
بود چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در جلاب و نیم درم شراب ممزوج و گویند
در تب ربع چهار اصل وی … سکه جوانه نهادن نافع بود و گویند مضر بود بشش
و مصلح وی مصطکی و سکنجبین بود و بدل ورق آن ورق حماض بستانی بود …
خشیشة … با ربع گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن بهای
باخراسانی بود غلیظ ورق و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند
نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجهٔ اول و آخر خشک
بود رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوخته وی قلاع کودکان را
نافع بود و التهاب دهن ساکن کند و وی مفرّح دل و مقوّی آن بود و خفقان
و علّت سوداوی را نافع بود و شربت از وی دو درم بود و سرفه و خشونة سینه

را نافع بود چون با نانخواه بپزند وگویند مضرت به سپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل
آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج وگویند بدل آن
بادرنجبویه است و هندبا وگویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن آن
پوست اترج لسان العصافیر تخم درختیست که آنرا بپارسی ... خوانند و بشیرازی آن
ترا تخم ... خوانند و بپارسی نخشک ازوان و زبان گنجشک نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید
لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند و قوت
مجامعت بدهد و بدیغورس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در ترکیب باه بوزن آن
جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ وگویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود لسان الحمل
در باب سین در صفت سیبیا گفته شد صفت آن لسان الکلب لسان الحمل و جماعتی
را بدین اسم خوانند لصف کبر است و گفته شد لصیقی نباتیست معروف است و آن آواز
واذان الغزال و آن نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد لعبه بربریه
بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان و بعضی سورنجان کنند و آنچه محقق است
سورنجان است و در مصر بعلبه خوانند و طبیعت آن گرمست در سیوم محرک شهوت
باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند نوعی از یبروح است
و خلافست و بدل آن در ترکیب باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری زرد
وگویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است لعبه مطلقه اصل یبروح است و در ما
گفته شود انشاالله لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج تخم و قوت وی
منضج و محلل بود لعاب ... و ... داء ... کند و محلل ... بود لفت شلجم است و گفته شد

لفاح ثمر یبروح است بپارسی بیرنج خوانند و مغد خوانند و مغد اسم بادنجان
بود و نیکوترین آن بزرگ تیز بوی رسیده زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم
وگویند در وی حرارت بود وگویند خشک بود در سیوم لین ... و کلف را قلع کند
بی لذع و تخم وی چون با عسل و زیت بکار دارند جانوران گزنده را نافع بود و ...
وی بازهر جنب الثعلب کشنده بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی
منوم بود و بسیار ... و بوییدن وی سکته آورد خاصه ... که ... بود
و ... با ... و چون طفل ... از وی بخورد ... و اسهال پیدا کند تا ...
که کشنده بود و کشنده ... اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند
مستان و مداوای وی قی بروغن گاو و عسل کنند و بعد از آن ... و بعضی از
اطبا گویند در باب سرخ نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز ماثل ... وزن
آن بزرالبنج و دو دانگ آن خشخاش وگویند بدل آن بوزن آن بزرالبنج است
وگویند بوزن آن جوزالقی لغاف کرم عسالیج الکرم خوانند و در کرم گفته شد
منفعت آن و آنرا بشیرازی ... خوانند ... ضعیفت از طرف ...
آرند و ... گویند آنرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و ... خوانند و ازوی ...
جهت سرخی زنان و بعضی گویند ... آنست و خلافست ... آنرا بشیرازی ...
خوانند ... باید ... مغسول کنند و غیر مغسول ... استعمال کنند و ...
... است ... از چوب ... گویند ... بود ...
... در آن ... باشند ... و ... تحریک
... بعد از آن ... کند و آنچه ... مانند باشد دوم باید

نیم‌جان کند مانند اول وصاف کند ودرهم کند ودر هاون کند تا در آب نشیند آهسته
آهسته آب از وی بیرون می‌ریزد تا آنکه بماند وخشک کنند بعد از آن دیگر سحق کنند
واستعمال کنند وطبیعت آن گرم وخشک بود در اول واسحق بن عمران گوید گرم
وخشک بود در دوم خفقان ویرقان واستسقا را نافع بود ودر دیگر جاها عظیم
نافع بود وقوت آن بدهد وسده آن بگشاید ومعده را سودمند بود ومقدار
ماخوذ از وی یک درم یا یک مثقال بود وچون با سرکه یا با شاب(?) منه چند روز یا یک
هر روز یک درم تا یک مثقال ناشتا بدهند لاغر کند ووی مضر بود به بدنهای لاغر
بقوت وگویند مضر است بسر ومصلح وی مصطکی وبدل وی رازیانه کوهی(?) در فتح سده
وضعف جگر چهار دانگ وزن آن بوزیدان ونیم وزن آن اسارون وچهار دانگ آن
طباشیر سفید لسان الثعلب است وگفته شد لوفیون فلزهرج است
وگفته شد [illegible] با ربی بادام تلخ گویند ونیکوترین آن بزرگ فربه بود
وطبیعت آن معتدل در گرمی وسردی بود وتر بود در دوم وگویند گرم وتر بود در اول
غذای متوسط دهد میان کثرت وقلت ومسهل بود وسبوس وی سرفه خشک وفتح(?)
را نافع بود وسینه را پاک کند وحرقت بول ساکن کند وچون با شکر بخورند منی بیفزاید
وشش ومثانه وامعا را نافع بود وشکم براند خاصه چون با انجیر بخورند وزنان(?)
سنگ گرده را نافع بود وبریان کرده معده را سودمند بود ودیر هضم بود ومهیج غثیان(?)
ومصلح وی سکر بود وبادی که از آن متولد شود غثیان وکرب وغشی آورد ومداوای وی
قی کنند بعد از آن ربوب فواکه ترش مانند غوره وسیب وریباس وجوع آنکه در
مداوای هضم گفته شد وبادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده
باشد لثه ودهان را نافع بود وحرارت آن ساکن کند وبرودتی وعفونتی

وموضعی که در پوست پدید آید وی منفعت(?) لوز مر بلوزین بادام تلخ آن بود که
بزرگ وروغن‌دار بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در دوم ومسیح گوید گرم بود
در سوم ودر وی جلا وتقطیع بود واز خواص وی آنست که تنبش(?) را بکشد وبر کلف
بهق طلا کنند زایل کند ووی تریاق(?) را نافع بود با شراب وعسل طلا کنند نمله را
سودمند بود وروغن آن درد گوش را نافع بود وچون سر را بدان بشویند با شراب حزاز
زایل کند وگویند پس از شراب خوردن پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند وگویند
بجای … وگل روا … با طعام بخورد بمیرد ووی(?) قوت با صبر بدهند وبا نشاسته نفث دم
را نافع بود وسده جگر وسپرز وگرده بگشاید وجرب وحکه را نافع بود ویاری دهد
بر نفث اخلاط غلیظ از سینه وشش وبول براند وعسر البول را نافع بود وشکل(?)
بریزاند ومضر بود بمعا ومصلح وی بادام شیرین ونبات وخشخاش بود وجمله درخت
وی در قوت مانند وی بود لوز البربر لوز جبلی است وآن جلوز است ودر
زبیب المرجان صفت ایشان گفته شد وصفت زبیب السودان هم گفته شد
لوبیا ولوبا نیز گویند واز مردان(?) سهل‌تر از ماش هضم شود وبیرون آید ونفخ وی
کمتر از باقلا بود ونیکوترین آن سرخ بود که نخورده(?) بود وطبیعت وی گرم بود در اول
ومعتدل بود در تری وخشکی وگویند سرد وخشک بود وسرخ وی گرمتر از سفید وی بود
وآنکه آب(?) وی پخته باشد حیض براند خاصه سرخ وی ودم نفاس را پاک کند
وبول براند وبد نافع(?) کند وسینه وشش را نافع بود وجنین بیرون آورد ومرده(?)
ووی مولد خلط غلیظ بلغمی بود ومنفخ ومولد اخلاط بد(?) بود وضرر آن
کم شود چون با زیت ومری وسرکه با خردل ونمک وفلفل ودارچینی وصعتر

مستعمل کنند و شراب بر سر آن پاشند مانند [ذنابین] حرف اسفراست و اسفند
اسفیدنیز گویند و گفته شد لوف بپارسی یک لوش خوانند و آن سه نوع است
یک نوع را یونانی دراقیطن گویند و معنی آن لوف الجعد بود و لوف السبط
گویند و لوف الکبیر است و یک نوع یونانی اارن خوانند و بربری ارنی
و بزبان اهل اندلس جاره و آن لوف الصغیر است و اذ الوف الجعد
گویند و نوع سوم یونانی اریصارن خوانند و آن صرس است و اهل مصر اراودیه
خوانند و لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط ارضیه در هر سیم بود
و مقطع اخلاط غلیظ لزج بود مقطعی معتدل و بیخ وی کلف و بهق و نمش را
زایل کند چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاق را که از سرما بود سود دهد
و ورق وی جراحتهای بد را سود دهد و دو کهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
محلل ریاح بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و ... چون مقدار دو حب
با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و از خوردن وی خلط غلیظ متولد شود لوفا صاحب
منهاج گوید قنطوریون باریک است و صاحب جامع گوید نوعی از حی العالم است
که آنرا اذن القسیس خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود لوطوس چند نوع را
بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد و شنین را هم بدین اسم خوانند و شنین
نوعی از نیلوفر است که در مصر و بیا خنزیری خوانند و آن نیلوفر هندی را اعرابی خوانند
و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این قول بعید است لوقیس [?] جوزقی
و گفته شد [illegible] بپارسی مروارید خوانند نیکوترین آن اسپید پاک بزرگ تر بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف بود دل را نافع بود و خفقان و غم و تشدد

را سود مند بود و مقدار مأخوذ از وی دو دانگ بود و دنبهای چشم را نافع و منشف
و مقوی آن بود و صحت چشم نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن بسد بود
و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون در دهان
نگاه دارند قوت دل دهد لیمو نیموی نوعی از حماض بزرگ است که در بستان نشانند
و بستانی گویند و در حماض گفته شد صفت انواع آن لیمو صاحب منهاج گوید مانند اترج بود
بوی و فعل وی در دماغ پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی
مانند حماض اترج بود در منفعت و قوت لیکن اقوی بود و نشاید که با پوست
آب از وی بگیرند لیکن متقشر باید که بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی
با وی نیامیزد که بوده وی بشکند لینوفر نیلوفر است و گفته شود لیموهندی [?]
و گفته شد لیلج نیلج است بپارسی نیله گویند و گفته شود لیزن [?] نوعی
از اقلیا است که در جزیره قبرس در معدن نحاس یابند و گفته شد

باب [illegible]

میم ماهیث حبشانیز گویند
و آن دو نوع بود یک نوع طعم وی مرغ بود و آنرا انغامون خوانند و گفته شد
و یک نوع طعم وی ترش بود نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا
عصاره ماهیثا و شیاف ماهیثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و قابض
بود و ورمهای گرم را نافع بود و ابتداء رمد را سودمند بود و منفعت چشم بود و درد چشم را
نافع بود ماهودانه [?] و ماهوبدانه نیز گویند بپارسی حبة الملوک خوانند و آن از ماش
بزرگتر بود و لون آن تیره بود که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیای بود
کوچک که آن غلاف وی سپید بود و چون بشکند مغز وی سپید بود و صاحب جامع در ماهیت

اسم وی و تفسیر آن که گفته شد لون است از بهر آنکه وی تفسیر ماهو بذاته گفته است
و گفته است أي قائم بنفسه أي انه يقوم بذاته في الاسهال و حال انه آنرا
ماهودانه خوانند نه ماهو بذاته و بعضی دند را حب الملوک خوانند و دند غیر
حب الملوک است و گفته شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک گرم و خشک است
در دوم استسقا و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود حب دوق وی بزند
با خود بی بر و مرق آن بیاشامند و وی باید تمام کشته باشد مانند تبوعات و اگر
از حب وی شش عدد دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس خامی بود
لکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربت زیادت از یک باشد و حب بود و اگر بکار
مسهل قوی بود بافراط و اگر منجان فرو برند مسهل باعتدال بود و قی بود نفوت
و موافق معده نبود و مسهل بغم مانند تبوعات و لبن وی حب باشامند فعل لبن تبوع
و صحاح وی ایضا دو کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و گویند بدل آن حب الخروع است
و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل است ماهی زهره معنی آن سم السمک بود
و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منافع گویند مانند درخت شبرم بود
و دراز تر و درون وی عنبری بود که بعضی تا بلند بود و مؤلف گوید درخت ماهی زهره بدانی که یک
و نیم باشد و دراز تر و گونا تر بود و گل وی بنفشی خوش بوی و میانه گل وی سرخ بود اندکی
و گل آن صد برگ باشد و برگ وی بزرگ نبود خانچه صاحب منافع گوید و اصل وی تلخ بود
و شاخهای بسیار داشته باشد و گویند از تبوعات است و طبیعت آن گرم و خشک است در سوم
نقرس و درد مفاصل و نشت و درد انها را نافع بود چون با ادویه مسهل مستعمل کنند و از
خواص وی آنست که چون در آب اندازند ماهیان زهره کنند و برا روی

آب افتد و شربتی از وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویه
دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویه دیگر نیم درم بود و مضر بود معا
و با شیره بودن بادام چرب کنند و کتیرا و نشاسته و انیسون اضافه می کنند و آنرا
سیکران الحوت خوانند و سه نوع بود دو نوع کوهی بود و یک نوع صحرائی و کوهی تقویت بود
و آنرا بوصیر خوانند و فلومس گویند و نوع صحرائی معروف بود با ماهی زهره ماذریون
خاما لا گویند و آن دو نوع است یک نوع انجیص خوانند و آن ماذریون سفید است
و صفت آن گفته شد و یک نوع دیگر مؤلف گوید بشیرازی مست دو خوانند و بارسی
هفت برگ خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر
و سبزتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود و در قی مانند شبرم بود
و نوع سیاه وی گویند در شبرم تعلق تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
به برص و بهق و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشکریشها و جرب طلا
کردن سودمند بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود در موسم حل آن و مسهل
رمط و حب القرع و سودا با ادویهای مناسب بود و چون با شراب بیاشامند جهت
گزندگی جانوران سودمند بود و شربتی مقدار یا درستانی دو دانگ بود و باید که
مدبر کرده مستعمل کنند که سکر غایله می شکند و صنعة مدبر کردن وی چنان بود
که بگیرند ماذریون تازه برگ و ورق و در سرکه خیسانند دو شبانروز و بعد از آن
سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و در با آب بتربت
سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند
و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خیسانند و به شیر ... بگذ از انزروی

جگر را منفعت بود بغایت و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد و ماندن مدبر جگر گویند
بغایت خرد و کبد را اضافه کنند و بروغن بادام تربیت کنند و کلاخواهند با
ادویه مصلح وی بود پامیرید مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس
و گلون کابلی و نمک هندی و دوای موافق بود جهت علت مرض سودا که با سهال آورد
و نافع بود در مالیخولیا و کلاخواهند آب زرد بنام مدبر جگر با ایرسا و قاقلی
و اسارون و مصطکی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره
غافت و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی پامیرید و آب عنب الثعلب
و بادیان تر گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده پیاشامند و اگر طبیعت وی
محکم بود مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند مسهل آب زرد بود
و اگر در حق با قوت کنند نشانی از بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعفا را تحمل نبود
و مرور بی مزاج و فرزمان کرم و در رمستانها استعمال کردن نه بود و نوع سیاه آن
کشنده بود و ورم کند بکرب و قی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند یا با
جلاب و هند لزریر معالجه آن شیر و دیطوس بود با تریاق طین مختوم و جل
باادو زیت و آب پامیرید موش و سگ و خوک را بکشد و بدل ما زریون سه وزن
آن ایرسا بود و دود آنک فدن آن مقل الیهود ماهیزهره سادج هندی است
و گفته شد مارچوبه ماریکا خوانند و آن هلیون است و گفته شد ماسنقوروس
ماسنقو نیز گویند و آن دوای هندی بود و آن ورق و قضابی بود مانند
شاهسفرم و در وغن ازوی گیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود
و بوی آن بسنبل ماند ماشینی حشیش ادغاموس است و گفته شد در الف و کن

ما نبتا مرغ خوانند ماش مج خوانند و بپارسی نیز ماش خوانند و بنو سیاه خوانند
و جوهر وی نزدیک با قلا بود و فضیلت وی کمتر و فاضلترین استعمالی کردن وی تابستان
بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل بود
در رطوبت و پوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول بعضی وی
محمود بود و زودتر از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و جهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود
و اگر خواهند که شکم براند و صبح نفخ در وی بود بستر خشک دانه و روغن بادام تربیت
بپزند الی بایند و ورم و تب صفراوی بود و اگر تب حاد داشته باشد با بقلة الحمقا
و کاهو و اسفاناخ و چغندر پزند و اگر خواهند شکم ببندد سماق با پوست بپزند
در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزد و آب سماق و آب
انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورد حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت که اعم
روغن بادام و وی سرفه را نافع بود خاصه چون با تب بود و چون بکوبند و با آب
مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته باشند قوت دهد و وی ملاقی را
نیکو بود و مضعف دندان بود و مضر باه و دیر بگذرد و درد وی نفخ اندکی بود و در وی
جلا بود و بادنجان روغن بادام پزند و در رضه با مصلح وی شیر خشک داده بود و بدل
آن باقلا مقشر بود ماش هندی قلت است و گفته شد ما بادروج المامیس
خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود و نزدیکی
آن بمقدار باقلای بود و بمقدار نخود بود و کلنجی بود و با شبه از باقلا بزرگتر بود
لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی بود نوع دوم ماقدونی بود
لون وی مانند نوع اول بود الا بزرگتر بود و سیوم معروف بقلیبی از بهر آنکه

لون وی مانند آهن بود وچون بخوردن تعبیل تر بود وآنرا در زمین مغرب وبلاد سوقه یابند
وچهارم قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه وبلون نقره بود وطبیعت الماس سرد وخشک
بود وگویند گرم وخشک بود بقوت وگویند چون در دهان گیرند دندان را بشکند وفتات
محرق ومعفن بود ووی سم قاتل بود ومداوای کسی که آن خورده باشد قی باب گرم
وروغن کنند بعد از آن شیر تازه آشامیدن والماس را سرب بشکند توان شکست
وچون وی را بشکنند بیشتر مسدس باشد وآتش وی را کار نکند ماميران گویند نوعی
از عروق الصفر است واو گرم تر بود وان صینی بود وخراسانی بود صینی زرد
بود وخراسانی تیره رنگ بسیاهی زند وان عروق باریک بود وگره دار باشد طبیعت
آن گرم وخشک است در آخر دوم وقوی نیز در چهارم وگویند گرم است در اول وخشک است در
سوم سفیدی ناخن وسفیدی چشم را زایل کند ودرد دندان بخایند واصل وی
بخایند نافع بود ومغص ودروی ادرار بود ومقدار ماخوذ از وی نیم درم بود وچون
با سرکه سحق کنند وبر کلف طلا کنند زایل کند وگویند مضر بود بکبد ومصلح وی عسل بود
وبدل وی بوزن وی عروق الصفر ونیم وزن آن مرو مارون چنین گویند مرماحوز آن است
وگفته شود ماوون ماشا است وگفته شد ما بهترین آب چشمه آن بود از طرف
شرق بود وبهترین آن بود که بسرعت بیرون آید بمقابله شمال وبر سنگ ریزه از وی و
براق وصافی بود وسبک وزن وبوی وطعم نداشته باشد وچون آفتاب بروی
تابد زود گرم شود وچون از وی زایل شود زود سرد شود وزود از معده بگذرد وثقل
طعام خشک کند از آن وطبیعت آب سرد وتر بود تری آن در چهارم وسردی معتدل
از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد وباعضا رساند ورطوبات آن نگاه دارد

بدن کسب نقصان ونمو مدد از وی کنند ووی رنجها را بزند وبسیار خوردن وی
گوارش در معده وسبات ونسیان آورد ونشاید که تشنگی بزند تهوع را وقوت را نقصان
دهد ومجفف جسم ومظلم بصر بود وبقراط گوید بهترین آبها آب باران بود
خاصه که از زمی نیکو گیرند وقطره وی اقل الملح بود درما کافور ووی تیزتر تر
وسبک وزن تر بود وسردی وی کمتر از آب چشمه بود ووی سرفه را نافع بود خاصه چون
اشربه جهت سرفه از وی بپزند وآب برف سرد بود بطبع وگویند اعتدال با تمام نه
سرد معده وجگر بود ومضر قوت دهد ومضر بود بدندان وجنین وسینه ونقرس
واعراض حشا بارد وعصب ومصلح وی ریاضت واستحمام بود ونشاید که ناشتا
آب خورند که ضرر آرد ونافض ومعده ضعیف وبدن ضعیف که نشناخته
داشته باشد ونافقان وصاحب پیری ویرقان واستسقا وبواسیر ونشاید که
آب سرد خورند وبعد از جماع وحرکات محکم نشاید که خورند که مضعف
حرارت غریزی بود ونشاید که در شب بتشنگی سخت که حادث شود آب خورند
که حرارت غریزی بنشاند واستسقا آورد الا که سبب آن چیزی گرم وخشک یا شور
خورده باشند اگر اندکی باز خورند شاید وآب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی
لذیذ بود ووی گرم بود بعرض طبیعت به اندک خاصه چون با نبات یا عسل بود
وچون با آب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود وورم حلق ولهات وسینه
وگر آب سرد ممزوج کنند مصروع را مضر بود وتشنگی ساکن نکند وگر بسیار خورند
مفسد مزاج بود ومرخی معده ودماغ را از بخار پر کند وهضم را فاسد کند بسبب
فساد هضم لونها زرد کند ووجع وجگر تهیج کند ووجع یعاف بود وبابه ...

بیامیزند تا مرض معده نبود ماء النعنع باید که از کوزه محکم بود مانند زر و حول
و جیش و سود مند ترین چیزها بود جهت ضعف دل و صنعت آن نوع انبیق کیرند
و آن مانند عرق بود و در غایت قوت ماء الشعیر باید جواب کویند و فعل وی مانند کشک
الشعیر بود که ذکر رفت اشیا چو کویند و در کتاف کفته شد و وی سرد و مرطب بود حدت اخلاط
بنشاند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود سادهٔ آن و اکر لیمو بود با کافور و از باید
نافع بود و وی جلد کرم را نافع بود و ضربی معتدله صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند
و زود بکذرد و از معده و امعا نفوذ بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضرت
با حشاء سرد و منفخ بود و مصلح سرد را این نوع و دفع ضرر وی بکلقند کنند ماء الجبن
باید آب پنیر کویند کف و جرب را نافع بود و جذام را طلا کردن و مسهل صفرا بود و بر قارا
سود دهد و با افتیمون مسهل سوداء سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حدت صفرا و [illegible]
خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز بده نوبت یک رطل بغدادی بود و میان
هر نوبتی دو ساعت بود با اندکی نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز سرخ جوان کیرند
ازرق چشم که علف خورده نکنند و اکر احتیاج بود بعلف آرد جو و کاشنی و خیار
و دانه باید بدهند ماء الورد باید که کلاب کویند نیکوترین آن تیز بوی بود بطعم تلخ بود
طبیعت آن سرد بود و کویند کرم بود و این هر دو قول جالینوس است و کویند سرد بود در
درجهٔ اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود مقوی دماغ و مسکن
صداع کرم بود بو بیدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد بو بیدن و خوردن و طلا کردن
ملطف باصعف کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشاند و چون با شیاف [illegible]
دم را نافع بود و خفقان کرم و مقوی جسم بود بسطوبتی و قبض کرد وی سبب [illegible] بسیار [illegible]

نما را تحلیل کند و صداع را ساکن کند اما و بیابد ربه وی ریختن موی را منع کند اما
و کلاب مقوی معده و مخلشی سستی بود و مصلح وی جلاب نبات بود ماء الکافور
نیکوترین آن نوع که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سوم
منفعت وی آنست که نفخ بیرون آورد و مضرت وی آنست که مزاج را درد سر آورد
و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که با وی خلط کنند و سر دماغ و پیرا زاید در بستان
و شهرهای سرد بسیار اتفاق بود و [illegible] و بوخنا و دارو که کویند درخت کافور چون
بشکافند این آب از وی روان کردد و کویند کافور بود که با پوست درخت مخلوط شده
باشد بپزند و صافی کنند و آن آب زمی رنگ از وی بکیرند و خاصیت وی آنست
که چون در طعام ریزند نمک [illegible] که آن کففه ماء اللیمون آب ماهی نمکسود را ما نون خوانند
و آن مانند مری بود در اکثر حالات و کرمی و خشکی وی کمتر از مری [illegible] بود و جرب [illegible]
خشک کند درد و بکل و عرق النسا و [illegible] امعا را نافع بود و ریشهای متعفن که در امعا
بود خشک کند و منقطع بلغم بود ماء الملح [illegible] کویند قوت وی و فعل وی مانند
نمک بود و قایم مقام آب دریا بود و منفعت ماء العسل کرم بود قوت معدهٔ سرد بدهد
و اشتها بیارد و بول براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود جهت خلط [illegible]
که مستعد دفع بود و تشنگی بنشاند چون در معده قوت نبود غذا به بدن نبود و اکر زن با [illegible]
اکر [illegible] تا اف [illegible] کند آبستن شود و کلاه آبستن نبود و مضر بود با صحاب
مزاج و دوم کرم و مصلح آن [illegible] و اکر حامض بود و صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو
آب شیرین [illegible] بجوشانند تا [illegible] برود و دو ثلث بماند [illegible] و اکر خواهند که [illegible]
بی بابه کففه مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یک [illegible] در [illegible]

باهی بجوشانند ماء الفوتنج است که آن اخذ نمایند گویند وصاحب منهاج گوید
از خرما از ثلث وعسل ودواروهای گرم سازند وصاحب جامع گوید ماء العسل است
وگفته شد ماء [illegible] بپارسی آب لمه گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان
شنیدم که بطرف هند متردد بودند واز غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست
خاکستری رنگ بغایت ناخوش بوی وچون کهنه گردد سیاه باشد ومؤلف گوید آن از
شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جد خوانند ودر بحر هند بود واگر آن ماهی را چیزی مثل
جوال دوزی بزنند در حال درست گردد ودر اندرون وی مانند لب بود پر از آب و
خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند ودرمان کنند که پیوند آن
دست که نه از امعا بود در زمان آن عضو درست گردد اما باید که باز جای بنشیند با
ودر حال بیاشامد فتبارک الله احسن الخالقین ونشان این آب آنست که چون هزوند
در حال آن شخص استخوان وی شکسته است داند که آب بسینه تا موضع شکسته وان بجا
مابی عسل است وگفته شد به [illegible] باذ ربنی بد خوانند وگفته شد ماء [illegible]
ماهی دانست ماشهاد وآنرا ماد ماهی خوانند [illegible] درخت قنا است وصمغ
قنا گفته شد در قاف مثلث اتبح است وگفته شد مثلث بسوسن نیز گفته شد معان
درخت کرمدانه است وآن نوعی از مازریون است وکرمدانه تخم وی بود وگفته شد
مثلث آب انگور بود که بجوشانند تا نیمی بماند تا چهار دانگ بسوزد ودو دانگ بماند
بعد از آن فرو گیرند واستعمال کنند ومنافع وی نزدیک بمنافع خمر بود و[illegible] اندوه ببرد
وهضم غذا بکند وچون با آب بیامیزند [illegible] مجنخ نوعی از داروهاست بپارسی خوش [illegible]
گویند طبیعت آن سرد وخشک است در درجه دوم وگویند [illegible] نفع بود منع جریان خون [illegible] بکند

وطبیعت بنه وجه اختنای تر را با صلاح آورد ودبیق آنرا خشک کواند وچون
عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد ودبیق آنرا خشک کواند [illegible] ازالی کند
مج ماش است وگفته شد محروث اصل الانجدان است ووی نتوع ومنفعت حلتیت
وبهتری آن سپید سبک بود طبیعت آن گرم وخشک بود در سیم باب [illegible]
کواند ومعاه محلل ریاح ونفخ بود ومقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود واسحق گوید مضر
بود بشش ومصلح وی عسل بود محلب درختیست ماننده درخت بید وگل وی سفید بود
وثمر آنرا حب المحلب خوانند وگفته شد صفت آن در حا [illegible] محموی سنگی نیا است وگفته شد
مجمو اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه حجام خوانند والوح گویند وآن
سه نوع است ومؤلف گوید یک نوع بزرگ برگ کازیبلک خوانند وبپارسی [illegible] شتابی
گویند ویک نوع کشنیز کوهی گویند ویک نوع تریاق کوهی وسه نوع تخم ایشان
مشابه یکدیگر بود الا در نبات ایشان وجای رستن ایشان اندکی تفاوت بود
نبات کازیبلک خشن بود وتخم وی بغایت تلخ بود وگل وی ازرق بود ودر کوه و
سنگها نماروید ونبات کشنیز کوهی املس بود وعقب بزرگتر بود وتخم وی [illegible] گرد بود
وهم تلخ بود ودر مرغزارها روید ودر دامن کوه بود وگل وی [illegible] ونوع سوم در رمل
روید ونبات وی کوچکتر بود وگل وی سفیدی بود ودر وی زردی سیاهی بود ومؤلف گوید
نیکوتری آن شبانکاره بود که از کوهستان شبانکاره آورند وخواص وی آنست که
هر کس یک [illegible] بیاشامند از گزندگی مار وعقرب وافعی ومجموع گزندگیها ایمن باشد
وگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد ویک [illegible] بیاشامند البته خلاص یابد از مضرت آن
ودر سبق اندوی از یک درم تا یک مثقال بود با روغن زیت وتجربت وبرکت امتحان کرده [illegible]

والحجة علی ذلک کثیرا و مؤلف گوید تعجبی در نزول آفتاب بحمل سه روز حریفی یک مثقال مخلصه
باشراب بجرع که در آن سال چند نوبت و بیرا ز هر دلفتند و بروی کارگر شد مثل دو دانگ
ونیم الماس و بیاد آوردند و یک نوبت زهر افعی و چند سمیات دیگر و بروی هیچ عمل نکرد
چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این تجربت
تحقیق مخلصه و بعد از آن نام نهادند که از همه زهری خلاص دهد و مؤلف گوید جوالیقس
که بپارسی باد زهر خوانند و از اهل کوهستان شبانکاره شنیدم چون جوالیقس بسوزند ناخن بشکند
در میان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه بود و بدان دانه
باد زهر جمع شود و بمرور ایام می بندد و بزرگ میگردد و غذای آن کو سفند گوید بعضی از اطبا
مخلص نیست و بالجمله تریاقیت در وی هست محاصه محیطا گویند و دق [illegible] گویند
و بفروان سپستان است و گفته شد بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ
و نیکوتر بود و موافق تر بود مغز ساق گوساله و آن بود بعد از آن کاوبس بعد بس
گوسفند و طبیعت آن گرم وتر بود و مسمن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود
که فربه و تا بستان باشد و وی محلل ملین صلابات بود و چون زن بخود بگیرد
فرزجه از مغزهای مذکور صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب را نرم کند و از تشنج
و تشقق دست و پا را نافع بود و مطبوخ معده بود و مشهی و مصحح چون بسیار خورند
و مصلح وی ابازیر گرم بود و صعتر و نمک و انجدان مخیض بپارسی دوغ خوانند
و نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و صفت آن در لبن حامض گفته
گفته شد مدد. بگوزیب مراد آن بود که سبک و وزن و بیاض و نجابت بود و طبیعت
هر انواع آن گرم بود و بمنفعت الاغذیه بولس و پا از مفردات شمرده است

و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود [illegible] جواب با درخت بسید گفته شد
انواع آن مرزنجوش مردقوش گویند بپارسی مرزنگوش خوانند و بعربی اذان الفار
و گفته شد در الف و طبخ وی بسبتها را نافع بود و منع ورم از وی تری بلغمی را
سوخ دهد و حبس البول و مغص را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح
وی تخم خرفه بود و بدل آن افسنتین رومی بود و گویند دو وزن آن مرماحوز و گویند
بدل آن ورق یاسمین بود و گویند بدل آن تنباکوست و گویند نیم وزن آن فلفل
مرور ما ما ما خوانند و آن درخت باریک دراز و از چوب وی نیزه سازند و در
ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبض بود و بجنس عصاره
ورق آن چون بیاشامند با ورق آن باشراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود
و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب وی
کشنده بود چون بیاشامند مر صمغیست بیونانی سمرنا خوانند و وی خالص بود
و مغشوش بود غش آن ببعضی از صمغات کنند که آن را بپارسی خوانند فقاس
خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوتر آن مر آن بود که سرخی مایل بود و خوش بوی
و زرد و صافی بود و نجابت تلخ باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در
دوم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبض و ازلاق بود و در داروها بدل
مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت را
نگاه دارد از تغیر و نتن و از ریشها زایل کند و چون در دهان نگاه دارند بوی
دهان خوش کند و درد سینهای بلغمی را نافع بود و با افسنتین با قوس عصاره شیر
حقنه سازند حیض براند و بچه بیرون آورد بو دو و مقدار با ملاقی آن و زنل

دوازده قیراط بود با شراب سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال افزون را
نافع بود و چون در شب زیر زبان نهند و آنچه حل می‌شود فرو برند خشونت قصبه شش
را نرم کند و آواز صافی کند و دم بگشاید و چون با شراب با میزج و در شیب بغل مالند
گند بغل زایل کند و چون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند
و چون بر ریشهای سر پاشند نیکو کند و چون با افیون و جند بیدستر و ماثیثا
با میزج بهم که از گوش آید و درد آن نافع بود و با صلیخه و عسل ثنایل اللثه مفید بود
و چون با سرکه بر قوبا مالند نافع بود و اگر با لادن و خمر و روغن مورد بر موی مالند
از تساقط منع کند و وی ریشهای در چشم و ابلی سفیدی آن را زایل کند و ابن جزله
گوید چون سحق کنند و با آب مورد بسرشند و از آن نخود بگیرند بعضی مثقالی از فرج وی
دفع زایل کند و اگر با زیت فلسطینی بسرشند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام پای
راست قوت مجامعت تمام بدهد ما دام که بر ابهام وی بود و چون سحق کنند بسیار نیکو
تا مانند مرهم شود و بر سر طلا کنند درد سر و صداع که به سبب آن نداشته زایل کند
مداری گوید درد کلیه و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل را زایل کند
و دوخها را نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز با نعانا نافع بود
و چون با شراب بیاشامند زهر عقرب را و استسقا معده را سود دهد و مسهل آب زرد بود
و مقدار نیم درم با زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند منع خون زدن با فواط بلغم
و باز بندد و اگر با سداب فرنجمشک سازند و از آن نخود بگیرند بعد بیند اذد و اگر با ترنجبین
حل کنند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کلف
طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل کند و اگر در نابیخ حل کنند و بر سعفه طلا کنند و دندان

مداومت نمایند زایل شود و خشک کند و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و بر جرب
و ریش مقعده و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن کند و ساکن کند و اگر با سرکه و روغن
گل و زعفران حل کنند و بر شقیقه طلا کنند خشک کند و زایل کند و چون با کندر و زعفران
نخود بر گیرند و بخورد [illegible] نافع بود که از رطوبت بود و در وی مصدع و مسدد و مولم بود
و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی به وزن وی صمغ بادام تلخ یا حب الذریره
و قسط تلخ و فقاح اذخر مرد اسفرم آن ریحانی است و در قوت مانند باد اورد بود
و بهترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی
معده و جگر بود و چون نخود بر گیرند زحم مقعده بگشاید مرزنجوش یعنی ان ذوالعنف و دقه
و صاحب جامع گوید حنبل است و گفته‌اند و طرقیان ازا خدمانه خوانند
مرزنجوش هوم المجوس است و هوم الهرابذه خوانند و گویند طبیعت آن گرم و خشک است در
دوم و در وی جنبشی نباتیت بود و مجوسی گویند سنگ مثانه بریزاند و بول براند و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن گل وی بود و آخر آن تر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود با اعتدال
خون را ببندد اندر جراحتها چون بکوبند و بر آن نهند و چون بپزند و آب آن بیاشامند
بول براند و فضول را بگذارند و معرفت وی در باب حا گفته شود مرو انواع است
نوع خوشبوی وی مرماحوز خوانند بیشتر از وی مرو خوش گویند و گفته شود و نوع دیگر
که بوی وی ملت بود ازا [illegible] خوانند و طبیعت آن گرم [illegible] بود و تخم آن را بیشتر از وی
مرو خشک خوانند و نوع دیگر ازا دارما و دارطی نیز خوانند و آن مرو سفید بود
و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی تریح بود و گویند بدرستی لسان الثور است
و گفته شد و یک نوع دیگر [illegible] گویند و آن بیشتر از وی مرو تلخ خوانند

وبلغم دیگر مرماهان ومرماحوش گویند وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم مجفف
ومحلل نفخ بود وبلغم وسده بگشاید وصداع سرد ودرد معده که از بلغم بود سود دهد واستسقی
بن عمران گوید دار ما مرو سفیدست وحب فی جسم سفید بود ومولف گوید انواع مرو را
جمع کردم حب سفید نبت الامرو تلخ که خود وحب مرو سفید اند واین نوع مشهور بود
مرو سفید بس بزرگ تقدیر مرو سپید جنب لسان الثور باشد ونوعی دیگر منبت آن را
بیشتها خوانند وآن گاوچشم است وگفته شد مرقشیثا دهبی وفضی ونحاسی
وحدیدی وشبهی بود ومرجنبی شابه بود به جوهری که بوی منسوب بود در لون
وآن ذاجر النور وحجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی چشم وطبیعت آن گرم
وخشک بود در سیوم مقوی چشم بود ودبیقو دیدوس گوید قوت وی سوخته ما ماسوخته
منقی ومحلل بود چشم را جلا دهد ومنع اورام جاسید بود چون با بایج خلط
کنند گوشت زیاد درست بکند ودر دبیتها ورازی گوید چون از آن گوذل پا وزنند
بزنند واگر سحق کنند بسیار وبرص طلا کنند زایل کند وگوید محلل باشد که بود
که در تسلیب چشم بود وقوت چشم بدهد وبرمش با سرکه طلا کردن سود دهد ودر
مرهمها که زخمها آن بود قاطع دم بود وبدل آن مغنیسا بود مردابنه مرتک گوید بادنجی
فرزاسنک ومیونانی لیزنخورش خوانند وبهتر آن اصفهانی بود بیاق که
بسرخی زند وطبیعت وی بسردی مایل بود ومغسول وی بعحال سرد بود قابض ومجفف
واز خواص وی آنست که جزء دیگر اندازند سرکه تیز شود واگر در نون بود بدن را
بدیدن اسیاب که اندوی مال مرهمها بود وبوی بلن خوش کند خاصه تسلیب نعل وطوط
زایل کند واثر سیاهی وخون مرده وآثار آبله زایل کند ومانع عرق بکند وگوشت در دبیتها

برویانند ومغسول وی چشم را جلا دهد وخوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود
بول ببندد ونفخ در شکم وحالتی چون آکله وقبض زبان بکند ویاشد که تولیج آورد
ایلاوس وباشد که اطلاق بول وغایط کند وخناق آورد ومداوای وی قی کنند
بعد از آن بشراب وزنجبیل مربی واسفیداج وچون طلا کنند در تسلیب نعل وقضبها
سوی دل کند پس اول آن بود که بادوغن گل با مرهم ورازی گوید لیبی که آن خورده باشند
معالجه وی قی کنند بآبی که در وی شبت وانجیر پخته باشند وبعد از آن متعاد
سه درم مرتاب نیم گرم بیاشامند ولحوم الخرفان وسرکه خمر سیاه از عقب بدهند مرتکی
بادنجی الکامه بخاری خوانند وآب کامه رقیق خوانند آنچه از جو سازند گرم وخشک بود
تا سوم وگویند گرم است در اول وخشکست در دوم اخلاط غلیظ را بزداید ونشف
بلغم کند وپاک کند اندام وبوی دهان خوش کند ودر بیتهای عفن را نافع بود ودر درد دل
وعرق النسا ودر طوسیه معده را عظیم مفید بود ودر حقنهای قولنج مستعمل گشته نافع بود
وگزیدن سگ دیوانه را نافع بود ورازی گوید مری علی نمک کند الا از وی الطف
واقوی بود وتشنه براند وقطع لزوجات بکند وملطف اغذیه غلیظ بود ومعطش
ومسخن معده وجگر ومجفف آن بود وجز ناشتا اندکی بیاشامند که مهلک نشد واگر در چشم
کسی کشند که وی را آبله بیاید که بود باشد جمع در چشم وی برنیاید واگر بر لعزه باشد
بکذارند وچون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ وحلق ودرد
نافع باشد که اندرون منفجر شده باشد مروا نوعی از شکاعا است جای وی اوند
ودر فصل نون بگفته شد با نبات مرصبت سنبلیت که در وی خشونت صوری بود وبلون
لاجورد بود وچون سحق کنند بوی خوش دهد واگر وزن سه جو از وی بیاشامند

درد دل را نافع بود مرددقوش مرزنجوش است و گفته شد مرو خود هندی است
و آن چیست هندی مانند فوتنج و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم حیض براند
و سدّه جگر و سپرز بگشاید مرماحوز نوعی از مرو است پارسی مرد خوش خوانند
و نیکوترین آن بستانی بود سبز و طبیعت او گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم
و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلّل و مسکن
ریاح بود و سدّه بلغمی بگشاید و چون سر به بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود
و وی منشف رطوبة معده بود و مقوّی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد
و مغز را بگشاید و مخموری گویند چون در شراب خوسانند و یا شامند مستی نخیزد
و بوئیدن وی مصدّع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از
جهت شکر بود بوزن آن اشنه و دانگی آن زعفران و مرزنگوش و مرماحوز و جسمسدم
و فوتنجل و بادرنجبویه قایم مقام یکدیگر اند در ابدال مرعزی جامه گرم و نرم بود
حرارت وی از صوف کمتر بود ملایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد از سرمای بسیار
نگاه دارد و جست و مسح کند و مقوّی پشت بود [illegible] نوعی از خام سنگ است و نیکو
آن بود که از معدن جزع آورند و یونانی اسطربطس خوانند و بعضی گویند اسطربطس
جزع است و قوّت [illegible] گویند اسطربس چون بسوزانند و با عسل اندر [illegible] سحق کنند
نیکو و دندان و لثه را بدان بمالند سود مند بود و لثه را محکم دارد و سوختگی آتش
را نافع دهد چون بکوبند و سحق کنند و بر موضع سوختگی افشانند و [illegible] گویند
چون بسوزانند و با [illegible] در رفت پا میزند و ورمهای صلب را گدازانند و چون در دوم
روغن کنند درد معده را ساکن کند مرارات سالم‌ترین زهرهای مرغان زهره

مرغ و دراج و کبک بود اما مرارة جوارح نافع‌تر بود قوت لذاع بود خاصه [illegible]
و اختیار آن بود که لون وی زرد بود طبیعی بود و اگر زنگاری و لاجوردی بود بد باشد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز چون با نطرون و قیمولیا بیامیزند جرب و ریش
مثانه را سود مند بود و زهرها همه تاریکی چشم را نافع بود خاصه مرارات جوارح
خصوص خشک کند و ابتدا نزول آب را معین بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید
قوی‌ترین زهرهای چارپایان زهره ثور بود بعد از آن شغال پس گاو پس گرگ
پس خرس پس بز پس آهو پس میش و مرکب بجای خود گفته شود مرارة الضبع
سود مند ترین زهرها جهة چشم زهره آهو بود مرارة الحمار الوحشی زهره خرگور
داء الثعلب و دوالی و امثال منافع بود مانند زهره بز و با درمها طلا کنند مرارة الدب
زهره خرس تشنج و کزاز که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و تریاق گویند زهره وی
چون با عسل و فلفل بیامیزند و بر [illegible] طلا کنند زایل کند و وی نیکو بود خاصه
چون بر نوبت مکرر کنند و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و بعضی گویند
گویند زهره خرس هم منفعت زهره [illegible] بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود و در
خواص ابن زهر آورده است که چون در چشم کشند با عسل و آب بادیان چشم را
روشن کند مرارة البقر قوی‌ترین زهرهای چارپایان زهره گاو بود پس [illegible] و خرس
پس بز و گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهت منع جراحتها
و دردهای سخت و با نطرون و قیمولیا چون سر را بدان بشویند حزاز را نافع بود و با عسل
چون بدان تحنک کنند خناق را نافع بود و منع اورام [illegible] بود و [illegible]
ماخوذ از وی [illegible] بود [illegible] و درد گوش [illegible] چون با روغن [illegible] در گوش

چکانند نافع بود و چون با عسل یا مری بر دنبهای بد و دهد فرج فندکر و پوست خصیه را
نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود با عسل مرارة التیس نیکوترین
آن زهره ده جوان بود بتیرازی آنرا دبری خوانند و خود ذکر نکرده باشند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در اول درجهٔ اول رانافع بود دو انهای ترکه بد کوتر بود و زهرهٔ ناگری
تریاق کذلک بود و مقدار ماخوذ ازوی تا دو دانگ بود و مضر بود بکرده و زهره و مصلح وی
انیسون بود و عسل مرارة الخنزیر [illegible] گوش را نافع بود و چون طلا کنند بعسل و فلفل
بر مسکل جرب برویانند و مجرب است مرارة الکلب الماء زهره سگ آبی گویند که چون
آدمی مقدار حبه بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و خطبا ناها
رومی ودارچینی و نیمبانه خرگوش کند و برو غذاهای خوشبوی توزیع کننده و تیرها
لطیف مرارة اللقلق زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم
و خشک بود و مسهل بلغمی بود در اسهال باشد و مقدار مستعمل ازوی تا دانگی و نیم بود
و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر بود مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین
آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء
نزول آب و انتشار و خاصه زهره گاو آن سودمندترین زهرها بود درین زحمت
مرارة الشبوط شبوط ماهیست که در دجلهٔ بغداد باشد و آنرا بیونانی قلوقوس خوانند
زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سودمند بود و گویند چون بکرد
ازوی تا مقدار دانگی و نیم صرع را زایل کند و قوت دل بدهد و گویند خوردن آن مضر بود
بزهره و مصلح وی کثیرا گوشت بود مرارة الکرکی زهره کلنگ گرم و لطیف بود جز آب
حرزه گوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة الکلبة زهره کلبش [illegible] ازوی

غوغ خوانند و درد گوش را سردی بود چون با قدری عسل کرده در گوش چکانند نافع بود
مرارة العنقد زهره خارپشت بپارسی زهره جکامه خوانند از دشتها
درچشم بود تا کند و مجذوم را نافع بود چون بیاشامند مرارة الارنب زهره خرگوش
چون با آرد حواری و گندم و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب بود
جیب و اگر خواهند که از آن خلاص یابند مرکی و بداد هند و بدل زهره تیس بود
مرارة الحمزة الافعی الارنب گرم و کشنده و مهلک باشد که چون آن خورده باشند لحن
دهان عارض شود و دردی چشم و رعشه باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار
ساعت نشان خلاص است و سبب زهره افعی بود عجب بود کلا از آن خلاص یابد
و مداوای وی شیر تازه و معجون طین مختوم و تریاق فاروق و رب و جیب و تخم تودک
و جواب کند و اگر قیمتی شود آنرا بود ماء الشعیر فوارج دهند و شراب با اندکی مسک
و دوال مسک نیز مناسب باشد مرارة الرخه زهره رخه بپارسی مردارخوار گویند
و نیز ازوی خوده و بعضی دیگر و بیاو گوش کبر خوانند سودمند بود با زیت جهت
گرانی گوش و با روغن بنفشه چون در گوش بود چکانند و شقیقه را مفید بود
و با آب سرد جز در چشم کشند سپیدی زایل کند و آن بطریق گیرند چون زهره وی
خشک کنند در ظرفی آبگینه در سایه و در چشم مسلوح کشند در جانب زایل سود دهد
و لکه چه افعی گزیده بود و دیگری گوید بجنین است [illegible] گویند مجرب بود چند سیم
کژدم و ماده و زنبور و بدان نافع بود و صاحب منهاج گوید که نطن من آفت لطوع
مرارة [illegible] عصفرات [illegible] شد مرقد چه زمانی و افیون با دزنی ام خوانند [illegible]
و مرار العوزین گویند و آن حنظل است و گذشت مروحه بعضیات و آن

نوعی از هند باری بود و نباتات تلخ بود و درازی او نیز مدور به صنفی از گیاهی تلخ است
که بیشتر ازوی روانه بود [illegible] تومنی خوانند و آن نیز بیابانی است و از کثرت وجود کافور
و غیر آن سازند چنانکه از ابو[illegible] و اکثر و خوش بوترین خوانند و مست کنند بود
مرغان [illegible] زمانة الرابع خوانند و گویند یعنی الرابع است و گفته شد مزج
دهت بادام تلخ است و در صفت لوز گفته شد منفعت آن مشک [illegible] خوانند
و نیکوترین آن تبتی بود و گویند چینی و ابن واقد نقل از مسعودی کند که در کتاب مروج
الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مشک تبتی بر چینی به دو وجه است
یکی آنکه آهوی تبت بر سنبل چرا کند و بهمنین و آهوی چین بر ختایش دیگر چرا کند دوم
آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و چینیان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون آورند
و غش بجای می کنند مثل خون و غیر آن از نو عجایب که غش نمی کند و نیز چینی را
راه دور است و در دریا گذرند و به سبب نم و اختلاف هوای آن در قوت ضعیف لطف
نیکوترین مشک آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و از آهوی گرفته جوان
بود و بعد از غایت نضج بود چون ازوی گرفته و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوی
دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا آنکه جز این آهو را دو دندان
نیش بود مثل دندان فیل و خوک مانند یک وجب [illegible] و گلمه بود و گویند قوم آنجا
بشکار روند و کلی تیر زنند نافه وی ببرند و خون که در نافه بود خام بود و [illegible]
باشد بوی وی سهکی داشته باشد پس چند زمان رها کنند تا بوی سهکی ازوی
زایل شود و از مادهٔ هوا مستحیل مشک گردد و [illegible] که بر درخت [illegible]
باشد و قوان خورد چون از درخت [illegible] وجه روز رها کنند [illegible] قوان خورد

و بالجمله نیکوترین مشک آن بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در مدت خود مستحکم
شده باشد و از حیوانی بود مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود
در دوم و گویند در سیوم و قلیمان گوید مشک گرمست در دوم و خشک در سیوم ابن ماجه
گوید دل را خوشبوی کند و قوت دل دهد و خفقان [illegible] و دم و سودا زایل کند
و چون با ادویه بود که مصلح وی بود در آن گرمست [illegible] اعضا و مقوی اعضای داخل
بود چون بروی نهند و اعضای باطن [illegible] و جماعتی از اطبای فارس و اهواز ذکر
کرده اند که در وی رطوبتی هست و نیز سبب است باه را [illegible] و کافور
ازوی با روغن خیری [illegible] و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر مجامعت
بسیار کردن و سرعت انزال و درازی [illegible] و [illegible]
کند کند و سودمند بود علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوت را نیکو بود
و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند
مقدار نیم عدس ازوی با اسفیداج زعفران صداع که از سرد بود زایل کند
و قوت دماغ بدهد [illegible] چشم کنند قوت چشم بدهد و سپیدی
که در وی بود زایل کند و نشف رطوبت کند و اسحق بن عمران گوید مزاجی سرد
موافق بود نافع خاصه در زمان سرما و در سردسیرها و مشایخ و مبرودین مزاج را نافع
خاصه در زمان [illegible] بالجمله سودمند بود جمیع علتهای سرد که در سر بود و [illegible]
نافع بود جهت [illegible] که عارض شود در چشم و در [illegible] طلب
دفع سموم [illegible] و خفقان [illegible] بود [illegible] گوید [illegible] اهل
بود [illegible] سنبل [illegible] بود [illegible] کنند

وازان خشکی بروغن بنفشه وروغن گل کنند وگویند چون بدان سعوط کنند مفلوج را
ولقوه سکته صرع را نافع بود ودماغ را پاک کند اما با ادویه که بدان سعوط کنند وچون در
روغنهای مسخن باشد حل کنند وبر قفا وپشت مالند خدر وفالج را سود دهد واز بدان
مداومت نمایند افلیج زایل کند وابن رضوان گوید بدو ابن طاهر طلا کردن نافع بود جهان رشته
گویند دماغ غلیظ که متعفن شود در امعا نافع بود چون بیاشامند وصاحب منهاج گوید مقدار
ماخوذ ازوی قیراطی بود وشرب وی مضر بود بدماغ گرم ومصلح وی کافور بود وگویند
بدل آن جند بیدستر در درد عصب ودر همه فعلها الا در بوی خوش تنها باقی درهم
فعلها بدل مسک بود وگویند بدل آن از مرزنگوش است مسوال الراعی گویند وهو است
وگویند تحقیق تسبطرج است وگفته شد مسعو ومستعان ومسمعران اسمای
بربری است زراوند طویل را مسک الجن بزبان اندلسی جعله گوط را بدین اسم
خوانند وشواصرانت مسک الجن خوانند وگفته شد مسوال الغردو اشنه است
وگفته شد مسوال العجاس گویند دبق الابل است وگفته شد ونوادس را نیز بدین اسم
خوانند مسوطیلوه شراب بداشت افزوه رود مست کنند شد مستول بزبان
است وگفته شد مسوقیا مسوقیا ومسوقی با نمن گویند وان زبد القواریر است
باریکی الکینه گویند وماء الزجاج گویند وان کفی بود که بروی آبگینه مانند کف بنشیند الکفه
وبعضی گویند آب غرما بنزاست هنگام ساختن وبعضی گویند ریمه آبگینه است گفته
محقق است که آبگینه است وطبیعت حار وحاد بود منقی چشم زایل کند ومجفف رطوبة
بود وطلاء وی نافع بود جرب در حمام بر اعضا طلا کنند وبدل آن آبگینه سفید است وگفته
کاذبان مستفاطون عود صندل است وگفته شد مسو سنلیت الوان که کارد

وتمیش وغیر آن بدان تر کنند که کاران جو بیتان اکا لطوخ کنند وخبث
گوذکان برها کنند که برذکل کعه واکل برداء الثعلب لطوخ کنند جوب بدو باد وکر
بسکه باشامند ورم سینه بکند ازد وصرع را نافع بود امسا من بتیج بنهند جمر بلیسته
کنند پس بیان کنند با آتش وسحق کنند واسرک ونطرون خلط توا وخاید برسرطان
واکله را نافع بود وچون سحق کنند تنها ودر چشم کشند جنبش چشم زایل کند وایاث
باشد شیافات که جهت چشم سازند بروی سازند واگر وی را بسوزانند وسحق کنند در حکم
آتش باشند سودمند بود متمنش باربی زرد الو گویند وقبی خوانند ویونانی
ارمیناقن وبلو تزیب ان ارمنی بود وطبیعت آن سرد وتر بود در دوم ودیسقوریدوس
گوید خوش طعم تر از شفتالو بود وبمعده نیکوتر ازوی بود وخوزی گوید مسهل صفرا
ومولد خلط غلیظ بود وخشک کرده وی چون نخود بپزانند ونقیع ان بیاشامند مسکن
تشنگی بود ومبرد معده صفراوی وبرد ماده را نافع بود واگر در معده طعام باشد فاسد کند
وبگردد واولی آن بود که پیش در معده تهی طعام نه خورند وازان آن سکنجبین بخورند وگویند
نیم درهم مصطکی ونیم درهم انیسون با شراب تر به عسل حزنند وکلزغ استخوان
وی بخورند خفقان وغثی آورد مداوای وی قی کنند پس رب ریواس واگر زرشک ماند غوره
واترج ولیمو وروغن استخوان وی بواسیر را نافع بود متنان ذی سعدنی است
وگفته شد مسطراری دیبا نوراست وگفته شد منظط الشد ومشلطرا است
نیز خوانند وان فودنج بری بود وبشبانان تک گویند واز خواص وی آنست چون
کوشنده بوی جدا کند بعوض تیغ خنزیر بستان بی باید وطبیعت ان گرم وخشک بود
تا سیوم وگویند خشک بی در چهارم بود رطوبات نعم بیز سنه ونش بیرون آورد وشد ی

عظیم شود منفعت بود غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم نفاس براند و سنگ گرده بریزاند
و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی از غایت افراط ادرار در وقت
بعوض بول خون براند و مصلح آن رب ورد بود یا لعوق و جهت درد رحم نافع بود
جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق کنند و با روغن لبان بسرشند و زن بعد از چه
بخور بر گیرد درد زه را ببرد و اسحق گوید قولنج را نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی از وی
سحق کنند و یک درم کتیرا با ده درم خیار شنبر بسرشند و با آب گرم بیاشامند واریاس
گوید ایلی شهوت منقطع شده باشد در سه روز یک درم و نیم درم از وی سحق کنند
با سه درم تخم خربزه و ده درم مغز فندق و بیست درم عسل بخورند شهوتش زیادت بود
و چون بیاشامند و بخور کنند بچه بیفکند و وی مضر بود بسپل و گویند اصلاح وی
بسرکه خمری کنند و بدل وی گویند فوده ماما است و جالینوس گوید بدل آن هادراد
مصر تر است و ده وزن آن و نیم وزن کنند بدل آن اکلیل الملک است و گویند
بدل آن شقایق است مصطکی پارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیا رومی
مسطیخ و بیونانی سخینوس گویند و آنرا علک رومی خوانند و لیکن گویند که صمغیست
سفید بود و سیاه بود انچه رومی بود سفید باشد و آنچه سیاه بود معروف بنبطی بود
بهترین وی سخت تر از تخمیر مصطکی سفید بود و قوت قبض در وی کمتر بود
و وی لطیف تر و سودمندتر از کندر بود و گویند حدت وی کمتر از جمیع صمغها بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند نیاست و قبض در اجزای وی یکسان بود
یعنی در عروق و رتق و قضبان و اغصان و اطراف و ثمره و لحاء ان و عصاره
درق آن و قشر ریخ ان قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس بود جهت

قرحهٔ امعا و استطلاق بطن و نفث دم و ذبابی که خون اندر ایشان گشوده
بود و ورم و مقعده که بیرون آید و دبیقو ربدوس گوید قوت مجموع درخت وی
قابض بود و قوت ثمرهٔ وی و ورق و قشر بیخ وی مساوی بود و گل طبیخ
ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای مسترخی ریزند نافع بود
و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند
دندان متحرک را محکم گرداند و چوب را نافع بود تا بحدی که چوب مواتی و مسک و گل
از شاخهای وی مسواک سازند دندان را اجلاد دهند و جالینوس گوید مرکب بود
از قوی متضاده بعضی از قوت قبض و تسخین و قوت تلیین و بدین سبب است
اورام معده و مقعده و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و دفع
بلغمی را سود مند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و بوی دهان خوش کند
و بن دندان محکم گرداند و مسخن معده و جگر بود و محلل رطوبات معده و مسکن
مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زیتون سعوط کنند صداع سرد را نافع بود
و چون با ونبنب بکذارند شقاق لبها را نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا
را نافع بود و چون با آب سرد بیاشامند رطوبت معده دفع کند و اشتها بیاورد و بلغم
بگدازاند و ورم جگر را و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود
که با خوبیان و خشک کنند و با کثیرا مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار
از وی مستعمل کردن تشنگی را بود و مصلح آن صمغ عربی و قند بود و بدل آن کوفتن
و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان که آن کندر بود خوانند مصطکی
ترو عوسج است قابض بود و تشنگی بنشاند و اگر زیاده خورند قولنج آورد نحت مصطکی

طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسه گوید در سیوم سوداوی مزاج را زیان دارد
ومضر بود بمعده و سفل و لیموی بدو دفع کند و اگر با گوشت فربه پزند ضرر آن کم شود
مصباح الروم گرما است و گفته شد مطبوخ عنبیا لعنب خوانند و مبیختج گویند
و گفته شود مطبخا لعوق مطبخا خوانند و آن لعوق لوز است و در مرکبات ذکر شود
مطبوخ نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک تر از تخته بود و آنچه
با سرکه و گردها بود گرم و خشک بود و آنچه بحری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود
و وی ططفی بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با ابازیر بود دیرتر هضم بود
و تشنگی آورد و گفته نیز که بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه
بی سرکه تا آب بجوشانند بعد از ان مطجن کنند و مری و دارچینی بر آن کنند تشنگی آورد
مصطفی جلاء است و گفته شد معشوق از اجاراز احجست گوید و گفته شد
و از نبات با سوداء و آن نیز گفته شد معقاد صنع اجاص است و گفته شد معد
خبی الثعلب است و گفته شد سبق مازریون است و گفته شد معا نیکوترین
روده آن بود که از حمل گوسفند کبیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی مصلح کبی
بود غذای وی دخانی بود و وی دوال در ساقین احداث کند از بهر آنکه خون که از وی
متولد شود بد بود و میل بسردی داشته باشد و از بهر که آنرا بتونید نیکو و بمجاج پزند
و با ابازیر معده وی چون معابد در الجوع الهادوی صالح تر از معاده و سرد و خشک بود
مغاث شبیت آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل بزردی داشته باشد و طبیعت
آن گرم و تر بود در دوم و گوید خشک بود مقوی اعضا بود و مسمن و ضماد آن بعلت کی
و گوشت و الم و فزوس و صلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و سیر بود

و باه را بر انگیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و گوید مضر بود بمثانه
و مصلح وی عسل بود و در ضماد ذات بدل وی قلت کنند معزه نوعی از طین است
سرخ رنگ و یونانی ملطوس خوانند و برطسیقون گویند و بشیراز گل سرخ گویند
و نجاران مستعمل کنند و نیکوترین آن بود سرخ روشن بود تا یک و گوید نیکوترین
آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و قولس
گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود جراحتها را با صلاح آورد و ورم
بکشد و جهت درد سر کحل کنند و بر حرق و بر مجموع و در ماء ورم طلا کنند نافع بود و مجرب
خول دنبیس تمک و خول ریش نشك و گرد سی خشکی آتش کنند ردع ماده کند و ورم
بکذارد و ریش را خشک کند و چون سحق کنند و با تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند خون
بندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را سودمند بود و طبیعت بندد و ورد
جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع اسهال خون حیض کند و همچنین
اگر حقنه کنند قرحه امعا و خون که از معا سبیل روان بود قطع کند مغموده قلیه
بادنجان است مغنیسا صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر و گوید طبیعت
سیاه رنگ از آنکه کاشان می آورند و مولف گوید آنچه تحقیق شد تلیت الوان
بغایت سست و اکثر سیاه رنگ بود که بسرخی زند و نقطهای سفید بر آن باشد و آبگینه
گران استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آبگینه گران از آن سنگ مغنی خوانند
و رنگ برکان خوانند و در ولایت شیراز در قریه فاروق دیهیست آنرا برکان خوانند
و از آن دیه خیزد و آن سنگ برکان از بهر آن گویند و وی عاجز و سرد و مجفف بود
مقوی معده بود و سنگ بزند لین و در داروهای چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی

تا نیم درم بود و مضر بود بدل و گویند مصلح وی عسل است و بدل آن قرشیا است
مغناطیس حجر المغناطیس خوانند و گفته شد مغناطیس [illegible] کذا است و گفته شد
مغد لفاح بری است و گویند باذنجان است و گویند نوعی از گیاه کوچک است
لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید باذنجان است و گفته شد
و لفاح بری را مغدا خوانند و گفته شد مغرود نوعی از گیاه کوچک است بد بود
حذره [illegible] چون موم مطلق گویند لسان الثور بود و گفته شد [illegible]
تره باذنجان است و باذرنبویه نیز گویند و گفته شد مقل صمغیست که انرا کورا
خوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل مکی و بمقل الیهود و عربی بود
و صقلی بود غیر مقل مکی [illegible] ان ثمر دوم است و گفته شود و نیکوترین وی
آنست که صافی بود و بلون انزرق بود ازرق که بسرخی مایل بود و زود حل شود
و هیچ چرکی و چوبی در وی نبود و چون بخور کنند خوش بوی بود مانند اظفار الطیب
و رایحه غار کند و طبیعت آن گرم بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود
در سیوم و گویند مرطوب بود و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را
نافع بود و دبیلها [illegible] و گویند چون بلعاب دهان روغن دار حل کنند تا چون
مرهم کنند و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بخور کنند بواسیر را و بخور کنند انضمام رحم
بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبت که باشد بالا کشد و چون بیاشامند سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و آواز [illegible] کند منع بیخ کند و از بیاشامند
گزندگی جانوران [illegible] را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فرج آورد
و مفتح سده گرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار اخذ از وی تا مثقال

کند یک درم باشد و وی خنازیر را نافع بود و ذالک [illegible] و باسلیق بسعفه طلا کنند
نافع بود و فتح عضله و صلابت اعصاب و تعقد [illegible] از درد پهلو و دیاج را
نافع بود و چون بیاشامند و [illegible] کنند و بخور کنند بواسیر را نافع بود و خراج
و حل اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود
و استسقا گویند مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی
کتیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن کندر دریایی بود مقل ازرق
ثمر مقل مکی است و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل هش خوانند چون تر بود
و چون خشک گردد دقل خوانند و در اندرون وی استخوانی بود و آنرا تخته بود
خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس [illegible] خورند عفوصتی تمام داشته باشد
و آب اندک و نبات [illegible] خشن بود و قابض و بارد بود تسکین بخشد و قوت معده بدهد
پوست وی [illegible] تقطیر البول را نافع بود و آن ثمر را مقل مکی خوانند مقلونیا
ملونیا گویند و گفته شود مقلیا ثا بسریانی حرف گویند و گفته شد مقربانات
صبر است و علبی خوانند و گفته شد مقدونس و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس
ماقدونی است و منسوب بماقدونیا روم بود و آن فطراسالیون است و گفته
شد ملح الاندرانی سیکران الحوت است و گفته شد مقلیس و نوصیر نیز گویند
و آن ماهیزهرج است و گفته شد ملفسه قرشیه محلب است و گفته شد ملح بپارسی
نمک گویند و آن انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه غیر
نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مر آنچه تلخ بود زرد رنگ بود و نیکوترین
آن ذرانی بود سفید نمک بپارسی آنرا نمک طبرزد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود

در دوم و بیقوریدوس گوید قوة وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت
زیادت از زیشها بخورد و درد اورهای جرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه
و قوبا و جذام دق با سود منبه بود و نمک باد ها را بشکند و منع عفونت کند و سود مند
بود غلیظی اخلاط را و بکند ادامها و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان
تحنک کنند خناق را ساکن کند و کلا با عسل بود ورم لهات و خناق را نافع بود
و کلا با سوخته بعسل ضماد کنند آکله و قلاع و استرخاء لثه را مفید بود و با زردآلو
بکوبند عقرب ضماد کنند نافع بود و با بوره کومی و زوفا بکوبند افعی
زده را منفعت دهد و با زفت و قطران با عسل بکوبند مار گزیده را دهند نافع بود و با سرکه
و عسل دفع مضرت سم هزارپای و زنبور کند نافع بود و چون با مویز و عسل
ضماد کنند دمامیل را نضج دهد و با قیح و جرب با عسل منضج اورام بلغمی بود و در
انثیین عارض شود و بکوبند [illegible] را سود مند بود و چون سحق کنند و در خرقه
کتان کنند و در سرکه تیز فرو برند و بر عضو گزیده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین
یا تمامه دفع مضرت افیون و فطر کشنده کند و ابو جریج گوید چون با غذای گرم
معهود ماننده شیر و ماهی و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود بگردد تا بحدی که
گرم و خشک گردد و بر اسهال قوی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند
و معده را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و هضم طعام را یاری دهد و موافق
مرطوب مزاج بود و غثیان را مضر بود و چون بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند
قطع خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان بر کندن بود ببندد و اکله
گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون زبان غرغره کنند

بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر قضیب
[illegible] نازن بود و خون روان باشد چون بر آن نهند خون بایستد و نمک اندرانی چشم را
تیز کند و ناخنه و سپیدی چشم را [illegible] و ضعیف گرداند و سبل را سود مند بود
و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود و سودا و مقدار شربتی درهم
بود و نمک سوخته [illegible] از اجلاد [illegible] و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را
بشویند یکبار و رها کنند تا خشک گردد پس در دیگ کنند و سر دیگ بنهند و بر سر
آتش نهند و آتش سوخته که بر که دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد
آن زمان سوخته بود. و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان آتش سوخته نهند
و رها کنند تا خمیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی
گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و حکه
و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود
که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است و گویند
نیم وزن آن بوره ملح الدباغین سوبع است و گفته شد ملح الصاغة تنکار است
و گفته شد ملح [illegible] نوشادر است و گفته شود ملح [illegible] ملح عجین است و گفته شد
ملح العرب بوره درخت [illegible] اند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته شد
ملح هندی نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرم تر و لطیف تر از انواع ملح بود
ملح نفطی نیکوترین آن بود که منتن الرائحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت تا نیم درم بود و مضر بود بمعا
و مصلح وی [illegible] بود ملوخ [illegible] قاقلا است و گفته شد ملوخیا ملوکیه گویند و آن

نوعی از خیار بود است و آن بستانی بود و بیشتر اوی حنظل کوچک خوانند و درخت وی
مانند درخت حنظل بود لیکن گل وی سرخ کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز
و بزرگ بود و قضبان وی بی برگ مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم
و گویند سرد و تر بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان
حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم گرم را سودمند بود چون با آرد جو
ضماد کنند و اسحق گوید سلقه جگر و زهره بگشاید چون از آب وی بی ورم پا تنا مند
دگونه مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود با گلاب مقطاة منشط الاعل است
و گفته شد ملی با ملی بیا خوانند و آن خیره دراز بود بیشتر اوی از اخیار دراز
خوانند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود
ممسک الارواح موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد
مخ نیم است و بارسی مکل گویند و در باب الف گفته شد من مرطکی بر
درختی افتد با سنگ از آن خوانند مانند ترنجبین و گز انگبین و شیرخشت
و بید انگبین و امثال آن و طبیعت آن ماسرجویه گرم بود در اول و معتدل بود
در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت آن بزداید و خشونت
آن نرم کند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش بن الحسن گوید گرم بود در آخر
درجه دوم و خشکی وی نزدیک بود بوی و نیکوترین آن بود که لون وی صافی بود
و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود لستر خا معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد
و ماء العسل یا سود دهد چون با ثنا منه و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند
مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی ادویه بود

چون با وی خلط کنند در ترتیب و سعوط و وی خلط کنند با ادویهای بزرگ
از بسیاری منفعت آن در تریاق ملسم در باب حا در صفت حب الملسم
گفته شد صفت آن منجوشه سنبل رومی است و گفته شد مندعون یبروح است
و گفته شود و رومی مندراغورس خوانند منثور خیری را بدین اسم خوانند و گفته
و نوعی از خشخاش است که آن را امنود خوانند مندلی عود است و گفته شد
مخ مغز است و گفته شد مغ زداوشان تخم خیری است و گفته شد موز
درختیست مانند نخل قد و با موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و خشخاشی با پوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید
گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و درشتی حلق
و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را نیک دهد و گرده
را نیکو بود و بول براند و شکم و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده
کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود بغایت و مصلح وی نبات بود یا وی
بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین نوری و بعد از غذا
نشاید که خورند تا آن زمان که غذا ابکردد و بخاصیت تخم کلابت مورد
مورد بری است و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود
و چون بخورد بر کرم کدو کرم را بکشد یونانی میون خوانند و بعضی آامیطیقون
خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند نبت بود لیکن ساق وی غلیظ
تر بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بیخ وی را عاریقون بود لیکن

بزردی مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوش بوی بود و آن نوع مستعمل است
وطبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی
نافخ غیر نضیج بود و جالینوس گوید گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و نیکوترین
آن سپید روشن پاک بود بول و حیض براند و ملطف بود و ورم تر از سنبل بود
و قابض تر و درد مفاصل را نافع بود و چون سرد باشد و نهار خوردن و طلا کردن
و عسر البول را نافع بود آشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را نافع بود و چون
بجوشانند یا بخو شانند بیاشامند و کلر کوبند و با عسل بسرشند و لعوق کنند بادی که در
معده بود و مغص و درد رحم و درد مفاصل و سینه را سودمند بود و چون بجوشانند
و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند
و کلر زیاده مستعمل کنند صداع آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس
بود و بدل آن نیم وزن آن جوز بوا و نیم وزن آن سنبل و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل
سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوز بوا مومیائی نیکوترین معدنی بود که از ولایت
دارابجرد خیزد و بستوریه و بس گویند مومیائی نوعی نفت و قفر بود هم بایهم بیامیزند
و بطبیعت آن بود الا مومیائی منفعت بسیار تمام دارد و طبیعت آن گرم بود در
سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم بود در آخر درجهٔ دوم و خشک بود
در اول مقوی روح بود خاصیت و سودمند بود در بیماریهای بلغمی را و خلع و کسر و سقطه
و ضرب و فالج و لقوه خوردن و طلا کردن و درد شقیقه و صداع سرد و صرع و دوار
را سودمند بود چون حبه با مرزنگوش سعوط کنند و در آب زنیان قیراطی بطبیخ
سعتر بری بیاشامند نافع بود و منع نفث دم از شش بکند و خناق و درد حلق

قیراطی ازوی با سکنجبین یا رب توت سودمند بود و قیراطی ازوی با رب الجوز
خفقان را نافع بود و حبه ازوی با دوغ و [illegible] چون بطبیخ کرفس بیاشامند
و قیراطی ازوی بشربت بیاشامند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه ازوی یا قیراطی
زنان عقرب با شراب صرف بیاشامند یا مثلث و همچنان با روغن گاو بر موضع
گزندگی بمالند و جهت کسر چون بیاشامند زود نفع کند تا موضع کسر و نیم دانگ
آب انیسون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود و جهت
احتباس بول مرزوی دو حبه با آب تخم کرفس حل و [illegible] در آن جوشانیده
باشند بیاشامند و ابتداء جذام و برص و داء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون
مرزوی نیم دانگ بیاشامند و درد معده که از سردی بود و سوء الهضم دو حبه مرزوی
بشراب ریحانی بیاشامند و گزندگی مار و عقرب و کیج زهر خورده باشند مرزوی دو حبه
با آب کرانیسون و ورق [illegible] و پودنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامند و [illegible]
ظاهر که در اعضا بسبب برودت مرزوی دو حبه با آب که سعتر بری و [illegible]
در آن پخته باشند و جهت اختناق رحم و مجموع علتها که زنان را از آن [illegible] شود
از سردی دو حبه با آب سداب هندی بیاشامند و جهت [illegible] بیاشامند و جهت تب ربع
کهن مرزوی نیم دانگ در آبی که پشت خرم بادآورد در آن پخته باشند بیاشامند
و این خاصیتها و زیادت تر ازین دارد اینجا کوتاه کردیم [illegible] ولایت دارابجرد
آورند و معروف بشبانکاره بود این منفعتها دارد بغیر قول آن معمول
از ادویه است و بعض انواع دیگر از [illegible] یا از آب خیزد و آن قوت بود و منافع
آن نزدیک بمومیائی بود و گفته شد صفت آن [illegible] نیکوترین آن [illegible]

کربون مرد اشک بود و جالینوس گوید تقویت مرد اشک کند و در مرهمها گوشت زائد
برویاند و مولف گوید بتر ازین آنرا زماله خوانند و چون آب بیابد و در شیب ثقل
ماند کند آن برهم موم شمع است و گفته شد موم و زنبق نوش درندی است
و گفته شد موم حرمل است و گفته شد مرامور که مرالبرا است و گفته شد مرموت
نوعی از سوسمارست ... پیش و مداوای کلیج از خون باشد مانند مداونی ترکیب
مها صاحب منهاج گوید شلیت نخسن بلود و گویند بلود است و صاحب جامع گوید
نوعی از ابلیه است و در صدف با مغنیساجع می‌شود و می‌شکند و در بحر اخضر
یابند و در صحبه مصروان شکست سفید کل رنگ و نوعی دیگر هست که حسن و رنگ
وی کمتر می‌باشد و صلبتر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانی است و نوع
اول گفته شد بلور است تحقیق و ابو طالب بن سلیمان گوید مهی بخاصیت
چون زن در زمان زاییدن از خوف یا ضیق زادن بر وی سهل کند و بعض
گویند که این نبانه ادلیکی سخت تا گویند چون سحق کنند ... و نمک و مرو زعفران
و نوشادر و با عسل حل کنند و بیاشامند از آن ترکیب ... چند نوبت آن زحمت
زایل شود و کسو نو اطیس گوید مهی سودمند بود ارتعاش و سل که عارض شود
کودکان را و در ... از پستان ا د چون بر پستان مسح کنند شیر آسان بیاید
و تمیمی گوید چون با سحق کنند سفیدی چشم زایل کند مهیب نوعی از غاطیطا است
معروفست بلغة الاسد و اهل مشرق قلبی خوانند مبیش در حقیقت ...
... خوانند و ترمذی ... از طلع بود و سیاه رنگ و مغز وی سفید و ستبر بود
معده را نکو بود و ... لطیف مجفف بود و ...

زمان را نافع بود و قرحه امعاء و ذرب و دوسنتاریا و ... گوید طبع نشان جوب وی جعل
پاشامند یا حقنه کنند سودمند بود جهت قرحه امعاء و زنانی که رطوبات مزمن
از رحم ایشان روان بود و مو را سرخ کند این قسم بیند میعه یونانی میعه سایله را
اصطفی خوانند و عسل لبنی نیز گویند و ... میعه یابسه خوانند و بلوتیران
خوشبوی بود و ... ازین آنرا بخور خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و گویند تر بود مسخن و ملطف و منضج بود و گویند دماغ را پاک کند
و جذام را نافع بود و طبیعت بند و مقعد را مستعمل از وی ... تا ... بود
و زکام و نزله که از رطوبت بود سود دهد و چون بیاشامند یا بخور بکنند حیض
فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور کنند زنی قطع رایحه عفن میکند و ...
سودمند بود لکن صداع آورد و اسحق گوید مضرات بشش و مصلح وی مصطکی بود
وصفت میعه سایله در لبنی گفته شد میتشبهار که وجیم است و گفته شد و صاحب جامع
گوید میتشبهار و میتشبهار طیلا فیون است آن نوعی از جعل الماء است و گفته شد
مبیه منم است وصفت آن در حب المنشم گفته شد ... بادیج ... جوش
خوانند مویزج زبیب جبلی خوانند و صاحب جامع گوید حب الراس است و این
خلاف حب الراس غیر آنست و مویزج با دیج مویزل خوانند و نیکوترین آن
مصری بود سیاه رسیده و معروف بود بمویزج جبلی و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم محرق و آکال و حریف بود و بخاصیت شپش را بکشد خاصه چون با
... بود و تنها ... شده گون نافع بود و جنس با ... یا شامند
... قی آورد و وی مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود بدل آن گویند

عاقرقرحا نیز ودر خوردن وی خطر بود وقرحه مثانه پیدا کند مصلحش شراب سوس است

نیز گویند

باب النون — نارجیل

نارجیل بارنج گویند ودانی [illegible]
جوز گویند وان جوز هندی است بپارسی نارجیل گویند وتبریزی از ده هندی گویند بهترین
آن تازه بود که جانب سفید باشد وآنکه در آن بود شیرین باشد طبیعت آن گرم بود
در اول درجه دوم وتر بود در اول باه را زیاده کند وغذای بسیار دهد ومنی بیفزاید ومنی
کم بود وتقطیر البول را نافع بود ودرد پشت [illegible] دهد وکهنه وی [illegible]
وجع الورک بیرون آورد وطبع ببندد ووی بر معده ثقیل بود وپوست مغز وی هضم نشود
واز بهر انبت که پوست وی البته باید خراشید وباشکر خورند وکرم شکم را بیرون
دفع آورد ومداوای وی [illegible] کند بعد از ان رب فواکه ترش

نافخه ونانخواه
ونانخواه گویند بتبریزی [illegible] زبان خوانند ونانخواه اسم پارسی است معنی آن طالب الخبز
بود یعنی طلب کننده نان وبهترین آن [illegible] تازه خوشبوی بود که مایل بسرخی بود
طبیعت آن گرم وخشک بود در سوم وگویند که وی در دوم بود [illegible] بگشاید ودر ادویه
بهق وبرص استعمال کنند ودیسقوریدوس گوید چون با شراب بیاشامند مغص
وحبس البول وگزندگی جانوران را نافع بود وحیض براند وابوجریج گوید طبع وی نیز را
بگشاید البته ووی تباهی [illegible] را نافع بود وچون طبخ وی بر گزندگی عقرب ببندند
در حال درد ساکن کند وفارسی گوید قطع قی کند [illegible] وصداع نیز بکند ومسهل بلغم
بود وطعام را هضم کند ودرد دل را وغثیان را عظیم نیکو بود وگویند طعم طعام بماند
وبولس گوید مسخن معده وجگر بود آشامیدن وی وادرار [illegible] کند وغثیان
زایل کند وطبری گوید مسکن بلغم از اندرون وکرم وحب القرع بیرون آورد وصاحب منهاج گوید

باشراب بول براند وادرار وی حیض در حیض چشم حکاکه خون بسته بگذارند ومقدار
ماخوذ از وی یک مثقال بود واسحق گوید مغلب لبن بود ومصلح وی ترمس بود
وگویند چون سحق کنند وبا عسل بسرشند وطلا کنند بر قروحی که باشند در موضع
بود ودم آن را تحلیل دهد وچون زن بدان حقنه کند رحم را پاک کند ورطوبات عفن
خشک کند وبوی آن خوش کند وچون بر وی طلا کنند ثولیل را زایل کند
وچون گویند با کرکم سوخته وخوردن تب حاره را نافع بود وصاحب منهاج گوید
پوست وی لازم بود در دوم وحابس وی سرد وخشک بود در اول مخلل ریاح سرد بود
از دماغ ووی لطیف تر از اترج بود ومانند وی بود در فعل وتبریز گویند درخت وی
مشهور است وثمر وی مرکب از قوی مختلف بود پوست زرد وی گرم ولطیف بود
وحامض وی سرد وخشک در سوم وتخم وی ودیخ وی گرم وخشک بود پوست وی خشک
که سحق کنند وبا گرم بیاشامند محلل مغص بود درمان وکلاه [illegible] ان که
با رنیت گرم در از از روده بیرون آورد وپوست نارنج چون تریاق در روغن خوب بیاند
[illegible] تا آفتاب نهند در منفعت مانند روغن نارین بود وحب از وی مثقال
بیاشامند گزندن عقرب وهمه گزندگیها سم ایشان سرد بود نافع بود ودانه
وی چون بیاشامند سود مند بود سمهای عارض شود عصبی که گزندگیها وحامض وی
بنا شتا خوردن جگر را ضعیف کند ومعده سرد مزاج را زیان بود والتهاب معده گرم را نافع بود
دافع سیاهی از جامه سفید ببرد واز اشک [illegible] بکذارد وکلاه [illegible] بیرون
وخشک [illegible] سحق کنند وباشراب بیاشامند سودمندترین دواها باشد جهت دفع
زهرهای کشنده وسبب ان سردی بود نارمشک نافع است خوانند وان انواع زیان [illegible] است

و تاویل آن بپارسی مشک الارض بود و صاحب منهاج گوید فقاح وقشور وی افاعی است
ماننده سپاسه اما مولف گوید فقاح است مانند تخم سرخ رنگ و اندکی بزرگ بود در میان
آن بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد فی الجمله منفعت وی مانند منفعت
سنبل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نیکو بود
و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل آن دو دانگ و نیم آن
زنجبیل و نیم وزن آن پوست بسنده و ده یکی آن سنبل بود و ابن عمران گوید بدل
آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن
آن سنبل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن آن
قسط است [illegible] نوعی از مر است مغشوش کنند بعضی از تجار
و آن کشنده بود. ناردین سنبل رومی است و مولف گوید آن بیخ است بلون
مشابه مامیران و عروق الصفر بود و بشکل اسارون ریشه بسیار داشته باشد
لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه اسارون بود و نیکوترین آن قسم تازه خوشبوی بود
و آنچه بسپیدی مایل بود بد باشد و طبیعت ناردین گرم بود در دوم و خشک بود
در سیوم چون در حلواها کنند [illegible] دوی. بول و حیض براند و ورم جگر را
نافع بود و [illegible] نشستن و یک درم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید
مضرات بشش و مصلح وی کثیرا بود با عسل و بدل آن سنبل هندی بود.
[illegible] ولبوث است و گفته شد [illegible] رمان السعال خوانند و آن
خشخاش است و گفته شد و نارکیا خشخاش سیاه است [illegible] دندان

نبش سگ دیوانه و غیر دیوانه در باب عین در صفة عظام گفته شد [illegible]
و گفته شد. ناطف بپارسی قبیطه خوانند آنچه بشکر بود معتدل بود موافق
جوانان و کهلان و پیران و مزاجهای سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه
بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزله را و حرقة بول را نافع بود و آنچه از عسل بود
موافق مزاجهای سرد و پیران بود لیکن صداع آورد و مولف گوید خاصه محرورانرا
و آنچه بفستق بود نافع بود کسی را که در سینه و شش او سده و خلط بلغمی بود و آنچه بجوز
بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده و آنچه بگردکان بود
بغایت گرم بود معده بلغمی را نافع بود و گوید لیکن صداع آورد و تعدیل آن بخشخاش
و کاهو کنند و آنچه ببادام بود اندکی [illegible] داشته باشد سرفه که از رطوبت بود نافع بود
[illegible] بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق [illegible] گویند و طبیعت آن سرد بود
در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه
[illegible] بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند [illegible] مساوی
بود و آنچه معتدل بود از وی تسکین بدهد و غیر معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود
و [illegible] بود و [illegible] بلغم بود و از بهر اینست محرور مزاج بعد از وی سکنجبین
خورد و سرد مزاج جلنجبین. [illegible] کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی
کمتر از سردی تر بود و در وی تجفیف و تلطیف بود و قابض بود قوت معده
بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال که از ضعف معده بود بکند خاصه چون
بریان کنند و با استخوان بکوبند و [illegible] اندک [illegible] حب صنوبر است
و گفته شد. [illegible] شراب خرما بود [illegible] از رطب سازند و طبیبان

گرم وتر بود بدن را فربه کند و مسهل بود و غذاء بسیار دهد و منفخ بود و بدترین
نبید ها بود بغیر از دوشابی و سده آورد و بدترین نبیذ سوداوی بود و مضر بود
با عصاب و حواس و اما ترش مضرت وی کم کند نبید دوشابی بهترین آن بود که از
سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود حرارت وی کمتر از خرمائی بود و مسهل طبیعت
بود و چون بگذرد غذاء بسیار دهد و غلیظ تر از خرمائی بود و دیرتر بگذرد و بادانگیز
تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود نبید العسل گرم بود نهایت گرم تر
از خمر بود و خشک باشد رطوبت معده و سرد مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود
خاصه چون با افاویه سازند وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود مردی گرم مزاج را
و مولد صفرا بود و صداع آورد و اصلح آن بود که تنقل با انار مزوجه کنند و نقل ان
بنه انار و کلاه عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن چیزها
نبید الفانید و التین مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج را موافق بود و کسی که علت
کبد و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسمن وی
و جرب و حکه آورد و فی الجمله مجموع نبیذها منقص باشند از شراب نبید الزبیب
گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر بسیار غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند بس
بطبع وی باشد رطوبت معده را نافع بود لیکن منافع وی نه نزدیک بود بخمر و مسهل
بود و کلاه عسل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاجان را و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود
و ادرار بول کند و مسخن کبد و مثانه بود و سنگ و فضول که بود بیرون آورد و شکم
ببندد و آنچه از میویز مجرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی متولد شود متین
و غلیظ تر از خونی بود که از شراب در وقت متحلل شود بخلط سیاه که از ادرمی

خون خوانند و بعد از آن مستحیل بسوی الکفه و سوداوی مزاج را باید اجتناب نمایند
از وی نبید نارجیل مسکری نیکو بود و مسخن و ملین بود سخت منفعت بود جهت درد پشت
و کلیه که از خلط سرد بود نبات بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت آن
معتدل بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود
و کلا از درد اضافه می کنند سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن فرکه
جز بود نبات العلم کاه است و گفته شد نجب پوست سلیخه بود و نجب اسم مرقشری
بود و مخصوص بود بسلیخه طیب نجم و نجیل و نجیلو این هرسه اسم ثیل است که گفته شد
در ثا نحاس بتازی مس گویند و آن انواع است یک نوع سرخ بود که زبید هی نام
و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن بود
و یک نوع بسیاهی مایل بود و به صنعة زرد کنند و یک نوع طالیقون است و آن
گفته شد و مس چون بسوزند روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبض بود
و چون بشوید نافع باشند و نیکوترین آن شبیه دیق الملس سرخ بود از هر دو طرف
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم و در وی حلت و قبض بود و جرب لطف
از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از آنچه چیز حاره که در ما کنند
از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی
در وی بپزند چون گرم بود از وی بیرون آورند و در جا نکنند که از آن سرد شود و مضر
بود و زنجار وی سم است و گفته شد در زا نحاس محرق روسختج خوانند و گفته شد
نحام مرغ آبی بود این ما سوبه گوید گوشت وی اگرم لحوم طیر بود و افضل
آن گرم بود و جرب قوة جسم بدهد و بینی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج

گویند صحیح آن است که به هضم نشود و از بهر این است که باید مستعمل کنند و از پس آن
ثلث خورند یا بعضی از جوارشات. نجاغ بپارسی نبت ما ذو گویند و طبیعت آن
سرد و خشک بود. نخاله بپارسی سبوس گویند طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در
وی جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار سینه را لازم که این خاصه حسوی که از آب وی و عسل سازند
و وی محلل ریاح و بلغم بود و چون در موضعی که وجع بود چون گرم کنند و بر ترتیب کنند و تکمید کنند
بدان موضع وجع را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب متقرح ضماد کنند نافع بود
و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود ورم آن
ساکن کرداند و شیر روان کند و نخاله با ورق ترین بپزند و بر زبل عرق النسا ضماد
کنند درد ساکن کرداند و اگر با آب تمر هندی سپیل و از سبوس در دیگری خوابانند
و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود که زکام داشته باشد نفعا باشد. ند
بپارسی کشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود بخور وی مقوی قلب بود
و دافع سموم. نذع صعتری است و گفته شد. نرجس عبهر خوانند بپارسی نرگس گویند
نیکوترین وی مضاعف بود و بیشتر از آن است نرد گویند و طبیعت وی معتدل
بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
سده دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صداعی که از
رطوبت بود سود دارد و مصدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود. نرد طلائی است
مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ
ورمهای گرم را نافع بود و در مرکبات کنند نشوع. نورك ولف گوید صاحب منهاج
مصاحب جامع صفت وی گفته اند آن گیاهی است گویی و ورق آن چون ورق خیار زه

مانند و بیخ وی را دو النمر خوانند و گویند بلک ماه ابیدن دشوار باشد جز بکار
زاینده بقدرت حق تعالی میبالند تا چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود از کیا
را طلب کنند و بیخ آن برکنند و بخورند دیگر آبستن نگردد بقدرت حق تعالی و مثل در بیخ وی
پیدا شود گویند در بس بزرگی باشد و گویند در بن دنب گویند در شتر دان بود
و در میان سرکین وی باشد و مولف گوید آنچه محقق است در بن دنب وی بود باقی
خرافات است و آن را حجر النمر خوانند بپارسی برگ پلنگ خوانند خاصیت آن بسیار بود
هر جراحتی که ناسور شده باشد آن را بسایند با آب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود و هر زنی
که صلابه وی لعق کند دیگر آبستن نشود و هر مرد را با خود دارد هم زن از وی باز گیرد
و امتحان وی آن است که کل در نیت کوشند اند از وی تخم برگ شود و اگر کسی با خود
دارد و در اندرون دکان خبازی رود نانها در تنور افتد و نزل از یک [illegible] پیدا کند
بود بسیار و وی را داشته باشند و گویان عمل سازند و عمل را بکار زنان [illegible]
و گاه نتوانند [illegible] و مطلق گل نرگس به رنگ پوست پلنگ باشد سیاه و سفید
نسرین ورد صینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع بپارسی گل مشکین خوانند
و یک نوع نسرین و فوق وی نزدیک به یاسمین بود و روغن وی مانند روغن کنجد بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم
و وی منقی و ملطف بود سردی اعصاب را نافع بود مداوم بوی کشیدن و طبیعت
و دهن را سود مند بود و سده بینی بگشاید و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق
بود چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بر [illegible] و اصحاب مره سودا که سبب آن
از عفونت بلغم باشد سود دهد و مسخن جگر و مقوی دل و دماغ بود جز آن که [illegible] وی

کنند و محلل ریاح بود که در سر و سینه بود و عطسه بیرون آورد و چون سحق کرده در حمام
در خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق و حب گویند و بر کلف بیجی مالند
زایل کند و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند جهت دو بیان
جوانی را نگاه دارد و مانع شیب باشد شرنیف گویند مرغی است بغاث
بزرگ و ثقیل الطیران بود بپارسی آنرا کرکس گویند و در طیران چنین بلند کند
از مشرق بمغرب پرواز کند و جسم در آن رعد باز کند و این از عجایبست
گوشت وی گرم و خشک بود چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظ ترا از گوشت
مرغان بود و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مرض سودائی بود و نزدیک بگوشت
کلنگ باشند و هم جنس وی گویند زهره وی چون در چشم کشند منفعت نوشت با آب
سرد و طلا کنند برای ورم چشم سودمند بود جهت نزول آب و اگر با میحدان
عصاره بید قند یا میرند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود و غلظ اجفان
و جرب آن و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرمی را نافع بود
خاصه چون بپالاین عمل کنند نشا یونانیان افولن گویند بپارسی نشاسته
گویند نیکوترین وی سپید بود که ازاد ... ب خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود
در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود چون با زعفران بکلف ربی کنند زایل کند
و جمع برند با سه چند آن آب و ... و روغن بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه
و حلق و نفث الدم را نافع بود و وی ... چشم را نافع بود و چون بریان کنند
شکم ببندد و چون با شراب بکنند اثر ... طلا کنند سودمند بود و گویند نشاسته غذا اکثر
دهد از هر چه از گندم سازند و چیزها بلغم و دیر هضم شود و سده آورد و گویند

مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای ترش بود مانند سرکه و عسل و بدل آن
که اپایب بود گویند اند مقسول نشاره طلع وی طلع درخت بود و نشاره حب
کهن خورده که مانند آرد بود چون ضماد کنند بر ریش تر بصلاح آورد و نیکو کند
و چون با معجون انیسون بشراب یا سرکه بسرشند و در خرقه کمان کنند و بنویسند
و سحق کنند و بر نقرس بعلت افشانند مفید بود و شریف گویند نشاره چوب
ارزد گرم و خشک بود چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون دود
کنند گزندگان بگریزند و پشه بکشد و منفعت نشاره ساج در باب فا در صفت
قبل گفته شد نشان درخت نارجون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین نفاید
آن را خوانند و گفته شد نطرون بوره ارمنی است و گفته شد نعنع بیونانی
... خوانند و صیادان ما گویند بیشتر ازین دانسته گویند نیکوترین آن بستانی
بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند و طبیعت وی
معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم بود
در سیوم خشک بود در اول و در وی قوتی مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیف ترین
بقول حدیثه بود و دیسقوریدوس گویند عصاره وی چون با سرکه بیاشامند قطع نفث
دم کند و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش و سماق یا
سماق بیاشامند فواق و غثیان و هیضه ساکن کند و اگر با سویق ضماد کنند و دنبلها
که باشد و گل بر پیشانی نهند با ... صداع را زایل کند و اگر بر پستان کرده
بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند بر گزیدگی سگ دیوانه
مفید بود و چون بر زبان مالند خشکی زبان زایل کند و چیز دیگر ... بگیرد

پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو ساعت از وی در حیض عالمان و دعا کنند شیر را
نگاه دارد از خرابی و وی بغایت معده را نیکو بود و شریف گویند چون بخایند درد
دندان را نافع بود بغایت و چون بر موضع زدن عقرب نهند عظیم عظیم مفید بود
و چون سعوط کند صاحب خنازیر را نافع بود و گاه رز وی سه نوبت هر نوبتی دانگی از عصاره
ورق وی با دهن بغایت کامل مفید بود و نافع بود و صاحب بواسیر را عظیم نیکو بود
و برنق وی ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و گویند بغایت موافق معده بی د
خوردن و ضماد کردن و درد معده زایل کند و قوت وی بدهد و اشتها بیاورد و مسهل
معده بود و قطع قی بکند که از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون با قدری عود
یا مصطکی بخایند موافق خفقان زایل کند و مقوی دل بود و منع دیرقانی نافع
بود و بسیار خوردن وی خلط در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسل
و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنه جویی بود نعام یا دبی اشترمرغ گویند
و جالینوس گوید گوشت بط و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید
گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند اصلاح گوشت بط کنند
و ابن رضوان گوید بیضه وی جهت کلف در اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع
که بنهند مار و افعی بگریزد و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و مجرب بود و گویند بیخ
محلل ادویه جا[illegible] بلغمی بود محلل قوی و بر زدن عقرب ضماد کردن و آشامیدن
نافع بود و در دما [illegible] نقط سیاه بود و سفید بود نیکوترین آن
سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید تا ثالث و وی لطیف و محلل
بود سنگ بشکند و درد ورکین و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی که در چشم بود دفع

نزول آب و ربو و سرفه کهنه را نافع بود چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند
مغص را ساکن کند و بادها را بشکند و سردی مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه
را بیرون آورد و بر زند کیبا طلا کردن نافع بود و گرم در آن و حب القرع را بکشد و اسحق
گوید مضر بود بشش و مصلح وی مرکی و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود نغل
عصفرانست و گفته شد [illegible] تخم زعفرانست و گفته شد نمام نمام الملک خوانند
و نمام گویند و آن سیسنبرانست و نیکوترین وی آن بود که بستانی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند
و شپش بکشد و ورمهای سرد را نافع بود و فلغمونی سخت صلب و ورم را بکشد
و حب القرع بیرون آورد و بچه مرده و سنگ بریزاند و گویند چون بر گزیدگی بیزند
و با روغن گل یا سرکه بر سر طلا کنند نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود
و چون با شراب بیاشامند موافق [illegible] از امتلا بود زایل کند و سکنجبین وی
و برگ وی زنبور ضماد کردن با یک مثقال با سکنجبین آشامیدن بغایت نافع بود
و بوئیدن وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن
بادرنجبویه بود نمل یا دبی مور گویند تشریف گویند از قول تیادوق که خوردنک
که در گورستانها بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آنکه نشیه کرده
باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در پنج درم روغن زنبق اندازند
و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ آورد
و اعصاب قضیب را قوت دهد و چون سحق کنند با آب و شیب نقل طلا کنند
بعد از آنکه موی بر کنده باشند دیگر نروید و اگر بروید ضعیف بود [illegible] کنند

دیگر زوفا نمس بپارسی نمک گویند و ارسطاطالیس گوید خون وی چون بر کلف مالند
و دعا کنند تا خشک گردد زایل کند و خوردن وی چون بکار دارند روغن زنبق و کوذر بگیرند
در دیگر را نافع بود و پیه وی گرم و خشک بود چون بدان دخان کنند فالج را نافع بود
وجع معالجه بکو [illegible] بود در [illegible] و حاجت کوین آن آدمی به فساد در اعضا
خود بماند و برابر بلک رود در جایگاه بی و بیش بی بنشیند بلک را قدرت نبود که
حرکت کند و بر خیزد و زهره وی سم قاتل بود و گفته‌اند و نرگس وی نیز در صفت نوع گفته شد
نیلبسفون [illegible] است و گفته شد نوع [illegible] نوعی از فاد بودست و آنرا بتو العدس
خوانند و سوال العباس و سوآل المسیح گویند و صفت فاد در قاف گفته شد نوع
کلی است بیشتر ازین اهل خراسان و بهترین آن سفید سست بود و آب [illegible] وی
بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب [illegible] چون دو روز یا سه روز بگیرند
محرق بود بلا [illegible] بود و مغسول وی مجفف بود بی لذع گوشت نابت [illegible]
و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بر
موضعی که خون روان بود چون بر آن نهند قطع خون بکند و وی مضر بود تخفیف
چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و نعل ضعف
تخم خرفه وارد برنج با گلاب بمالند و اگر اعضا بسوزانند و داند بیرون [illegible] عرق گل
وارد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود علامت
خوردن وی آن بود که دهن خشک شود و درد معده و سوزش آن و حبس البول
و مغص و اسهال خون بسبب قرحه امعا پدید آید و نوره با بول بیرون آید و سردی
اعضا و غشی [illegible] کند و خفقان و مداوای وی [illegible] کند تا [illegible] گرم در دوم [illegible]

وروغن گل و جلاب و انتهای جرب از مرغ بروغن بادام و لعابات نافع بود
نوشادر معدنی بود و عملی باشد و آن عملی گویند بهترین آن طبیعی خراسانی
صافی بود مانند بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سوم ملطف و ملین بود
سپیدی چشم را نافع بود و ملازم افاده را حکم که از [illegible] چون در حلق [illegible] با ادویه دیگر
و خناق بلغمی را سود مند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند و در خانه
بپاشند مار از آنجا بگریزد و گل در سوراخ ایشان ریزد بمیرند و چون سحق کنند با آب
سداب و پاشنا منع علق که در حلق [illegible] بود بکشد و شریف گوید چون روغن [illegible]
و بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل کند و چون بخایند نوشادر و در دهان افکنند
اندازه بکشد زود و چون با روغن گل بیامیزند و بر وضع مالند بعد از [illegible]
را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن
شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود نوع [illegible] بپارسی استخوان
خر گویند گرم و خشک بود و در وی قبض و جلا بود و چون بسوزند [illegible] را
نافع بود و گل سوخته وی غسل کنند و سحق کنند و بمیل [illegible] چشم کنند موی زیادتی
و جرب در چشم بکشند و بیخ چشم را نافع بود و گر خلط کنند با سنبل الطیب بکوبند
در [illegible] بیاویزند و طبع وی شک بیرون آید [illegible] هلیلج الکابلی [illegible] استخوان
هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دوم عسر البول
را سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی شراب بود وج بلادن است و گفته شد [illegible] صاحب منهاج گوید جرجیر الماء است
و صاحب جامع گوید جرجیر البر است و هر دو گفته شد [illegible] جزر بری است

گفته شد نیلوفر لینوفر خوانند و بسریانی ذنب الماء و بیونانی نیمفا گویند و حب
و با حب العروس خوانند و گویند خلاف است و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود
که گل وی آسمانگون بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم و سردی وی زیادت بود
از تری وی بنفشه و گویند سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب بهق کشد نافع بود
و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل وی منوم بود صداع گرم را سود مند بود
و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند چون یک درم ازوی با شراب خشخاش بیاشامند
منی ببندد بخاصیت و دهنی است و بیخ وی و تخم وی درد مثانه را نافع بود ضماد کردن
و تخم وی نزف را سود دهد و چون در آب بجوشانند و بدو سر را بشویند حرارت را ساکن کند
و نیلوفر جبان مضر بود بمعده بنفشه و خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی نبات بود
و بدل وی بنفشه با خطمی سفید و اصل نیلوفر هندی حکم بیروج داشته باشد و نیلوفر از
ادویه قلبی بود و قیل که بدل آن زعفران و دارصینی کنند نیلج عصاره نیل است
نیمفا نیلوفر است و گفته شد نیسوق ازرک است و گفته شد نیل حشیشیست
عصاره وی را نیلج خوانند و بتازی وسمه و بر اعظلم خوانند و نیکوترین وی سبز بود
که بسرخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است
در اول و گویند سرد است باعتدال و متوسط بود بمیان تری و خشکی و قابض بود
منع نفث دم کند و کلف و بهق زایل کند و داء الثعلب و سوختگی آتش را نافع بود
و خراجات بد که در اعضا صلب بود و دنبلهای عفن سود مند بود و ورمهای سخت
که کهنه را زایل کند نافع بود و عصاره وی نیز همچنین و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامند
سود دهد با فلوس خیار چنبر و [illegible] عصاره وی بسر را حل کند و در ریش سرطان نافع بود

و کرم را [illegible] کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن بآب [illegible] صلابت آن ببرد و نیکو کند
و اسحق بن عمران گوید بدل نیلج بوزن آن آرد جو و دو دانگ آن مامیثا بود

باب الواو

واجد بلغت اهل [illegible]
گفته شد [illegible] نوذ است و گفته شد در وفا وج عود الوج خوانند بیونانی اوردن
و بپارسی اکر خوانند و قوت وی نزدیک بابوسالیوس وند اوند و نیکوترین وی فربه
سطبر خوشبوی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم و گویند
در سیوم لون را صاف کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیادت کند
و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز
و مغص و فتق را نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را سود دهد و بیخ وی
چشم را [illegible] کند و باد کلی که از رطوبت بود و اسحق گوید ضعف و بلغم را سود دهد و تشنج
ازوی یک درم باشد و گویند مضر بود بسر و اصلاح وی تخم [illegible] کنند و دیسقوریدس
گوید در شکستن [illegible] بدل آن بوزن آن کمون کرمانی و دو دانگ وزن
آن دارچینی و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن و ربع وزن آن عود قرنفل
بود و گویند بدل آن بوزن آن کمون و دو دانگ آن زراوند وخشیزک در بیشه
خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم و حب القرع بیرون آورد و شربتی از
وی یک مثقال بود و بدل وی تخم ارمنی بود ودع بپارسی کچک خوانند و بزرگ وی
سفید بود و کوچک وی بشیرازی گوشت ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است
و حلزون سنج بود و وی پهن و پیچیده بود و ودع دراز و پیچیده بود و در رقت مانند
صدف باشند و بخاصیت مانند سنج ودج دوا رطب است و گفته شد ورس

تیح الدیش گویند بشکل وزغ وسام ابرص بود و دنب وی دراز بود و سر وی کوچک
بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت نرم بود
و سمین بود گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند و دروی قوت جاذبه بود و جذب
سلی و شول بکند و سرگین وی مانند سرگین سوسمار سفیدی چشم زایل کند و وی بر
داء الثعلب برویاند و سرگین و دل کلف و وضح و بهق با دارو نافع بود و تریاق گویند چون
بکشند و میجان با خون در دیگ اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود و جهت قطره در
سرکوکان بود جمیع معالجه نیکوتر از این نبود و داری گویند پیه وی خبر در قضیب مالند البته
بغایت قضیب را بزرگ گرداند و بدل پیه وی پیه سقنقور بود و دلایلی سقنقور است
و گفته شد و داجالوز گفته ایضا است و گفته شد و دهوری سطاخیس است
و گفته شد ورس نباتی یمنی بود و نبات وی مانند نبات کنجد بود و گویند بجبال یکالید
وده سال باقی بود و ثمر بدهد و نیکوترین وی آن بود که تازه و سرخ رنگ بود
که بزردی زند مانند لون عصفر و شکل گل بابونه بود خرد و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم قابض و لطیف بود کلف و نمش را نافع بود طلا کردن و چون بیاشامند وضح را
سودمند بود و کشک بریزانند و درد لوه و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربت ازوی
یک درم باشد و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه که بوی
رنگ کرده باشند مقوی باه بود پوشیدن آن ورد صل خوانند بتازی گل گویند
و مرنوری و ذمری بود آنرا ورد خوانند و گل سرخ را حوجم خوانند و گل سفید را و بیرگویند
و نیکوترین آن تازه فارسی بود که هنوز تمام شکفته باشند و رایحه وی قوی بود و بغایت
سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم

وگویند در سیوم و متوسط بود در غلظ و لطافت و تجفیف وی اقوی بود
از قبض و وی مقوی اعضاء باطن بود و لثه و اسنان و مصلح نتن عرق بود
بود در حمام چون نخود بمالند و قطع ثالیل کند چون سحق کرده مستعمل کنند و بیخ بان
و نعل نافع بود و گوشت در دنبلهای عمیق برویاند و صداع را ساکن کند و اقماع وی
نفث دم را نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و سنگ که در جگر بود از حرارت بگشاید
و حلق را نیکو بود چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و مسکن وجع مقعده بود چون
بپر مرغ طلا کنند و بطبیخ وی نخست کردن قرحه امعا را نافع بود و تر وی مسهل بود
ده درم ازوی ده مجلس براند و سه درم ازوی حرارت تب ربع را نافع بود و خشک وی
نه مسهل بود و چون با عسل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه ازان نافع بود و چون
در دهان نگاه دارند نزو قلاع را زایل کند خاصه چون با عدس و کافور بود و بوئیدن
تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و دماغ بدهد و در بعضی مردمان زکام آورد
و در بعضی ماشرا و مصلح وی بوییدن کافور بود و چون در ربی خسته نه قطع شهوت باه بکند
و دفع مضرت وی بجلاب الزم کنند و بتیح الدیش گویند جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد
مانند مورد سردی وی در دوم بود و گرمی وی در اول و در وی تلیین بود و پیوسته بی د
و بعطریه ملایم جوهر روح بود و تفتیح و خفقان گرم را نافع بود چون آب وی اندکی اندکی
تجرع کنند ورد الحمار ورد النار خوانند و ابن ماسویه گوید ان کلیست اندرون وی سرخ بود
و بیرون زرد و طبیعت وی سرد و خشک بود و بشیرازی از اول تجبه خوانند و دوری خوانند
و رازی گوید بهار است ورد منتن کلیست بدبوی بلون مانند گل سرخ و از الفول
خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی محرق بود مانند عاقرقرحا و ورد مجبر

نوعی از عود الصلیب است، اذاذ خوانند و گفته شد ورد الزینه گل خطمی است
و ورد روانی خوانند و گفته شد ورد دفلا شقایق النعمان است و گفته شد ورد الحب
کیلج است و گفته شد ورد صینی نسرین است و گفته شد ورد خان بپارسی خرع اللبن
خوانند گوشت وی شکم ببندد و دستور اعضم بود و بپارسی [illegible] ورق الخوخ
برگ شفتالو چون ببدن طلا کنند قطع بوی نوره بکند و آب آن در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق الطرفا برگ گز با سرد و قابض بود
چون بپزند و بر سپرز نهند با آب آن بروی میبرزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود
ورق [illegible] برگ خبار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و رطبای
گرم که در زیر انو بود نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند نیکو و بر دست پای ترا فشانند
خشک کند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود بحلق و بینی و چشم و گوش
و از خواص وی آنست که خفاش از وی بمیرد ورق الغرب برگ ورل چون بکوبند و بر
حرارت آتش نهند نیکو شود و برو باشند و آب وی چون بیاشامند [illegible] علی حدده باشد
نافع بود و از حلق بیرون آورد ورق الکرم برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع
از وی ساکن کند و ضماد کردن او آماس بنشیند [illegible] قطع اسهال بکند و خاییدن
وی مقوی لثه مسترخی بود ورق الآس نیکوترین آن بود که از بستان گیرند
و طبیعت وی معتدل بود در میان گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود و قابض
محلل [illegible] ورق [illegible] برگ الوسیا، چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند
قطع سیلان مواد از لهات و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه
بکند ورق [illegible] صفت آن در [illegible] گفته شد ورق البلوط سرد و قابض بود و از دل

تجفیف داشته باشد و چون نیکو بپزند و بر جراحت [illegible] ریشها
نوبرگان [illegible] باشد او را و دیرینه ها دشوار باصلاح آورد و ملو گرداند
ورق الزیتون معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بکوبند
[illegible] بود و درد [illegible] های چشم [illegible] و چون برگ [illegible] دندان
[illegible] را نافع بود و [illegible] وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را
زایل گرداند و ورق زیتون بری چون بر داء الحیه طلا کنند سود
مند بود و چون با [illegible] بزند چندانکه مانند عسل گردد و بر دندان
[illegible] طلا کنند قلع کند ورق شوکة المغیلان برگ درخت مغیلان است
و در صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون با
[illegible] بپزند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل کند
ورق الکرفس [illegible] صفت آن در صفت کرفس گفته شد ورق الخطمی
صفت در صفت خطمی گفته شد ورق [illegible] در صفت سنبلیه گفته شد
ورق الاترج در صفت اترج گفته شد خواص وی ورق التوت
در صفت توت گفته شد ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض
بود و چون [illegible] بر ریش نهند سودمند بود [illegible] که در دهن بود
ورق القرنفل الهندی طالیسفر گفته شد ورق الغار صفت آن
در [illegible] گفته شد ورق النبق برگ کنار معتدل و مجفف بود و قابض
و لطیف بود مقوی شعر بود منفعة اورام و در وی تحلیل بود و ورق
شجرة البق در صفت دردار [illegible] گفته شد ورق الصفصاف

ودرمنفعت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا درحبة الخضرا گفته شد

ورق السوسن معتدل بود در گرمی و سردی وخشک بود دراو لطف و
تجفیف قرحها وبثرها بود چون بکوبند وبران ناشتا بی انگ بگزد وورق
سوسن سفید ضماد رحم را نافع بود ورق الخلاف برگ بید وارد واندک
قبضی بود وطبیعت آن سرد وخشک بود عصاره وی دردسر وصلابت
رحم وسده را نافع بود ومسهل صفرای محترق بود وسودا وبلغم بود وفصد
وصرع وگزیدن عقرب را نافع بود وچون بیاشامند ازوی با کندرم ترک
وچون ضماد کنند از برون هم سودمند بود ودردی بول برانند با سکنجبین واختناق
رحم را نافع بود ومفاصل ونقرس وادویهای کشنده را ورق الطارزیج
درمازریون گفته شد منفعت آن واستعمال کردن وی ورق العریق
سریق است وگفته شد ورد العلیق گل سه گل سرد وخشک بود وقابض
ومحبس اطلاق دم را نافع بود ونفث آن وذرب وضعف معده را
ورد اللوز بهار بادام سرد بود ومقوی دل ودماغ باشد ورد المرجل
هم سرد بود ومقوی دل ودماغ بود ورد التفاح سرد بود ومقوی دل ودماغ
بود ورد الکمثری طبیعت ومنفعت بهار بادام وسیب دهد واو ودماند یکدیگر
بود ورد الخرنوب درخرنوب گفته شد منفعت ومزاج آن ورد الباقلا گل باقلا
سرد وتر بود تسکین حرارت دماغ بود چون سحق کنند وماون رصاص ودراتاف
نهند خضابها نیکو بود وموی را سیاه گرداند بغایت ورد الخشخاش
سرد وتر بود تسکین گرمی وخشکی بود که در دماغ حادث شود وچون برسد

ضماد کنند شهرتیرا نافع بود ومقوم بود وتسکین صداع گرم وزغ
نوعی از سام ابرص است وبعضی گویند تر از وی بود وازخواص وی است
که عقرب فرود می برد گوشت او سم مطلق است ومهلک واگر در شراب افتد ومیرد
آن شراب سم قاتل گردد گویند وزغ حرباست تحقیق وگفته شد صفت مداوای آن
وسخ نباتیست که در سنگ روید در بهار وبوی لیمو کند ومولف گوید ازرازی
آنرا لیمو دارو خوانند وطبیعت آن گرم وخشک بود وسمه ورق النیل است
وطبیعت آن گرم وخشک بود در اول وخشک بود در دوم ودر وی قبض وجلا بود
موی را خضاب نیکو باشد چون با حنا استعمال کنند وسخ الاذان چرک
گوش چون بر داء الحیه طلا کنند نافع بود وچون بر شقاق لب طلا کنند
سودمند بود ودر گزیدگی افعی لعابه کمال نافع بود وچون بشکافند وچند نوبت
بدان نهند وسخ کوائر النحل این چون گوییم عکبر است گفته شد صاحب جامع گوید
خطاست مولف گوید تحقیق آنرا مومیایی نحل گویند وزنبان مگس را آن بر
موم خوانند ودیسقوریدوس گوید که آن علک خوشبوی بود مانند میعه وآن همین
مومیایی نحل بود ومنفعت وی درمنفعت عکبر گفته شد ومنفعت عکبر نیز گفته شد
وطبیعت وسخ الکوائر گرم بود در دوم نزدیک بسیوم وجذب بلیغ کند از بهر آنکه
جوهر وی لطیف بود واگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود وچون بر قوبا نهند زایل
گرداند ومولف گوید در دفع خوف وکرم وافتادن ازجای همان عمل کند که مومیایی
وبکرات امتحان رفته وسخ اشتق گفته شد وشق مروی گرم وخشک بود
ومسخن قوی باشد ودروی اعانت باه بود ومحرک جماع گردد وبتن را نیکو بود

ومحروری مزاج را مضر بود و ادمان نوشیدن وی ایمن بود از نبوا هبروغند
بادنجان است وگفته شد و فقل مقل خکی است و در صفت مقل گفته شد
وبن انگور سیاه است و صفت ان در باب عین در عنب گفته آمد
وبقر کل سفید است و در ورد گفته شد طبیعت ان سرد و تر بود در درجهٔ
[illegible] الهدا [illegible] بالحس قاقله اصل صنوبر سوخته شده
باکو [illegible] گویند صعتر است وگویند همین تراب الهالک است وگفته
شد هیسنم حب حنظل است وگفته شد حاربه خار قبان است
وان عترقبان و ان جانوریست کوچک بسیار پای که در زیر خمها اب بسیار بود
چون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحکک کنند
یا بعسل طلا کنند بروی خناق را نافع بود و چون سحق کنند با پوست انار و گند با روغن
گل وگرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهر سمس گویند
اگر حرقه سحق و بر صاحب تب بندد زایل کند تب را هارطهم فارسی مرغ
سلیمان خوانند عاشق گویند چون گوشت اده بزید با شبت وصاحب کپ گوشت
وی بخورد و زن رب بیاشامد نافع بود و در خواص اورده اند که
چشم وی بر کسی بندند که نسیان غالب دارد دفع ان بکند و اگر بر بندند بر کسی که از تخم
جذام ترسد مادام که با وی باشد ایمن باشد و اگر برابتدا کرده باشد موافق
بود و اگر بروی بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند از انجا و اگر ادمی با خود دارد
و برابر خصم رود بروی ظفر یابد و حاجتهای وی گذارده شود و خون وی
چون در رسیدی یا چشم چکانند زایل کند و اگر موذی بخور کنند بر برج کبوتر جمله

موذی

موذی گرد آن نگردد و اگر هدهد کشند همان در دست هدهد [illegible]
بیاویزند هر که دران خانه بود از چشم بد ایمن بود و اگر زوده هدهد را
حک کنند و سحق کنند با سوسن و با روغن کنجد بیامیزند و بعد از یک ساعت
بیفشارند و بر موی مالند وجعد گردانند و اگر لحیه شیب وی با خود نگاه
دارند و همان آنکس را دوست دارند و اگر بال وی در خانه بخور کنند
موران بگریزند و چون گوشت وی بخور کنند مسحور را نافع بود با کسی که بر زن
بسته باشند گشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی چون حک کنند و
بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شیب و زبان و بیدار
ترین که در بال وی بود در پوست بندند و بر ران راست [illegible] بوقت
مجامعت قوت دهد هرنوه قرنوه خوانند و ان ثمر درخت عود است
و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود صاحب منهاج گوید مقوی معده
و هاضم بود و طبیخ وی بول براند و اسحق بن عمران گوید درد طحال را نافع بود
و سنگ براند و بدل وی بوزن قاقله صغار بود هرد عروق الصفر است
وگفته شد هیوفاریقون نعله الیهودیه گویند و ان نوعی از چند با
بری است و بعضی گویند نوعی از سعتر است و نعله یهودیه برنوف گویند
قیصوم است و الحق است اثرا قلوه خوانند بپارسی تره دشتی و
آن انواع گاهی بری بود و در جند باکفته شد هرقلیون
تمام است وگفته شد هرطمان قرطمان گویند و ان حبی است میان گندم

ومیان جو وطبیعت وی معتدل بود میان گرمی وخشکی وی محقق بود
بعبرانی هزار جشان وهزار فشان بر گویند ومعنی وی بپارسی
چهار کرنبود وبرباینه فاشرا گویند وگفته شد هزار اسفند حرمل است
وگفته شد هشمیل خشخاش است وگفته شد مشتر وبان عود هندی است
وطبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم بخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود
وبدل وی قنطوریون باریک بود مترب بیرج مازریون است وگفته شده
مهلیون بطم است وگفته شد مهلیفا هندبا ست وگفته شود مهلوک
حلیوست وان سلق جبلی است در صفت حماض گفته شد مهلیا شاهم
است وگفته شد مهلبون بپارسی مادجوبه وماركيا خوانند واهل
واندلس اسفیداج خوانند نیکوترین ان بستانی بود تازه وطبیعت
ان گرم وتر بود وگویند معتدل بود وگویند گرم بود وورق وی مانند
ورق رازیانه بود وصمغ تخم وی گفته شد ووی میسر سده احشا ومحلل
ان بود وطبیخ وی عرق النسا ویرقان ودرد معا را نافع باشد
خاصه طبیخ اصل وی چون با شراب بپزند وطبیخ وی بیاشامند
گزیدن رتیلا را نافع باشد چون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان
را ساکن گرداند وتخم وی همین عمل کند وگویند شکم ببندد وگویند
سودمند بود بقولنج بلغمی وریحی وعسر البول را نافع بود وباه را زیادت کند
داند ودشواری زادن را سود دهد وسعفه کرده ومثانه بود دستغنی

وتقطیر البول که از برودت بود وپیری را سود دهد ودرد پشت
ووارس کهن شده را نافع بود وسینه وشش را نیکو بود وطبیخ
وی چون سکی بیاشامند بمیرد وگوسفند وگاو وکبش باره کنند ودر تشبیب
کند مهلیون برویید درا نحاء وآب وی وتخم وی سنگ گرده ومثانه را
بریزاند وچون با عسل وقدری روغن بلسان بیاشامند ووی معده
را مضر بود واو بی آن بود که نوشانند وبعد از آن بگوشت بپزند
وحری وزیت اضافه کنند وطبری گوید اگر بیخ وی خشک دندان را بند
قلع کند بی وجع وفلاحه گوید اگر بیخ وی سحق کنند وبر بن دندان بنهند
اگر فاسد شده باشد قلع کند واگر دردمند بود درد ساکن گرداند و
مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را قوت دهد وبدل آن صحل
بود هنک بزبان هندی حلتیت است وگفته شد هندبا
بپارسی کاسنی خوانند وبری بود وبستانی بود وبری را بیونانی
ثغولس گویند وفنحوریون گویند وورق وی پهن تر از بستانی بود وطعم
نیکو بود وبستانی را بیونانی اندقبا خوانند وان دو نوع بود یک نوع را
ورق پهن بود نزدیک بکاهو ویک نوع ورق وی باریکتر بود ودر طعم
تلخ بود ونیکوترین بستانی تر وشیرین بود وفاضلترین ان شامی بود
وانرا انطونیا خوانند وطبیعت سرد وتر بود در آخر درجه اول وگویند سرد وخشک
بود در اول وگویند خشکی او در دوم بود وبری را طرخشقوق خوانند
وبپارسی وتلخ ورازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع اعمال عصابه

وی لسعتهٔ را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و دفع سمها بکند چون بیاشامند
خاصه عقرب و مار و تب ربع را زایل کند و چون بر گزیدگی عقرب ضماد کنند
نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند پادزهر او و دهن گشته بود و تقوی
قلب بود و چون بیاشامند لبن وی سپیدی چشم را زایل کرد اندرو کاسنی
بستانی برودت دروی بیش بود که در بری و مقوی معده بود و سدهٔ جگر بگشاید
و سیر رو حرارت خون و صفرا بنشاند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف
از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و رطوبات عفن را پاک گردانند
و تپهای دراز را سودمند بود و کاسنی کوهی نیکو بود و فاضلتر از کامه بود
و در تفتیح سده بگشاید و در تابستان تلخی زیادت کرد و سبب گرما اندک حرارت
داشته باشد نزدیک باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون بارد ضماد
کنند و با سپیداج طلای مجرب بود و ضماد کردن نقرس را نافع بود و در چشم کرم
نافع بود و مضر با مسکن عطشان و هیجان صفرا و حرارت معده بود و شکم را ببندد
و تب ربع را نافع بود و گزیدگی جانوران را نافع بود و زنبور و مار و سام ابرص
ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاسنی خیارشنبر حل کنند و بران
جرعه کنند ورم حلق را سودمند بود و مسکن عطشان و هیجان صفرا
بود و جهد باطبی المعلوم و مصلح وی رشادی بود و نوعی از کاسنی بری است
که انرا خندریلی خوانند و گفته شد و کاسنی شامی که انرا انطوبیا گویند معتدل ترین
کاسنیها باشد و کلموس وی نیکوتر باشد و شیخ گوید که وی میان کاسنی
و کامه بود و طبری گوید لطیف تر از کامه بود و غذا اندک دهد و چون

ورق

ورق وی را بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد و سده گشاید و آب
وی با آب رازیانه تر یرقان را نافع بود و بیخ وی لذیذ
وی بثبوت تر بود در منفعت و پوست بیخ وی مستعمل بود

یاسم المجوس مرانیف است و گفته شد و آن درختیست که در مواضع
تلوس می روید مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه
استعمال و سکوه وی بشکل ظرافت شیخ می مانند هر که دیده باشد

هیوفاریقون هیوفاریقون خوانند و او فاریقون و
اندروسامن نیز گویند و قوریون هم خوانند و ان دادی
رومیست و ان قصبانی و حبشی و زمشری است سیخ
رنگ بر نکا سماق بغدادی بغایت سیخ اکر صاحب
منهاج گوید و آورده است که سرخی وی کمتر از سرخی سماق
بود و هم آورده که حب بلسان است و هر دو سهو است
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در آخر آن ملطف
و محلل اورام بود ضماد کردن ورق وی سوختگی آتش را
نافع بود و چون بپزند و با شراب بیاشامند حمیات روز
بیاپی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند
و کثرات را سودمند بود و شرب وی مسهل مره بود
و چون بپزند از دو آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را
عظیم سودمند بود و بدیعورسش گوید بدل وی بوزن وی

بیخ از خضر و نیم وزن وی بیخ کبر **هوجرس** فقوسیدا آل
نیز خوانند و آن عصی الراعی است وگفته شد در باب عین
هوفسطیداس صاحب منهاج گوید عصاره لحیة
التیس است وگفته شد در لام **هوفیلوس** حب
الحمار است وگفته شد در باب حا **هیضبان** فجل
بری است وگفته شد در فا **هیل بوا** هال بوا است
وآن قاقله کوچک بود وگفته شد در باب قاف
هبشر کنگر بری است ودرازی قد آن از یک
گز زیاده تر باشد ومیانه وی تهی باشد وشکوفه آن
بهی بود بلون بنفشه وبا سپید شود وآوازان
بنبه که از میانه وی پیدا شود در گوشش کسی رود و
کری آورد **هیرون** قصب است وگفته شد
هیلارانا نعناع است وگفته شد در نون والله اعلم

باب الیاء

یاسمین یاسمن است وسجلاطیر گویند ولنزازی
گل یاسم خوانند و آن سپید بود و زرد بود وگویند ازرق
نیز بود وعیسی بن ماسویه گوید دو نوع است زرد وسپید
وسپید قوت تر از زرد باشد در حرارت ویبوست
وضعیف تر بود ومسیح بن الحکم گوید چون یاسمین

سپید

سپید بکوبند وسحق کنند واز آب وی بیاشامند
سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام
بکند مجرب است وچون خشک کرده سحق کنند وموی سیاه
با شنبلید سپید گردانند **یاقوت** نیکوترین آن سرخ
رمانی بود وسواس سودایی وخفقان وضعیف
دل را بغایت نافع باشد وگویند چون از وی دیاویزند
منع صرع و دم بکند و وی بغایت مفرح بود تا حدی که
که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد **یبروج**
دو نوع است یکی بیخ لفاح است ویکی را یبروج الصنم
خوانند و آن بیخ لفاح بری است وبصورت انسان
بود واورا یبروج الصنم از بهر آن گویند ومولف گوید
دیده بود وشنیده از نزدیک قلعه شهریاری می باشد
وقد آن از یک وجب کوتاه تر باشد ودست وپای
داشته باشد ورنگ سپید باشد وبعضی گویند وی را
سنگ کنند محو انتها از آن جهة که آنرا سنگ از زمین
برمیکنند واین معقول نیست ونیکوترین آن بود
که قد نر باشد وطبیعت وی سرد بود در سیوم خشک
بود وخشک بود در اول سیم مخدر ومسبت بود واکثر وی

پرشش را با آنچه یک هفته زایل کرداند بی آنک ریش کند و
بمعصم های صلب و دنبلات و خنازیر طلا کردن نافع
باشد و مجروح را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد سازند
زایل کند و اگر کسی را اصحاح باشد بقطع عضوی در شراب
بیاشامد بهبود شوند و از خوردن وی حسری عارض شود
که از خوردن افیون عارض شود و وی ماسک و منوم باشد و اگر
در شراب کنند مستی زیاده آورد و بغایت و بدترین ان نوع پوست
ان و بوید ن ورق الکه سپید بود و از اساق نبود و دیگر خوانند
مسبت بود و مداوای وی قی کنند بآب گرم و عسل و شبت و مصطکی و
سعتر و سداب کشیز تازه آشامیدن و مجروح را در محبت
خواص بسیار دارد و اگر کسی با سم بحص که خواهد مجروح بر کند و در زمان
بر عضوی مجروح اگر بیفکند ان شخص را همان عضو جدا گشته و
خیلی خواص دیگر دارد که خیر طب نیست بدان سبب اینجا یاد نکردم زیاده

ینبوع هر نباتی که دیر البنی مجمرق و مسهل متقطع بود انرا ینبوع
خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و مازریون و طفتن و ماهودانه و
و علفلا و امثال ان و اصناف ان بسیار بود و همه بد باشند و اقوی تر
ماستلیف بود و بعد از ان تخم بعد از ان بیخ بعد از ان ورق و طبیعت ان گرم
و خشک است در چهارم و آن جوکه از عدم تا سیوم و از خواص اوست که بر که
دندان که ماهی را کا بود هر روی آب افکند و لیکن وی بهو بیسترد

و چون ممان لطوخ کنند خاصه در آفتاب واتح بعد از آن بروند ضعیف بود و کم کرده دیگر بیوید و اگر فی ملی
خوردن جکانند قلع کند و بواسیر را قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت وی بسیار از توبغات ریح
منفعت و مفرق و ابدال و اصلاح ان کفته شد و گویند بدل آن در استفراغ بلغم و مایه نیم وزن آن
سلیخه بود یحصص نوعی از زفت بود که آن آزاد مشرق خوانند و انواع کفر کفته شد در کاف و گویند
بطراسالیون است یذید قنوطس است و گفته شد یرقد خاما افطل است و گفته شد یبروج یا رحی تیش
دستی گویند گوشت وی غذای بسیار دهد و تشلم راند یرقان جعاست یا رسح کویند و در قاف گفته شد
براسیع طیون است و گفته شد یرنا خنا است که گفته شد یشف یشب خوانند و در باب جا در صفت
جرالیت گفته شد یعقوب [illegible] ذات و گفته شد در صفت یعصید خنده [illegible] است و گفته شد
یعصنا بیاسر است و گفته شد یقطین نزدیک شام کدو بود و در لغت مر درختی که ساقی قوام
نبود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار کدو و امثال آن بود یلنوج عود هندی است و گفته شد
یمام تشنین است و گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد
و طبیعت سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشک وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن درختی [illegible] دو واو
نشا بها دوبین و تمروی مانند لوبیا و سفیدک و جلتی بود و طولی سرخ بود که بسیار میزده و دانه وی چو داز
خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در طبیعی بستن مقوی
مسهل بود و وی تسو منتج جهت سیلان حیض مفرط خوردن [illegible] و گرفتن و منع اسهال را نافع بود
و در ناپیل ما یندن سخت [illegible] و خلط [illegible] و تقیل بود خاصه [illegible] بشر انی بود و خو
یلتون ناقیا است و گفته شد در یابق بلغت اهل اندلس انجد است که گفته شد در الف یمد
نام نبتی بشیر انی مثل داود خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و در زخمهای تازه والسلام
تمت المجلد الاول من کتاب الموسوم باختیارات [illegible] والحمد [illegible] فی اوایل شهر [illegible] من شهور سنه [illegible]
على يد العبد الضعيف [illegible]